



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

شخصیت و امامت
امیرالمؤمنین

علیه السلام

در اشعار اهل سنت
قرن اول هجری

حافظ نجفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصیت و امامت امیرالمومنین علیه السلام در اشعار اهل سنت قرن اول هجری

نویسنده:

حافظ نجفی زنجانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	شخصیت و امامت امیرالمومنین علیه السلام در اشعار اهل سنت قرن اول هجری
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	اهدا
۱۶	فهرست
۲۵	دبیاچه
۲۷	مقدمه: علی (علیه السلام) شخصیت ناشناخته
۳۵	بخش اول: مفاهیم و کلیات
۳۵	مفهوم شناسی
۳۵	اشاره
۳۵	۱. شعر
۳۵	اشاره
۳۶	جایگاه شعر در فرهنگ اسلامی
۴۸	۲. اهل سنت در قرن اول هجری
۵۹	پیشینه تحقیق
۶۱	اهداف و فوائد تحقیق
۶۱	محدودیت ها و دشواری های تحقیق
۶۲	کاربرد نتایج تحقیق
۶۵	بخش دوم: از تولد تا رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
۶۵	نحوه ولادت و نام گذاری علی (علیه السلام)
۶۹	علی اولین مسلمان و اولین نمازگزار
۹۰	علی (علیه السلام) یگانه بار وفادار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)
۹۴	علی (علیه السلام) داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خزینه نسب ایشان

۹۷	علی(علیه السلام) برادر پیامبر(صلی الله علیه و آله)
۱۰۱	علی(علیه السلام) باب مدینه علم و عرفان
۱۰۷	وصایای پیامبر(صلی الله علیه و آله) درباره علی(علیه السلام)
۱۱۵	بازگشت خورشید برای نماز علی(علیه السلام)
۱۲۰	لقب ابوتراب
۱۲۴	علی(علیه السلام) نبأ عظیم
۱۲۷	علی(علیه السلام) از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و واجب التعظیم
۱۳۱	ایثار علی(علیه السلام) و نزول سوره هل اتی
۱۳۶	علی(علیه السلام) اهل بهشت
۱۳۷	علی(علیه السلام) همانند پیامبر(صلی الله علیه و آله) و غیر قابل قیاس با دیگران
۱۳۸	شجاعت و شمشیر بران علی(علیه السلام)
۱۳۸	اشاره
۱۳۹	۱. جنگ بدر
۱۴۳	۲. جنگ احد
۱۴۸	۳. جنگ خندق (احزاب)
۱۵۷	۴. جنگ خیبر
۱۶۴	۵. جنگ صفین
۱۸۵	پا گذاشتن بر دوش نبی و شکستن بت ها
۱۸۷	استجابت دعا
۱۹۰	فضایل و امامت علی(علیه السلام) در آیات و روایات
۱۹۰	اشاره
۱۹۱	نزول آیات قرآن درباره علی(علیه السلام)
۱۹۱	اشاره
۱۹۹	خاتم بخشی و نزول آیه ولایت درباره علی(علیه السلام)
۲۰۶	روایات
۲۰۶	حدیث منزلت و برادری

- حجه الوداع، و ابلاغ ولایت علی ۲۱۳
- اعتراض ابوبکر و عمر در غدیر ۲۱۶
- دفاع علی(علیه السلام) از ولایت و خلافت ۲۳۳
- اشاره ۲۳۳
۱. مناشده امیرالمؤمنین(علیه السلام) در روز شورا (سال ۲۳ یا آغاز سال ۲۴) ۲۳۳
۲. مناشده امیرالمؤمنین(علیه السلام) در ایام عثمان بن عفان ۲۳۵
۳. مناشده امیرالمؤمنین(علیه السلام) بر طلحه در روز جمل (سال ۳۶ هـ ق) ۲۴۲
۴. حدیث زُکبان (قافله ها) در کوفه سال ۳۶ و ۳۷ هجری ۲۴۳
- برخی گواهی ها بر حقانیت امام علی(علیه السلام) ۲۴۹
- وجوب محبت ذوی القربی ۲۵۶
- تحلیل و بیان نتیجه ۲۷۱
- بخش سوم: از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا دوران خلافت ۲۷۶
- مقدمه ۲۷۶
- الف) غضب خلافت در اشعار مخالفان علی(علیه السلام) ۲۸۵
- ب) راز همراهی علی(علیه السلام) با خلفا ۲۸۷
- ج) عظمت و بزرگی حق علی(علیه السلام) ۲۹۳
- بخش چهارم: دوران خلافت و حکومت تا شهادت ۲۹۶
- بیعت مردم با علی(علیه السلام) بعد از قتل عثمان ۲۹۶
- مخالفت عایشه، طلحه و زبیر (ناکثین) با علی(علیه السلام) ۳۰۶
- اتهامات دشمنان به علی(علیه السلام) در خصوص قتل عثمان ۳۰۹
- اشاره ۳۰۹
- اتهام عایشه به علی(علیه السلام) ۳۱۰
- اتهام عمرو بن عاص به علی(علیه السلام) ۳۱۴
- اتهام معاویه به علی(علیه السلام) ۳۱۶
- اشاره ۳۱۶
- نامه معاویه به عبدالله بن عمر ۳۱۷

- ۳۲۱ دعوت معاویه از سعد بن ابی وقاص
- ۳۴۱ نامه علی (علیه السلام) به معاویه مبنی بر عدم دخالت در قتل عثمان
- ۳۴۲ وساطت مغیره میان علی (علیه السلام) و معاویه
- ۳۴۴ مکر و حيله توسط مخالفان علی (علیه السلام)
- ۳۴۹ مدافعان حریم ولایت
- ۳۵۶ علی (علیه السلام) نگهبان دین و پاسدار ولایت الهی
- ۳۶۰ تجدید بنای دین به دست علی (علیه السلام)
- ۳۶۳ علی (علیه السلام) مجاهد راه خدا
- ۳۶۶ جدایی از علی (علیه السلام) انحراف از دین
- ۳۷۹ جنگ با علی (علیه السلام) عامل تباهی
- ۳۸۵ فتنه و اختلاف در اردوگاه علی (علیه السلام)
- ۳۸۹ حکمیت تحمیلی
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۹۸ تظاهر عمرو بن عاص در احترام نهادن به ابوموسی
- ۴۰۷ آمدن گروهی از صحابه نزد علی (علیه السلام)
- ۴۱۲ علی (علیه السلام) مجری حق و عدالت
- ۴۲۱ مظلومیت و شهادت علی (علیه السلام)
- ۴۲۱ اشاره
- ۴۲۵ شهادت مظلومانه علی (علیه السلام)
- ۴۳۴ تحلیل و بیان نتیجه
- ۴۴۳ سخن پایانی
- ۴۴۴ کتابنامه
- ۴۶۱ درباره مرکز

شخصیت و امامت امیرالمومنین علیه السلام در اشعار اهل سنت قرن اول هجری

مشخصات کتاب

سرشناسه: نجفی زنجانی، حافظ، 1343 -

عنوان و نام پدیدآور: شخصیت و امامت امیرالمومنین علیه السلام در اشعار اهل سنت قرن اول هجری [کتاب] / حافظ زنجانی؛ تدوین پژوهشکده حج و زیارت.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، 1394.

مشخصات ظاهری: 447 ص.

شابک: 182000 ریال: 5-638-540-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. [431] - 447.

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. -- فضایل -- احادیث

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Virtues -- Hadiths

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق -- احادیث اهل سنت

موضوع: (Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Hadiths (Sunnite)

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. -- شعر

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Poetry

شناسه افزوده: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. پژوهشکده حج و زیارت

رده بندی کنگره: BP37/4/ن25 ش3 1394

رده بندی دیویی: 297/951

شماره کتابشناسی ملی: 4094681

خیراندیش دیجیتال: جناب آقای سید علی بحرینی به نیابت از مرحومه حاجیه خانم کسایی _گروه هم پیمانان موعود غدیر.

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

این اثر ناچیز را تقدیم می‌کنم به پیشگاه نورانی ولی الله الاعظم، وصی و جانشین بلافصل رسول خدا، حضرت مولا الموحدین، یعسوب الدین، قائد الغر المحجلین، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب همو که مادر گیتی از زادن چون او ناتوان است!

1. وَصِيَ الرَّسُولِ بِأَمْرٍ حَكِيمٍ أَتَى مِنْ لَدُنْكَ بِلُطْفٍ عَمِيمٍ

2. سَلِيلُ الْخَلِيلِ وَوَلِيدُ الْحَرَمِ عَدِيلُ النَّبِيِّ فِي مَعَالَى الشِّيمِ

3. ضِيَاءُ الرَّشَادِ بِهَاءِ الْهُدَى إِمَامُ الْعِبَادِ رِوَاءُ التَّنَدَى

4. وَلِيُّ الْأَنْامِ بِنَصِّ الْغَدِيرِ أَمِيرُ الْكِرَامِ وَنِعَمَ الْأَمِيرِ (1)

1. (علی) آنکه به امر خدای حکیم وصی پیامبر شد، پیامبری که از سوی تو (ای خدای حکیم) با لطف همگانی مبعوث گردید.

2. آن سلاله ابراهیم، و آن زاده خانه کعبه، و آن کسی که در اخلاق پسندیده و

ص: 5

1- . بخشی از قصیده بلند علم الهدی، محمد، فرزند مولى محمد محسن فیض کاشانی (رحمه الله) به نقل از الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، ج 11، ص 476.

والا، همتای پیامبر بود.

3. پرتورشد و نور هدایت، و امام همه بندگان و کسی که همچو ابر بارانی خوش گوار بود.

4. (علی که) به دلیل نص حدیث غدیر، ولی خدا برای همه مردم، امیر و پیشوای انسان های گرامی بود. چه نیکو و چه والا پیشوایی!!

ص: 6

دبیاچه 13

مقدمه 15

علی (علیه السلام) شخصیت ناشناخته 15

بخش اول: مفاهیم و کلیات 23

مفهوم شناسی 23

1. شعر 23

جایگاه شعر در فرهنگ اسلامی 24

2. اهل سنت در قرن اول هجری 36

پیشینه تحقیق 47

اهداف و فوائد تحقیق 49

محدودیت ها و دشواری های تحقیق 49

کاربرد نتایج تحقیق 50

بخش دوم: از تولد تا رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) 53

نحوه ولادت و نام گذاری علی (علیه السلام) 53

ص: 7

علی اولین مسلمان و اولین نمازگزار 57

علی (علیه السلام) یگانه یار وفادار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) 77

علی (علیه السلام) داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خزینه نسب ایشان 81

علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله) 84

علی (علیه السلام) باب مدینه علم و عرفان 88

وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام) 94

بازگشت خورشید برای نماز علی (علیه السلام) 102

لقب ابوتراب 107

علی (علیه السلام) نبأ عظیم 111

علی (علیه السلام) از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و واجب التعظیم 114

ایثار علی (علیه السلام) و نزول سوره هل اتی 118

علی (علیه السلام) اهل بهشت 123

علی (علیه السلام) همانند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و غیر قابل قیاس با دیگران 124

شجاعت و شمشیر بران علی (علیه السلام) 125

1. جنگ بدر 126

2. جنگ احد 130

3. جنگ خندق (احزاب) 135

4. جنگ خیبر 144

5. جنگ صفین 151

پا گذاشتن بر دوش نبی و شکستن بت ها 172

استجاب دعا 174

نزول آیات قرآن درباره علی (علیه السلام) 178

خاتم بخشی و نزول آیه ولایت درباره علی (علیه السلام) 186

روایات 193

حدیث منزلت و برادری 193

حجه الوداع، و ابلاغ ولایت علی 200

اعتراض ابوبکر و عمر در غدیر 203

دفاع علی (علیه السلام) از ولایت و خلافت 220

1. مناشده امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز شورا (سال 23 یا آغاز سال 24) 220

2. مناشده امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ایام عثمان بن عفان 222

3. مناشده امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر طلحه در روز جمل (سال 36 ه. ق) 229

4. حدیث زُکبان (قافله ها) در کوفه سال 36 و 37 هجری 230

برخی گواهی ها بر حقانیت امام علی (علیه السلام) 236

وجوب محبت ذوی القربی 243

تحلیل و بیان نتیجه 258

بخش سوم: از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا دوران خلافت 263

مقدمه 263

الف) غضب خلافت در اشعار مخالفان علی (علیه السلام) 272

ب) راز همراهی علی (علیه السلام) با خلفا 274

ج) عظمت و بزرگی حق علی (علیه السلام) 280

بخش چهارم: دوران خلافت و حکومت تا شهادت 283

بیعت مردم با علی (علیه السلام) بعد از قتل عثمان 283

- مخالفت عایشه، طلحه و زبیر (ناکثین) با علی (علیه السلام) 293
- اتهامات دشمنان به علی (علیه السلام) در خصوص قتل عثمان 296
- اتهام عایشه به علی (علیه السلام) 297
- اتهام عمرو بن عاص به علی (علیه السلام) 301
- اتهام معاویه به علی (علیه السلام) 303
- نامه معاویه به عبدالله بن عمر 304
- دعوت معاویه از سعد بن ابی وقاص 308
- نامه علی (علیه السلام) به معاویه مبنی بر عدم دخالت در قتل عثمان 328
- وساطت مغیره میان علی (علیه السلام) و معاویه 329
- مکر و حيله توسط مخالفان علی (علیه السلام) 331
- مدافعان حریم ولایت 336
- علی (علیه السلام) نگهبان دین و پاسدار ولایت الهی 343
- تجدید بنای دین به دست علی (علیه السلام) 347
- علی (علیه السلام) مجاهد راه خدا 350
- جدایی از علی (علیه السلام) انحراف از دین 353
- جنگ با علی (علیه السلام) عامل تباهی 366
- فتنه و اختلاف در اردوگاه علی (علیه السلام) 372
- حکمیت تحمیلی 376
- تظاهر عمرو بن عاص در احترام نهادن به ابوموسی 385
- آمدن گروهی از صحابه نزد علی (علیه السلام) 394
- علی (علیه السلام) مجری حق و عدالت 399

مظلوميت و شهادت علي (عليه السلام) 408

شهادت مظلومانه علي (عليه السلام) 412

ص: 10

تحليل و بيان نتيجه 421

سخن پاياني 430

کتابنامه 431

ص: 11

شخصیت با عظمت علی بن ابی طالب (علیه السلام)، چونان آفتاب عالم تابی است که تاریخ بشریت را روشن کرده و حتی کسانی که خواسته اند فضائلش را بپوشانند، به ناچار به پرتو افکنی اش اعتراف کرده اند از این رو همواره برای دشمنان نیز شخصیتی ممتاز و درخور ستایش بوده است. گفتنی است بخشی از این ستایش ها اشعاری است که افراد هم عصر و حتی دشمنان او سروده اند.

اثر پیش رو تلاش محقق محترم، آقای حافظ نجفی است در جمع آوری، بررسی و تحلیل اشعار اهل سنت در قرن اول هجری درباره شخصیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام).

امیدواریم این اثر، بیانگر شمه ای از فضائل بیکران علی بن ابی طالب (علیه السلام) باشد.

گروه اخلاق و اسرار

ص: 14

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ يَا أبا الْحَسَنِ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا بَابَ حِكْمِهِ رَبَّ الْعَالَمِينَ لَقَدْ طَيَّبَ اللَّهُ بِكَ الثَّرَابَ وَ أَوْضَحَ بِكَ الْكِتَابَ.

1. يَا ابْنَ عَمِّ النَّبِيِّ أَنْتَ يَدُ اللَّهِ الَّتِي عَمَّ كُلَّ شَيْءٍ نَدَاهَا
2. أَنْتَ قُرْآنُهُ الْمَجِيدُ وَ أَوْصَافُكَ آيَاتُهُ الَّتِي أَوْحَاهَا
3. حَسْبَكَ (1) اللَّهُ فِي مَآثِرِ شَتَّى هِيَ مِثْلُ الْأَعْدَادِ لَا تَتْنَاهَا
4. لَيْتَ عَيْنًا بِغَيْرِ رَوْضِكَ تَرَعَى قَدَيْتَ وَ اسْتَمَرَ فِيهَا قَذَاهَا
5. أَنْتَ بَعْدَ النَّبِيِّ خَيْرُ الْبَرَايَا وَ السَّمَاءُ خَيْرُ مَا بِهَا قَمَرَاهَا
6. لَكَ ذَاتُ كَذَاتِهِ حَيْثُ لَوْ لَا أَنهَا مِثْلَهَا لَمَا آخَاهَا
7. لَكَ نَفْسٌ مِنْ مَعْدِنِ اللَّطْفِ صِيغَتْ جَعَلَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا (2)

ص: 15

1- . خَصَّكَ (ن.ب).

2- . چند بیت از قصیده بلند شیخ محمد کاظم ازری است که در مدح و بیان فضایل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت طاهرینش (علیهم السلام) سروده است. این قصیده دارای 469 بیت، و از چنان ارزشی برخوردار است که مرحوم صاحب جواهر آرزو می کرد ثواب تألیف جواهر را تقدیم وی کند تا ثواب سرودن آن اشعار نصیبش گردد. این قصیده به طور کامل در کشکول بحرانی، ج 3، صص 318 - 333 درج شده است. شیخ محمدکاظم ازری در خاندان شعر و ادب بزرگ شد. برادرش محمد رضی ازری نیز از شعرای به نام زمان خود بوده و در مدح و منقبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام) اشعار زیادی سروده است. از جمله اشعار وی در بیان ولایت علی (علیه السلام) دو بیت ذیل است: **أَتَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ أَحْمَدَ إِذْ رَضُوا بِتَأْخِيرِ ذِي فَضْلِ وَ تَقْدِيمِ ذِي جَهْلِ وَ أَصْحَابِ مُوسَى فِي زَمَانِ حَيَاتِهِ رَضُوا بَدَلًا عَنْ بَارِيءِ الْخَلْقِ بِالْعَجَلِ** از اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) در شگفتم که به عقب نگه داشتن صاحب فضل و پیش افتادن نادان، رضایت دادند. و از اصحاب موسی نیز در شگفتم که در دوران حیات موسی، به جای آفریدگار جهان، به گوساله [پرستی] رضایت دادند. کشکول، بحرانی، ج 1، ص 109.

1. ای پسر عمومی پیامبر، تویی دست خدا که فراگرفته سخایش همه چیز را.
 2. تویی قرآن مجید حق و صفات تو آیه های آن قرآن است که وحی کرد آن را.
 3. ویژه ات داشت خدا به افتخارات گوناگون که مانند اعداد بی پایان است.
 4. ای کاش چشمی که در غیر بوستان تو بچرد پر از خاشاک شود و این خاشاک همچنان در آن بماند.
 5. تو بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بهترین مردمی، چنان که در آسمان بهترین اختران، مهر و ماه هستند.
 6. ذات تو چون ذات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و اگر چنین نبود، هرگز تو را به برادری خویش نمی گرفت.
 7. تو را جانی است که از معدن لطف حق، پی ریزی شده و خدا هر جانی را فدای آن کند.
- ای شاهکار خلقت، خامه صنع خدا علی از خلقت تو گفته خدا مرحبا علی
- ای خانه زاد خانه خلاق بی زوال ای از تو محترم حرم کبریا علی

لایق تر از تو نیست که گردد در این جهان بعد از نبی به خلق خدا رهنما علی

گویم چه از صفات تو ای مظهر صفات جایی که کرده وصف تو را هل اتی علی

آدم به وقت توبه تو را کرد واسطه تا شد خدا به توبه آدم رضا علی

لطف تو شد به نوح نبی ساحل نجات ای ناخدای کشتی لطف خدا علی

بر تخت گل نشست در آتش خلیل و گفت آتش کند ز نام تو شرم و حیا علی

موسی عصا فکند و عصا گشت اژدها تا زد صدا ز نای محبت تو را علی

مادر نزاده است و نزاید نظیر تو زیرا تویی سوای همه ماسوا علی

دست خداست دست تو ای دستگیر حق دستم بگیر تا نیفتم زیا علی (1)

علی جان! چه رازی در شخصیت تو نهفته است؟ خداوند سرشت تو را با کدام عنصر نورانی سفته است که عارفان واله و حکیمان ژرف اندیش در حکمت و عرفان تو، سیاستمداران در مدیریت، عالمان و اندیشمندان در دانش و معرفت، فاتحان میدان های نبرد در شجاعت و دلیری تو در شگفتند! بی جا نیست که شهریار گفت: «متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را!» حق همان است که شیخ «صفی حلی» به پیشگاه تو عرضه داشت که یا علی:

1. جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ

2. زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شَجَاعٌ فَاتِكٌ نَاسِكٌ فَاقِيرٌ جَوَادٌ

3. سَيِّمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطُّ وَلَا حَارٌّ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ

4. خُلِقَ يَنْجِلُ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطْفِ وَبَأْسٍ يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ (2) ت.

ص: 17

1- . ژولیده نیشابوری.

2- . این اشعار با ترجمه کامل، در تحلیل بحث، در پایان کتاب درج شده است.

سخن گفتن از علی (علیه السلام) بسان شمردن ستارگان آسمان و قطرات اقیانوس و ریگ های بیابان، دشوار، بل ناممکن است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود:

يا علي لا يَعْرِفُ اللّٰهَ تَعَالٰى اِلاَّ اَنَا وَاَنْتَ وَاَنْتَ لَا يَعْرِفُنِيْ اِلاَّ اللّٰهُ وَاَنْتَ لَا يَعْرِفُكَ اِلاَّ اللّٰهُ وَاَنَا. (1)

ای علی! خدا را [آن گونه که شایسته است] نمی شناسد، مگر من و تو. مرا نمی شناسد جز خدا و تو. تو را نمی شناسد مگر خدا و من.

علی (علیه السلام) خود نیز درباره شخصیت خود می گوید:

غَدًا تَرَوْنَ اَيَّامِيْ وَيُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِيْ وَتَعْرِفُوْنِيْ بَعْدَ خُلُوِّ مَكَانِيْ وَقِيَامِ غَيْرِيْ مَقَامِيْ ... (2)

فردا ارزش ایام زندگی مرا خواهید دید و راز درونم را خواهید دانست. پس از آنکه جای مرا خالی دیدید و دیگری بر جای من نشست، مرا خواهید شناخت.

هنگامی هم که خلافت او را غصب کردند فرمود:

... اِنَّهُ لَيَعْلَمُ اَنَّ مَحَلِّيْ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى اِلَيَّ الطَّيْرُ ... (3)

همانا او (ابوبکر) می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغ دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتواند پرواز کرد.

ص: 18

1- . روضه المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج 13، ص 274.

2- . نهج البلاغه، خطبه 149.

3- . همان، خطبه 3 (معروف به خطبه شقشقیه).

علی، عصاره همه انبیا و رسولان الهی است. ابن عباس گفته است:

در حالی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بین گروهی از اصحاب خود نشسته بود، فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ، وَإِلَى عِيسَى فِي سُنَّتِهِ، وَإِلَى مُحَمَّدٍ فِي تَمَامِهِ وَكَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الْمُقْبِلِ. (1)

هرکس می خواهد به آدم، در علمش و به نوح، در فهمش و ابراهیم، در خویش و موسی، در مناجاتش و عیسی در سنتش و محمد، در کمالش بنگرد، به این شخصی که وارد می شود، بنگرد... .

مردم گردن کشیدند تا ببینند کیست که وارد می شود، ناگاه دیدند علی بن ابی طالب است که وارد می شود.

آری این حقیقت وجودی علی است که در تاریخ بشر شگفتی آفریده است. چه بسیارند انسان هایی که به خاطر عشق به علی و به جرم بیان فضائلش سرشان بر دار رفت یا زبانشان بریده شد یا خانه هایشان ویران گشت!

علی شناسی، یک تکلیف است؛ چون علی (علیه السلام) امام است. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: 8.

ص: 19

1- . این روایت را شخصیت هایی چون احمد بن حنبل، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، خطیب خوارزمی، گنجی شافعی، محب الدین طبری، ابن ابی الحدید معتزلی و... از عبدالرزاق از معمر زهری از سعیدبن مسیب از ابی هریره و نیز از ابن عباس در منابع ذیل نقل کرده اند. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 236؛ المناقب، خوارزمی، ص 49؛ کفایه الطالب، ص 45؛ الرياض النضرة، ج 2، ص 218.

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»⁽¹⁾؛ «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد با مرگ جاهلی مرده است».

این سخن پیامبر(صلی الله علیه و آله) دلالت دارد بر اینکه امامت از اصول دین است؛ زیرا به یقین می دانیم اگر کسی جاهل به فرعی از فروع دین باشد، مرگش جاهلی محسوب نمی شود؛ هرچند دانستن آن فرع واجب بوده باشد. (2) در پرتو این تکلیف الهی، شناخت ابعاد شخصیت فردی و اجتماعی امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و امامت و خلافت آن حضرت، همواره یکی از موضوعات محوری در فرهنگ و تاریخ اسلام، برای دوستان و دشمنان آن حضرت، بوده است. ما در این تحقیق بر آنیم دیدگاه شعرا و ادبای اهل سنت قرن اول هجری را درباره شخصیت حضرت علی(علیه السلام) بررسی کنیم.

نکته حایز اهمیت این است که همه سراینده ها به طور رسمی به عنوان شاعر شناخته نشده اند. بلکه برخی صرفاً به دلیل داشتن قریحه شعری، ابیاتی چند سروده اند.

علت انتخاب اشعار شعرای قرن اول در عنوان تحقیق، این است که بسیاری از آنها علی(علیه السلام) را از نزدیک دیده اند یا اوصاف و ویژگی های شخصیتی آن حضرت را با یک واسطه از افراد مطمئن شنیده اند. از این رو سخنان و سروده هایشان از اتقان و استحکام بیشتری در معرفی چهره تابناک حضرت علی(علیه السلام) برخوردار است. 7.

ص: 20

1- . کنز العمال، ج 1، ص 186؛ چنان که در سروده های مخالفان علی(علیه السلام)، به ویژه عمرو بن عاص، خواهد آمد آنان نیز علی(علیه السلام) را امام الهدی نامیده اند.

2- . احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 2، ص 307.

بر اساس شواهد و مستندات قرآنی (1) و تاریخی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بارها به عنوان وصی و جانشین خود و ولی امر مسلمین و رهبر جامعه اسلامی معرفی کردند و در حجه الوداع با دستور خداوند، در منطقه غدیر خم، رسماً آن حضرت را به خلافت و رهبری جامعه اسلامی منصوب نمودند. با وجود اینکه حق علی (علیه السلام) بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خلافت و حکومت غصب شد، لیکن آن حضرت به خاطر حفظ مصالح اسلام و مسلمین، صبری تلخ و جانکاه را پیشه خود ساختند:

«فَصَبَّرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا». (2) تاریخ گواهی می دهد که آن حضرت نه تنها برای احقاق حق خویش قیام نکردند، بلکه (چنان که در فصل سوم بیان گردیده است) با غاصبان خلافت نیز همراهی نموده و حاکمان وقت را در مشکلات مختلف یاری کردند! با این حال، مخالفان اهل بیت، بدترین ستم ها را به آن حضرت و فرزندان او روا داشتند. عبدالله بن علا از زُهری از سعید بن جناب از ابی عُنُقُوانه مازنی از جَدْعَ روایت نموده که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم می فرمود: «هرکس از روی عمد دروغ بر من بنهد، جایگاه او در آتش خواهد بود». سپس وی گفت:

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از حجه الوداع باز گشته بود، چون در غدیر خم فرود آمد، برای ایراد خطبه به پا خاست. در آن حال دست علی (علیه السلام) را گرفت و گفت: «هرکس که من مولای او هستم پس این (علی) مولای اوست. بار خدایا دوست دار کسی را که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را دوست دارد».

ص: 21

-
- 1- . برخی از این دلایل و مستندات، در بخش دوم این تحقیق، شماره هجده بیان شده است.
 - 2- . این جمله، فرازی از خطبه شقشقیه است.

عبدالله بن علاء گفت: به زهری گفتم: «در شام که گوش های تو از دشنام به علی (علیه السلام) پر است این حدیث را بازگو نما!» در جواب من گفتم: «به خدا قسم از فضایل علی (علیه السلام) به قدری در خاطر من هست که اگر آنها را بازگو نمایم کشته خواهم شد». (1)

ظلم به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنوز هم ادامه دارد. در دوران کنونی، یکی از شگردهای دشمنان، تحریف تاریخ و وارونه کردن حقایق صدر اسلام است؛ به گونه ای که برخی معاندان، منابع اهل سنت را نیز تغییر داده و حقایق موجود درباره اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به ویژه حضرت علی (علیه السلام) را از آن منابع حذف کرده اند. از این رو ائمه اطهار (علیهم السلام) و علمای دین همواره به پیروان راستین آن حضرت سفارش می نمودند برای تبیین فضائل علی (علیه السلام) و معرفی شخصیت بی مثال آن حضرت، کوشش کنند. یکی از راه های تبیین فضایل آن حضرت، این است که چگونگی ذکر فضایل علی (علیه السلام) در منابع اهل سنت، به ویژه در لسان شعرا و ادبا، مورد واکاوی و دقت نظر قرار گیرد، تا بدین وسیله ضمن جلوگیری از تحریف حقایق، حق طلبان از رهنمودهای آن امام بحق نیز بهره مند شوند. 5.

ص: 22

اشاره

چون در این تحقیق، به دنبال بررسی شخصیت حضرت علی (علیه السلام) در نگاه شاعران اهل سنت در قرن اول هجری هستیم، باید پیش از ورود به بحث اصلی، چند عنوان را به لحاظ مفهومی مورد دقت قرار دهیم:

1. شعر

اشاره

شعر (به کسر «ش») در لغت دانستن و زیرکی است: «شَعَرَ شَعْرًا: عَلِمَ بِهِ. شَعَرَ لِكَذَا: فَطِنَ لَهُ» و در اصطلاح اهل عربیت، کلامی است که وزن و قافیه داشته باشد. (1)

مرحوم طبرسی ذیل آیه شریفه (بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ) (2) می نویسد:

شعور، اول علم است از راه مشاعر و حواس ... و به قولی شعور ادراک دقیق است، مأخوذ از شَعَرَ به معنای موی که دقیق و نازک است و از آن است شاعر که به اقامه وزن و نظم مُتَفَطِّن است، طوری که دیگران نیستند. (3)

ص: 23

1- . اقرب الموارد؛ ذیل ماده شعر.

2- . بقره: 154

3- . مجمع البیان، ج 1، ص 433.

شاعر به علت فطنت و دقت معرفت، شاعر نامیده شده. شعر در اصل علم دقیق است... و شاعر آن است که صنعت شعر داند. آیات قرآن گواه مطلب فوق است! وقتی ملاحظه می کنیم در آیه (وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ). (1) شعر به معنای دانستن و درک است.

(وَلِيَتَلَطَّفَ وَلَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا) (2) اشعار به معنی اعلام است؛ یعنی ناشناسی کند و کسی را نسبت به وضع شما با خبر ننماید. (3)

جایگاه شعر در فرهنگ اسلامی

آیا در قرآن و کلام اولیای الهی شعر سرودن تأیید شده است؟ آنچه مسلم است قرآن کریم در برخی آیات، با شعر و شاعران مبارزه کرده و هر دورا سرزنش کرده است:

- (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ) (4)

ما هرگز شعر به او (پیامبر) نیاموختیم و شایسته او نیست [شاعر باشد] این (کتاب آسمانی) فقط ذکر و قرآن مبین است.

- (وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا...) (5)

[پیامبر اسلام شاعر نیست] شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند. آیا نمی بینی آنها در هر وادی سرگردانند و سخنانی می گویند که [به

ص: 24

1- . بقره: 9

2- . کهف: 19

3- . مفردات راغب ماده شعر.

4- . یس: 69.

5- . شعرا: 224 - 227.

آنها] عمل نمی کنند؟! مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می دهند و خدا را بسیار یاد می کنند.

ناگفته نماند که در آیات فوق، به شعر جاهلیت و شعر غیر مسئول حمله شده است. به اشعاری که در خدمت هوس های شخصی با هدف جنگ و خونریزی، وصف امور شهوانی، مدح ستمگران و تملق از حاکمان جائز، فخرفروشی های بیجا و هجوگویی است و قابل پیاده شدن در عمل نیست، غیر مسئولانه گفته می شود که محصول خیال بافی و مورد حمله قرآن است. اگرچه قرآن در حال خشکاندن ریشه آنها بود، بعدها خلفا آن را زنده کردند و به شاعران مُطرب، کیسه های زر دادند. اما شعر مفید مورد تأیید قرآن و اولیای دین است؛ چنان که از استثنا در آیه اخیر روشن می شود.

اصولاً سخنی که از روی وهم و خیال باشد، در اسلام مذموم است. ولی بیان حقائق، در هر قالب که باشد، ممدوح و پسندیده است.

گفته اند که کعب بن مالک به خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) رسید و پرسید: «نظر شما درباره آیاتی که در سوره شعرا درباره شاعران وارد شده چیست؟» حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «به حقیقت که شما با شمشیر زبان در جهادید». (1)

شعر، زبان احساس آدمی است که شاعران خوش قریحه و نغزگوی، با استخدام زیباترین و جذاب ترین واژه ها و عبارات، دقایق حکمی و عرفانی را در قالبی شورانگیز و دل نواز، بیان می کنند.

این هنر شعر است که حقیقت را جلوه گر می کند و فضائل اخلاقی و امور 6.

ص: 25

معنوی را با روح شنونده در می آمیزد و با جذب عمیق، رهرو حق جورا به چشمه زلال حقیقت می رساند؛ چه بسیارند آوازهایی که از دل شاعران بر می خیزد و در دل شب، نوای دلنشین کاروانیان می شود یا در دل رهروان، شور زندگی افکننده و نوید صبحی دل افروز را به بشر می سپارد. این شعر است که گاهی بزم امیران و بزرگان را می آراید و گاهی آواز مادری می شود و در کنار گاهواره، دل ناملایم طفل را آرام می کند.

کسی که با زبان عربی آشنا باشد، در مقابل قصیده میمیه فرزدق (1)، دل می باز د3.

ص: 26

1- . ابوفراس همام بن غالب بن صعصعه، ملقب به «فرزدق»، در حدود سال 20 ه. ق در بصره متولد شد و حدود سال 114 ه. ق در بصره چشم از جهان فرو بست. قصیده میمیه فرزدق در وصف امام زین العابدین (علیه السلام) سروده شده است. زمانی که هشام بن عبدالملک در هنگام طواف، با ازدحام جمعیت مواجه شد و نتوانست به حجرالاسود نزدیک شود، دستور داد منبری در جانب زمزم نصب کردند و گروهی از اعیان اهل شام هم در اطرافش بودند که ناگاه امام زین العابدین (علیه السلام) وارد شد. مردم به احترامش کنار رفتند و آن حضرت حجرالاسود را استلام کرد. هشام با تعجب گفت: «این کیست؟» به دروغ گفتند: «او را نمی شناسیم!» فرزدق که آنجا حاضر بود، گفت: «ولی من او را می شناسم» و آنجا این قصیده را سرود که با این بیت آغاز می شود: هذا آذی تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحل والحرم هشام از شنیدن آن ناراحت شد و فرزدق را در «عسفان»، بین مکه و مدینه، زندانی کرد. لذا امام زین العابدین (علیه السلام) دوازده هزار درهم برایش فرستاد. شمار ابیات این قصیده مختلف ذکر شده است: از چهار بیت تا چهل و یک بیت: حلیه الأولیاء، ج3، ص139؛ تذکره الخواص، ص330؛ کفایه الطالب، صص452 و 453.

و با هاشمیات کُمیت، (1) انس گرفته و قصیده عینیه حمیری، (2) شور و احساس حماسی در دل و سرش می افکند. آیا می شود قصیده تائیه دِعبِل خُزاعی (3) رات.

ص: 27

1- . کمیت بن زید اسدی در سال شصت هجری به دنیا آمد و در زمان خلافت «مروان بن محمد»، در سال 126 ه. ق در کوفه به شهادت رسید. وی اشعار زیادی در مدح و فضایل اهل بیت (علیهم السلام) سروده است؛ از جمله آنها قصاید هاشمیات وی است که شامل قصیده بانیه، عینیه، لامیه و میمیه است. همچنین وی غدیریه و اشعار زیبایی در فضائل علی (علیه السلام) دارد. «صاعد»، غلام کمیت، گفته است: با کمیت به خدمت ابی جعفر محمد بن علی (علیه السلام) رسیدم و وی قصیده میمیه هاشمیات را برای حضرت خواند. حضرت گفت: «اللهم اغفر للکمیت. اللهم اغفر للکمیت». در روایت دیگر فرمود: «تا آن گاه که در ستایش ما شعر می سرانی پیوسته به روح القدس مؤید باشی». هشام بن عبدالملک وقتی قصاید هاشمیات کمیت را شنید به خالد، که عامل او در عراق بود، نوشت: «سر کمیت را برای من بفرست» کمیت از همه جا بی خبر بود که ناگاه گرد خانه اش را گرفتند و او را دستگیر کردند و به زندان انداختند: الاغانی، ج 15، ص 124؛ المعاهد، ج 2، ص 27.

2- . سید اسماعیل بن محمد حمیری، متوفای سال 173 ه. ق، اشعار بسیاری در فضایل اهل بیت خصوصاً درباره ولایت علی (علیه السلام) سروده است. قصیده عینیه 54 بیت است و مرحوم علامه امینی آن را در کتاب شریف الغدیر، ج 2، ص 317، غدیریه شماره دهم معرفی کرده است. ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب اغانی، ج 7، ص 241 به بعد، درباره توجه و عنایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) به آن، مطالب مهمی را بیان نموده است.

3- . دعبِل خُزاعی از موالیان و پیروان راستین اهل بیت (علیهم السلام) است. وی اشعار زیادی را سروده است که مشهورترین آنها قصیده تائیه است و با بیت ذیل آغاز می شود: *تجاوین بالآرنان و الزفوات نوائح عجم اللفظ و التطقات* اما به دلیل بیت سی ام آن به مدارس آیات مشهور شده است. ابوالفرج اصفهانی در اغانی، ج 18، ص 29 گفته است: «قصیده مدارس آیات دعبِل از بهترین نوع شعر و شکوهمندترین نمونه مدایحی است که درباره خاندان پیغمبر (علیهم السلام) سروده اند و دعبِل آن را برای علی بن موسی الرضا (علیه السلام) سروده و گفته است که چون به خدمت آن امام (علیه السلام) رسیدم، فرمود: یکی از سرودهایت را برایم بخوان و من خواندم: مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات امام آن چنان گریست که از هوش رفت. ابن عساکر در ج 5، ص 234 تاریخش گفته است: «چون گام مأمون در خلافت استوار شد و سکه بنامش زدند، به جمع آثار فضائل دودمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پرداخت و از جمله اشعاری که از آن فضائل به دستش رسید، این سروده دعبِل بود: مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات پیوسته اندیشه این قصیده در سینه اش موج میزد تا آن گاه که دعبِل بر او وارد شد. به وی گفت: «قصیده تائیه ات را برایم بخوان و مترس که از آنچه در آن چکامه گفته ای در امانی». او وقتی خواند مأمون به قدری گریست که اشک بر سینه اش فرو ریخت. از آن پس دعبِل اولین کسی بود که بر وی داخل می شد و آخرین کس بود که از نزدش بیرون می رفت. دعبِل در سال 148 به دنیا آمد و در سنه 246، در روزگار پیری و کهنسالی، به جور و ستم کشته شد. وی 97 سال و چند ماه زیست و آرامگاهش در شوش دانیال است.

بخوانید و بر جنایات و ستم‌هایی که بر خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفته، اشک نریزید؟! مگر می‌شود قصیده میمیه امیر ابوفراس حمدانی (1) را خواند و با شاعر دلسوخته همراه نگشت و هم آواز نشد، آنجا که می‌گوید:

يا باعة الخمرِ كُفُّوا عن مفاخرِكُمْ لَمَعَشْرٌ بِيَعُهُم يَوْمَ الهِجَابِ دَمٌ (2)

ای شراب‌فروشان، به خود مبالید و از خودستائی بازایستید که هر آینه انسان‌های ارزشمندی هستند که در نبرد زندگی، خون گرم خود را نثار می‌کنند. 9.

ص: 28

1- . ابوفراس حارث بن ابی العلاء سعید بن حمد... حمدانی تغلبی، ساکن «منبج» بود و در حکومت پسر عمویش، ابوالحسن سیف الدوله، به بلاد شام منتقل شد و در چند نبرد که در رکاب او با روم جنگید، شهرت یافت. در این جنگ‌ها دو بار اسیر شد. سرانجام سیف الدوله در سال 355 ه. ق او را از اسارت آزاد کرد: اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج 18، صص 289-290.

2- . الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج 3، ص 549.

شاعران قرن اول هجری را می‌نگریم که چگونه مدیحه و مرثیه را سر دادند و چون شمشیر بُرانی از پیشوایان دین حمایت کردند و شعرشان تیر آتشی بود در جگر دشمن. بی‌جهت نیست که شیعه و سنی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمود:

«إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا» (1)؛ «همانا پاره‌ای از شعرها حکمت است و برخی بیان‌ها همچون جادو اثر می‌گذارد». از این رو رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شاعران را برای مدح کردن پاکان و نکوهش مخالفان تشویق می‌کرد؛ چنان که خود ایشان شعر می‌خواند و از دیگران می‌خواست که شعر بخوانند هنگامی که عمرو بن سالم (2) 1.

ص: 29

- 1- . مسند أحمد، ج 1، صص 269، 273، 451؛ سنن دارمی، ج 2، ص 296؛ صحیح بخاری، ج 5، ص 2176.
- 2- . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در صلح حدیبیه شرط کرد که قریش با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و هم پیمانان وی جنگ نکنند. از قدیم در مکه دو قبیله بودند: یکی بنی خُزاعه و دیگری بنی بکر بن کنانه؛ بنی خُزاعه، هم پیمان بنی هاشم بودند، اما بنی بکر بن کنانه از قدیم با بنی امیه و بنی مخزوم و گروه قریش هم پیمان بودند. بنی بکر از قریش یاری خواستند. قریش هم بنی بکر را با مال و سلاح و چهارپایان یاری و مدد نمود و به قبیله خُزاعه که در سرزمین خود (وتیر یا وثیر) بودند، هجوم برد. در این هجوم افراد بسیاری از بنی خُزاعه (به نقلی بیست نفر) کشته شدند. خُزاعه به حرم کعبه پناه برد؛ چون دانسته شد که قریش عهد صلح را نقض کرده و خون خُزاعه را هدر نموده است، همه خُزاعیان گرد آمدند و مردی از قبیله خود به نام عمرو بن سالم خُزاعی را سوی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه فرستادند تا پیامبر را از کار قریش آگاه کنند و از وی یاری بخواهند. عمرو از مکه به مدینه آمد و به محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید و با خواندن نُه بیت شعر که با بیت ذیل آغاز می‌شود، خبر را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعلام کرد: یا رَبِّ اِنَّی نَاشِدُ مُحَمَّدًا حَلْفَ اَیْنَا وَ اَیْبَةَ الْاَتْلَدَا چون عمرو بن سالم با خواندن اشعار فوق خبر نقض پیمان بنی بکر بن کنانه را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) داد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نزد مردم گفت: «خدا تو را و همه خُزاعه را یاری دهد». پس از این برخاست، و داخل منزل میمونه شد، غسل کرد و هنگام غسل فرمود: «اگر بنی کعب را یاری نکنم، کسی مرا معاونت نخواهد کرد». پس از این جریان اصحاب خود را جمع کرد و تصمیم حرکت به طرف مکه را به آنان رسانید و در این جنگ، که سال هشتم هجری واقع شد، مکه فتح گردید: اَسْدَالِغَابَه، ج 3، ص 722؛ تاریخ طبری، ج 3، ص 46؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 241.

بر پیغمبر وارد شد و این شعر خود را خواند:

1. لا هُمَّ إِنِّي نَاشِدُ مُحَمَّدًا حَلَفَ أَيْنَا وَ أَيْهِ الْأَتْلَدَا

2. كُنْتُ لَنَا أَبَا وَ كُنَّا وَ لَدَا ثَمَّتْ أَسْلَمْنَا فَلَمْ نَنْزَعْ يَدَا

3. فَانصُرْ رَسُولَ اللَّهِ نَصْرًا عَتَدَا وَ ادْعُ عِبَادَ اللَّهِ يَأْتُوا مَدَدَا

1. پروردگارا! من جوایای محمّد، سوگند پیشین پدران خود و پدر او را خاطر نشان ساختم.

2. [ای محمد] برای ما پدری مهربان بودی و ما فرزندان توئیم و به اسلام گرائیده و از تو دست بردار نیستیم.

3. خداوند! محمّد (صلی الله علیه و آله) را یاری کن و بندگان را به یاری او فرست.

حضرت فرمود: «ای عمرو بن سالم، تو یاری داده خواهی شد».

ابولیلی نابغه جعدی (1) دویست بیت در مدح پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) سرود تا اینکه 5.

ص: 30

1- . شاعرانی که دو دوره جاهلی و اسلامی را درک کرده و در هر دو دوره شعر سروده اند، به شعرای مُخَصَّرَم مشهور گشته اند؛ نابغه جعدی یکی از این شاعران است. در نام او اختلاف است و مشهور این است که نام او قیس بن عبدالله بن جعد بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه و کنیه اش ابولیلی و معروف به «نابغه جعدی» است. وی از شاعران و اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. وی در دوران جاهلیت نیز خداپرست بود و شرابخواری و مستی را زشت می شمرد و از بت پرستی و قماربازی دوری می جست. بعد از ظهور اسلام بر پیغمبر وارد شد و دویست بیت در مدح حضرت خواند. پیغمبر مسرور شد و دعایش کرد که «دهانت خورد مباد»: الشعر و الشعراء لابن قتیبه، ص 96؛ الاستیعاب، ج 1، ص 311؛ الإصابه، ج 3، ص 539. وی از پیروان علی بود. پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از منزلش بیرون آمد و از حال مردم جو یا شد. در این حال با عمران بن حصین و قیس بن حرمه که از سقیفه بر می گشتند، ملاقات کرد. پرسید: «علی (علیه السلام) در چه حالی است؟» آن دو گفتند: «علی (علیه السلام) مشغول تجهیز پیکر مطهر پیامبر است». در همین جا او در تقدم علی (علیه السلام) به مقام امامت و ولایت مؤمنان این ابیات را سرود: قولاً لأصلع هاشم إن أُنتما لاقیتماه لقد حللت أرومها و إذا قریشُ بالفخار تساجلت كنتَ الجدیدَ به و كنتَ زعیمها و علیک سلّمت الغداه بامرہ للمؤمنین فما رعت تسلیمها ای عمران و قیس اگر پیشانی سفید هاشمی [علی (علیه السلام)] را ملاقات کردید. به او بگویید: هرگاه قریش به فخر و عزت مسجل شود، تو به آن سزاوارتر و زعیم آن خواهی بود. اگر فردا به مقام امیرالمؤمنینی رسیدی، پس نباید آن را رها کنی. وی عمرش را در میدان های نبرد و به زهد و تقوا گذراند. در جنگ صفین نیز در رکاب علی (علیه السلام) بود و علاوه بر جهاد با دشمنان اسلام، به جهاد با نفس پرداخت و مدام مشغول نماز و تلاوت قرآن و تسبیح بود. وی در حکومت عبدالله بن زبیر دار فانی را وداع گفت. به نقلی وی در کوفه ساکن شد و معاویه او را با یکی از والیانش به اصفهان اعزام کرد. او در سال هفتاد هجری در اصفهان از دنیا رفت. گفته شده سن او در هنگام وفات 180 سال بوده و بعضی 240 سال گفته اند: الاستیعاب، ج 4، ص 1516؛ اسدالغابه، ج 5، ص 2؛ اعیان الشیعه، ج 8، ص 65.

به این شعر رسید:

بَلَّغْنَا السَّمَاءَ مَجْدَنَا وَجُدُودَنَا وَإِنَّا لَنَرْجُوا فَوْقَ ذَلِكَ مَظْهَرًا

ما با گرایش به اسلام مجد و بزرگی را به آسمان رسانده ایم و آرزو این است که به جلوه گاه بالاتری برسیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابولیلی جعدی فرمود: «کدام جلوه گاه بالاتر منظورت هست؟» عرض کرد: «بهشت». حضرت فرمود: «بلی! به خواست خدا».

نقل است عبدالله بن رَواحه (1) برای حضرت شعر می خواند و او مسرور می شد. 0.

ص: 31

1- . عبدالله بن رَواحه از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که اشعار زیادی در دفاع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و بیان فضائل آن حضرت سرود. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دعایش فرمود که «خدا به تو پاداش خیر دهد». وی جزء سه نفری بود که در جنگ موتَه سِیمَت فرماندهی یافت، ولی در آن جنگ هر سه فرمانده شهید شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر شهادت جعفر، زید بن حارثه و عبدالله بن رَواحه را داد، در حالی که چشمانش گریان بود: صحیح بخاری؛ کتاب مناقب در علامات نبوت در اسلام، سنن بیهقی، ج 4، ص 70.

براء بن عازب گوید: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را دیدم که خاک های خندق را حمل می نمود و در آن هنگام، این شعر عبدالله بن رواحه را زمزمه می کرد:

1. اللَّهُمَّ لَوْ لَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا

2. فَأَنْزَلْنَا سَكِينَةً عَلَيْنَا وَثَبَّتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَأَقِينَا

3. إِنْ أَوْلَاءٍ قَدْ بَعَّوْا عَلَيْنَا وَإِنْ أَرَادُوا فِتْنَةً أَيْنَا (1)

1. خداوندا! اگر تو نبودی ما به هدایت نمی رسیدیم و نه انفاقی در راهت می نمودیم و نه به سپاس تو به نماز می ایستادیم.

2. تو خود آرامشی بر ما فرود آر و گام های ما را هنگام دیدار آنها استوار گردان.

3. دشمنان بر ما ستم نمودند و ما در مقابل فتنه هایشان پایداری نمودیم.

همچنین حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) برای طلب باران، شعر عمویش، ابوطالب را خواند و خداوند دعایش را مستجاب کرد. سپس پیامبر فرمود:

«لله دُرٌّ أبيضٌ طالِبٌ لو كان حياً لَقَرَّتْ عيناؤه»؛ «بر ابوطالب از خدا نیکی باد. اگر او زنده بود، چشمانش از این حادثه روشن می شد». آن گاه فرمود: «کیست که شعری از او بخواند؟»

برخی از حاضران اشعاری را به گمان اینکه مورد نظر رسول خداست، خواندند. اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) نپذیرفت تا اینکه علی (علیه السلام) برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا شاید این شعر پدرم ابوطالب را اراده فرموده اید که گفته است: 8.

ص: 32

1- . مسند أحمد، ج4، ص302 و ج5، ص388.

وَ أَيْضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ

تَلَوْدُ بِهِ الْهَلَاكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ فَهُمْ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِلِ (1)

سفیدرویی که به یمن روی او، از ابر طلب باران می شود. او (محمد) پناه یتیمان و بیوه زنان است.

بنی هاشم در سختی و درماندگی به دامن پر مهر و محبت او پناهنده می شوند.

پس آنان نزد او در فراوانی نعمت و بخشش ها هستند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آری این است شعر ابوطالب». در این هنگام، شخصی از طائفه کنانه برخاست و اشعار بلندی سرود که مطلعش این بیت است:

لَكَ الْحَمْدُ وَالْحَمْدُ مِمَّنْ شَكَرَ سُقِينَا بِوَجْهِ النَّبِيِّ الْمَطَّرِ (2)

پروردگارا! ستایش تو راست و سپاس تو گفتن بر ماست. چه، به میمنت روی محمد (صلی الله علیه و آله)، به باران رسیدیم.

او با چشمانی نگران، خدا را خواند که باران بارد. لحظه ای چند نگذشت که دانه های دُر فام باران، بر سرمان ریخت.

ابرها به شدت باریدند و مسیل ها به جوشش آمدند و حتی مناطق بلند قبیله مُضر را سیراب نمودند.

پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، چونان که عمویش وصف او گوید، دارای آبرویی است که به واسطه او خداوند ابرها را به ریزش می آورد.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی آن اشعار را شنید، به وی فرمود:

«يَا كَنَانِي بَوَّأَكَ اللَّهُ بِكُلِّ بَيْتٍ 2»

ص: 33

1- . الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 7، ص 197.

2- . البدایه و النهایه، ج 6، ص 92.

قُلْتَهُ يَتَأْتِي الْجَنَّةَ؛ «مرحبا ای کنانی، خداوند به هر بیت شعری که سرودی خانه ای در بهشت به تو پاداش دهد».

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شاعران می فرمود: «دشمنان را هجو گویند؛ چراکه مؤمن، با جان و مال خود، باید در راه خدا مجاهده کند». (1) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیوسته شعرا را بر می انگیزد تا با اشعار خود، به پیکار با مخالفان برخیزند و با نقل حماسه های شجاعت انگیز، جبهه بندی کفار را درهم کوبند، روح نیرومند دینی را در بین مسلمین دمیده و حمیتشان را در مقابل حمیت جاهلیت تقویت کنند. به شعرا می فرمود: «مشرکین را و آنان که از حق به دورند، هجو کنید؛ چه در این هنگام روح القدس همراه شماست». (2)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از شعر حسان بن ثابت (3) در وجد و سرور آمد، زمانی که 8.

ص: 34

1- . مسند أحمد، ج 3، صص 456 و 460 و ج 6، ص 487.

2- . مسند أحمد، ج 4، ص 298؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 488.

3- . ابوالولید حسان بن ثابت بن منذر بن حرام... که با چند واسطه به یعرب بن قحطان نسب می رساند، یکی از کسانی بود که درباره علی (علیه السلام) شعر سرود. خاندان حسان در شعر و ادبیات ریشه ای عمیق داشته است. ابو عبیده گوید: «تمام عرب ها اجماع کرده اند که حسان شاعرترین شهرنشینان بوده و از سه جهت بر بقیه شاعران برتری دارد: 1. وی شاعر انصار بوده؛ 2. در دوران زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای حضرتش شعر می سروده؛ 3. در عصر اسلام شاعر منحصر به فرد تمام مملکت یمن بود». حسان هشت سال پیش از میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمد و 120 سال زندگی کرد. وی دارای کنیه های متعدد است؛ از جمله: ابوالولید، ابوالمضرب، ابوحسام، ابو عبدالرحمان. به او حسام نیز گفته می شد به خاطر اینکه با شعرش از حریم آیین مقدس اسلام دفاع بسیاری نموده است. حسان شصت سال در دوران جاهلیت زندگی کرد و شصت سال در زمان اسلام و در آخر عمر نابینا شد و بنا به قولی در سال 55 هجری درگذشت. وی از پیش باطنی نیز محروم شده بود؛ زیرا او بعد از مدت ها که از طرفداران علی (علیه السلام) بود، جزو طرفداران عثمان شد: کنز الفوائد، ج 1، ص 268.

جریان غدیر را به شعر در آورد. پیغمبر دعا کرد که: «ای حسان! تا آن هنگام که با سخنت ما را یاری می کنی از تأییدات روح القدس بهره مند گردی».⁽¹⁾ لذا حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) منبری در مسجد برای حسان می گذاشت و او بر منبر می ایستاد و فضایل پیغمبر و مکتب او را بازگو می کرد.

پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در زمان امامان معصوم (علیهم السلام) نیز شعرا از نقاط دور به خدمت ائمه مشرف می شدند و مورد تقد و اکرام ایشان قرار می گرفتند. برای همین است که در دوره ائمه طاهرین (علیهم السلام) تحولاتی در شعر و ادب پیدا شد و به کمال گرائید و در اجتماع آن روز، از بیشتر علوم و فنون، پیشی گرفت؛ چنان که این حقیقت را به وضوح از گفتار و رفتار امام صادق (علیه السلام) درباره (هاشمیات) کمیت می یابیم.

کمیت در ایام تشریق در منا بر آن حضرت وارد شد و اجازه خواست تا برای حضرت از اشعار خود بخواند. حضرت فرمود: «این ایام بسیار شریف و با ارزش است». کمیت عرض کرد: این اشعار درباره شما سروده شده! امام چون این جواب را شنید، فرمود: «تا یاران و همراهانش جمع شوند و به کمیت هم اجازه داد تا شعرش را بخواند». کمیت هم قصیده لامیه از قصاید هاشمیاتش را خواند. 6.

ص: 35

1- . مرحوم علامه امینی می گوید: این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کرامات و نشانه های نبوت است؛ زیرا چون می دانست حسان در پایان عمرش از ولایت علی (علیه السلام) منحرف خواهد شد، لذا دعایش را منوط کرد و فرمود تا مادامی که ما را با زیانت یاری می کنی مورد تأیید روح القدس هستی: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج 2، ص 66.

پس از تمام نمودن شعر حضرت درباره اش دعا کرد و هزار دینار و یک دست خلعت به او مرحمت فرمود. (1)

فقهای امت اسلامی و زعمای مذهب نیز از سیره ائمه معصوم (علیهم السلام) پیروی کرده و به شعرای اهل بیت توجه نموده اند و بر تألیف کتب فقهی و معارف اسلامی، به تدوین کتب شعری و تشریح فنون ادبی نیز پرداخته اند؛ به طوری که زعمای بزرگ کلینی، عیاشی، صدوق، جلودی، مفید، سید مرتضی و گروهی دیگر از علما دارای دیوان شعرند. شعرا پیوسته در اعیاد مذهبی، و در روزهای وفات ائمه در مجالس علمای بزرگ گرد می آمدند و مرثیه سرایی می کردند و بدین وسیله مکتب اهل بیت را احیاء می نمودند. دوران مرحوم آیت الله بحر العلوم و مرحوم کاشف الغطا را می توان از دوره های رونق مکتب اهل بیت (علیهم السلام) شمرد. (2)

2. اهل سنت در قرن اول هجری

با توجه به اینکه مذاهب چهارگانه اهل سنت در قرن دوم به وجود آمده اند، سؤال این است که آیا واژه «سنی و اهل سنت» در قرن اول به کار می رفت یا خیر و اساساً مخالفان حضرت علی (علیه السلام) در قرن اول با کدام ویژگی شناخته می شدند؟

تحقیقات نشان می دهد در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دو حزب مشخص وجود داشت: یکی حزب قریش که بنی هاشم را پیش از اسلام از خود رانده بودند و دیگری حزب علوی که متشکل از هاشمیان و هواداران مهاجر و انصارش بودند. (3)

ص: 36

1- . الاغانی، ج 15، ص 123 و ج 17، ص 26.

2- . الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج 3، ص 43.

3- . مقدمه فی تاریخ صدر الاسلام، الدوری، ص 48.

زاویه اختلاف سیاسی میان آن دو حزب که از همان آغاز ریشه مذهبی داشت، پس از ظهور اسلام نیز توسعه یافت. لذا باور بخشی از صحابه که به حسب ظاهر اسلام را پذیرفته بودند، بر نظریه قرآن منهای سنت استوار بود. از مهمترین ویژگی حزب قریش حجت ندانستن دستورات رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و نهی مردم از کتابت و نقل حدیث بود که در توصیه های رهبران این حزب از زمان حیات رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وجود داشت. بدین سان روشن می شود که اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دو دسته بودند: یک دسته کسانی که باورشان پیروی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از هر جهت بود و دسته دیگر گروهی که پیروی ایشان را در امور سیاسی و حکومتی لازم نمی دانستند. این دسته همان کسانی بودند که با پشتوانه جاهلی قریش، به محض وفات پیامبر(صلی الله علیه و آله) حکومت را به دست گرفتند و سفارش های پیامبر(صلی الله علیه و آله) را زیر پا نهادند. گفتنی است پیدایش اهل سنت از همین نقطه است؛ گرچه آن زمان با عنوان سنی یا اهل سنت شناخته نمی شدند. تا زمانی که عمر خلیفه بود، عامه مردم، به جز هواداران علی(علیه السلام)، بر فتوای حکومتی بودند و اختلافاتی را که آن زمان میان سیره پیامبر(صلی الله علیه و آله) و دیگران بود، به حساب نمی آوردند. اما در زمان عثمان که علاوه بر اتهامات مالی و سیاسی، از نظر دینی نیز متهم به بدعت هایی شد، وی مورد انکار بخش بزرگی از صحابه قرار گرفت. لذا مردم نمی دانستند که چه کسی سخن صحیح دین را می گوید. مخالفان حزب قریش در رأس نهضت ضد عثمان بودند. عثمان در پایان سال 35 کشته شد و علی(علیه السلام) با خواست مردم بر مسند خلافت نشست. شام که رهبری بخشی از حزب قریش را داشت، رهبری امام علی(علیه السلام) را نپذیرفت. رهبران دیگر حزب قریش، طلحه و زبیر بودند که آنها نیز

حکومت علی (علیه السلام) را نپذیرفتند و در بصره مستقر شدند.

جدای از مسائل سیاسی، در مسئله مهم تبیین دین در موارد اختلافی و مستحدثه نیز دو دسته سیاسی و مذهبی پدیدار شدند: پیروان علی (علیه السلام) و پیروان عثمان. مجموعه آنچه در شکل دهی مخالفان علی (علیه السلام) نقش داشت و به مرور کامل تر شد، مذهب عثمانی نامیده شد؛ در برابر حزب علوی که اصطلاح «الشیعه» برای آن به کار می رفت. بنابراین گروهی شیعه علی (علیه السلام) یا الشیعه نام گرفتند و در مقابل نیز گروهی شیعه عثمان بودند و عثمانی یا العثمانیه نام گرفتند. این مذهب (عثمانی) مذهب عامه مردم بود؛ مردمی که به مرور دین خود را از امویان گرفتند.

ابان بن عیاش از سلیم بن قیس هلالی نقل می کند که گفت: زیاد بن سَمِیه، کاتبی داشت شیعی که با من دوست بود، برایم نامه ای را خواند که معاویه در پاسخ نامه زیاد به وی نوشته بود. در پایان آن، معاویه نوشته بود: «این نامه را که خواندی، آنچه در آن است پوشیده دار و اصل نامه را از میان ببر».

منشی زیاد بن سَمِیه گفت: وقتی زیاد این نامه را خواند آن را بر زمین زد و رو کرد به من و گفتم: «وای بر من که از چه درآمدم و به چه فرو رفتم! به خدا سوگند از پیروان آل محمد (صلی الله علیه و آله) و در حزب آنان بودم، از آن درآمدم و به پیروان شیطان پیوستم و وارد حزب او شدم؛ پیرو کسی شدم که چنین نامه ای برایم می نویسد».⁽¹⁾

سَلِیم گفت: در آن روز نسخه ای از نامه برداشتم، شب که شد زیاد نامه را خواسته بود و آن را پاره کرده و از میان برده بود و گفته بود: «هیچ کس از آنچه در این نامه بود خبر ندارد» و نمی دانست که من از آن نسخه ای برداشته ام.⁶

ص: 38

امویان، خود را ادامه دهنده خلافت خلفای نخست دانسته و امام علی (علیه السلام) را رو در روی خود قرار دادند. در این زمان اصطلاح شیعه به طور عام در برابر اصطلاح عثمانی قرار داشت. امویان با حمایت خود از مذهب عثمانیه که اصولاً مشروعیتی برای امام علی (علیه السلام) قایل نبودند و بیشتر در شام مستقر بودند آن را در بخش اعظم جامعه اسلامی حاکم کردند. اما در عراق، به جز بصره، طرفداری نداشتند. بلکه در عراق اعتقاد به حقانیت علویان خود را در عرصه سیاست نشان می داد.

حجاز در منازعات علویان و امویان جانب هیچ کدام را نگرفت و خود نهضتی به نام جنبش «أبناء الصحابه» را به راه انداخت.

مفهوم تشیع در قرون نخستین، اعم از تشیعی بوده که اکنون رایج است. آنچه اکنون شیعه گفته می شود، در اصطلاح کهن عثمانیان از آن به رَفْض تعبیر می شد. در آن دوره، شیعه در کاربرد عمومی به کسانی گفته می شد که امام علی (علیه السلام) را مقدم بر عثمان می دانستند. افزون بر آن، کسانی که آن حضرت را بر سایر خلفا مقدم داشته یا اصولاً به مقام امامت آن حضرت و اولاد ایشان اعتقاد داشتند، شیعه خوانده می شدند.

شیعه به معنای متشیع کسی بود که در مقام مقایسه میان خلفا اعتبار و اعتنای بیشتری به علی (علیه السلام) داشت. در حالی که رافضی به کسی گفته می شد که خلافت شیخین را انکار می کرد و امامت علی (علیه السلام) را به عنوان امری منصوص از طرف خدا باور داشت.

نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) پیوسته واژه شیعه را برای پیروان علی (علیه السلام) به کار برد.

طبری در تفسیر آیه (أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) [\(1\)](#) از ابی الجارود از محمد بن علی «.

ص: 39

1- . بینه: 7 «آنها بهترین خلق خدا هستند».

الباقر(علیه السلام) این حدیث را نقل کرده است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«أنت يا عَلِيُّ و شِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (1)؛ «ای علی! تو و شیعیانت خیر البریه می باشید».

خوارزمی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده است: نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) بودیم که علی بن ابی طالب(علیه السلام) وارد شد؛ رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«قد أتاكم أخی»؛ «برادرم پیش شما آمد». سپس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) متوجه کعبه شد و دستش را بر آن زد و گفت:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (2)؛ «قسم به خدایی که جانم در دست اوست، این و شیعیانش رستگاران روز قیامت هستند».

خود حضرت علی(علیه السلام) نیز این واژه را بارها درباره پیروان خویش به کار بردند (3)؛ به عنوان نمونه نصر بن مزاحم، از عمرو بن شمر، از جابر، از زید بن حسن، پیمان نامه داوری (حکمت) را از زبان علی(علیه السلام) چنین نقل نمود:

هَذَا مَا تَقَاضَى عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ وَ شِيعَتُهُمَا فِيمَا تَرَاضِيَا بِهِ مِنَ الْحُكْمِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله) قَضِيَّتْهُ عَلَيْهِ عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ شَاهِدٍ أَوْ غَائِبٍ وَ قَضِيَّتْهُ مُعَاوِيَةَ عَلَى أَهْلِ الشَّامِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ شَاهِدٍ أَوْ غَائِبٍ إِنَّا رَضِينَا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَ حُكْمِ الْقُرْآنِ فِيمَا حَكَمَ وَ أَنْ نَقِفَ عِنْدَ أَمْرِهِ فِيمَا أَمَرَ وَ أَنَّهُ لَا يَجْمَعُ بَيْنَنَا إِلَّا ذَلِكَ وَ أَنَّا جَعَلْنَا كِتَابَ اللَّهِ فِيمَا بَيْنَنَا حَكْمًا فِيمَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ نُحْيِي مَا أَحْيَا وَ نُمِيتُ مَا أَمَاتَ عَلَى ذَلِكَ تَقَاضِيًا وَ بِهِ تَرَاضِيَا. (4)5.

ص: 40

1- . جامع البيان، ج 30، ص 264.

2- . المناقب، صص 111 و 265.

3- . كتاب سليم بن قيس هلالی، ج 2، ص 563.

4- . وقعه صفین، ص 505.

این [پیمانی] است که علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و پیروان آن دو خواسته اند و در آن هر دو طرف به پذیرفتن داوری کتاب خدا و سنت پیامبر او (صلی الله علیه و آله) رضایت داده اند. علی آن را بر عراقیان و شیعیان خویش، خواه حاضر و خواه غایب، نافذ و معتبر دانسته [و معاویه بر یاران خود، از حاضر و غایب و اجبش شمرده] است. ما به داوری قرآن، در آنچه حکم کند، تن سپرده ایم و برعهده گرفتیم هر فرمان که قرآن دهد بپذیریم؛ چه هیچ چیزی جز این ما را گرد هم نیاورده است [و به اختلافات ما پایان نمی دهد].

ما کتاب خدا را از آغاز تا پایانش داور اختلافات خود قرار دادیم، آنچه را زنده داشته است زنده می داریم و آنچه را میرانده [و نابود کرده] می میرانیم [و نابود می کنیم].

همچنین امام حسن مجتبی (علیه السلام) با هدف دفاع از پیروان علی (علیه السلام) در متن صلح نامه با معاویه چندین بند از آن را به حفظ خون شیعه اختصاص داد و واژه شیعه علی (علیه السلام) را در آن سند گنجانید. (1)

قدیمی ترین سندی که در کاربردهای عمومی، کلمه شیعه را در برابر کلمه عامه قرار داده، نامه ای است که شیعیان کوفه و در رأس آنها سلیمان بن صرد خزاعی (2) به امام حسین (علیه السلام) نوشتند و یعقوبی آن را نقل کرده است:

«ما أعظم ما7.

ص: 41

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 164.

2- در زندگی سلیمان فراز و نشیب های زیادی می بینیم؛ چراکه از سویی، علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس از بازگشت از بصره سلیمان را سرزنش و نکوهش فرمود و به او گفت: «تو دچار تردید شدی و نیرنگ به کار بردی. در حالی که نزد من موثق ترین مردم بودی؛ چه چیزی بر آن داشت که از اهل بیت پیامبرت دست برداری و چه عاملی تو را از یاری دادن به آنها بی میل ساخت؟» اما وی به محبت خالصانه خود به اهل بیت تأکید کرد. سپس نزد امام حسن (علیه السلام) رفت و از تنبیه و توبیخ علی (علیه السلام) گفت و اظهار داشت: «بر من بدگمان نباشید و در خیرخواهی ام شک نکنید». امام حسن به او گفت: «خدایت رحمت فرماید، ما بر تو بدگمان نیستیم». لذا در جنگ صفین علی (علیه السلام) سلیمان بن صرد خزاعی را به سپهسالاری جناح راست پیاده نظام سپاه برگزید و او حوشب ظلم را کشت و این شعر را سرود: أَمَسَى عَلِيٌّ عِنْدَنَا مُحَبَّبًا نَفْدِيهِ بِالْأُمَّمِ وَلَا تُبْقِي أَبَا دُوشِينَةَ، عَلِيٌّ كَمَا هُمَا دُوسْتَارَا أَوْيِمَا دَر مِيَانَهُ مَا بَه سَر بَرْدٍ وَ مَا پَدَرٍ وَ مَا دَر مَدَارِ خُودِ رَا نِيْزِ فِدَايِ أَوْ مِي كَنِيْمٍ. پس از نگارش پیمان نامه حکمیت تحمیلی سلیمان بن صرد در حالی که بر چهره اش زخم شمشیر داشت، نزد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمد. چون علی (علیه السلام) به وی نگریست گفت: (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا). سپس فرمود: «تو از آنانی که در انتظار شهادت هستی و عهد خود را تغییر نداده ای». گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر من یاورانی می یافتم، هرگز چنین پیمان نامه ای نوشته نمی شد». ابن حجر گوید: سلیمان فاضلی نیکوکار بود و در صفین با علی (علیه السلام) همراه بود و در پیکار حوشب را کشت. بعداً از کسانی بود که به امام حسین (علیه السلام) دعوتنامه نوشت. ولی از او جا ماند و سپس همراه با مسیب بن نجبه و گروهی دیگر که چهار هزار نفر می شدند، به خونخواهی امام حسین برخاست. عبيدالله بن زياد با لشکر مروان به مقابله آنان درآمد و سلیمان و تمام کسانی که با او بودند کشته شدند و این به سال 65 ه. ق. بود. وقعه صفین، ص 7.

أُصِيبَ به هذه الأمةُ عامَّةً و انت و شيعتُكَ خاصَّةً» (1)؛ «چه بزرگ است آنچه امت پیامبر به طور عام و شما و شیعیانَت به طور خاص به آن مبتلا شده اید!؟»

سنیان، تقدیم علی (علیه السلام) را بر عثمان بدعت دانستند. حتی برخی از افراطی ها، تقدیم امام بر عثمان را نیز رَفْض دانستند و گفتند: «من قال ابوبکر و عمر و علی و عثمان، رافضی او مُبتَدِع». (2)

اهل حدیث کوفه می گفتند: «أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ ابُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عَلِيُّ ثُمَّ عُثْمَانُ، 1.

ص: 42

1- . تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 228.

2- . السنه، ابن ابی عاصم، ص 381.

هذا تَشِيْعُ اصْحَابِ الْحَدِيثِ مِنَ الْكُوفِيِّينَ وَ يُثْبِتُونَ اِمَامَةَ عَلِيٍّ». اما اصحاب حديث بصری می گفتند: «أَفْضَلُ الْاُمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ ابُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ عَلِيٌّ». اما مشایخ بغداد، از جمله احمد بن حنبل، امامت علی را اصلاً قبول نداشتند: «كَانُوا يَحْذِفُونَ عَلِيًّا مِنَ الْاِمَامَةِ وَ يَزَعَمُونَ اَنَّ وَّلَايَتَهُ فِتْنَةٌ». (1)

طی جریان قتل عثمان و خلافت علی (علیه السلام) تشیع رشد بیشتری یافت؛ این گرایش را گرایش علوی و شیعی می نامیدند که مرتبه ضعیف آن، رد عثمان و اثبات خلافت علی (علیه السلام) و مرتبه کامل آن، اثبات امامت علی (علیه السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و برتری او بر دیگر خلفا بود.

گرایش عثمانی که در دو جریان جمل و صفین تبلور یافت، در جمل شکست خورد؛ گرچه آثارش در بصره باقی ماند و مردم این شهر عثمانی مذهب شناخته شدند، اما در دوره اموی در شام غلبه کرده و بر عراق حکومت یافت. حکومت بنی امیه تبلور غلبه مذهب عثمانی بود که خلافت علی (علیه السلام) را مشروع نمی دانستند؛ زیرا می گفتند: «خلیفه سوم با دست او یا با تحریک او کشته شد؛ به علاوه تمامی مردم بر او اجتماع نکردند». این اعتقاد در سلف اهل سنت که عثمانیه نامیده می شدند، رایج بود.

پس از شهادت امام علی (علیه السلام)، اعتقاد به امامت امام حسن (علیه السلام)، سپس امام حسین (علیه السلام) نشانه تشیع اعتقادی شناخته می شد. ولی عثمانی ها معاویه را خلیفه می دانستند و یاران امام حسین (علیه السلام) در واقعه کربلا با عقیده به اینکه امام حسین (علیه السلام)، امام و وصی رسول خداست، وی را یاری کردند و به شهادت رسیدند. 6.

ص: 43

در قیام مختار، نه تنها بحث از تشیع اعتقادی، بلکه بحث پیدایش تشیع اعتقادی مطرح بود. انتقاد اشراف کوفه به تشیع مختار و حامیان او این بود که می گفتند: «مختار از اسلافنا الصالحین اظهار بیزاری می کند؛ چراکه آنان، بسیاری از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به دلیل انحرافات که به وجود آوردند، مذمت می کردند.

ترسیم کننده خطوط اساسی اعتقاد اصیل در تشیع، امام معصوم (علیه السلام) است؛ زیرا یکی از لوازم اعتقاد به امامت الهی آن بزرگواران، آن بوده که تنها احادیث امامان اعتبار داشته و اهل بیت (علیهم السلام) تنها تکیه گاه رهبری سیاسی و دینی مردم و مُفْتَرَضُ الطاعه بوده اند. در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم و در زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نحله های فکری و فرقه های گوناگون پدید آمدند که هر کدام داعیه رهبری مسلمانان را داشتند. بیشتر آنها رهبری سیاسی موجود خلفا را پذیرفته بودند و می کوشیدند رهبری دینی را هم داشته باشند. اما ائمه شیعه پافشاری می کردند که تنها منابع مورد اعتماد، قرآن و عترت و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند.

از مباحث گذشته می توان چنین نتیجه گیری کرد: شیعه و سنی در صدر اسلام دارای چند طیف متفاوت بودند:

یک- شیعیان بسیاری بودند که تشیع آنها از نوع تفضیل علی (علیه السلام) بر عثمان بود. لذا به اهل بیت (علیهم السلام) علاقه مند، و راوی فضایل آنها بودند. این افراد را نباید سنی اصطلاحی دانست؛ گرچه بسیاری از آنها به خلافت شیخین نیز معتقد بودند.

دو- تشیع به معنای صرف دوستی اهل بیت است که هیچ زمینه تفضیل هم در آن وجود ندارد. این گرایش در نظر عثمانی مذهببان تشیع خوانده می شد و

نمونه های زیادی هم دارد؛ از جمله محمد بن ادریس شافعی (150 - 204) که حتی به رفض نیز متهم شد. این امر منافاتی با تسنن وی که چیزی جز گرایش عثمانی است، ندارد.

سه- اختلاف شیعه و سنی ابتدا فقط در حکومت بود، ولی بعداً به مسائل فقهی و کلامی و امور سیاسی و اعتقادی نیز کشیده شد که به آن تشیع اعتقادی می گویند. این تعریف از شیعه با تشیع به معنای برتر دانستن امام بر عثمان متفاوت است. در این عقیده، امام از طرف خدا و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) منصوب است.

این نظریه ای است که در جریان خلافت علی(علیه السلام) شکل گرفته و در اصل، هویت فکر شیعه را در باب امامت تشکیل می دهد. این نظریه، مستند به شواهد متقن و اصیل قرآنی و تاریخی است. (1)

عایشه در جریان شورش علیه علی(علیه السلام) اعتراف کرد که از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنید که درباره علی(علیه السلام) چنین فرمود:

علی خلیفتی علیکم فی حیاتی و مماتی فمن عصاه فقد عصانی. (2)

علی(علیه السلام) جانشین من بر شماست در دوران زندگی و بعد از مرگم، هرکس با او مخالفت کند با من مخالفت کرده است.

چهار- عثمانیان، که نسل سلف سنیان بعدی هستند، وضعیتی متفاوت با گروه اول دارند و امام علی(علیه السلام) را خلیفه چهارم می دانند و تفضیل علی(علیه السلام) را بر خلفا بدعت می دانند. لذا در آثار رجالی اهل حدیث و حنابله اتهام تشیع، به معنای نقل 3.

ص: 45

1- . برخی از این دلایل و مستندات، در بخش دوم این تحقیق، شماره هجده بیان شده است.

2- . الفتوح، ج 2، صص 282 و 283.

فضایل اهل بیت، یکی از معیارهای قدح به شمار می آید. ذهبی در میزان الاعتدال درباره رافضی بودن می گوید: «کسانی که نقل فضایل علی (علیه السلام) و اهل بیت می کردند رافضی هستند». (1) لذا عالمان و محدثان سنی به اندک چیزی به داشتن گرایش های شیعی متهم می شدند؛ مانند دارقطنی که به خاطر جمع آوری اشعار و دواوین شعرا، از جمله اشعار سید حمیری، (2) به گرایش شیعی متهم شد. با این حساب منظور از اهل سنت در عنوان کتاب همان گروه دوم و چهارم است.

سؤال اصلی تحقیق

بر این اساس در این تحقیق، با استفاده از منابع معتبر اهل سنت، به دنبال این هستیم که بدانیم شاعران و ادیبان اهل سنت قرن اول هجری، سیمای حضرت علی (علیه السلام) را چگونه به تصویر کشیده اند؟

سؤال های فرعی

آیا موضوع ولادت حضرت علی (علیه السلام) در داخل کعبه از نظر علمای اهل سنت صحیح است؟ آیا از دید شاعران سنی، علی (علیه السلام) اولین کسی است که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده و با وی نماز خوانده است؟ آیا در مجلس سران قریش (بعد از نزول آیه انذار) که علی (علیه السلام) برای حمایت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اعلام آمادگی کرد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وی را به عنوان خلیفه خود معرفی کرد؟

آیا مواردی همچون فداکاری علی (علیه السلام) در ليله المبيت، برادری علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و بستن در خانه همه اصحاب به سوی مسجد به جز در خانه علی (علیه السلام)، 9.

ص: 46

1- میزان الاعتدال، ج 2، ص 18.

2- لسان المیزان، ج 6، ص 249.

و اینکه علی (علیه السلام) باب مدینه علم نبی (صلی الله علیه و آله) است و خورشید برای نماز علی (علیه السلام) بازگشت، نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت (علیهم السلام)، ایثار علی (علیه السلام) و اعضای خانواده و نزول سوره هل اتی، حدیث منزلت و اینکه علی (علیه السلام) مُجِب و مَحْبُوب خدا و رسول است، نصب علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه مسلمین و جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حَجَّه الوداع، بیعت مردم به ویژه بیعت عمر و ابوبکر با علی (علیه السلام) به عنوان ولی امر مسلمین و تبریک انتصاب ایشان با واژه بَخ بَخ، غصب خلافت علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، سکوت و خانه نشینی علی (علیه السلام) به خاطر مصالح اسلام و مسلمین، همراهی و مساعدت علی (علیه السلام) با خلفا درباره امور جاری مملکت، بر زبان جاری ساختن جمله «لولا علی لهلك عمر» و... از نظر منابع اهل سنت مورد تایید است و شعرای اهل سنت در این زمینه ها سروده هایی دارند یا خیر؟

مفروض ما در این تحقیق آن است که ادعای شیعه اثناعشری درباره علی (علیه السلام) در امور مذکور مورد تصدیق افراد منصف اهل سنت، و در منابع آنها انعکاس یافته است. ما در این تحقیق، اعترافات شخصیت های برجسته اهل سنت را درباره موارد فوق بررسی خواهیم کرد.

پیشینه تحقیق

تحقیق درباره انعکاس ویژگی های حضرت علی (علیه السلام) در آثار ادبی اهل سنت سابقه ای دیرینه دارد. شاعران و ادیبان سنی مذهب، درباره شخصیت حضرت علی (علیه السلام) چکامه های زیادی سروده اند و تاکنون تحقیق های عالمانه و گسترده ای درباره آن صورت گرفته است؛ برای مثال در موسوعه های ارزشمندی همچون «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری، «عبقات الانوار» میر حامد حسین، «الغدیر

فی الکتاب و السنه و الادب» علامه امینی، موسوعه «مُسند امام علی» اثر مرحوم استاد عطاردی، موسوعه «النبی و اهل بیته فی الشعر العربی فی القرن الاول الهجری» و کتاب «مجالس الشعراء عن امام البلغاء» بسیاری از آنها گردآوری شده و در تهیه این اثر از آن کتاب ها بسیار بهره برداری شده است. مؤلفان سه اثر نخست، به ویژه موسوعه گران سنگ الغدیر، سروده های شاعران سنی مذهب را درباره علی (علیه السلام)، یکی از اسناد قابل اعتنا برای اثبات حقانیت ادعاهای شیعه امامیه درباره امامت و خلافت بلافضل علی (علیه السلام) به شمار آورده اند.

مزیت تحقیق حاضر را می توان در چند عنوان مطرح کرد:

یک- این تحقیق به بیان و تحلیل اشعار اهل سنت قرن اول هجری اختصاص دارد. در حالی که موسوعه های فوق عمومیت دارند و همه آثار ادبی را گردآوری کرده اند که طبعاً تشخیص موافق و مخالف در آنها برای همگان میسر نیست.

دو- در بسیاری از موسوعه ها تلاش بر این بوده که اشعار کسانی که به صورت رسمی شاعر شناخته می شدند، گردآوری شود. در حالی که سروده های زیادی در این تحقیق به چشم می خورد که در رجزهای میادین جنگ توسط حاضران در جنگ بر زبان جاری شده که نامی از آنها در تاریخ به عنوان شاعر برده نشده است.

سه- همه موسوعه ها با زبان عربی نوشته شده اند که برای گسترده بودن بحث ها و نیز به دلیل اینکه همگان قادر به فهم کامل زبان عربی نیستند، نمی توانند مرجع تحقیق برای همه دانش پژوهان باشند. از این جهت تحقیق حاضر می تواند مرجع قابل دسترس برای کلیه دانشجویان و محققان فارسی زبان باشد.

اهداف و فوائد تحقیق

حضرت علی (علیه السلام) دارای شخصیتی استثنایی و صاحب فضایل و کمالات برجسته است که به برخی از آنها در قرآن و احادیث نبوی اشاره شده است. دلیل اصلی برای انتخاب این موضوع، روشن شدن اهداف ذیل است:

یک- تأکید بر حقانیت ادعای شیعه مبنی بر اینکه حضرت علی (علیه السلام) یگانه شخصیتی است که شایستگی جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را داراست.

دو- بیان فضایل حضرت علی (علیه السلام) در منابع اهل سنت، معیار شناخت اهل تحقیق از افراد متعصب است و نشان می دهد که خورشید وجود علی (علیه السلام) تابنده تر از آن است که ابرهای تیره جهالت و تعصب بتواند جلوی تابش نور وجودش را بگیرد و به گفته شاعر:

خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

سه- با وجود چنین دیدگاهی درباره علی (علیه السلام)، مخالفت با آن حضرت مخالفت با قرآن و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

چهار- با این تحقیق، می توان میزان تأثیرپذیری محتوای شعر و ادب از معارف علوی را نیز بررسی کرد.

محدودیت ها و دشواری های تحقیق

موافقان و مخالفان حضرت علی (علیه السلام) بسیاری از واقعیت های زندگی ایشان را با زبان شعر بیان کرده اند و ما به طور کامل متن آن اشعار را در این کتاب نقل خواهیم کرد. لکن چند نکته مهم در اینجا وجود دارد:

اول: همه سراینندگان اشعار به طور رسمی به عنوان شاعر شناخته نشده اند،

بلکه آن افراد صرفاً به دلیل داشتن قریحه شعری، منویات خود را درباره علی (علیه السلام) در عرصه های مختلف با زبان شعر بیان کرده اند. از این رو نمی توان آنان را در ردیف شاعران قرن اول جای داد.

دوم: به دلیل وضعیت لغزنده سیاسی صدر اسلام، خصوصاً نیمه نخست قرن اول، برخی از مردم، از جمله سرایندگان اشعار، که گرایش های عثمانی داشتند و علیه علی (علیه السلام) سخن گفته بودند، بعداً جزء یاران سرسخت وی شدند. عکس آن هم صادق بود؛ چنان که حسّان بن ثابت، پس از قتل عثمان، گرایش عثمانی پیدا کرد. از این جهت اظهار نظر درباره عثمانی یا علوی بودن افراد، دقت و تحقیق فراوانی را می طلبد.

سوم: در این کتاب به دلیل رعایت پیوستگی مطالب، برخی از فضایل علی (علیه السلام) از منابع اهل سنت درج شده که در آن زمینه شعری از شاعران اهل سنت قرن اول پیدا نکردیم. از خوانندگان فرهیخته و علاقه مند درخواست می شود در صورت دستیابی به اشعار آن را به ما منعکس کنند تا در چاپ های بعدی استفاده شود.

کاربرد نتایج تحقیق

شناخت واقعیت های صدر اسلام، به ویژه موضوع امامت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام)، از چند نظر برای مسلمانان ضرورت دارد:

یک- از منظر اعتقادی: دین اسلام، پایان بخش ادیان است و باید تعالیمش تا ابد پاسخگوی نیازهای جامعه بشری باشد و این ممکن نیست مگر در صورتی که رهبران این دین، علم بی پایان داشته و قادر باشند جامعه بشری را به سر منزل مقصود برسانند. عقیده دینی به ما می گوید: این افراد همان ائمه معصوم اند که از جانب خداوند تعیین شده و دارای علم لدنی اند.

امام باقر(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل فرمود:

مِنْ وُلْدِي اثْنَا عَشَرَ نَبِيًّا نَجَبًا مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمْ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا. (1)

از فرزندانم دوازده نقیب (امام مسؤل) می باشند که نجیب اند و حدیث به آنان گفته می شود و [حقایق] به آنان تفهیم می شود! [دارای علم لدنی هستید] و آخر آنان قائم است که زمین را پر از داد می کند؛ چنان که پر از بیداد شده است.

دو- از منظر تاریخی: به گواهی تاریخ پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) رهبران جامعه را تا آخر دوران هستی معرفی کرد و به شهادت تاریخ، ائمه معصوم(علیهم السلام) پاسخگوی تمام نیازهای بشر بوده اند و گفتن «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» (2) فقط در شأن آنان بوده است:

1. هو العالم الجبر الذی لیس مثله هو البطل القرم الهزبر الغشمشم

2. و من ذا یسامیه بعلم و لم یزل یقول سلونی ما یحل و یحرم

3. سلونی ففی جنبی علم و رثته عن المصطفی ما فاه منی به الفم

4. سلونی عن طرُق السّمَاوات انّی بها من سلوک الارض و الطرُق اعلم

5. و لو کشف الله الغطا لم ازد به یقیناً علی ما کنت ادری و اعلم (3)

1. اوست (علی) دانشمند ربانی که بی مانند است؛ اوست دلاور سلحشور، شیر بیشه شجاعت.4.

ص: 51

1- . الکافی، ج 1، صص 271 و 535.

2- . الإصابه، ج 2، ص 509.

3- . فرازی از قصیده بلند ابن العودی نیلی (متوفای حدود 558 ه.ق) درباره علی(علیه السلام): الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج 4، ص 504.

2. کجا مانند علی توان یافت که در دانش با او برابری کند که از وفور دانش همواره صلاهی «سلونی» سر می داد و می گفت: «از حلال و حرام پرسید!»

3. ایهاالناس از من پرسید در سینه دانشی وافر دارم که ارث برده ام از مصطفی که جز من، هیچ کس چنین سخنی بر زبان نرانده است!

4. از راه آسمان ها پرسید که آسمان ها را بهتر از زمین، شناسایم.

اگر خداوند حجاب از چهره غیب برگشاید، بر دانش و یقینم افزوده نگردد.

در این تحقیق، چگونگی انعکاس این دو واقعیت در اشعار اهل سنت، به خوبی مطرح شده و مرجع قابل اعتمادی برای دانشجویان و محققان رشته زبان و ادبیات فارسی و عربی و نیز مورخان و وقایع نگاران و کسانی است که موضوع زندگی حضرت علی (علیه السلام) را از منظر اعتقادی پی گیری می کنند.

ص: 52

بخش دوم: از تولد تا رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

نحوه ولادت و نام گذاری علی (علیه السلام)

یکی از ویژگی های بی نظیر علی بن ابی طالب (علیه السلام) تولد ایشان داخل کعبه و چگونگی نام گذاری آن حضرت است؛ چه رازی در شخصیت علی (علیه السلام) نهفته است که مادرش با رسیدن درد زایمان، نزد کعبه رفته و دیوار کعبه شکافته می شود اما هنگام تولد عیسی، مادرش مأمور می شود از مسجد بیرون رود؟!

حاکم نیشابوری و علامه لکنه‌وئی گفته اند: «روایات متواتر است که فاطمه بنت اسد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را داخل کعبه به دنیا آورد». (1)

حافظ محمد بن علی قفال شافعی آورده است که وقتی فاطمه بنت اسد را درد زایمان فرا گرفت، ابوطالب هنگام شب (بَعْدَ الْعَتَمَةِ) او را داخل کعبه آورد و فاطمه، علی (علیه السلام) را آنجا به دنیا آورد و گفته شده است: «کسی جز علی (علیه السلام) داخل کعبه زاده نشده است».

ص: 53

1- . المستدرک، حاکم، ج 3، ص 164؛ مرآة المؤمنین، ص 21.

برخی دیگر از دانشمندان سنی گفته اند: «علی (علیه السلام) در مکه مشرفه داخل بیت الحرام به دنیا آمده است و قبل از وی کسی داخل بیت الحرام متولد نشده بود و این فضیلتی است که خداوند، به خاطر اعلان رتبه علی (علیه السلام) و گرامی داشتش، وی را به این فضیلت مختص کرده است...» (1)

بنابر یک نقل: «ولادت علی (علیه السلام) سه سال پیش از ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خدیجه داخل کعبه واقع شده است.» (2)

حافظ گنجی در خصوص نام گذاری علی (علیه السلام) نقل می کند: «هنگامی که علی (علیه السلام) در کعبه متولد شد، ابوطالب وارد کعبه شد و این اشعار را سرود:

يَا رَبِّ هَذَا الْعَسَقِ الدُّجِي وَالْقَمَرُ الْمُبْتَلَجُ (الْمُبْتَلَجُ) الْمُضَي

بَيْنَ لَنَا مِنْ امْرِكِ الْخَفِي مَاذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِي

ای پروردگار! این شب تیره و تار و آن ماه روشنی بخش درخشان!

از امر پنهانت برای ما روشن نما که درباره نام این کودک چه دستور می فرمایی!

بعد از این درخواست، ابوطالب شنید که گوینده ای نامرئی می گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ الْمُصْطَفَى النَّبِيُّ خُصِّصْتُمْ بِالْوَلَدِ الرَّكِيِّ

إِنَّ اسْمَهُ مِنْ شَامِخِ عَلِيٍّ عَلَى اسْتِثْقَاءٍ مِنَ الْعَلِيِّ

ای دودمان مصطفی نبی (خدا)! این نوزاد پاک ویژه خانواده شماست.

نام او از جانب ساحت قدس الهی علی تعیین شده؛ چه، علی نامی است که از صفت الهی جدا شده است. 9.

ص: 54

1- . الفصول المهمه، ص 12؛ نزهه المجالس، ج 2، ص 204؛ مفتاح النجا، ص 20 مخطوط.

2- . أرجح المطالب، ص 388؛ مروج الذهب، ج 2، ص 349.

حافظ گنجی بعد از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث را مسلم بن خالد زنجی که استاد شافعی بوده، نقل کرده است».(1)

بنابر نقل دیگر، عباس بن عبدالمطلب گفت: هنگامی که فاطمه بنت اسد علی (علیه السلام) را به دنیا آورد، وی را با نام پدرش مسمی کرد و اسد نامید. اما ابوطالب به آن اسم راضی نشد، گفت: «فرزندم را بیاور شب بر بالای کوه ابوقبیس برویم و از آفریدگار سبزی (خالق الخضراء)، درخواست کنیم تا اسم این مولود را برای ما مشخص کند». شب فرارسید و فاطمه و ابوطالب بر بالای کوه ابوقبیس رفتند و دعا کردند و ابوطالب این اشعار را سرود:

يَا رَبِّ هَذَا الْعَسَقِ الدُّجِي وَالْقَمَرِ الْمُنْبَلَجِ (الْمُبْتَلَجِ) الْمُضِي

بَيْنَ لَنَا مِنْ امْرِكِ الْخَفِيِّ مَاذَا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

در این هنگام صدایی از آسمان شنیده شد. ابوطالب سر به آسمان بلند کرد؛ ناگهان لوحی مثل زبرجد سبز دید که در آن چهار سطر نوشته شده بود. آن را با دو دستش گرفت و به سینه چسبانید. دید در آن چنین نوشته است:

خُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الرَّكِيِّ وَالطَّاهِرِ الْمُتَجَبِّ الرَّضِيِّ

وَاسْمُهُ مِنْ قَاهِرِ الْعَلِيِّ عَلِيٌّ اشْتَقَّ مِنَ الْعَلِيِّ

ابوطالب با دیدن آن بسیار شادمان شد و به سجده افتاد. سپس ده شتر عقیقه داد. آن لوح در بیت الحرام آویزان بود و بنی هاشم به خاطر آن بر قریش مباحث می کردند تا اینکه در زمان درگیری حجاج بن یوسف ثقفی با عبدالله بن زبیر ناپدید شد. (2)

ص: 55

1- . کفایه الطالب، صص 406 و 407.

2- . ینابیع الموده، ص 255؛ محاصره الأوائل، ص 79؛ احقاق الحق وازهاق الباطل، ج 7، ص 492.

ولادت علی (علیه السلام) داخل کعبه یا در مسجدالحرام موضوعی مسلم است و در اسناد معتبر تاریخی و اشعار شیعه و سنی منعکس شده است؛ برای نمونه سید حمیری در مدح علی (علیه السلام) و مدح مادر پاکیزه اش سروده است:

1. وَلَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْإِلَهِ وَ أَمْنِهِ وَ الْبَيْتِ حَيْثُ فَنَاءُوهُ وَ الْمَسْجِدِ

2. بَيْضَاءَ طَاهِرَةً الثِّيَابِ كَرِيمَةً طَابَتْ وَ طَابَ وَلِيدُهَا وَ الْمَوْلُودِ

3. فِي لَيْلِهِ غَابَتْ نُحُوسُ نُجُومِهَا وَ بِدَامِعِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الْأَسْعَدِ

4. مَا لَفَّ فِي فَرْقِ الْقَوَابِلِ مِثْلَهُ إِلَّا ابْنُ أَمَنَةِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٌ (1)

1. مادرش او را در حرم امن خداوند زایید و هر کجا که پیرامون اوست مسجد و کعبه است.

2. بانوی سپیدچهره گرامی و پاک سرشت که خود و فرزندش و جایگاه ولادتش پاک و پاکیزه اند.

3. در شبی که ستارگان نحس آن پوشیده بود و ستاره سعد و ماه رخشنده بودند.

4. قابله ها چون او کسی را در جامه نیچیده اند، مگر پسر آمنه یعنی محمد نبی (صلی الله علیه و آله) را.

همچنین ابن مغازلی و سبط بن جوزی، ولادت علی (علیه السلام) را، داخل کعبه نقل کرده اند. (2) عبدالباقی عمری (3) نیز در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشعاری سروده است؛ 1.

ص: 56

1- . دیوان السید الحمیری، ص 155.

2- . مناقب الإمام علی (علیه السلام)، ابن المغازلی، ص 58؛ تذکره الخواص، ص 20.

3- . عبدالباقی بن سلیمان بن احمد العمری الموصلی، أديب، شاعر و مؤرخ که در سال 1204 ه. ق در موصل به دنیا آمد. وی از موجهان موصل بود و مناصب عالییه را عهده دار شد. وی دارای تألیفات عدیده است؛ از جمله: الباقيات الصالحات، (قصائد فی مدح أهل البيت) (علیهم السلام)، التریاق الفاروقی (که همان دیوان شعرش است)، نزهة الدهر فی تراجم فضلاء العصر، و... : معجم المؤلفین، ج 2، ص 42؛ الأعلام، ج 3، ص 271.

از جمله گفته است:

أَنْتَ الْعَلِيُّ الَّذِي فَوْقَ الْعُلَى رُفِعَا بِبَطْنِ مَكَّةَ وَسَطَ الْبَيْتِ إِذْ وُضِعَا

تو، آن علی هستی که رتبه ات به بالاترین درجه رسیده است، آن گاه که در مکه میان خانه خدا به دنیا آورده شد.

اما درباره انعکاس این موضوع در اشعار مخالفان علی در قرن اول هجری اطلاعی نیافتیم.

علی اولین مسلمان و اولین نمازگزار

نصوص بسیاری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اصحابش وارد شده است مبنی بر اینکه علی (علیه السلام) اولین کسی بود که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و نماز خواند. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أَوْلَكُمْ وَارِدًا عَلَى الْحَوْضِ أَوْلَكُمْ إِسْلَامًا، عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ. (1)

اولین کسی که در حوض کوثر بر من وارد می شود، اولین فرد از شماست که اسلام را پذیرفت؛ یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام).

همچنین آن حضرت فرمود:

لَقَدْ صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ، لِأَنَّا كُنَّا نُصَلِّي وَ لَيْسَ مَعَنَا أَحَدٌ يُصَلِّي غَيْرُنَا. (2) و (3)

ص: 57

-
- 1- .المستدرک، حاکم، ج3، ص136؛ تاریخ خطیب بغدادی، ج2، ص81؛ الاستیعاب، ج2، ص457؛ السیره الحلبیه، ج1، ص285.
 - 2- .اسد الغابه، ج4، ص18؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید عن رساله الإسکافی، ج3، ص258.
 - 3- .چندین روایت به این مضمون در منابع معتبر نقل شده است. مجموع این روایات حاکی از این است که تا سال هفتم بعثت از مردان غیر از علی (علیه السلام) به پیامبر ایمان نیاورد و به وحدانیت خداوند شهادت نداد. از این روفرشتگان از جانب خداوند مامور بودند در طول این هفت سال به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) درود و صلوات بفرستند. احقاق الحق، ج7، ص363-369 و مطابق روایتی، بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روز دوشنبه بود و علی (علیه السلام) روز سه شنبه به ایشان ایمان آوردند. احقاق الحق، ج31، ص579.

همانا فرشتگان، هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند؛ زیرا ما نماز می خواندیم و کسی غیر از ما نبود که نماز بخواند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز فرمود:

«أنا أَوْلُ رَجُلٍ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؛ «من اولین مردی هستم که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اسلام را اختیار کرد». در روایت دیگر فرمود: «من اولین مردی هستم که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز گزاردم». (1)

مطابق برخی روایات، آن حضرت ده ساله بود که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دین اسلام ایمان آورد و اولین کسی بود که نماز خواند؛ چنان که خود آن حضرت با ارسال شعری به معاویه فرمود:

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طَرًّا غُلَامًا (صَغِيرًا) مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي (2)

بر همه شما در پذیرش اسلام سبقت گرفتم در حالی که هنوز به حد بلوغ نرسیده بودم.

در سیره حلبی آمده است: «جناب ابوطالب دید علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز می خواند، به جعفر گفت: تو نیز در جانب چپ پیامبر (صلی الله علیه و آله) بایست و نماز بخوان و لذا جعفر نیز اندکی بعد از علی (علیه السلام) ایمان آورد». آن گاه ابوطالب این ابیات را انشاد فرمود:

1. إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا ثَقَتِي عِنْدَ مِلَّةِ الزَّمَانِ وَالْكَرْبِ 1.

ص: 58

1- . تاریخ خطیب بغدادی، ج4، ص233؛ الاستیعاب، ج2، ص458؛ المعارف، ص74؛ الرياض النضرة، ج2، ص158؛ المستدرک، ج3، ص112.

2- . السیره النبویه، ج1، ص245؛ الطبقات الکبری، ج3، ص21.

2. وَاللَّهِ لَا أَخْذَلَ النَّبِيَّ وَلَا يَخْذُلُهُ مِنْ بَنِي ذُو حَسَبٍ

3. لَا تَخْذُلَا وَانصُرَا ابْنَ عَمَّكُمَا اِخِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَابِي (1)

1. علی و جعفر محل اعتماد و مونس و غمخوار من اند نزد محنت ایام و شدت آلام.

2. واللّه که من فرو نگذارم جانب نبی را و فرو نگذارند او را از پسران من آنکه صاحب حسب و ادب است.

3. ای پسران من فرو نگذارید او را و یاری کنید پسرعم خود را که عم شما در میان برادران از جانب پدر و مادر، برادر من است.

گذشته از روایات و اسناد تاریخی، در بسیاری از اشعار موافقان و مخالفان علی (علیه السلام)، به مسئله ایمان علی (علیه السلام) و اولین نمازگزار بودن آن حضرت اشاره شده است که چند مورد را بررسی می کنیم:

مطابق روایات، هنگامی که مردم با علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کردند، حضرت به ولایات مختلف نامه نوشت؛ از جمله نامه ای توسط زیاد بن مَرَحَب همدانی (2) برای اشعث بن قیس (3) فرستاد. آن زمان اشعث از سوی عثمان 0.

ص: 59

1- . السیره الحلبیه، ج 1، ص 269؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 7، ص 556.

2- . در منابعی چون الأخبار الطوال، ص 157؛ الفتوح، ج 2، ص 503 و وقعه صفین، ص 21 آمده است که علی (علیه السلام) نامه به اشعث را توسط فردی به نام زیاد بن مَرَحَب فرستاد و هیچ گونه شرح حالی از وی در تاریخ به چشم نمی خورد. لذا فردی مجهول الهویه است. لکن در منابعی همچون أسد الغابه، ج 2، ص 122 و الطبقات الکبری، ج 3، ص 423 و الإمامه و السیاسه، ج 1، ص 112 نام آن شخص زیاد بن کعب ثبت شده است. اما در اینکه زیاد بن کعب چه کسی است، ابن سعد در طبقات الکبری و ابن اثیر جزری در اسد الغابه از طریق ابوعمر و ابو موسی وی را زیاد بن کعب بن عمرو بن عدی بن عامر بن رفاعه بن کلیب بن مودعه بن عدی بن غنم بن ربعه بن رشدان بن قیس بن جهینه، معرفی کرده است که در جنگ های بدر و احد شرکت کرد و درگذشت و نسلی از او باقی نمانده است. برادرزاده اش، ضمیره بن عمرو بن عمرو بن کعب نیز در جنگ بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد در شوال که سی و دومین ماه هجرت بود، شهید شد. گفته اند، نسل او باقی است. با این وصف، زیاد بن کعب و زیاد بن مَرَحَب هیچ نقطه مشترکی با هم ندارند. لکن با نگاه به کتاب الفتوح، زیاد بن کعب همدانی را فردی معرفی می نماید که جزء اصحاب علی (علیه السلام) بوده و در جنگ جمل و صفین در رکاب آن حضرت با دشمنان جنگیده است. وی حامل نامه علی (علیه السلام) به اشعث بن قیس است.

3- . ابومحمد معدی کَرَب بن قیس بن معدی کَرَب، از تیره مُعاویه بن جبَله، بزرگ قبیله کِنْدِه در حَضْرَمُوت بود. وی به اشعث ملقب بود که به معنای ژولیده مو است: ریحانه الادب، ج 1، ص 129. اشعث بن قیس با طائفه خود در سال دهم هجرت، اسلام آورد. پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، طایفه کِنْدِه و خود اشعث بن قیس مرتد شدند و از اسلام برگشتند. تاریخ طبری، ج 4، ص 394؛ رجال طوسی، ص 4. اشعث در جنگ صفین در اردوگاه علی (علیه السلام) بود، اما بعد از قرار دادن قرآن ها بر نیزه ها، به شدت از ادامه جنگ جلوگیری کرد و علی (علیه السلام) را واداشت تا مالک اشتر را به عقب بازگرداند. در قضیه حکمیت نیز علی (علیه السلام) را واداشت تا به داوری ابوموسی اشعری تن دهد و گروه خوارج در همان جا نشئت گرفت. اخبار الطوال، صص 191 و 192. اشعث که در توطئه قتل علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز شرکت داشت، از مدتی قبل، حضرت را به ترور تهدید می کرد و ابن ملجم را که برای قتل حضرت به کوفه

آمده بود، یک ماه در خانه اش ساکن کرد. اشعث در سال 40 هجری، در زمان خلافت حسن بن علی (علیه السلام)، در کوفه درگذشت. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 254. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 212. دختر اشعث، جعده نیز امام حسن (علیه السلام) را مسموم و شهید کرد. محمد بن اشعث در کربلا با برادرش قیس بن اشعث، در میان فرماندهان عمر بن سعد بود و با حسین بن علی (علیه السلام) جنگید. تاریخ طبری، ج 4، ص 320.

ولایت آذربایجان را بر عهده داشت و پیش از آن، پسر عثمان (عمرو) با دختر اشعث بن قیس ازدواج کرده بود. علی (علیه السلام) به او

نوشت:

ص: 60

اما بعد، اگر این بدخواهی که در ضمیر تو نهفته است، نمی بود، خود پیش از دیگر مردم بدین مهم پیشگام می شدی و شاید اگر از خدا پرهیزی، پاره ای از رفتار تو پاره ای دیگر از کارهایت را جبران کند و به سامان آورد. خبر بیعت مردم با من پیش تر به آگاهی تو رسیده بود. طلحه و زبیر از کسانی بودند که با من بیعت کرده بودند و سپس بدون هیچ دلیلی بیعتم را شکستند و امّ المؤمنین را بیرون کشاندند و روانه بصره شدند. من نیز رهسپار شدم و به یکدیگر برخوردیم و از ایشان خواستم بر سر پیمانی که آن را شکسته بودند، باز آیند. ولی سر تافتند و من در بازخواندن ایشان سخت کوشیدم و با همگان نکویی ورزیدم و سپس اتمام حجت کردم. تو نیز بدان، وظیفه حکومتی که به تو سپرده اند طعمه ای نیست که به چنگ آورده باشی. بلکه امانتی است که به تو داده اند؛ و مالی را که در دست داری همه، اموال خداست و توفیق گنجور خداوند بر آن اموالی تا آن را به من بسپاری. اگر به راه راست باز آیی و درستی پیشه کنی، باشد که من برای تو بدترین فرمانروا نباشم. و نیرویی نیست مگر از خداوند. (1)

چون نامه علی (علیه السلام) را خواندند، زیاد بن مرحب (2) برخاست و خدا را ستود و گفت: «ای مردم کسی را که اندک کفایت نکند، بسیار نیز کفایت نکند. دیدن ماجرای عثمان سودی نبخشید و شنیدنش نیز فایده ای نیافزود، جز آنکه شنیدن آن چون دیدنش نباشد. مردم به رضا و رغبت با علی (علیه السلام) بیعت کردند و طلحه و زبیر بی سبب بیعت خود را با او شکستند و سپس آهنگ جنگ کردند و امّ المؤمنین را بیرون کشاندند. پس علی (علیه السلام) به جانب آن دورفت و تمایلی به جنگ نداشت و ت.

ص: 61

1- . نهج البلاغه، نامه پنجم.

2- . در الامامه و السیاسه، ج 1، ص 79 [زیاد بن کعب] آمده است.

برای ارضای نفس خود با آن دو ن جنگید. پس خداوند زمین را به میراث به او سپرد و مملکت را مسخر او کرد و سرانجام پرهیزگاران را نصیبش فرمود».

آن گاه اشعث بن قیس برخاست و خدا را ستود و بر او ستایش کرد و گفت: «ای مردم همانا امیر مؤمنان عثمان، مرا به ولایت آذربایجان گماشت. پس از آن خود هلاک شد و ولایت همچنان در دست من ماند. و مردم با علی (علیه السلام) بیعت کردند. اینک ما همچنان که از سلف او فرمان می بردیم، از او فرمانبرداریم. و ماجرای او با طلحه و زبیر [نیز] به آگاهی شما رسیده است و علی (علیه السلام) بر آنچه از ما و شما نهان مانده، امین است».

چون به خانه آمد یارانش را فرا خواند و گفت: «به راستی، نامه علی (علیه السلام) مرا هراسان ساخته. او مال آذربایجان را بی گمان از من باز خواهد گرفت و من باید به معاویه بپیوندم». یارانش گفتند: «مرگ برای تو ازین بهتر باشد! آیا سرزمین و خاندان خود را رها می کنی و ریزه خوار مردم شام می شوی؟!» وی از این سرزنش شرمگین شد و به راه افتاد تا حضور علی (علیه السلام) رسید. و سکونی شاعر (1) که ترس داشت اشعث به معاویه بپیوندد، اشعاری سروده و به اشعث فرستاد؛ از جمله اشعارش این بیت بود:

وَ انْظُرْ عَلِيًّا إِنَّهُ لَكَ جُنَّةٌ تَرْتُدُّ وَ يَهْدِيكَ لِّلْسَعَادَةِ هَادٍ (2).

ص: 62

-
- 1- افراد زیادی با نسبت سکونی وجود دارند که هم در میان یاران علی و هم در میان دوستان معاویه دیده می شوند. اما شخصی که جزء یاران علی در جنگ صفین بود، زبیرقان بن عبدالله سکونی است که میان لشکر علی (علیه السلام) و در رکاب آن حضرت بود و با اشعار خود تاثیر زیادی در تغییر موضع اشعث و بیعت وی با علی داشت.
 - 2- در نسخه دیگر چنین آمده است: «يَرْتُدُّ وَ يَهْدِيكَ لِّلْسَعَادَةِ».

به علی چشم دار و دل به او بسپار که سپری برای توست، و از او راه جوی که تو را به سعادت رهنمون است.

همچنین سکونی در پیامی دیگر اشعاری برای اشعث فرستاد که بخشی از آن، ابیات ذیل است:

1. وَاقْبَلِ الْيَوْمَ مَا يَقُولُ عَلِيٌّ لَيْسَ فِيْمَا يَقُولُهُ تَخْيِيرٌ

2. وَاقْبَلِ الْبَيْعَةَ الَّتِي لَيْسَ لِلنَّاسِ سِوَاهَا مِنْ أَمْرِهِمْ قَطْمِيرٌ

3. عَمْرَكَ الْيَوْمَ قَدْ تَرَكْتُ عَلِيًّا هَلْ لَهُ فِي الَّذِي كَرِهْتَ نَظِيرٌ؟ (1)

1. همین امروز، بی درنگ آنچه علی (علیه السلام) می فرماید بپذیر که برگفته او گزینشی دیگر نباشد.

2. بیعت با [علی] را بپذیر که مردم را در این زمینه کمترین جایگزینی جز این نباشد.

3. تو را به جان خودت، منصفانه بگو اگر امروز علی (علیه السلام) را رها کنی، آیا آن دیگری که از او اکراه نیز داری، به او می ماند؟

نقل شده است وقتی پیک علی (علیه السلام) نزد اشعث رفت، وی بیعت با علی (علیه السلام) را پذیرفت. از زبان ایشان اشعاری سرودند و از آن جمله این بیت است که به سابقه ایمان آن حضرت اشاره دارد:

لَهُ الْفَضْلُ وَالسَّبْقُ بِالصَّالِحَاتِ لِهْدَى النَّبِيِّ بِهِ يَأْتِمِي (2)

او را فضل و سبقت در اعمال صالح است و برای رهیابی به هدایت نبوی او را به رهبری گیرند.

هاشم بن عتبّه (3) به علی (علیه السلام) گفت: «شما ای امیر مؤمنان! از همه مردم نسبت به 1.

ص: 63

1- . وقعه صفین، ص 22.

2- . همان، ص 25.

3- . هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص ملقب به مرقال، در روز فتح مکه، اسلام آورد و بعد از فتح شام در آنجا ساکن شد و با عمویش سعد بن ابی وقاص در قادسیه حضور یافت. وی در جنگ یرموک یک چشمش معیوب شد و در جنگ صفین نیز جزء یاران امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، و پرچمدار ایشان بود و در آخرین روزهای پیکار کشته شد: الاصابه، 8913؛ عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج 7، ص 196؛ العقد الفرید، ابن عبد ربه، ج 3، ص 341.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نزدیک تر و سابقه ات از همه برتر و مقدم تر است».(1)

نیز در گفتاری از هاشم بن عتبّه، در روز صفین آمده است: «همانا امیر ما اول کسی است که با رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نماز خواند و داناترین فرد در دین خدا و مقدم از دیگران نسبت به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است» و این اشعار را سرود:

أَشْلُهُمْ بِذِي الْكُؤُوبِ شَلًّا مَعَ ابْنِ عَمِّ أَحْمَدَ الْمُعَلِّي

فِيهِ الرَّسُولُ بِالْهُدَى اسْتَهْلًا أَوْلَ مَنْ صَدَقَهُ وَصَلِّي

فَجَاهَدَ الْكُفَّارَ حَتَّى أَبْلَى (2)

آنان را به نیزه از میدان سخت برانم همراه با پسر عم احمد بزرگوار؛

آن کس که پیامبر او را سرآغاز هدایت قرار داد. نخستین کسی که به او ایمان آورد و نماز کرد.

او با کافران چندان رزمید که نابودشان کرد.

عباس بن عبدالمطلب از جمله کسانی بود که ایمان و نماز گزاردن علی(علیه السلام) را پیش از دیگران مسلم می دانست. از این رو آن را وسیله ای برای دفاع از علی(علیه السلام) قرار می داد و آن را با صراحت بیان می کرد و بدین سبب غصب خلافت وی را ناروا می دانست. ایشان اشعاری در این زمینه سروده است که دو بیت ذیل از جمله آنهاست:4.

ص: 64

1- . وقعه صفین، ص 125؛ جمهره الخطب، ج 1، ص 151.

2- . وقعه صفین، ص 355؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 44؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 384.

أَلَيْسَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى لِقِبَلَتِكُمْ وَأَعْلَمَ النَّاسَ بِالْآثَارِ وَالسُّنَنِ؟!

وَأَقْرَبَ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ جِبْرِيلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَالْكَفَنِ (1)

آیا او اول کسی نیست که به سمت قبله شما نماز خواند؟ آیا او عالم ترین مردم به آثار و سنن نیست؟

آیا او قریب العهدترین مردم نسبت به پیامبر نیست؟ و آیا او کسی نیست که جبرئیل در غسل و کفن پیامبر کمک او بود؟

محمد بن ابی بکر نامه ای به معاویه بن ابی سفیان نوشت و بسیاری از فضایل و مناقب علی (علیه السلام) را در آن نامه بیان داشت که در بخشی از آن چنین آمده است: «اولین کسی که دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پذیرفت و تصدیق کرد و گردن نهاد و ایمان آورد و اظهار اسلام کرد و تسلیم شد، برادر، پسرعمو، صفی و وصی، وارث علم او و خلیفه بعد از او، یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که با وحی خدای عز و جل به پیامبرش تعیین گردیده بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر خلافت او تصریح کرد و او (علی) اسرار غیبی و مکتوم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تصدیق نمود و او را بر نزدیک ترین افراد خانواده اش ترجیح می داد و از هر خطری محافظت می کرد و در هر واقعه هراسناکی یاری می داد و با کسانی که با او جنگیدند، جنگید و با آنانکه صلح کردند، مصالحه کرد و همیشه در لحظات ترس و گرسنگی و سختی ها جانش را پیش روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقدیم می کرد تا اینکه خدای تعالی حاجتش را تمام کرد...». (2)

ص: 65

1- کتاب سلیم بن قیس هلالی، صص 572 - 577.

2- وقعه الجمل، ص 82.

درباره کعب بن زُهَیر (1)، یکی از اصحاب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، نقل شده است: وی اشعار لامیه خود را برای حضرت رسول خواند و پیغمبر خوشحال شد؛ بُردی (2) به او صله داد که بعدها معاویه به بیست هزار درهم از او خرید و پیوسته خلفا آن را در روزهای عید می پوشیدند. این شاعر نیز در مدح امیر مؤمنان (علیه السلام) ابیاتی سروده است که به ایمان و نماز علی (علیه السلام) قبل از همگان تصریح کرده است: 7.

ص: 66

1- . کعب بن زهیر بن ابی سلمی مزنی، شاعر مشهور عرب و صاحب قصیده معروف «بانت سعاد» همواره حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را در سروده های خود هجو می کرد؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) خون او را هدر اعلام کرد. برادر کعب که پیش تر ایمان آورده بود خبر را به کعب رسانید، ولی از رأفت و مهربانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) زیاد برایش تعریف کرد. لذا کعب تصمیم گرفت ایمان بیاورد. روزی در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد الحرام نشسته بود، بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد و اسلام آورد. سپس قصیده معروف خود را با مطلع «بانت سعاد فقلبی الیوم مقبول» بر حضرت خواند و هنگامی که اشعارش به اینجا رسید: بُنْتُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُولُ إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ مُهَنَّدٌ مِنْ سَيْفِ اللَّهِ مَسْلُوبٌ خَبْرَ يَافِثٍ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَا تَهْدِيدٌ بِهِ مَرَا كَرْدَةٌ وَحَالُ أَنْكَهَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمِيدٌ عَفْوٌ وَبِخْشَائِهِمْ يَمِيحُ رُودُ! پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوری است که مردم در پرتو آن هدایت می شوند و او بهترین شمشیر خداوند است که از غلاف بیرون کشیده شده است. الشعر و الشعراء، این قتیبه، ص 62؛ الامتاع مقریزی، ص 494؛ الاصابه، ج 5، ص 296.

2- . برد: بضم باء و سکون راء و دال، عبارت است از پارچه ای که از پشم بافته باشند که از نرمی تصوّر می شود پوست حیوانات است در آن زمان اعلاترین آن برد یمانی بوده. از آن پارچه استفاده های زیادی می شد؛ از جمله عبا و دیگر لباس ها را درست می کردند: القاموس المحيط، ج 1، ص 243؛ مجمع البحرین، ج 1، ص 1807.

1. إِنَّ عَلِيًّا لَمِيْمُونٌ نَّقِيْبَتُهُ (1) بِالصَّالِحَاتِ مِنَ الْأَفْعَالِ مَشْهُورٌ

2. صِهْرُ النَّبِيِّ وَخَيْرُ النَّاسِ كُلُّهُمْ فَكُلُّ مَنْ رَامَهُ بِالْفَخْرِ مَفْخُورٌ

3. صَلَّى الصَّلَاةَ مَعَ الْأُمَّةِ أَوْلَاهُمْ قَبْلَ الْعِبَادِ وَرَبُّ النَّاسِ مَكْفُورٌ (2)

1. علی مردی است آزموده و در کارهای شایسته معروف.

2. او داماد پیغمبر و بهترین همه مردم است و هرکس به او افتخار کند، مفتخر است.

3. او وقتی همه مردم کافر بودند، پیش از دیگران با پیامبر امی نماز گزارد.

نقل شده است: حُجْر بن عَدِي و عمرو بن حَمِق خزاعی، یکی از روزهای جنگ صفین بیرون آمدند و به اظهار تنفر و لعنت بر شامیان پرداختند. علی (علیه السلام) به آنان فرمود: «بر شما روا نمی دانم که نفرین گر و دشنام گو باشید. اگر کردارهای زشت آنان را توصیف می کردید، می گفتید: بار خدایا خون ما و ایشان را مریز و میان ما و آنان سازشی به سازگاری آنها برقرار فرما و آنان را از گمراهی شان به راه هدایت باز آر تا پاره ای از آنها که حق را نمی شناسند، بشناسند و آنکه به گردنکشی و ستم پرداخته، از پافشاری در آن دست کشد. این مرا خوش تر و برای خود شما نیکوتر می بود». آن دو نفر گفتند: «نصیحت شما را می پذیریم و طبق ادب و روش شما در زندگی راه می سپاریم». آن گاه عمرو بن حمق گفت:

«راستی، ای امیر مؤمنان، به خدا من نه از آن رو تو را دوست دارم و نه به آن سبب با تو بیعت کرده ام که میان من و تو خویشاوندی است یا قصد دریافت مالی دارم که تو به من دهی یا خواستار چیره دستی و تسلطی هستم که نامم بدان2.

ص: 67

1- . میمون النقیبه: یعنی کسی که نفس با برکت دارد و به آنچه تصمیم می گیرد، موفق می شود.

2- . دیوان کعب بن زهیر، ص 41؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 265. به جای «صَلَّى الصَّلَاةَ مَعَ الْأُمَّةِ»، «صَلَّى الْإِلَهِ عَلَى الْأُمَّةِ» ذکر شده است: شرح المواهب، الزرقانی، ج 1، ص 242.

بر آید، بلکه از آن روست که من تو را به پنج ویژگی ات دوست دارم: «اینکه تو پسرعموی پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) هستی؛ نخستین کسی هستی که به او ایمان آورده؛ همسر سرور بانوان امت، فاطمه، دختر محمد(صلی الله علیه و آله) هستی؛ پدر خاندان پاکی هستی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) میان ما به جای نهاده و بزرگترین مرد مهاجران هستی که سهم عمده در جهاد، از آن توست».

روا بود من به جابه جا کردن کوه های بلند و استوار و بر کشیدن آب دریاهاى سرشار و انباشته مکلف می شدم تا چنین [خجسته] روزی ام می رسید که در کاری دوستانت را تقویت کنم و دشمنت را زبون سازم. راستی که من نتوانسته ام تمام و کمال، حق بزرگی را که تو بر گردن من داری، چنان که باید، ادا کنم.

سعید بن قیس همدانی نیز در صفین این چنین رجز می خواند:

هَذَا عَلِيٌّ وَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى أَوْلُ مَنْ أَجَابَهُ مِمَّنْ دَعَا (1)

این است علی، پسر عم مصطفی، اول اجابت کننده دعوت او، این امامی است که راهش از ضلالت جداست.

عبدالله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب، در پاسخ ولید بن عقبه بن ابی معیط (که با چند بیت شعر درخواست کرده بود آنچه را از منزل عثمان غارت شده، به وی برگرداند) چنین گفت:

وَإِنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ وَفِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ صَاحِبُهُ

وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا وَصِنُوهُ وَأَوْلُ مَنْ صَلَّى وَ مِنْ لَانَ جَانِبُهُ (2)8.

ص: 68

-
- 1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج3، ص259؛ الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج3، ص328.
 - 2- ولید بن عقبه که با عثمان برادر مادری بودند، بعد از قتل عثمان، به خیال این که علی(علیه السلام) عثمان را کشته و سلاح و دیگر اشیای قیمتی عثمان را ربوده است، چند بیت شعر سرود و از بنی هاشم درخواست استرداد اموال عثمان را کرد که عبدالله بن ابی سفیان در پاسخش چندین بیت سرود؛ از جمله دو بیت مذکور در متن کفایه الطالب، ص48؛ مروج الذهب، ج2، ص356؛ الأغاني، ج4، ص175؛ الکامل فی التاریخ، ج3، ص28.

صاحب اختیار امت بعد از محمد، علی است که در همه احوال ملازم او بود.

او حقاً وصی رسول خدا، داماد او و اول کسی است که نماز خواند و نرمخو بود.

خزیمه بن ثابت انصاری (1)، یکی دیگر از این شاعران است، عراقی (2) و زرقانی (3) وی را از کسانی که علی (علیه السلام) را اولین مردم در پذیرش اسلام می داند، برشمرده و گفته اند شعر زیر را «مرزبان» از او درباره علی (علیه السلام) انشاد کرده است: 2.

ص: 69

1- . خزیمه بن ثابت بن الفاکه بن ثعلبه انصاری، صحابی جلیل القدر و از اشراف قبیله اوس در جاهلیت و دوران اسلام بود. وی از اصحاب بدر و تا زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ساکن مدینه بود. وی با علی (علیه السلام) در جنگ صفین شرکت کرد و در همان جنگ به شهادت رسید. بخاری، مسلم و دیگران 38 حدیث از او نقل کرده اند. وی از روایان حدیث غدیر است که ابن عقده، جعابی، سمهودی در جواهر العقدين و ابن الاثیر در أسدالغابه، ج 3، ص 307. آن را نقل کرده اند. زمانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره چیزی که خریده بود مورد انکار قرار گرفت و به شهادت دو شاهد (بینه) احتیاج پیدا کرد، فرمود: «چه کسی برایم شهادت می دهد؟» خزیمه بن ثابت برایش شهادت داد؛ چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او گفت: «تو در حالی که هنگام پرداخت دین من حاضر نبوده ای و از قضیه یقین نداری، چگونه شهادت می دهی؟» گفت: «ای پیامبر خدا، ما سخن تو را بر وحی آسمانی باور داریم، چگونه باور نکنیم که وامت را چنان که می گویی باز پرداخته ای؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله) شهادت او را نافذ دانست و وی را صاحب دو شهادت نامید؛ زیرا شهادتش برابر شهادت دو مرد به شمار آمد. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 231؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 124.

2- . شرح التقریب، ج 1، ص 85.

3- . شرح المواهب، ج 1، ص 242.

1. أَلَيْسَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى لِقِبَلَتِكُمْ وَأَعْلَمَ النَّاسَ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ

2. وَصِي رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَفَارِسُهُ مَذْكَانَ فِي سَالِفِ الزَّمَنِ

3. وَأَوَّلُ مَنْ صَلَّى مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ سِوَى خَيْرِهِ النَّسْوَانِ وَاللَّهُ ذُو الْمِنَّةِ (1)

1. آیا او اول کس نبود که به قبله شما نماز گزارده و آیا او داناترین مردم به کتاب و سنت نیست؟

2. او در میان خاندانش تنها وصی پیامبر و از روز نخست یکه سوار این میدان بوده است.

3. به خدای ذوالمنن سوگند جز نخبه زنان (خدیجه)، او اول کسی است که بین همه مردم، نماز گزارده است.

این دو بیت ذیل را حاکم در مستدرک با دو بیت قبلی اش با هم ذکر کرده است:

إِذَا نَحْنُ بَايَعْنَا عَلِيًّا فَحَسْبُنَا أَبُو حَسَنِ مِمَّا نَخَافُ مِنَ الْفِتَنِ

وَجَدْنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ إِنَّهُ أَطْبَقُ قُرَيْشٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ (2)

وقتی ما با علی بیعت کردیم دیگر ابوالحسن ما را از فتنه ها و حوادثی که بیم آنها را داریم، کافی است.

او را برترین مردم، نسبت به مردم و حاذق ترین آنان نسبت به کتاب و سنت پیامبر یافتیم.

بعد از قتل عثمان، ولید بن عُقبه بن ابی مُعیط با هدف تحریک عماره بن عُقبه برای انتقام عثمان، اشعاری سرود؛ از جمله بیت ذیل که گفت:

أَلَا إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ ثَلَاثِهِ قَتِيلِ التَّجِيبِيِّ الَّذِي جَاءَ مِنْ مِصْرٍ (3)».

ص: 70

1- . الفصول المختاره، ص 268.

2- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 231؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 124.

3- . تاریخ طبری، ج 4، صص 394 و 426. منظور عثمان است که توسط چند نفر به قتل رسید؛ از جمله آنها کنانه بن بشر بن عتاب ریاحی بود که اصالتاً مصری و از قبیله تجیب بود و تجیب قبیله ای از قبایل کنده بود؛ طبری در تاریخش گفته است: «کنانه با عمود آهنین بر پیشانی و فرق عثمان زد».

بدان که بهترین مردم بعد از سه نفر (رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عمر و ابوبکر) کشته شده توسط تجیبی است که از مصر آمده است.

فضل بن عباس بن عتبه بن ابی لهب (1) در رد قصیده ولید بن عقبه چنین سروده است:

1. أَلَا إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ مُهَيِّمُهُ التَّالِيَهُ فِي الْعُرْفِ وَالنُّكْرِ

2. وَخَيْرَتُهُ فِي خَيْبِرٍ وَرَسُولُهُ بِنَبْدِ عَهْدِ الشَّرِكِ فَوْقَ أَبِي بَكْرٍ

3. وَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَصِنُو نَبِيِّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَرَدَى الْغَوَاةَ لَدَى بَدْرِ

4. فَذَاكَ عَلِيُّ الْخَيْرِ مَنْ ذَا يُقَوِّمُهُ أَبُو حَسَنِ حِلْفِ الْقَرَابَةِ وَالصُّهْرِ (2)

1. بهترین مردم بعد از محمد، مراقب و همکار او در امر بمعروف و نهی از منکر؛

2. فرد برگزیده او در خیبر و نماینده اش در اعلام آیات برائت از مشرکان، برتر از ابوبکر؛

3. اول کسی که نماز گزارد، داماد پیامبر و اول کسی که گمراهان را در بدر به جای خود نشانید.

4. این شخص نیک سیرت، علی است و کیست که بر او فائق آید؛ ابوالحسن صاحب عهد و قرابت و دامادی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

مالک بن عباد غافقی که هم پیمان حمزه بن عبدالمطلب بود، در اشعارش گوید:

رَأَيْتُ عَلِيًّا لَا يُلَبِّثُ قَرْنَهُ إِذَا مَا دَعَاهُ حَاسِرًا أَوْ مُسْرَبِلًا

فَهَذَا وَفِي الْإِسْلَامِ أَوَّلُ مُسْلِمٍ وَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَ صَامَ وَ هَلَّلَا (3) 0.

ص: 71

1- . برخی گفتند: مراد فضل بن عباس بن عبدالمطلب است که این حرف اشتباه است.

2- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 116.

3- . الغدير في الكتاب و السنه والادب، ج 3، ص 330.

علی (علیه السلام) را دیدم که چون او را فرا خوانند، فرصت لباس پوشیدن و عمامه سر نهادن به خود نمی دهد؛

او اول مسلمان و اول کسی است که در اسلام نماز خوانده، روزه گرفته و لا اله الا الله گفته است.

ابوالاسود دوئلی، در حالی که طلحه و زبیر را به خاطر پیمان شکنی شان تهدید می کرد، چنین گفت:

وَإِنَّ عَلِيًّا لَكُمْ مَصْحَرٌ يُمَائِلُهُ الْأَسَدُ الْأَسْوَدُ

أَمَا إِنَّهُ أَوَّلُ الْعَابِدِينَ بِمَكَّةَ وَاللَّهِ لَا يُعْبَدُ (1)

همانا علی (علیه السلام) شیر مردی است که شیران معرکه به او مانند؛

زیرا که او اول عبادت پیشگان مکه بود، در روزی که احدی خدا را نمی پرستید؟

جُندَب بن زُهَير در روز صفین در رجز خود چنین می گفت:

1. هَذَا عَلِيٌّ وَالْهُدَى حَقًّا مَعَهُ يَا رَبِّ فَاحْفَظْهُ وَلَا تُضَيِّعْهُ

2. فَإِنَّهُ يَخْشَاكَ رَبِّي فَارْفَعَهُ نَحْنُ نَصْرَنَاهُ عَلِيٌّ مَنْ نَارَعَهُ

3. صِهْرُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى قَدْ طَاوَعَهُ أَوَّلَ مَنْ بَايَعَهُ وَتَابَعَهُ (2) 9.

ص: 72

1- . چنان که در شرح ابن ابی الحدید، ج3، ص 259 آمده، این اشعار در رساله اسکافی آمده است.

2- . جندب بن زهیر بن حارث بن کثیر بن سبع بن مالک ازدی غامدی. برخی نیز می گویند جندب ابن عبدالله بن زهیر غامدی؛ وی در جمع گروهی از قومش نزد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) آمدند و مسلمان شدند. نبی خدا (صلی الله علیه و آله) برای آنها یک نامه نوشت مبنی بر این که هرکس از طایفه غامد اسلام را برگزیند، هر مزیتی که یک مسلمان دارد، خواهد داشت و مال و خونس محترم و محفوظ خواهد ماند: أسد الغابه، ج3، ص 786؛ وی از کسانی است که زمانی مورد غضب عثمان واقع شد و عثمان او را تبعید کرد؛ چون لشکریان علی (علیه السلام) برای جنگ صفین به نخيله رسیدند، جندب بن زهیر، حارث اعور و یزید بن قیس به علی (علیه السلام) ملحق شدند. علی (علیه السلام) در جنگ صفین جندب بن زهیر را به سرداری قبيله ازد و یمن برگزید و او جانفشانی های زیادی کرد. او می گفت: «تا این پرچم را گلگون نکنم، دست از جنگ نمی کشم و چندین بار پرچمش غرقه به خون شد تا آنکه مردی شامی (سردار ازدیان شام) برابرش قرار گرفت و او را با نیزه زد؛ جندب با همان حال که نیزه در بدن داشت، به سوی دشمن پیش می رفت تا سرانجام دشمن با شمشیر او را کشت: الاستیعاب، ج1، ص 258؛ اسد الغابه، ج1، ص 359؛ الإصابه، ج1، ص 248؛ وقعه صفین، ص 399.

1. این علی است که در حقیقت مشعل هدایت با اوست؛ پروردگارا نگه دارش و تباهش مساز؛

2. اوست که تنها از تو می ترسد، تو هم او را برافراز و ما او را علیه دشمنانش مدد کردیم؛

3. او داماد پیامبر مصطفی و اول پیرو اوست و اول کسی که با او بیعت کرد و از او تبعیت نمود.

زُفَر بن یزید بن حُذیفه اسدی نیز گوید:

فَحُوطُوا عَلِيًّا وَ انصُرُوهُ فَإِنَّهُ وَصِيٌّ وَ فِي الْإِسْلَامِ أَوَّلُ أَوَّلٍ

وَ إِنْ تَخَذَلُوهُ وَ الْحَوَادِثُ جَمَّةٌ فَلَيْسَ لَكُمْ عَنْ أَرْضِكُمْ مُتَحَوِّلٌ (1)

اطراف علی را داشته باشید و به یاری اش برخیزید، او وصی است و در اسلام نخستین نخستین؛

اگر میان حوادث از یاری اش دست بدارید، در زمین دیگر حق حرکت نخواهید داشت.

نَجاشی از قبیله بنی حارث بن کعب گوید:

1. فَقُلْ لِلْمُضَلَّلِ مِنْ وَاثِلٍ وَ مَنْ جَعَلَ الْعَثَّ يَوْمًا سَمِينًا 1.

ص: 73

1- . الفصول المختاره، ص 271؛ الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج 3، ص 331.

2. جَعَلْتُمْ عَلِيًّا وَ أَشْيَاعَهُ نَظِيرَ ابْنِ هِنْدٍ أَلَا تَسْتَحُونَا

3. إِلَى أَوَّلِ النَّاسِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَ صِنُو الرَّسُولِ مِنَ الْعَالَمِينَ

4. وَ صِهْرِ الرَّسُولِ وَ مَنْ مِثْلُهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ يُشِيبُ الْقُرُونَا (1)

1. به آن شخص گمراه از قبیله وائل و کسی که فاسد را به جای کامل گرفته است، بگو:

2. شما پسر هند و طرفدارانش را مانند علی تصور کردید آیا حیا نمی کنید؟

3. حیا، از اولین مرد مسلمان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، کسی که میان همه عالمیان او تنها پیامبر را پاسخ گفت؛

4. داماد رسول و کیست مانند او، روزی که از شدت ترس جوانان پیر می گردند.

جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بَجَلِيٍّ گوید:

1. مَضِينَا يَقِينًا عَلَى دِينِنَا وَ دِينِ النَّبِيِّ مُجَلِّي الظُّلَمِ

2. أَمِينِ الْإِلَهِ وَ بُرْهَانِهِ وَ عَدْلِ الْبَرِيَّةِ وَ الْمُعْتَصِمِ 9.

ص: 74

1- قیس بن عمرو بن مالک، معروف به نجاشی، از قبیله بنی حارث بن کعب است. از آنجا که مادر وی اهل حبشه بود، به نجاشی ملقب شد. شاعر هجوگو و از شعرای مخضرم است و در هر دو دوره جاهلیت و اسلام شهرت داشت. وی در اصل از نجران یمن است که به حجاز منتقل شده و سپس در کوفه مقیم بوده و اهل کوفه را هجو کرده است. عمر او را به بریدن زبانش تهدید کرد. نجاشی از شعرای علی (علیه السلام) بود و در جنگ صفین حضور داشت و با سرودن اشعاری مردم را برای شرکت در جنگ تحریک می کرد. برادرش خدیج نیز شاعر بود. نجاشی روز ماه مبارک رمضان به منزل ابوسدّ ماک اسدی رفت و با دعوت او شراب نوشید. خبر به علی (علیه السلام) رسید. امیرالمؤمنین دستور داد دستگیرش کردند و به او صد تازیانه زدند. نجاشی گفت: «هشتاد تازیانه برای حد شرب خمر مقرر شده چرا بیست تازیانه بیشتر زدید؟» امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «برای اینکه در روز ماه رمضان افطار کردی بیست عدد هم برای آن بود». از این رو نجاشی از علی (علیه السلام) قهر کرد و کوفه را ترک گفت و به معاویه پیوست و در سال 49 ه. ق. درگذشت: المعارف، ابن قتیبه، صص 246 و 247؛ الأعلام، ج 5، صص 208 و 903؛ الغارات، ج 2، ص 902، وقعه صفین، ص 59.

3. رَسُولِ الْمَلِيكِ وَ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَتِنَا الْقَائِمِ الْمُدَّعِمِ

4. عَلِيًّا عَنِّيْتُ وَصِيَّ النَّبِيِّ نَجَالِدُ عَنْهُ غَوَاهُ الْأَمَمِ

5. لَهُ الْفَضْلُ وَ السَّبْقُ وَ الْمَكْرُمَاتُ وَ بَيْتُ النَّبُوَّةِ لَا يُهْتَضَمُ (1)

1. ما بر دین خویش و دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) روشنگر تیرگی ها، با یقین و دلی استوار، پی سپاریم.
2. پیامبری که امین خداوند و برهان او و مظهر عدل بر مردمان و مایه توسل آدمیان است؛
3. پیامبر خدای دادار، و پس از او جانشینش در میان ما که استوار و تأیید شده است؛
4. قصدم علی، وصی پیامبر است که ما از او در برابر گمراهی امت ها، پشتیبانی می کنیم؛
5. او را برتری و پیشی و کرامت های بسیار است، و خاندان نبوت هرگز از میان نمی رود. 9.

ص: 75

1- . جریر بن عبداللہ بن جابر بجلی، کنیه اش ابوعمرو و ابو عبداللہ، وی در ماه رمضان سال دهم هجری همراه 150 نفر از قوم خود از یمن به مدینه آمد و اسلام آورد و با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد. او در جنگ هایی که در دوره عمر بن خطاب روی داد، حضور مستمر داشت و در برخی از این جنگ ها فرماندهی سپاه را بر عهده داشت. در زمان خلافت عثمان، در سال بیست و سوم هجری، مغیره بن شعبه که عامل کوفه بود، جریر را به همدان فرستاد و این شهر نیز به دست وی فتح گردید. عثمان جریر را به عنوان والی همدان، بر این شهر گماشت و وی تا آخر خلافت عثمان بر همین پست باقی بود. زمانی که امام علی (علیه السلام) به خلافت رسید، طی نامه ای او را به بیعت با خود دعوت کرد. جریر پذیرفت و از مردم هم برای علی (علیه السلام) بیعت گرفت. ابتدا امام وی را بر پست خود باقی گذاشت. در سال 36 هجری، امام علی (علیه السلام) به کوفه آمد و پس از اتمام جنگ جمل، وی از سمتش عزل، و راهی کوفه شد. بعد از آن به عنوان نماینده امام علی (علیه السلام) نزد معاویه رفت تا او را برای بیعت با امام وادارد. وی در سال 51 یا 54 در قرقیسء در گذشت: تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 4، ص 1286؛ الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج 8، صص 87 و 200؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج 2، ص 74؛ وقعه صفین، ص 19.

عبدالله بن حکیم تمیمی گوید:

1. دعانا الزبيرُ إلى بيعه وطلحه من بعد أن أثقلا

2. فقلنا: صفقنا يماننا فإن شئنا فخذنا الأشملا

3. نكتهم علياً على بيعه وإسلامه فيكم أولاً (1)

1. طلحه و زبير، بعد از آنکه بیعت خود را شکستند، ما را به بیعت خود فرا خواندند؛

2. گفتیم: ما دیگر بیعت خود را کرده ایم، اگر شما عهد شکنید، باید از راه ما به در روید؛

3. آيا شما بیعت علی را که اسلامش بر همه شما مقدم است، می شکنید؟

عبدالرحمان بن حنبل (جُعَل) جُمَحِي، هم پیمان قبیله بنی المجمع گوید:

1. لَعَمْرِي لئن بايعتم ذا حفيظه علي الدين معروف العفاف موقفا

2. عفيفاً عن الفحشاء أبيض ماجداً صدوقاً و للجبّارِ قدماً مُصدّقاً

3. أبا حسنٍ فارضوا به و تبايعوا فليس كمن فيهِ يرى العيب منطقاً

4. عَلِيٌّ وَصِيُّ الْمُصْطَفَى وَ وَزِيرُهُ وَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى لِذِي الْعَرْشِ وَ اتَّقَى (2) 7.

ص: 76

1- . الفصول المختاره، ص 271.

2- . عبدالرحمان بن حنبل جُمَحِي، از اصحاب بدری پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است و کسی بود که بهترین شعرها را درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سرود. وقتی عثمان خلیفه شد، وی عثمان را شدیداً در اشعارش نکوهش کرد. عثمان دستور داد به وی یکصد تازیانه زدند. سپس سوار بر شتر کرده در شهر گرداند. آن گاه دست و پای وی را با زنجیر بست و به زندان افکند. وی نامه ای به علی (علیه السلام) و عمار نوشت و استمداد کرد. علی (علیه السلام) نیز با عثمان مذاکره نمود. عثمان به این شرط که وی در مدینه نماند او را از زندان آزاد و به منطقه خیبر تبعید نمود تا این که عثمان کشته شد. وی در جنگ جمل و صفین در رکاب علی (علیه السلام) بود و در جنگ صفین شهید شد: الاستیعاب، ج 2، ص 414؛ أسد الغابه، ج 3، ص 288؛ الإصابه، ج 2، ص 395؛ کفایه الطالب، صص 48 و 127.

1. به جانم سوگند، اگر با کسی که محافظ دین و معروف به پاکدامنی و توفیق است، بیعت کنید.
2. کسی که از هر کار زشتی دامنش پاک است، بزرگواری سپید چهره؛ بسیار راستگو و از دیرباز به خدا مؤمن.
3. یعنی ابالحسن، پس بدین بیعت خشنود باشید و با او بیعت کنید که او گفتارش مانند کسانی که پر از عیب اند، نیست؛
4. علی، وصی مصطفی و وزیر اوست و اول کسی است که نزد خدا نماز گزارد و پرهیزکاری کرد.

علی (علیه السلام) یگانه یار وفادار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

علی (علیه السلام) برای حفظ و گسترش اسلام و نیز محافظت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، جانفشانی های زیادی کرد. تاریخ گواهی می دهد که به جز علی (علیه السلام) کسی نبود که در هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، خود را پیشمرگ ایشان کند. به گفته حسان بن ثابت:

مَنْ كَانَ بَاتَ عَلِيَّ فَرَّاشٍ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ أَسْرَى يَوْمَ الْغَارِ (1)

چه کسی شب در بستر محمد (صلی الله علیه و آله) خوابید تا محمد (صلی الله علیه و آله) شبانه آهنگ غار کند؟

علی (علیه السلام) بُرد سبزرنگ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را پوشید و برای حفظ جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بستر آن حضرت خوابید و خود را فدای پیغمبر نمود. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نیز از این فرصت استفاده کرد و از شهر مکه به غار ثور رفت. به دنبال فداکاری علی (علیه السلام) این آیه نازل شد: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أُتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ). (2) ابو جعفر اسکافی

ص: 77

1- . الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج2، ص85.

2- . بقره: 207.

گفته است: «داستان ليله المبيت و خوابیدن حضرت علي (عليه السلام) در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تواتر ثابت شده است؛ کسی آن را انکار نمی کند، مگر اینکه دیوانه باشد!». (1)

وقتی علی (عليه السلام) چنین فداکاری کرد، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد:

إِنِّي آخِيْتُ بَيْنَكُمَا، وَ جَعَلْتُ عَمْرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنْ الْآخَرِ، فَأَيُّكُمَا يُؤْتِرُ صَاحِبَهُ بِالْحَيَاةِ؟

من میان شما، برادری قرار دادم و عمر یکی از شما دو نفر را، طولانی تر از دیگری قرار دادم. اینک کدامیک از شما برادر خود را بر خود مقدم می دارد؟

هر دو فرشته، طول زندگی را اختیار نمودند. سپس خداوند وحی فرستاد:

أَفَلَا كُنْتُمَا مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟! آخِيْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ فَبَاتَ عَلِيٌّ فَرَّاشَهُ يَفْدِيهِ بِنَفْسِهِ وَ يُؤْتِرُهُ بِالْحَيَاةِ، أَهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ فَاحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ. (2)

چرا شما مثل علی نبودید، من بین او و محمد عقد برادری بستم. در جای پیغمبر خوابید و جان خود را برای فدا نمودن آماده ساخت و او را بر خود مقدم داشت، فرود آید و او را از دست دشمنان حفظ کنید.

ابن عباس گوید: «امیر مؤمنان علی (عليه السلام) اشعاری را که در آن شب سروده بود، برای من بازگو فرمود که آن اشعار چنین است:

1. وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَا وَ اَكْرَمَ خَلْقٍ طَافَ بِالْبَيْتِ وَ الْحَجَرِ

2. وَ بَتُّ اِرَاعِي مِنْهُمْ مَا يَسُوؤُنِي وَ قَدْ صَبَرْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَ الْاَسْرِ

3. وَ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا وَ مَا زَالَ فِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَ فِي السَّتْرِ (3)ن.

ص: 78

-
- 1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 270؛ تفسیر ثعلبی «الکشف و البیان»، ورقه 54.
 - 2- إحياء العلوم، ج 3، ص 238؛ كفايه الطالب، ص 114؛ نزهة المجالس، ج 2، ص 209؛ تذكرة الخواص، ص 21.
 - 3- همان.

1. جان خود را برای بهترین شخصی که روی زمین گام نهاده، سپر قرار دادم. او گرامی ترین انسانی بود که طواف خانه و حجر نمود؛

2. در تمامی شب منتظر بودم که از مشرکین به من آسیبی برسد و خود را برای کشته شدن و اسیری آماده ساخته بودم؛

3. رسول خدا در آن شب با ایمنی در غار به سر برد و خداوند او را از دیده ها مخفی داشت و حفظ فرمود.

نقل شده است: ابوطالب همواره در اندیشه سلامتی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) بود. بسیار می هراسید از اینکه مبادا دشمن، جای خوابیدن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را بشناسد و شبانه بر او بتازد. این بود که نیمه شب او را از خواب بیدار می کرد و به جای او پسرش علی را می خوابانید. یک شب علی(علیه السلام) به پدرش گفت: «پدر آخر مرا می کشند!» ابوطالب گفت:

1. إصْبِرْ يَا بُنَيَّ فَالصَّبْرُ أَحْجَى كُلِّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لِشُعُوبٍ

2. قَدْ بَدَلْنَاكَ وَ الْبَلَاءُ شَدِيدٌ لِفِدَاءِ الْحَبِيبِ وَ ابْنِ الْحَبِيبِ

3. لِفِدَاءِ الْأَعْرَضِ ذِي الْحَسَبِ الثَّقَابِ وَ الْبَاعِ وَ الْكَرِيمِ النَّجِيبِ

4. إِنْ تُصِيبَكَ الْمُنُونُ فَالنبْلُ تَبْرَى فَمَصِيبٌ مِنْهَا وَ غَيْرُ مَصِيبٍ

5. كُلُّ حَيٍّ وَ إِنْ تَمَلَّى بِعُمُرٍ آخِذٌ مِنْ مَذَاقِهَا بِنَصِيبٍ

1. پسرم شکبیا باش که شکیبائی سزاوارتر است. هر زنده ای راه مرگ در پیش دارد؛

2. ما تو را دادیم و گرفتاری سختی را بر خود هموار کردیم. تا فدای دوست و پسر دوست شوی؛

3. فدای نیکمردی با گوهر تابان و با بخشندگی و بزرگواری و نجیب؛

4. اگر مرگ تو را دریابد پس تیری که تراشیده و پرتاب می شود. گاهی به نشانه می خورد و گاهی هم نه؛

5. هر زنده ای اگر چه عمری دراز بیابد، بهره ای از چشیدنی های آن را می گیرد.

علی (علیه السلام) در جواب پدرش او را با این گفتار پاسخ داد:

1. أَمَرَنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ وَاللَّهِ مَا قَلْتُ الَّذِي قَلْتُ جَازِعًا

2. وَلَكِنِّي أَحَبُّتُ أَنْ تَرَى نُصْرَتِي وَتَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعًا

3. سَأَسْعَى لِيُوجِهَ اللَّهُ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ نَبِيَّ الْهُدَى الْمَحْمُودِ طِفْلاً وَيَافِعًا (1)

1. آیا مرا در یاری احمد به شکیبائی دستور می دهی؟ به خدا آنچه گفتم از سر بی تابی بر زبان نیاوردم.

2. ولی دوست داشتم تو یاری مرا ببینی و بدانی که من همواره فرمانبر توام.

3. در راه خدا و در یاری پیامبر راهنما احمد که چه در کودکی و چه اندکی پیش از بلوغ، پسندیده بوده، خواهم کوشید.

علی (علیه السلام) در یاری پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در همه عرصه ها ثابت قدم بود؛ چنان که در جنگ احد پروانه وار گرداگرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می چرخید و ضربت های دشمنان را بر جان می خرید. حضرت علی (علیه السلام) خود فرمود:

در جنگ احد شانزده ضربت بر من وارد شد؛ در چهار ضربت از پای درآمدم و بر زمین افتادم. مردی خوش صورت و نیک چهره و خوشبو نزد من آمد و بازویم را گرفت و مرا از جای بلند کرد و فرمود: روی به دشمن آور! تو در حال پیروی از دستور خدا و رسول او هستی. وقتی آن را به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) خبر دادم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی! خداوند دیدگانت را روشن گرداند، او جبرئیل بود که تو را یاری نمود. (2)7.

ص: 80

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 310؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 6.

2- . کفایه الطالب، ص 37؛ نور الابصار، ص 87.

فداکاری علی (علیه السلام) چنان بود که حتی مخالفانش نیز آن را به زبان آورده و بر آن صحه گذارده اند؛ برای نمونه نقل شده است:

معاویه با هدف جلب نظر عبدالله بن عمر به وی نامه ای نوشت. ابن عمر از پذیرش دعوت معاویه سر باز زد و طی نامه ای به او این گونه پاسخ داد: «من که علی (علیه السلام) را با مهاجران و انصار، و طلحه و زبیر، و عایشه، مادر مؤمنان، وا گذاشتم [و در آن ماجرا مداخله ای نکردم] اینک از تو پیروی کنم؟!». ... سپس گفت: «به جان خودم که من در ایمان و هجرت و پایگاه والای علی (علیه السلام) نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و در هم شکستن مشرکان، همپایه او نیستم. [ای معاویه] خود را از ما کنار بدار». آن گاه به ابن ابی غزیه که پدرش مردی پارسا و خود بهترین شاعر قریش بود، گفت: «به این مرد پاسخی گوی». او اشعاری سرود که چند بیت آن چنین است:

تَرَكْنَا عَلِيًّا فِي صِحَابِ مُحَمَّدٍ وَكَانَ لِمَا يُرْجَى لَهُ غَيْرَ تَارِكٍ

نَصِيرَ رَسُولِ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَفَارِسَهُ الْمَأْمُونِ عِنْدَ الْمَعَارِكِ (1)

ما علی (علیه السلام) را میان یاران محمد (صلی الله علیه و آله) تنها گذاشتیم، در حالی که او هر جا به او امید می رفت [میدان را] ترک نمی کرد.

او یاور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به هر جا، و شهسوار امین و شکست ناپذیر او به هنگامه معرکه های دشوار بود.

علی (علیه السلام) داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خزینه نسب ایشان

بی تردید قرابت با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و داشتن نسبت سببی یا نسبی با آن حضرت آرزوی همگان بوده و آن را یک مزیت بزرگ به شمار آورده اند؛ چراکه مودت

ص: 81

ذوی القربی از سویی در قرآن کریم تکلیف همگانی شمرده شده (1) و از دیگر سو خویشاوندی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عامل سعادت اخروی به حساب آمده است.

علامه ابوالحسن علی بن محمد واسطی، مشهور به ابن مغزلی، با سند خودش از عمر بن خطاب آورده است: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود:

كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ وَ صِهْرٍ مُنْقَطِعٌ إِلَّا نَسَبِي وَ صِهْرِي فَإِنَّهُمَا ثَابِتَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَشْفَعَانِ لِصَاحِبِهِمَا. (2)

هر رابطه سببی و نسبی و رابطه دامادی قطع شدنی است، مگر رابطه نسبی و دامادی من که این دو در قیامت ثابت هستند و برای صاحبش شفاعت می کنند.

همچنین علامه علاءالدین علی بن حسام الدین متقی با سند خود نقل می کند که عمر بن خطاب از دختر علی بن ابی طالب (علیه السلام) به نام أم کلثوم خواستگاری کرد. علی (علیه السلام) به دلیل پایین بودن سن و سال دختر از جواب مثبت دادن عذرخواهی کرد. عمر گفت: غرض من زناشویی نیست و لیکن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم فرمود:

كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَلَا سَبَبِي وَ نَسَبِي وَ كُلُّ وَ لَدٍ فَإِنَّ عَصَبَتَهُمْ لِأَيِّهِمْ خَلَا وَ لَدِ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَ عَصَبَتُهُمْ. (3)

هر رابطه سببی و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است مگر رابطه سببی و نسبی من. و هر فرزندی ریشه اش به پدرش می رسد مگر فرزندان فاطمه (علیها السلام) که من پدرشان هستم و ریشه شان به من می رسد. 3.

ص: 82

1- . (قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ «بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان [اهل بیت]: رانمی خواهم». شوری: 23.

2- . مناقب علی بن ابی طالب، ص 108.

3- . کنز العمال، ج 16، ص 235؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 18، ص 433.

همچنین طبرانی از جابر و خطیب خوارزم از ابن عباس نقل کرده اند که گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّهَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (1)

خداوند ذریه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد. اما ذریه من را در صلب علی بن ابی طالب (علیه السلام) قرار داد.

از فضیلت ها و مزیت های مهمی که در لسان شعرا و ادبا و منابع اهل سنت درباره علی (علیه السلام) بیان شده، قرابت آن حضرت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و افتخار دامادی ایشان است.

چنان که گذشت، کعب بن زهیر در مدح امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اشعار زیادی را سروده است؛ از جمله این بیت:

صِبْهُ النَّبِيِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ مُفْتَخِرًا فَكُلُّ مَنْ رَامَهُ بِالْفَخْرِ مَفْخُورٌ (2)

او داماد پیغمبر و بهترین همه مردم است و هرکس به او افتخار کند، مفتخر است.

شریف سید احمد أسعد مدنی حسینی، فرزند سید محمد أسعد ابن سید احمد حنفی ماتریدی، مفتی مدینه منوره، این بیت را سروده است:

صِبْهُ النَّبِيِّ خَزِينَةُ النَّسَبِ الَّذِي فِي صُلْبِهِ عُقْدُ الْكَمَالِ الْمُفْرَدُ (3)

علی (علیه السلام) داماد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گنجینه نسب آن چنانی است که در صلب او یگانه کمال، منعقد شده است. 2.

ص: 83

1- . كنز العمال، ج6، ص152؛ فيض القدير، ج2، ص223؛ الصواعق المحرقة، ص74.

2- . شرح المواهب، ج1، ص242؛ الشعر و الشعراء، ص62؛ الامتاع، ص494.

3- . حليه البشر، ج1، ص212.

بکر بن حَسَّان باهلی در وصف علی (علیه السلام) گفت:

1. وَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ بِمَا سَنَّ الرَّسُولُ لَنَا شَرَعًا وَ تَبْيَانًا

2. صِهْرُ النَّبِيِّ وَ مَوْلَانَا وَ نَاصِرُهُ اضْحَتْ مَنَاقِبُهُ نُورًا وَ بُرْهَانًا

3. وَ كَانَ مِنْهُ عَلَى رَغَمِ الْحَسُودِ لَهُ مَكَانُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (1)

1. [علی] آنکه داناترین مردم بوده به قرآن و به آنچه پیغمبر آیین و شریعت قرار داد.

2. داماد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و سرور ما، و یاور پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، آنکه مناقبش به عالمیان مورد برهان است.

3. آنکه مقام و منزلت او نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برغم حسودش همانند جایگاه هارون از موسی بن عمران است.

علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بر پایه روایات، پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را برادر خود خطاب کرد و فضیلت برادری پیامبر (صلی الله علیه و آله) فقط نصیب ایشان شد؛ به چند روایت از باب نمونه اشاره می شود:

1. زید بن ابی اوفی می گوید: وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) میان اصحابش پیمان برادری منعقد کرد و بین عمر و ابوبکر برادری برقرار ساخت، علی (علیه السلام) به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفت: «وقتی دیدم جز من، میان یاران برادری برقرار کردی، روحم می خواست پرواز کند و پشتم بشکند، اگر این امر، از خشمی است که بر من گرفته ای، حق عتاب و بزرگی از آن توست». پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْرَجَكَ إِلَّا لِنَفْسِي، وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي.

ص: 84

سوگند به خدائی که مرا به حق مبعوث گردانید، من کار برادری تو را تأخیر نینداختم مگر به خاطر خودم. تو نسبت به من یا علی مانند هارونی نسبت به موسی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و تو برادر و وارث منی.

علی (علیه السلام) پرسید: «یا رسول الله من از شما چه چیز را به ارث می برم؟» پیغمبر فرمود: «آنچه انبیای پیش از من ارث گذاشته اند». علی (علیه السلام) گفت: «انبیای پیش از تو چه ارث نهادند؟» فرمود: «کتاب خدا و سنت پیغمبرشان را. و تو و فاطمه (علیها السلام)، دخترم، در کاخ من در بهشت با من خواهید بود و تو برادر و رفیق منی». آن گاه پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) این آیه را خواند: (إِخْوَانًا عَلِيٌّ سُرُرًا مُتَقَابِلِينَ). (1)

2. جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب گویند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میان اصحابش پیمان برادری بست، ابوبکر و عمر و علی (علیه السلام) باقی ماندند. پیغمبر، ابوبکر و عمر را برادر ساخت، اما به علی (علیه السلام) فرمود:

انْتَ أَخِي وَ اَنَا اخُوكَ فَإِنْ نَاكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ اَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ اخُو رَسُولِ اللَّهِ لَا يَدْعِيهَا بَعْدَكَ إِلَّا كَذَّابٌ. (2)

تو برادر منی و من برادر تو، اگر کسی منکرت شد، بگو من بنده خدا و برادر رسول اویم و اگر این برادری را جز تو هرکس ادعا کند، کذاب است.

3. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که در مسیر معراج مرا به آسمان هفتم هدایت کردند، جبرئیل به من گفت: «ای محمد! پیش از من به حرکت خود ادامه ده». 8.

ص: 85

1- . الرياض النضرة، ج 2، ص 209؛ تاریخ ابن عساکر، ج 6، ص 201؛ کنز العمال، ج 6، ص 390؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 66.

2- . تذکره السبط، ص 14؛ المواقف، ج 2، ص 615؛ تهذیب التهذیب، ج 1، ص 337؛ البدایه و النهایه، ج 7، صص 234 و 338.

بده. به خدا سوگند! تا به حال هیچ پیغمبر مرسلی به این موقعیت و کرامت، که تو در حال حاضر نایل آمده ای، دست نیافته است!» در همین هنگام مطالبی از سوی حق تعالی به سمع من رسید و هنگامی که می خواستم برگردم، از پشت حجاب ندائی رسید که ابراهیم برای تو خوب پدری و علی (علیه السلام) هم برای تو نیکو برادری است. پس از بازگشت از معراج، بزرگی و عظمت او را برای مردم گوشزد کن!

(1)

4. عمر بن عبدالله بن یعلی گفت: در حَجَّه الوداع، هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوار بر ناقه اش شد و دست بر شانه علی (علیه السلام) گذاشت، شنیدم می فرمود: «پروردگارا! پشت مرا به وجود علی (علیه السلام) و نیروی او استوار بدار! پروردگارا! فرمان تو را به انجام رسانیدم، اینک، این بزرگوار، برادر من و پسرعمو و داماد و پدر فرزندان من است. بار پروردگارا! دشمن او را به صورت، در آتش دوزخ بیفکن!»

ابن نجار هم این حدیث را نقل کرده است. (2)

5. جابر گفت: در یکی از اوقات که حضرت علی (علیه السلام) در حضور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرفیاب بود، این ابیات را انشاد نمود و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم گوش فرا می داد:

1. انا اخو المصطفى لا شك في نسبي معه زبیت و سبطاه هما و لدی

2. جدی و جد رسول الله منفرد (متحد) و فاطم زوجتی لا قول ذی فندی

3. صدقته و جمیع الناس فی بهم من الضلاله و الاشرک و النکد

4. فالحمد لله شکرأ لا شریک له البر بالعبد و الباقي بلا امد.

ص: 86

1- . کنز العمال، ج6، صص 161 و 423 .

2- . الرياض النضرة، ج1، ص17؛ مجمع الزوائد، ج9، ص112؛ فیض القدير، ج4، ص355.

1. من برادر پیغمبری هستم که شک و شبهه در نسب من وجود ندارد. به دست او تربیت شدم و دو فرزند من، دو نواده او هستند.

2. جد من و جد او، یکی است و به راستی دختر ارجمند او حضرت فاطمه زهرا، همسر من است.

3. در حالی که همه مردم در تاریکی به سر می بردند و ظلمت و شرک سرپای آنان را فرا گرفته بود، به ایشان ایمان آوردم و نبوت او را تصدیق کردم.

4. اینک، از خدای بی انباز شکرگزارم که همواره پایدار است و خلق خدا از حضرتش بهره مندند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از شنیدن این ابیات خرسند شد و لبخند محبت آمیزی بر لبان حضرتش نقش بست و فرمود: «آنچه گفتمی راست بود!».

ابن عساکر نیز این حدیث را نقل کرده است. (1)

6. قندوزی از طریق موفق بن أحمد، یازده حدیث در موضوع برادری علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل نموده است. سپس ابیات ذیل را که بعضی اهل کوفه در شان و منزلت علی (علیه السلام) در ایام صفین سروده، نقل کرده است:

1. أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي يُرَجَى بِطَاعَتِهِ يَوْمَ الشُّورِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا

2. أَوْضَحَتْ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُشْتَبِهًا جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانًا

3. نَفْسِي الْفِدَاءَ لَخَيْرِ النَّاسِ كُلِّهِمْ بَعْدَ النَّبِيِّ عَلِيِّ الْحَبِيبِ مَوْلَانَا

4. أَخُ النَّبِيِّ وَ مَوْلَا الْمُؤْمِنِينَ مَعًا وَ أَوَّلِ النَّاسِ تَصَدِيقًا وَ إِيمَانًا (2) 7.

ص: 87

1- . كنز العمال، ج6، ص398؛ ينابيع الموده، ص57؛ احقاق الحق وازهاق الباطل، ج6، صص 467 و 468.

2- . ينابيع الموده، ص57.

1. تویی امام مفترض الطاعه که امیدواریم به طاعت او در روز قیامت از بخشنده بی منت، مغفرت را.

2. تو واضح و هویدا ساختی دین ما را که بود بر ما مخفی و پوشیده؛ جزای خیر دهد تو را پروردگار تو از آنچه تو درباره ما کردی از احسان در باب دین.

3. نفس و جان من فدای بهترین همه مردمان بعد از نبی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که بهتر و مولای ماست.

4. برادر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و مولای همه مؤمنان است و اول مردمان است از روی تصدیق و ایمان.

حسان بن ثابت درباره علی چنین سرود:

جَزَى اللَّهُ خَيْرًا وَ الْجَزَاءُ بِكَفِّهِ أَبَا حَسَنِ عَنَّا وَ مَنْ كَأَبِي حَسَنٍ

أَلَسْتَ أَخَاهُ فِي الْهُدَى وَ وَصِيَّهُ وَ أَعْلَمَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَ بِالسُّنَنِ (1)

خدا علی (علیه السلام) را جزای خیر دهد؛ چه پاداش در کف اوست و چه کسی چون او می تواند باشد؟

آیا تو برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در طریق هدایت نبودی؟ و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

علی (علیه السلام) باب مدینه علم و عرفان

یکی از معیارهای فضیلت، علم است و میان مردم، هرکس دانش بیشتری داشته باشد، ارزش فزون تری نسبت به دیگران دارد. اندیشمندان جهان، اعم از یهودی، مسیحی و مسلمان همگی به اندیشه بلند و دانش بیکران علی بن ابی طالب (علیه السلام) اقرار کرده اند.

ص: 88

1- . تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 107؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 14.

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به فاطمه زهرا(علیها السلام) فرمود:

زَوْجَتِكَ خَيْرِ أَهْلِي، أَعْلَمُهُمْ عِلْمًا، وَأَفْضَلُهُمْ حِلْمًا، وَأَوْلَهُمْ إِسْلَامًا. (1)

من تو را به بهترین و ایستگان خود به همسری دادم. او، اعلم ایشان است و در حلم و بردباری بر آنها برتری دارد و در اسلام بر همه پیشی گرفته است.

باز از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود:

قُسِّمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ، فَأُعْطِيَ عَلِيُّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ، وَالنَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا. (2)

حکمت ده جزء است، نه جزء آن به علی(علیه السلام) داده شده و یک جزء دیگر بین بقیه مردم تقسیم شده است.

ابن عباس گفت که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُيُوبِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» (3)؛ «من شهر علمم و علی(علیه السلام) در آن است. پس کسی که می خواهد تحصیل علم کند، باید از در علم وارد شود».

عایشه گفت: «إِنَّهُ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ». (4) «علی داناترین مردم به سنت است».

أبو امامه، از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمود: «أَعْلَمُ أُمَّتِي بِالسُّنَّةِ وَالْقَضَاءِ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (5)؛ «داناترین امت من بر سنت من و داوری بعد از من، علی بن ابی طالب(علیه السلام) است».

همچنین از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقل است که فرمود: 0.

ص: 89

1- . حلیه الأولیاء، ج 1، ص 66؛ کنز العمال، ج 6، صص 153، 156، 398 و ج 11، ص 605.

2- . حلیه الأولیاء، ج 1، ص 65.

3- . المستدرک، ج 3، ص 126؛ تاریخ بغداد، ج 2، ص 377.

4- . الریاض النضره، ج 2، ص 193؛ ذخائر العقبی، ص 78.

5- . المناقب، خوارزمی، ص 49؛ کفایه الطالب، ص 190.

وَ اللَّهُ مَا نَزَّلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيْمَ نَزَّلَتْ وَعَلَى مَنْ نَزَّلَتْ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا نَاطِقًا. (1)

قسم به خداوند آیه ای نازل نشد مگر اینکه دانستم درباره چی و بر چه کسی نازل شده است. همانا خداوند به من دل درک کننده و زبان گویا داده است.

أَبُو الطُّفَيْلِ كَفَتْ: مَنْ فِي مَجْلِسِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَدَأَ بِقَوْلِهِ: مَنْ نَزَّلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيْمَ نَزَّلَتْ وَعَلَى مَنْ نَزَّلَتْ، وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا نَاطِقًا. كَفَتْ: مَنْ فِي مَجْلِسِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَدَأَ بِقَوْلِهِ: مَنْ نَزَّلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيْمَ نَزَّلَتْ وَعَلَى مَنْ نَزَّلَتْ، وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا نَاطِقًا. كَفَتْ: مَنْ فِي مَجْلِسِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَدَأَ بِقَوْلِهِ: مَنْ نَزَّلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيْمَ نَزَّلَتْ وَعَلَى مَنْ نَزَّلَتْ، وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا نَاطِقًا. كَفَتْ: مَنْ فِي مَجْلِسِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَدَأَ بِقَوْلِهِ: مَنْ نَزَّلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيْمَ نَزَّلَتْ وَعَلَى مَنْ نَزَّلَتْ، وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا نَاطِقًا.

سَلَوْنِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ أَلَيْلٍ نَزَّلَتْ أَمْ بِنَهَارٍ، أَمْ فِي سَهْلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ، وَ لَوْ شِئْتُ أَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيرًا مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ. (2)

از من درباره کتاب خدا پرسید. به خدا قسم هیچ آیه ای نیست مگر اینکه می دانم شب نازل شده یا روز؛ در بیابان نازل شده یا در کوه. اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه کتاب هفتاد شتر بار می کنم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در کتاب «ینایع الموده» از «در المنظم» ابن طلحه شافعی نقل کرده که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

1. لَقَدْ حُرْتُ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ اتَّبَيْتُ ظَنِينَ بِعِلْمِ الْآخِرِينَ كَتَمْتُ

2. وَ كَاشَفْتُ اسْرَارَ الْغُيُوبِ بِأَسْرِهِا وَعِنْدِي حَدِيثٌ حَادِثٌ وَقَدِيمٌ

3. وَ أَنِّي لَقَيُّومٌ عَلَى كُلِّ قِيمٍ مُحِيطٌ بِكُلِّ الْعَالَمِينَ عَلِيمٌ

1. به تحقیق، من دانا و ماهرم به علوم اولین و [لکن] درباره علوم آخرین (سرنوشت آینده افراد) بسیار خویشتن دارم و در سینه من مکتوم است.3.

ص: 90

1- . حلیه الأولیاء، ج 1، ص 67؛ إسعاف الراغبین، ص 162.

2- . الإصابه، ج 2، ص 509؛ شرح دیوان امیرالمؤمنین، ص 15 (مخطوط)؛ شرح عین العلم و زین الحلم، ص 91؛ الروض الأزهري، ص 33.

2. و من کاشف تمام اسرار غیبم و هر داستانی از گذشته و آینده در سینه من است.

3. و من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم؛ علم من به جمیع موجودات احاطه دارد.

بعد از آن فرمود:

لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ مِنْ تَفْسِيرِ الْفَاتِحَةِ سَبْعِينَ بَعيراً قَالَ النَّبِيُّ: اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ ارَادَ الْعِلْمَ فَعَلَيْهِ بِالْبَابِ. (1)

اگر بخواهم، تنها از تفسیر سوره فاتحه هفتاد شتر را بار خواهم کرد و مؤید بیان من، فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: من شهر علمم و علی در آن است و تأیید فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آیه شریفه است که می فرماید: به خانه ها از در آنها وارد شوید. پس کسی که می خواهد تحصیل علم کند، باید از بایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی کرده، وارد شود.

علم و دانایی علی (علیه السلام) یکی از مواردی بود که عباس بن عبدالمطلب در دفاع از علی (علیه السلام) با صراحت بیان می کرد. اشعار ایشان و همچنین سروده های خُزَیمَه بنِ ثابت انصاری در این باره در بحث «علی اولین مسلمان و اولین نمازگزار» گذشت.

بِکَرِ بْنِ حَسَّانِ بَاهِلِيِّ دَرِ پَاسِخٍ بِهٖ اَشْعَارِ عِمْرَانَ بْنِ حِطَّانِ خَارِجِي كِهٖ اِبْنِ مَلْجَمٍ رَا سْتَوْدَهٗ بُوْدَ، كُوِيْدُ:

1. قُلْ لِابْنِ مُلْجَمٍ وَ الْاَقْدَارُ غَالِبَةٌ هَدَّمتَ وَ يَلِكُ لِاِسْلَامِ اِرْكَاناً

2. قَتَلْتَ اَفْضَلَ مَنْ يَمْشِي عَلَيَّ قَدَمٍ وَ اَوَّلُ النَّاسِ اِسْلَاماً وَ اِيْمَاناً

3. وَ اَعْلَمُ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ بِمَا سَنَّ الرَّسُولُ لَنَا شَرْعاً وَ تَبْيَاناً (2) 4.

ص: 91

1- . ینابیع الموده، ص 65.

2- . الاصابه، ج 3، ص 179؛ لمع الأدله فی اصول النحو، ص 97؛ نزهه الالباء، ص 3؛ انباه الرواه علی أنباء النحاه، ج 1، ص 4.

1. بگو این ملجم را، در حالی که مقدرات غلبه کننده است، وای بر تو که ارکان اسلام را خراب کردی.

2. برترین آنان را که با پای خود راه می روند (بشر) و نخستین کسی را که ایمان آورده و اسلام را کیش خود قرار داد، کشتی.

3. و آنکه داناترین مردم به قرآن و به آنچه پیغمبر آئین و شریعت قرار داد، بوده.

علامه نحو و ادب، أبو القاسم عبدالرحمان بن إسحاق زجاجی نهاوندی بغدادی، متوفای 337 ه. ق می گوید: «أول کسی که قواعد و أصول علم نحو را ترسیم کرد، همان دانای عظیم الشأن، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود و أبو الأسود دوئلی نیز از او آموخت». (1)

اشعث بن قیس که والی عثمان بر ولایت آذربایجان بود علی (علیه السلام) را فقیه حلیم نامیده است:

أَجَبْنَا عَلِيًّا بِفَضْلٍ لَهُ وَ طَاعَةٍ نُصَحِّحُ لَهُ دَائِمًا

فَقِيهٌ حَلِيمٌ لَهُ صَوْلَةٌ كَلَيْتٍ عَرِينٍ بِهَا سَائِمٌ (2)

ما علی را به دلیل فضلی که منحصر به اوست و طاعت خیراندیشانه ای که همواره دارد، پذیرفتیم.

او دانای دین شناس و بردباری است که در عین شکیبایی، صولتش به شیر شرز، سلطان وحوش ماند.

حسان بن ثابت درباره برتری و فضل و علم علی (علیه السلام) سروده است: 5.

ص: 92

1- . الإيضاح فی علل النحو، ص 42.

2- . وقعه صفین، ص 25.

سَبَقَتْ قُرَيْشًا بِالَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ فَصَدْرُكَ مَشْرُوحٌ وَقَلْبُكَ مُمْتَحَنٌ

أَلَسْتَ أَخَاهُ فِي الْهُدَى وَوَصِيَّهُ وَاعْلَمَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ (1)

[ای علی] به جهت فضائلی که دارا هستی بر همه قریش پیشی گرفتی؛ سینه ات فراخ و قلبت امتحان شده است.

آیا تو برادر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در طریق هدایت نبودی و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

ابوشریح خُزاعی درباره فقاهت و دانایی علی چنین می گوید:

1. يَا رَبِّ قَاتِلْ كُلَّ مَنْ يُرِيدُنَا وَكِدْ إِلَهِي كُلَّ مَنْ يَكِيدُنَا

2. حَتَّى يَرَى مُعْتَدِلًا عَمُودَنَا إِنَّ عَلِيًّا لِلَّذِي يَقُودُنَا

3. وَهُوَ الَّذِي بَفَقْهِهِ يُؤَدُّنَا عَنْ قُحْمِ الْفِتْنَةِ إِذْ تُرِيدُنَا. (2) 1.

ص: 93

1- . تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 107؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 14؛ الغدیر، ج 2، ص 78.

2- . وقعه صفین، ص 382. ابوشریح خزاعی کعبی، بیشتر مورخین نام او را خویلد بن عمرو بن صخر ابن عبدالعزّی، دانسته اند. وی پیش از فتح مکه مسلمان شد و در سال 68 ه. ق در مدینه وفات یافت. وی که از خردمندان مدینه بود، از کسانی بود که حدیث ثقلین و حدیث غدیر را نقل کرد. ابوشریح کسی بود که وقتی جماعتی از جوانان کوفه به خانه حیسمان خزاعی هجوم بردند و او را کشتند، آنها را شناخت. ابوشریح و فرزند او هر دو شهادت دادند که آن جوان ها را دیده و شناخته بودند. ولید خبر آنها را به عثمان نوشت. عثمان هم دستور قصاص و قتل آنها را داد. ولید هم آنها را دم در قصر (دارالاماره) کشت. «ابوسعید گوید: ابوشریح خزاعی از اصحاب پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) بود و در دوران حکومت علی، از مدینه به کوفه رفت که نزدیک جنگ باشد: جواهر العقدين، نورالدین سمهودی، ص 170؛ الاستیعاب، ج 2، ص 455؛ أسد الغابه، ج 1، ص 630؛ الکامل، ج 9، ص 171.

1. پروردگارا، هرکس را که قصد سوئی به ما دارد بکش و با هرکس که آهنگ نیرنگی با ما دارد، نیرنگ نما.
2. تا ستون همبستگی ما را استوار بینند که علی به فرماندهی و رهبری ما همت گماشته است.
3. و او کسی است که با آگاهی خود از دین، ما را از گزند فتنه هایی که متوجه ماست، برکنار می دارد.

وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام)

یکی از اوصافی که در روایات متعدد و در اشعار رسیده از صدر اسلام برای علی (علیه السلام) ذکر شده، وصایت آن حضرت است. می دانیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وصیت های بسیاری به حضرت علی (علیه السلام) داشت. مهمترین وصیت پیامبر این بود که علی (علیه السلام) جانشین ایشان باشد. این موضوع نیز در سروده های شاعران قرن اول به صورت برجسته منعکس شده است.

خطیب خوارزمی حنفی، نامه ای را ذکر کرده که معاویه به عمرو بن عاص نوشت و او را در جنگ صفین به یاری خود ترغیب کرده است. عمرو بن عاص در جواب معاویه نوشت: «اما آنچه را به ابی الحسن (علی (علیه السلام) برادر و وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دایر به ستم نمودن آن جناب و رشک بردن او بر عثمان نسبت دادی و صحابه را فاسق نامیدی و چنین پنداشتی که او آنها را وادار به کشتن عثمان نمود، این مطلب خلاف است و واقع پنداشتن آن گمراهی است. وای بر تو ای معاویه! آیا ندانستی که ابوالحسن، جان خود را در راه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بذل کرد و در فراش او خوابید؟ و او در اسلام و هجرت بر دیگران سبقت دارد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

درباره

او فرمود: «علی (علیه السلام) از من است و من از علی هستم و او نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسی؛ جز آنکه پس از من پیغمبری نیست» و درباره او در روز غدیر خم فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». (1)

همچنین عمرو بن عاص در پاسخ به نامه معاویه که طی آن خراج مصر را از وی خواسته بود، قصیده بلندی سرود. وی در این قصیده علی (علیه السلام) را سیدالاصیاء لقب داد و گفت: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) وصیای خاص و ویژه درباره علی (علیه السلام) داشت:

فَبِي حَارِبُوا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ بِقَوْلِي دَمَ طَلٍّ مِنْ نَعْتَلٍ

وَ كَمْ قَدْ سَمِعْنَا مِنَ الْمُصْطَفَى وَصَايَا مُخَصَّصَةً فِي عَلِيٍّ (2)

این من بودم که آنها را برانگیختم تا با سید اوصیاء علی به بهانه خونخواهی آن مرد (عثمان) جنگ کنند.

در حالی که چه بسیار از مصطفی وصیت های خاص درباره علی و صفات و فضایل مخصوص علی شنیده بودیم.

نَصْرُ بْنُ عَجَلَانَ أَنْصَارِي (نعمان بن عجلان انصاری) وقتی دانست در اردوگاه علی (علیه السلام) اختلاف افتاده و برخی از یاران دیروز علی (علیه السلام) درباره تصمیم گیری های آن حضرت تردید دارند، با بیانی سرزنش گونه، اشعاری گفت که در فصل چهارم خواهد آمد؛ از جمله این چند بیت است: 1.

ص: 95

1- . المناقب، ص 124.

2- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 10، ص 56؛ لطائف أخبار الدول، ص 61.

1. كَيْفَ التَّفَرُّقُ وَالْوَصِيُّ إِمَامًا لَا كَيْفَ إِلَّا حَيْرَةٌ وَتَحَاذُلًا

2. لَا تَغْيِبَنَّ عُقُولَكُمْ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الْبَلَابِلِ عَاقِلًا

3. وَذُرُّوا مُعَاوِيَةَ الْغَوِيِّ وَتَابِعُوا دِينَ الْوَصِيِّ تُصَادِفُوهُ عَاجِلًا (1)

1. چرا در حالی که وصی پیامبر، امام و پیشوای ماست در میان ما پراکندگی حکمفرما باشد؟ سزاوار نیست؛ چرا که این جز سرگردانی و خواری نباشد.

2. خردهای خود را هرگز به کار نمی اندازید؛ به راستی از کسی که به گاه آزمون ها و دشواری ها خردمند نباشد، خیری بر نیاید.

3. معاویه گمراه را فروگذارید و هر چه زودتر از راه وصی پیامبر پیروی کنید.

اشعث بن قیس نیز علی (علیه السلام) را وصی رسول خدا می شناخت و او را واجب اطاعه می دانست. وقتی فرستاده علی برای درخواست بیعت نزد وی رفت، از زبان اشعث این اشعار را سرودند:4.

ص: 96

1- . وقعه صفین، ص 366؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 149. نعمان بن عجلان بن نعمان بن عامر بن زریق انصاری سخنگو و شاعر انصار بود. وی از جمله افرادی بود که طبق نقل اصیغ بن نباته، گفت: علی (علیه السلام) سوگند داد مردم را در رحبه که هرکس گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در روز غدیر خم شنیده برخیزد و بدان گواهی دهد و فقط کسی برخیزد که گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شخصاً شنیده باشد. جمعی در حدود هفده نفر که میان آنها نعمان بن عجلان انصاری بود برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم که شنیدیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الا من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و اعن من اعانه». مبرد گوید: «علی (علیه السلام) وی را به حکومت بحرین گماشت و هرکس از بنی زریق نزدش می آمد، صله ای به او می داد»: اسد الغابه، ج 3، ص 307 و ج 5، ص 205؛ الاصابه، ج 4، ص 408؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 104؛ تاریخ ابن کثیر، ج 7، ص 254.

1. أَتَانَا الرَّسُولُ رَسُولُ الْوَصِيِّ عَلِيِّ الْمُهْتَدِ مِنْ هَاشِمٍ

2. رَسُولُ الْوَصِيِّ وَصِيَّ النَّبِيِّ وَخَيْرُ الْبَرِيَّةِ مِنْ قَائِمٍ

3. وَزَيْرُ النَّبِيِّ وَذُو صِهْرِهِ وَخَيْرُ الْبَرِيَّةِ فِي الْعَالَمِ (1)

1. آن پیک که سفیر وصی پیامبر، یعنی فرستاده علی، آراسته خصال هاشمی نسب است، نزد ما آمد.

2. پیک و سفیر وصی، وصی پیامبر و بهترین فرد تبار آدم روی زمین.

3. وزیر و مشاور پیامبر و داماد او و بهترین مردم جهان که او را فضل و سبقت در اعمال صالح است.

مُنْذِرُ بِنِ ابِي حَمِيصَةَ وَادِعِي (2) که شهسوار و شاعر همدانیان بود، حضور علی (علیه السلام) آمد و گفت: «عکبان درخواست مقررگی کردند و اشعریان بهترین جایزه ها را خواستند. دین را به خاطر دریافت بخشش و مقررگی ترک کردند و بدین گونه بدترین مردم محسوب می شوند. ولی ما پاداش نیکو را با پایداری در جهاد و شکیبایی، از خداوند درخواست کردیم.

لَيْسَ مِمَّنَّا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ فِي اللَّهِ وَلِيًّا يَا ذَا الْوَلَاءِ وَالْوَصِيَّةِ (3)

ای صاحب امر ولایت و وصایت، یک تن از ما نیست که در راه خدا دوستدار و پیرو تو نباشد.

علی (علیه السلام) گفت: «همین تو را بس! خدا رحمت کند». سپس وی و قبیله اش را ستود. 6.

ص: 97

1- . وقعه صفین، ص 25.

2- . الوادعی منسوب به وادعه که تیره ای از همدان است: الاشتقاق، ص 253.

3- . وقعه صفین، ص 436.

1- . سعیدالدین محمد بن احمد فرغانی که قصیده تائیه ابن فارض را شرح داده، در حدود سال 700 ه.ق وفات یافته است؛ چنان که ذهبی در «العبر» تاریخ وفات او را 699 ه.ق ضبط کرده است. نامبرده اول کسی بود که قصیده تائیه ابن فارض را شرح کرد. چنین حکایت شده که قصیده مزبور را اول در حضور جلال الدین رومی، مولوی، خوانده، بعداً شرح فارسی بر آن نوشته و سپس شرح عربی بر آن نگاشته و نام آن را «منتهی المدارک» گذارده و کتاب بزرگی است: العبر فی خبر من غیر، ج3، ص399.

2- . پدر ابن فارض از حماه سوریه به مصر هجرت کرد، لذا زادگاه و مسکن و مدفن ابن فارض مصر بود. وی عارف و شاعری معروف بود که او را به اشعرالمتصوفین وصف کرده اند. پدر او در علم فرایض (احکام ارث و موارث) خبری تام داشت و از حقوق زنان در محاکم قضایی دفاع می کرد. از این رو وی را فارض می گفتند. فرزندش عمر در مصر متولد شد. از ابتدای سن خود به فراگیری فقه شافعی پرداخت و حدیث را از ابن عساکر استماع کرد. سپس به تصوف روی آورد و به وادی مستضعفین در کوه مقطّم رفت و به ریاضت و مجاهدت پرداخت. گویند روزی، هنگامی که به قاهره بازگشته بود و قصد ورود به مدرسه صوفیه داشت، پیرمرد بقالی را دید که برخلاف قاعده مقرر وضو می گرفت. ابن فارض به قصد اعتراض با او به سخن گفتن پرداخت. ولی پیرمرد که از اولیاءالله بود، به او گفت که ای عمر! گشایش کار تو در مصر نخواهد بود. بلکه در مکه به مقصود خواهی رسید و اکنون هنگام آن فرارسیده است. پس از این دیدار ابن فارض به حجاز رفت و مدت پانزده سال در کوهستان های پیرامون مکه به تزکیه نفس پرداخت. سال هایی که در این ناحیه به سر آورد، در زندگی روحانی و ذوقی وی تأثیرات عمیق برجای گذارد؛ چنان که در تائیه صغری اشارات بسیار به این دوران دارد و قصیده دالیه او نیز که در مصر و بعد از بازگشت از سفر حجاز سروده شده است، آکنده از اشارات و سخنان شورانگیز درباره مکه و اماکن متبرکه آنجاست. وی بعد از پانزده سال به مصر بازگشت و در صحن خطابه جامع ازهر ساکن شد. وی مورد احترام خاص سلاطین ایوبی و امیران و درباریان بود. ولی هرگز به دربار و درباریان روی خوش نشان نداد و در مجالس آنان حاضر نشد و هرگونه اقدامی را که از طرف سلاطین برای نزدیک شدن به او به عمل آمد، رد کرد. نام ابن فارض، در حوزه عرفان و تصوف قرن 7 ه.ق، در کنار نام کسانی چون ابن عربی و صدرالدین قونوی جای می گیرد و قصاید او مخصوصاً تائیه کبری، همراه با فصوص الحکم و فکوک در خانقاه ها و حلقه های صوفیه تدریس می شده است. تائیه ابن فارض آکنده از مفاهیم و اصطلاحات عرفان نظری است. در دیوان ابن فارض، خصوصاً در قصیده تائیه او، اشعاری وجود دارد که باعث شده است جمعی از علما و اصحاب تراجم آنها را بر تشیع وی حمل کنند؛ چنان که محدث نیشابوری و قاضی نورالله شوشتری، هر دو بالصراحه، وی را شیعه خوانده اند و شیخ بهائی در چندین جا از کشکول اشعار زیادی از وی نقل کرده و با ترجم و دعای خیر یادش می کند. معروف است که دیوان شعر ابن فارض را علی بن محمد، دخترزاده اش جمع آوری کرده و عده ای آن را شرح کرده اند، از آن جمله حسن بورینی و عبدالغنی نابلسی: العبر فی خبر من غیر، ج3، ص399. قصیده تائیه ابن فارض، معروف به «نظم السلوک یا نظم الدرّ»، قصیده ای عرفانی در احوال و مراتب سلوک است. تعداد ابیات قصیده را از 750 تا 779 بیت ذکر کرده اند: فاخوری، ص518؛ فروخ، ج3، ص524؛ جامی، ص541. این قصیده به تائیه الکبری نیز شهرت دارد تا از دیگر قصیده تائیه ابن فارض، موسوم به تائیه الصغری ممتاز شود: فاخوری، همان. گفته اند که ابن فارض این قصیده را بر اثر جذبّه هایی که گاه گاه به او دست می داد، سرود و قصد داشت نام آن را «لَوایح الجنان و رَوایح الجنان» بگذارد. اما پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در خواب دید و به اشاره آن حضرت، قصیده را «نظم السلوک» نامید: جامی، همان. قصیده تائیه در حقیقت معراج نامه یا شرح احوال شاعر است و نمونه ای از احوال مشترک سالکان را در مراحل سلوک نشان می دهد: حلمی، ص181. ابن فارض در این قصیده مراتب عشق و احوال خود را با یکی از مریدان حقیقی یا خیالی خود در میان می گذارد: دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج4، مدخل «ابن فارض» از اکرم جودی نعمتی.

علی (علیه السلام) و توضیح و تأویل مشکلات کتاب و سنت به واسطه علمی است که به او رسید؛ چون که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را در روز غدیر خم، وصی و قائم مقام خود قرار داد؛ چنان که خود آن جناب در جمله ای از ابیات خود بدان اشاره دارد:

ص: 99

وَ اَوْصَانِي النَّبِيِّ عَلَيَّ اخْتِيَارِي لِأُمَّتِهِ رَضِي مِنْهُ بِحُكْمِي

وَ اَوْجَبَ لِي وَ لَائَتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ حُفْمٍ

1. و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به من وصیت فرمود چون من را برای داوری میان امتش برگزید و بدان رضایت داد.

2. ولایت خودش بر شما را، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای من نیز مقرر داشت در روز غدیر خم.

أبوالأسود از کسانی بود که با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) مصاحبت داشت؛ به همین دلیل قبیله بنی قُشَیر که ابوالاسود میان آنان زندگی می کرد، وی را سرزنش می کردند که چرا علی (علیه السلام) را دوست می دارد؟! ابوالاسود در جواب آنان این اشعار را سرود:

1. يَقُولُ الْأَرْدَلُونَ بَنُو قُشَيْرٍ طَوَالَ الدَّهْرِ لَا تَنْسَى عَلِيًّا

2. فَقُلْتُ لَهُمْ فَكَيْفَ يَكُونُ تَرْكِي مِنَ الْأَشْيَاءِ مَا يُحْصَى عَلِيًّا

3. احِبُّ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيدًا وَ عَبَّاسًا وَ حَمَزَةَ وَ الْوَصِيًّا (1)

1. افراد پست بنی قُشَیر به من می گویند: عمری است که علی را فراموش نمی کنی؟!

2. به آنان گفتم چگونه ترک کنم از اشیاء چیزی را که برتر محسوب می شود؟

3. محمد را شدیداً دوست دارم و عباس و حمزه و وصی (علی) را [نیز شدیداً دوست دارم].

عبد الرحمان بن ذُؤَيب اسلمی نیز از کسانی بود که در سروده های خود به مقام وصایت علی (علیه السلام) تأکید کرد. ایشان از جمله کسانی بود که در جنگ صفین 3.

ص: 100

1- . انباه الرواه علی أبناء النحاه، ج 1، ص 4؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 8، ص 3.

شرکت داشت و درحالی که جراحات بسیاری برداشته بود، از جنگ بازگشت و این اشعار را بر زبان جاری ساخت:

1. أَلَا أُبَلِّغُ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ أَمَا لَكَ لَا تُنِيبُ إِلَى الصَّوَابِ

2. أَكُلَّ الدَّهْرِ مَرْجُوسٌ لِيَغَيِّرَ تَحَارِبٌ مَنْ يَقُومُ لَدَى الْكِتَابِ

3. فَإِنْ تَسَلَّمَ وَتَبَقِيَ الدَّهْرَ يَوْمًا نَزُّوكَ بِجَحْفَلٍ شِبْهِ الْهَضَابِ

4. يَقُودُهُمُ الْوَصِيُّ إِلَيْكَ حَتَّى يَرُدَّكَ عَنْ عَوَانِكَ (1) وَازْتِيَابِ

5. وَإِلَّا فَالْتَبِي جَرَّبْتَ مِنَّا لَكُمْ صَرْبُ الْمُهَنْدِ بِالذُّوَابِ (2)

1. هلا، به معاویه بن حرب پیام رسان و بازگو: تو را چه شده است که به راه راست باز نمی آیی؟

2. آیا در تمامی روزگار، جز نگهبان قرآن کسی دیگر نیست که تو با او به پیکار برخیزی؟

3. اگر سالم مانی و به روزگار، روزی امان یابی، ما با سپاهی گران چون ابرهای انبوه به دیدارت آییم.

4. سپاهی که وصی پیامبر آنان را فرماندهی می کند تا تو را از پارس کردن و تردید خود باز دارد.

5. وگرنه تجربه ای که از ما خواهی آزمود، ضرب شست سخت و هولناکی است که به شما نشان خواهیم داد.0.

ص: 101

1- . اسم «معاویه»؛ از عواء مشتق شده است؛ زیرا معاویه به آن سگی می گویند که با سگ ها عوعو (پارس) می کند. لذا عبدالرحمان بن دؤیب اسلمی در این بیت، خطاب به معاویه، به آن اشاره می کند.

2- . وقعه صفین، ص 390.

یکی از وقایع مهم و شگفت انگیز صدر اسلام که در منابع معتبر شیعه و سنی نقل شده، موضوع رد شمس (بازگشت خورشید) است. ابتدا باید دید این موضوع چیست و چقدر واقعیت دارد؟ حدیث رد شمس را که در بیشتر منابع معتبر اهل سنت وارد شده، از سه نفر روایت شده است:

1. از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است: آن گاه که در خیبر بودیم، تمام شب را با مشرکان نبرد می کردیم. فردای آن شب، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز ظهر را به جای آورد و پیش از نماز عصر، از شدت خستگی سر در دامن من گذاشت و خوابید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همچنان به خواب بود تا آفتاب غروب کرد. هنگامی که از خواب برخاستم به عرض رسانیدم: «یا رسول الله نماز عصر را به جای نیاورده ام؛ به خاطر آن که حاضر نبودم شما را از خواب بیدار کنم». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که از جریان اطلاع یافت، دست های مبارک را بالا برد و فرمود: «پروردگارا! بنده تو (علی) خودش را فدای پیغمبر تو قرار داد. اکنون آفتاب را باز گردان تا علی (علیه السلام) نماز عصرش را در وقتش ادا کند». علی فرمود: «طولی نکشید آفتاب برگشت؛ آنچنان که هنگام ادا کردن نماز عصر فراسید و خورشید با کمال درخشندگی در آسمان می درخشید. من از جای برخاستم و با کمال آسودگی وضو گرفتم و نماز عصر را به جای آوردم. پس از آن، خورشید غروب کرد». (1)

2. از امام حسن مجتبی (علیه السلام) نقل شده است: یکی از روزها که وحی می شد، سر مبارک حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در دامن حضرت علی (علیه السلام) بود و نزول وحی به طول

ص: 102

1- . کنز العمال، ج6، ص772؛ الرياض النضرة، ج2، ص179.

انجامید تا نماز عصر علی (علیه السلام) قضا شد. پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از حال وحی به حال عادی برگشت، از علی (علیه السلام) سؤال کرد: «آیا نماز عصر را به جای آورده ای؟» عرض کرد: «نه!» پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به مقام کبریائی عرضه داشت: «پروردگارا! علی، حاجت تو و حاجت پیغمبرت را برآورد. اینک خورشید را برگردان، تا علی نماز عصرش را در وقت خود به جای آورد.» دعای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مستجاب شد. خورشید بازگشت و علی (علیه السلام) نماز عصر را به جای آورد و پس از آن خورشید غروب کرد.

دولابی هم این حدیث را روایت کرده است. (1)

3. از فاطمه، دختر علی (علیه السلام) نقل شده است: اسماء بنت عمیس خَنَعَمِیَهِ به من گفت: در یکی از اوقات، حضرت علی (علیه السلام) همراه با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. در آن هنگام بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وحی نازل شد. شدت وحی به اندازه ای بود که حضرت امیر آن حضرت را به جامه اش پوشانید و به همین حال بود تا هنگامی که خورشید غروب کرد یا نزدیک به غروب کردن آن بود. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به حال عادی برگشت و از علی (علیه السلام) پرسید: «آیا نماز گزارده ای؟» علی (علیه السلام) گفت: «خیر!» رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بار پروردگارا! خورشید را برای علی بازگردان.» خورشید بازگشت تا حدی که تابش آن، نیمی از مسجد را فرا گرفت! (2)

در نقل دیگر از اسماء بنت عمیس نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز ظهر را در محل صهباء (3) به جای آورد. پس از آن، علی (علیه السلام) را برای انجام مأموریتی 3.

ص: 103

- 1- . الرياض النضرة، ج 2، ص 179.
- 2- . قصص الانبياء، ثعلبی، ص 340؛ مشکل الآثار، طحاوی، ج 2، ص 8.
- 3- . الصَّهْبَاءُ موضعی در خبیر است: النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج 3، ص 63.

گسیل داشت. علی (علیه السلام) عازم مأموریت شد و در بازگشت هنگامی رسید که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نماز عصر را به جای آورده بود. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای رفع کسالت، سر در دامان علی (علیه السلام) گذاشت و خوابید. پیغمبر از علی (علیه السلام) سؤال فرمود: «آیا نماز عصر را به جای آورده ای؟» عرض کرد: «نه!» پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای رد شمس دعا کرد... این واقعه در محل صهباء به وقوع پیوست. (1)

ابن حجر عسقلانی رد شمس را از کرامات آشکار حضرت علی (علیه السلام) می داند! وی می گوید: «این بدان جهت بود که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حین نزول وحی، سر در دامان علی (علیه السلام) گذاشت و سر از دامانش بر نداشت تا خورشید غروب کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دعا کرد و دعایش به اجابت رسید و خورشید با آنکه غروب کرده بود، طلوع کرد. (2)

ابن حجر حدیث ردّ شمس را از جمله احادیثی می داند که طحاوی و قاضی در الشفاء و شیخ الاسلام ابوزرعه سند آن را صحیح دانسته اند تا آنجا که می گوید: سبط ابن جوزی اظهار داشته است که در باب ردّ شمس، حکایت بی سابقه ای است که گروهی از مشایخ عراقی ما آن را برای ما نقل کرده اند و گفته اند: ما خود گواه بودیم که ابومنصور مظفر بن اردشیر قباوی واعظ پس از نماز عصر، به منبر رفت و حدیث ردّ شمس را عنوان گفتار خود قرار داد و آن را با الفاظ دلنشین آرایش داد و در ضمن آن، به ذکر فضائل اهل بیت پرداخت. در این حال، ابر تاریکی چهره خورشید را پوشانید؛ به طوری که مردم پای منبر او گمان کردند خورشید غروب کرد. در این هنگام که ابومنصور روی منبر بود، 6.

ص: 104

1- . نور الابصار، ص 63؛ السیره النبویه، زینی دحلان، ج 2، ص 201؛ مجمع الزوائد، ج 8، ص 297.

2- . الرياض النضره، ج 2، ص 180؛ الصواعق المحرقة، ص 76.

از جای برخاست و اشاره به خورشید کرد و ابیات زیر را سرود:

1. لَا تَغْرِبِي يَا شَمْسُ حَتَّى يَنْقُضِي مَدْحِي لِصِنُو الْمُصْطَفَى وَ لِنَجْلِهِ

2. وَ اَثْنِي عِنَانِكَ إِنْ أَرَدْتِ ثَنَاءَهُ أُنْسِيَتْ يَوْمَكَ إِذْ رُدِدْتِ لِأَجَلِهِ

3. إِنْ كَانَ لِلْمَوْلَى وَوُفُوكِ فَلْيَكُنْ هَذَا الْوُقُوفُ لِخَيْلِهِ وَ لِرَجْلِهِ

1. ای آفتاب لحظاتی آرام باش و غروب مکن، تا ستایش پسرعموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فرزندش را به پایان برم.

2. اگر طالب شنیدن مدح و ستایش او هستی، عنان خود را برگردان و بشنو آنچه را برای مردم می گویم.

3. آیا به یاد داری که یک روز، برای مولایم علی (علیه السلام)، در حالی که به غروب نزدیک شده بودی، توقف نمودی تا نماز عصرش را به جای آورد؟ بگذار توقف امروز تو نیز، به خاطر او و دوستانش باشد!

شاهدانی که از جریان باخبر بودند اظهار داشتند که طولی نکشید، ابر برطرف شد و چهره خورشید نمایان گشت! (1)

فخر رازی در «تفسیر کبیر»، ذیل تفسیر سوره کوثر، اظهار می دارد: برای حضرت سلیمان یکبار رَدّ شمس اتفاق افتاد. برای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم رَدّ شمس واقع شد و این در حالی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سر در دامان علی (علیه السلام) گذاشته بود و به خواب رفته بود. هنگامی از خواب برخاست که آفتاب غروب کرده بود؛ به دعای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خورشید بازگشت، تا علی (علیه السلام) نماز عصر را در هنگام خود به جای آورد. (2) 5.

ص: 105

1- . تذکره الخواص، ص 95؛ نور الابصار، ص 104؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 5، ص 523.

2- . مفاتیح الغیب، ج 32، ص 315.

علامه شیخ سلیمان بلخی قندوزی، متوفای 1293ه. ق گفته است: در این قضیه بود که حسان بن ثابت گفت:

يَا قَوْمَ مَنْ مِثْلُ عَلِيٍّ وَقَدْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ غَائِبٍ

أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَصِهْرِهِ وَالْأَخُ لَا يَعْدِلُ بِالصَّاحِبِ (1)

ای مردم چه کسی مانند علی (علیه السلام) است؟! به درستی که خورشید بعد از غروب برای او بازگشت.

او برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دامادش است. علی (علیه السلام) به مقام برادری با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نائل آمده که هرگز مصاحب بودن کسی با پیامبر، با آن برابری نمی کند! (2)

خوارزمی در مناقب از مجاهد، آورده است که به ابن عباس گفته شد: «نظرت درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) چیست؟» گفت: «به خدا از یکی از ثقلین نام بردی! کسی که به دو قبله نماز خواند و دو بیعت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام داد و سببین به او داده شد؛ یعنی حسن و حسین (علیهما السلام)، و خورشید بعد از آنکه غروب کرده بود، دو بار برای او بازگشت». (3) أبو عبدالله زرقانی مالکی، متوفای 1122ه. ق این حدیث را در شرح مواهب، ج 5، صص 113-118 صحیح دانسته است.

لازم به ذکر است چنان که ابن عباس گفته است رد شمس برای حضرت علی (علیه السلام) دو بار صورت گرفته است، بار اول زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده که روایاتش گذشت و بار دوم چنان که امام محمد بن علی الباقر از پدرش از جد شهیدش 9.

ص: 106

1- ینابیع الموده، ص 138.

2- ارجح المطالب، ص 686؛ بحر المناقب، صص 117 و 118؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 5، صص 537 و 538.

3- المناقب، ص 329.

حسین بن علی (علیه السلام) نقل کرده، در زمانی بود که علی (علیه السلام) از جنگ نهروان باز می گشت؛ زیرا حضرت با یارانش وقتی به اوائل سرزمین بابل در ناحیه عراق رسیدند، وقت عصر بود. حضرت فرمود: «این سرزمین مورد غضب خداست و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وصی پیامبر نباید در آن نماز بخواند». جویریة بن مُسَهَّر عبدي گفت: صد سواره نظام بودیم که از علی (علیه السلام) تبعیت کردیم و حرکت نمودیم تا از سرزمین بابل گذشتیم. آفتاب غروب کرد. آن گاه حضرت فرمود: «اذان عصر بگوید». گفتیم: «آفتاب غروب کرده. الآن وقت نماز مغرب و عشاءست». آنجا امام دعا کردند آفتاب برگشت. ما نماز عصر را خواندیم و سپس نماز مغرب را خواندیم. آری علی (علیه السلام) آیه الله فی أرضه و سماه است. (1)

لقب ابوتراب

یکی از القاب علی (علیه السلام) ابوتراب است. عمرو بن عاص، معاویه بن ابوسفیان، حجاج بن یوسف ثقفی و دیگر معاندان علی (علیه السلام)، با هدف طعنه و تحقیر، آن حضرت را با لقب ابوتراب نام می بردند که یک نمونه آن را در گفت و گوی معاویه و عمرو بن عاص در منابع تاریخی چنین می خوانیم: روزی معاویه به عمرو گفت: «من هر وقت تو را می بینم خنده ام می گیرد!» عمرو گفت: «خنده ات برای چیست؟» معاویه گفت: «بیادم می آید روزی که ابوتراب در جنگ صفین به تو حمله کرد و تو از ترس نیزه او، خود را به زمین افکندی و عورت خود را نمایان ساختی!» عمرو گفت: «من از وضع تو بیشتر خنده ام می گیرد؛ روزی که علی (علیه السلام) تو را به مبارزه طلبید، نفس در سینه ات حبس شد، زبانت از دهان بیرون

ص: 107

آمد و آب دهانت خشک شد و لرزه به اندامت افتاد و کاری از تو سر زد که ذکر آن ناخوشایند است!» معاویه گفت: «این همه که تو می گوئی واقعیت ندارد، چگونه من چنین ترسان می شدم در صورتی که قبیله عک و اشعر پیشاپیش من جان فدا بودند؟» عمرو گفت: «تو خود می دانی که جریان بیشتر از این بود که من گفتم؛ با وجود اینکه قبیله عک و اشعر پیشاپیش تو جنگ می کردند». معاویه گفت: «مطالب مزاح و شوخی، ما را به طرف جدّ و صراحت کشانید! وانگهی ترس و فرار از علی (علیه السلام) برای احدی ترس نیست!» عمرو گفت: «به خدا قسم ای معاویه! اگر تو در مقابل علی (علیه السلام) قرار می گرفتی، جرئت جنگیدن با او را نداشتی. اگر خود را دلیر و شجاع می دانی، می خواستی موقع مبارز طلبیدن علی (علیه السلام)، با او روبه رو شوی!» (1)

نیز در تاریخ جنگ صفین آمده است: ابونوح همراه ذوالکلاع پیش عمرو بن عاص که نزد معاویه بود، رسیدند. در آن جمع دیگر کسان، از جمله عبدالله بن عمر نیز پیرامونش بودند و او مردم را به جنگ تشویق می کرد؛ چون آن دو نزدیک جمع ایستادند، ذوالکلاع گفت: «ای اباعبدالله، آیا می خواهی فردی خیراندیش و خردمند و دلسوز گزارشی راستین از عمّار بن یاسر به تو دهد؟» عمرو گفت: «او کیست؟» گفت: «او، این عموزاده من باشد که از مردم کوفه است». عمرو گفت: «من در چهره او سیمای ابوتراب را می بینم». ابونوح گفت: «از چهره من (لمعان) سیمای محمد (صلی الله علیه و آله) و اصحابش می تابد و بر رخسار تو (کدورت) چهره ابوجهل و نقش فرعون نشسته است». بی درنگ ابوعور برخاست.3

ص: 108

1- . المحاسن و المساوی، ج 1، ص 38؛ وقعه صفین، ص 216؛ تاریخ ابن کثیر، ج 7، ص 263.

و شمشیرش را از نیام کشید و گفت: «نبینم که این دروغ زن فرومایه با چهره ای که نشان از سیمای ابوتراب دارد، میان ما در ایستد و به گستاخی، رویاروی، دشنامان دهد». ذو الکلاع گفت: «به خدا سوگند می خورم که اگر دستت را بر او بگشایی بینی تو را با شمشیر بر گیرم. این، عموزاده من و در حمایت من است و من با او پیمانی بر گرفته و او را نزد شما آورده ام تا شما را از آنچه درگیر آن هستید آگاه سازد». عمرو بن عاص به وی گفت: «ای ابانوح خدا را به یادت آرم که با ما جز راست نگویی و دروغی برای ما نپردازی. آیا عمّار بن یاسر در میان شماست؟» ابونوح به وی گفت: «من در این باره خبری به تو ندهم». (1)

«همچنین مردی از بنی کلب که با معاویه بود، به هجو کردن عراقیان پرداخت و ایشان را چنین نکوهش کرد:

1. لَقَدْ ضَلَّتْ مَعَاشِرُ مِنْ نِزَارٍ إِذَا انْقَادُوا لِمِثْلِ أَبِي تُرَابٍ

2. وَإِنَّهُمْ وَبِعَتَّهُمْ عَلِيًّا كَوَاشِمَةَ التَّغْصُنِ بِالْخِصَابِ

3. تَزَيَّنَ مِنْ سَفَاهَتِهَا يَدِيهَا وَتَحْسِرُ بِالْيَدَيْنِ عَنِ النَّقَابِ

4. فَإِيَّاكُمْ وَدَاهِيَةَ نُنُودَا تَسِيرُ إِلَيْكُمْ تَحْتَ الْعُقَابِ

5. إِذَا هَشُوا سَمِعْتَ لِحَافَتَيْهِمْ دَوِيًّا مِثْلَ تَصْفِيْقِ السَّحَابِ

6. يُجِيبُونَ الصَّرِيحَ إِذَا دَعَاهُمْ إِلَى طَعْنِ الْفَوَارِسِ بِالْحِرَابِ

7. عَلَيْهِمْ كُلُّ سَابِعِهِ دَلَاصٍ وَأَبْيَضَ صَارِمٍ مِثْلَ الشُّهَابِ (2) 6.

ص: 109

1- . وقعه صفین، ص 334.

2- . همان، ص 376.

1. گروهی از بنی نزار که سر به فرمان کسی چون ابوتراب سپردند، گمراه شدند.

2. داستان ایشان و بیعت آنان با علی به داستان زن آرایشگری می ماند که پوست چهره را به غازه تباه کند.

3. از بی خردی دست های خویش را می آراید و هم به دو دست خویش نقاب از چهره کریه بر می گیرد.

4. از هشیار زیرکی (معاویه) که در زیر پرچم عقاب نشان بر شما می تازد، برحذر باشید!

5. چون هجوم آرند از صدای سم مرکبشان بانگی چون هژای رعد از برخورد ابرها بشنوی.

6. چون منادی جنگ ایشان را به پیکار و نیزه زنی با سواران بخواند، بی درنگ پاسخش گویند.

7. زره های آهنین حلقه در حلقه پوشیده اند و تیغ های برّان درخشنده ای چون شهاب به کف دارند.

این در حالی است که وصف ابوتراب را رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در یک واقعه تاریخی به مولا علی (علیه السلام) نسبت دادند و این به منزله فضیلت برای آن حضرت بود. از ابن عباس روایت شده است: چون حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میان مهاجر و انصار عقد برادری منعقد کرد، ولی برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کسی را برادر قرار نداد، آن حضرت ناراحت شد و از آنجا خشمناک بیرون رفت تا رسید به جدولی که در زمین آنجا بود. دست مبارک را زیر سر نهاد و خوابید. باد روی مبارکش را غبار آلوده ساخت. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جست و جوی علی (علیه السلام) بود، آنجا وی را یافت گرد و غبار از روی آن جناب پاک کرد. گفت: «برخیز! چنین صلاح دیدی که ابوتراب باشی؟! آیا بر من غضب کردی که من میان مهاجر و انصار برادری قرار دادم، ولی میان تو و یکی از آنها عقد اخوت

برقرار نکردم؟ بدان که تو برادر من هستی! آیا تو راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون از موسی باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود. بدان و آگاه باش که هرکس تو را دوست بدارد، امن و ایمان بگردد او درمی آید و با ایمان از همه سختی ها ایمن می گردد و هرکس تو را دشمن بدارد، حق سبحانه و تعالی بمیراند او را همانند مردن زمان جاهلیت» (1).

علی (علیه السلام) نبأ عظیم

اصبغ بن نباته می گوید که علی (علیه السلام) فرمود:

وَ اللَّهُ إِنِّي أَنَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حِينَ أَقِفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَأَقُولُ هَذَا لِي وَ هَذَا لَكَ... (2).

قسم به خدا نبأ عظیم من هستم که آنها در آن اختلاف دارند، اما به زودی خواهند دانست هنگامی که میان بهشت و جهنم می ایستم و می گویم: این برای من و این برای تو... .

عونی (3) در این باره چنین سروده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ كَفَاكَ أَنْ سَمَّاكَ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ عَظِيمًا

إِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ وَالَاكُمْ وَالَى إِلَهَ الْوَاحِدِ الْقَيُّومِ (4)

ص: 111

1- . حموی در فرائد السمطين (مخطوط)؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 6، ص 467.

2- . مناقب آل أبي طالب، ج 1، ص 564.

3- . ابومحمد، طلحه بن عبیدالله بن ابی عون غسانی عونی، از شعرای قرن چهارم است. نام عونی معروف و اشعارش به هر مرز و بوم بر سر زبان ها مشهور و لطائف سروده هایش زینت بخش کتب ادبی است.

4- . الکافی، ج 1، ص 208؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 3، ص 487؛ مناقب آل أبي طالب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 80.

1. ای نبأ عظیم! برای تو کافی است که پروردگارت تو را در قرآن، بزرگ شمرده است.

2. من به درستی می دانم که هرکس ولایت تو را داشته باشد، به تحقیق ولایت خدای قیوم را پذیرفته است!

تفسیر نبأ عظیم به وجود مطهر علی (علیه السلام)، علاوه بر منابع شیعه، در کتب اهل سنت نیز نقل شده است. حاکم نیشابوری در تفسیرش گفته است: مراد از (النَّبِيُّ الْعَظِيمُ) قرآن است؛ چراکه مردم در آن اختلاف نمودند: بعضی آن را سحر و بعضی شعر و برخی دیگر آن را کهانت دانستند! و نیز گفته شده است که منظور از «نبأ عظیم» نبوت محمد (صلی الله علیه و آله)، است. آنان می گفتند: این چه حادثه ای است که رخ داده است: (وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُدْرِكٌ مِنْهُمْ) (1)؛ «از اینکه بیم دهنده ای از جنس خودشان به سوی آنان آمده تعجب کردند». سپس حاکم می گوید: «البته شیعه می گوید: (النَّبِيُّ الْعَظِيمُ) علی است؛ گوینده ای در این باره گفته است:

هُوَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَفُلْكَ نُوْحٍ وَبَابُ اللَّهِ وَانْقِطَعَ الْخِطَابُ (2)

اوست «نبأ عظیم» و کشتی نوح و در «رحمت» خداوند و هرگونه سخنی تمام است. 3.

ص: 112

1- ص. 4.

2- . مرحوم علامه امینی این شعر را از ناشی صغیر که مولود 271 ه. ق. و متوفای 365 ه. ق. آورده است: يَقُولُ لَقَدْ نَجَوْتُ بِأَهْلِ بَيْتِ بَهْمٍ يَصِلِي لَظِي وَبِهِمْ يَثَابُ هُمُ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَفُلْكَ نُوْحٍ وَبَابُ اللَّهِ وَانْقِطَعَ الْخِطَابُ الْغَدِيرِ فِي الْكِتَابِ وَالسَّنَةِ وَالْأَدَبِ، ج 4، ص 43.

حاکم حَسَّ کَافِی نِیز در شواهد التنزیل آورده است: ... عبدالله بن حَمَّاد انصاری از اَبان بن تَغَلِب نقل کرد که وی گفت: از اَبوجعفر امام محمد باقر (علیه السلام) درباره آیه (عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ) پرسیدم. امام (علیه السلام) فرمود: «مراد از (النَّبِيُّ الْعَظِيمِ) علی (علیه السلام) است؛ زیرا در ایشان اختلاف نمودند؛ چون کسی در رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اختلاف نداشت». (1)

ابن شهر آشوب به همراه چند روایت از تفسیر قطان در زمینه عنوان «إِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ» (2) از سَدِّی، از عبد خیر، ایشان هم از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل کرد که آن حضرت فرمود: روزی صَخْر بن حَرَب نزد رسول خدا آمد و عرضه داشت: «امر رهبریت بعد از شما بر عهده کیست؟» پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «امر رهبریت بر عهده کسی است که او نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است!» آنجا بود که خداوند (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) را نازل کرد؛ یعنی اهل مکه از تو درباره خلافت علی (علیه السلام) می پرسند: (عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ)؛ برخی از آنان ولایت او را قبول می کنند و برخی دیگر تکذیب می نمایند. (كَلَّا - سَيَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ)؛ نه چنین است به زودی خواهند دانست! سپس باز هم نه چنین است به زودی خواهند دانست! این آیه رد بر آنان است چراکه به زودی خواهند دانست که خلافت علی (علیه السلام) حق است؛ زیرا در قبرشان از آنان خواهند پرسید مرده ای در شرق و غرب و خشکی و دریا نخواهد ماند، مگر اینکه فرشته منکر و نکیر از آنان می پرسند: «مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ وَ مَنْ إِمَامُكَ!». (3) 8.

ص: 113

- 1- . شواهد التنزیل، ج 2، ص 418.
- 2- . مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 276.
- 3- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 2، ص 418.

علاوه بر شواهد گذشته جای شگفتی است که نبأ عظیم بودن علی (علیه السلام) در لسان سرسخت ترین دشمنان علی (علیه السلام) نیز آمده است! عمرو بن عاص در قصیده جَلَجَلِیْهِ خطاب به معاویه می گوید:

1. فَلَوْلَا مُؤَاذَرَتِي لَمْ تُطَعْ وَلَوْلَا وُجُودِي لَمْ تُقْبَلْ

2. وَ لَوْلَايَ كُنْتَ كَمِثْلِ النِّسَاءِ تُعَافُ الخُرُوجَ مِنَ الْمَنْزَلِ

3. نَصْرِنَاكَ مِنْ جَهْلِنَا يَا بَنَ هِنْدَ عَلَيَّ النَّبَأَ الْأَعْظَمَ الْأَفْضَلَ

4. وَ حَيْثُ رَفَعْنَاكَ فَوْقَ الرَّؤُوسِ نَزَلْنَا أَلَى اسْفَلِ الْأَسْفَلِ (1)

1. اگر من وزیر و مشاور تو نبودم، هیچ گاه مردم از تو اطاعت نمی کردند و بدون وجود من تو را نمی پذیرفتند.

2. اگر من نبودم تو همانند زنان در خانه می نشستی و از منزلت خارج نمی شدی.

3. ای پسر هند! ما از روی نادانی تو را در برابر «نبأ عظیم» و بهترین انسان ها (علی ابن ابی طالب) یاری کردیم.

4. و هنگامی که تو را بالای سر مردم و در رأس امور قرار دادیم، خود از پستی به پایین ترین درجات رفتیم و به اسفل السافلین فرو افتادیم.

علی (علیه السلام) از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و واجب التعظیم

یکی از موضوعات مورد بحث درباره شخصیت علی (علیه السلام) این است که آیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) جزء اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است یا خیر؟ دیدگاه شیعه و بیشتر اهل سنت این است که علی (علیه السلام) جزء اهل بیت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است. در این بخش به دو

ص: 114

سند از اسناد بسیاری که دیدگاه اهل سنت را بازگو کرده است، اشاره می کنیم:

فخر رازی در تفسیر کبیر، ابتدا چندین حدیث را از زمخشری نقل کرده، سپس نتیجه می گیرد که علی (علیه السلام) جزء اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و محبت و تکریم و احترامش واجب است. وی روایات را چنین آورده است:

عن النبی (صلی الله علیه و آله) أنه قال: من مات علی حب آل محمد مات شهیداً ألا و من مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له، ألا و من مات علی حب آل محمد مات تائباً، ألا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الإيمان، ألا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر، ألا و من مات علی حب آل محمد یزف إلى الجنة کما تزف العروس إلى بیت زوجها، ألا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان إلى الجنة، ألا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمه، ألا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنه و الجماعه، ألا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامه مکتوباً بین عینیه آیس من رحمه الله، ألا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً، ألا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنة.

وی در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...) (1) بعد از نقل روایات فوق از زمخشری می گوید: پس ثابت شد که این چهار نفر (علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) خویشاوندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند و وقتی این معنا ثابت شد، واجب می شود که این چهار نفر را مخصوص به مزیت و عظمت بدانیم. دلائل مختلفی به این موضوع دلالت دارد: 3.

ص: 115

اولاً: در روایات قبل گذشت که آل محمد(صلی الله علیه و آله) کسانی هستند که برگشت امرشان به اوست، پس کسانی که ارتباطشان محکم تر و کامل تر باشد، «آل» محسوب می شوند و شک نیست که فاطمه، علی، حسن و حسین(علیهم السلام) محکم ترین پیوند را با رسول خدا(صلی الله علیه و آله) داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است. بنابراین لازم است که آنها را «آل پیامبر» بدانیم.

ثانیاً: شک نیست که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) فاطمه(علیها السلام) را دوست می داشت و درباره او فرمود:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي يُؤْذِنِي مَا يُؤْذِيهَا»؛ «فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزار دهد، مرا آزار داده است!» و با احادیث متواتر از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ثابت شده که او علی، حسن و حسین(علیهم السلام) را دوست می داشت و هنگامی که این معنا ثابت شود، محبت آنها بر تمام امت واجب است؛ چون خداوند فرموده است: (وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) (1)؛ «از او پیروی کنید تا هدایت شوید».

همچنین فرموده است: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) (2)؛ کسانی که فرمان او را مخالفت می کنند، از عذاب الهی بترسند. نیز فرموده است: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) (3)؛ بگو اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد. همچنین فرموده است: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (4)؛ برای شما در زندگی رسول خدا، سرمشق نیکویی بود. 1.

ص: 116

1- . اعراف: 158.

2- . نور: 63.

3- . آل عمران: 31.

4- . احزاب: 21.

ثالثاً: دعا برای «آل» افتخار بزرگی است. لذا این دعا، خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل محمد (صلی الله علیه و آله) دیده نشده است. بنابراین همه این دلایل نشان می دهد که محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله) واجب است. سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این باره با اشعار معروف شافعی پایان می دهد که گفته است:

1. يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مَنِي وَاهْتَفَّ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَالتَّاهِضِ

2. سَحَرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنِي فَيَضًا كَمَا نَظَّمَ الْقُرَاتُ الْفَائِضِ

3. ان كَانَ رَفَضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلَانُ أَنِّي رَافِضِي!!

1. ای سواری که عازم حج هستی، در مُحَصَّب (آنجا که در نزدیکی مناریگ برای رمی جمرات جمع می کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست)، بایست و فریاد بزَن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند یا در حال حرکت.

2. فریاد بزَن به هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منا کوچ می کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منا می شوند.

3. آری فریاد بزَن و بگو: اگر محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله) [به زعم باطل شما] رَفَض و خروج از دین خداست، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم. (1)

سند دوم مربوط به عمرو بن عاص است که در قصیده جلجلیه بعد از بیان مبسوط در خصوص نصب علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه مسلمین در روز غدیر خم و لزوم پذیرش ولایت و محبت آن حضرت، از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می گوید: 6.

ص: 117

1- . تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج 27، ص 596.

و لا تَنْقُضُوا الْعَهْدَ مِنْ عِتْرَتِي فَفَاطِعُهُمْ، بِي لَمْ يُوَصَّلْ (1)

ای مردم! پیمانی را که نسبت به عترت من بسته اید، نشکنید که هرکس از پیروی آن ها جدا شود، در آخرت به من دسترسی نخواهد داشت.

ایثار علی (علیه السلام) و نزول سوره هل اتی

علما و مفسران شیعه و سنی در تفسیر سوره دهر، یکی از ویژگی های علی بن ابی طالب (علیه السلام) را ایثارگری آن حضرت دانسته اند. در شأن نزول این سوره از ابن عباس نقل شده است: امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در دوران کودکی بیمار شدند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با جمعی از یاران عیادتشان کردند. همراهان پیغمبر به علی (علیه السلام) گفتند: «یا ابا الحسن خوب است برای فرزندان نذر کنی». علی و فاطمه و کنیزشان فضه، نذر کردند که هرگاه دو فرزندشان از بیماری بهبود یابند، سه روز پیاپی روزه بگیرند. چون آنان از بیماری بهبودی یافته، بستر را ترک گفتند، علی (علیه السلام) از شمعون خیبری یهودی سه صاع (من) جو، قرض گرفت. فاطمه (علیها السلام) یک صاع آن را آسیاب کرد و به تعداد [روزه داران]، پنج قرص نان پخت. هنگام افطار در مقابل آنان نهاد تا افطار کنند. ناگاه سائلی بر در خانه ایستاده، گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ مَسْكِينٌ مِنْ مَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ اطْعَمُونِي اطْعَمَكُمُ اللَّهُ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ.

درود بر شما ای خاندان محمد، بینوایی از بینوایان مسلمینم. مرا اطعام کنید خداوند شما را از غذاهای بهشتی اطعام کند.

ص: 118

در این موقع همه نان های خود را به او دادند و چیزی جز آب نجشیده، شب را روزه دار صبح کردند. وقتی روز دوم را به آخر رساندند، فاطمه(علیها السلام) یک صاع آن را آسیاب کرد و به تعداد [روزه داران] پنج قرص نان پخت و هنگام افطار در مقابل آنان نهاد تا افطار کنند که یتیمی بر در خانه ایستاد. باز او را بر خود مقدم داشتند و روز سوم اسیری بر آنها وارد شد و مانند روزهای قبل با او نیز همان رفتار را کردند؛ چون صبح [روز چهارم] فرار رسید، علی(علیه السلام) دست حسن و حسین(علیهما السلام) را گرفت و متوجه منزل رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شدند. هنگامی که پیغمبر آنها را دید که از شدت گرسنگی به خود می لرزیدند، گفت: «ما أَشَدَّ ما یَسُوؤُنِی ما اَرِی بِکُمْ»؛ «بسیار ناراحت می شوم که شما را بدین حالت می بینم».

آن گاه برخاست و با آنها به سوی خانه فاطمه(علیها السلام) رفت و وی را در محراب عبادتش دید: شکم بر پشت چسبیده و حلقه ها، در گودی چشم فرو رفته، او را این منظره بسیار ناگوار آمد. ناگاه جبرئیل فرود آمده، گفت: بگیر این را ای محمد! تو را از ناحیه اهل بیت گوارا باد: پس سوره (دهر) را بر او فرو خواند.

موضوع ایثار علی و فاطمه(علیهما السلام) (همین روایت که از ابن عباس نقل شد) در بسیاری از منابع توسط علمای اهل سنت نقل شده است؛ از جمله منابع ذیل:

1. «ابوجعفر اسکافی» متوفای 240 ه. ق، در رساله ای که در ردّ جاحظ نوشته، گوید: «ما تردید نداریم که احدی از صحابه پیغمبر برتر از علی بن ابی طالب(علیه السلام) نیست ... [تا آنجا که گوید]: اَمَّا انْفِاقُ عَلِی(علیه السلام)، متناسب با حال و وضع درویشی اش بود و او کسی بود که در راه خدا مسکین و یتیم و اسیر را غذا داد و درباره او و همسر و دو فرزندانش یک سوره کامل نازل شده است».⁽¹⁾ 8.

ص: 119

2. «حکیم ابو عبدالله محمد بن علی ترمذی» که تا سال 285ه. ق در قید حیات بود، آن را در کتاب خود، «نوادر الاصول»، ص 64 آورده است.

3. «شهاب الدین ابن عبدالربّه مالکی» متوفای 328ه. ق حدیث احتجاج مأمون، خلیفه عباسی را با چهل نفر از دانشمندان یاد کرده و در آنجا می گوید: (1) مأمون گفت: «یا اسحاق! آیا قرآن می خوانی؟» گفتم: «بلی» گفت: «برای من بخوان». «من (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً) خواندم تا رسیدم به (يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً) تا قول خدای تعالی: (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ حُبًّا مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً) مأمون گفت: «درباره چه کسی این آیات فرود آمده؟» گفتم: «درباره علی (علیه السلام)». گفت: «آیا تو می دانی وقتی علی (علیه السلام) مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می کرد. (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) گفت؟ و آیا شنیده ای خدا در قرآن کسی را توصیف کند، چنان که از علی (علیه السلام) توصیف کرده است؟» گفتم: «نه». گفت: «راست گفتمی؟؛ زیرا خدای بزرگ سیرت و احوال علی را می دانست. ای اسحق آیا تو آن ده نفر (عشره مبشّره) را از اهل بهشت می دانی؟» گفتم: «بلی یا امیرالمؤمنین». گفت: «آیا اگر کسی بگوید به خدا قسم نمی دانم این حدیث صحیح است یا نه و نمی دانم آیا پیغمبر آن را گفته است یا نه، آیا نزد تو کافر است؟» گفتم: «پناه می برم به خدا؟» گفت: «اگر او بگوید من نمی دانم آیا این سوره از قرآن است یا نه آیا کافر است؟» گفتم: «بلی». (2)

4. «ابوسالم محمد بن طلحه شافعی» متوفای 652ه. ق در «مطالب السئول»، 7.

ص: 120

1- . کفایه الطالب، ص 345.

2- عقدالفرید، ج 3، صص 42 - 47.

ص 31 پس از ذکر حدیث، گوید: «امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی و غیر از او ائمه تفسیر، این حدیث را روایت کرده اند». آن گاه گفته است: «چه عبادتی از این بهتر و چه منقبت و فضیلتی بالاتر از اطعام طعام، با نیاز شدید نسبت به آن، می توان یافت و هرگاه چنین نبود، این داستان تا این درجه عظمت پیدا نمی کرد و ارزشش بالا- نمی گرفت و خدای بزرگ درباره آن به رسولش آیات قرآن فرو نمی فرستاد». همچنین وی شعری سروده که در صفحه 8 کتابش آورده است:

1. هُمُ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى لِمَعْتَصِمٍ بِهَا مَنَابِقُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَ انزَالٍ

2. مَنَابِقَ فِي السُّورَى وَ سوره هَلْ أَتَى وَ فِي سوره الاحزاب يَعْرِفُهَا التَّالِي

3. وَ هُمِ اهل بيت الْمُصْطَفَى فَوَدَّادُهُمْ عَلَى النَّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَ اسجَالٍ

1. آنان برای کسی که بدان ها متوسل شود، دستاویزهای محکم اند که مناقبشان از راه وحی و الهام رسیده است.

2. مناقب و فضائلی که در سوره شوری و هل اُتی و احزاب، تلاوت کنندگان قرآن می شناسند.

3. آنان اهل بیت مصطفی (صلی الله علیه و آله) می باشند و دوستی آنها به حکم الهی در منشور قرآن بر همه مردم الزامی است.

5. ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی متوفای 654 ه. ق، در «تذکره» خود از طریق بغوی و ثعلبی آن را نقل کرده و بر جدش، ابن جوزی، که آن را در ردیف حدیث های مجعول می شمرده، ایراد گرفته و پس از آنکه سندش را از ضعف پیراسته، گوید: «من از سخن جدم و از انکاری که او از این حدیث کرده در

شگفتم». همچنین در کتاب «المنتخب» گوید: «ای دانشمندان علم دین، آیا می دانید چرا علی و فاطمه ایثار کردند و اجازه دادند آن دو کودک، حسن و حسین، با وجود گرسنگی، ایثار کنند؟ آیا رمز این مطلب بر آنان پوشیده بود؟ این کار نسبت به آن دو کودک دلیلی نداشت، مگر آنکه قبلاً نیروی شکیب آنها را آزموده باشند، وگرنه شاخسارهای درخت رحمت الهی و پاره های تن فاطمه را این چنین آزرده نمی ساختند. (1)

6. عزالدین عبدالحمید مشهور به ابن ابی الحدید متوفای 655 ه. ق در شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 257.

7. حافظ ابو عبدالله کنجی شافعی متوفای 658 ه. ق در «الکفایه»، ص 201، وی پس از ذکر حدیث گوید: حافظ ابو عبدالله حمیدی در فوائدهش چنین روایت کرده و ابن جریر طبری در سبب نزول هل اتی از این گسترده تر، روایت کرده است: من شنیده ام حافظ علامه ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن معروف به ابن صلاح در درس تفسیر سوره هل اتی این حدیث را مطرح کرده و درباره آن گفته است:

این سائلان فرشتگان خدای رب العالمین بودند و منظور از آن امتحانی برای اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود. و در مکه از شیخ حرم، بشیر تبریزی، در درس تفسیر شنیدم که می گفت: سائل اول جبرئیل و سائل دوم، میکائیل و سائل سوم، اسرافیل بوده است.

8. نظام الدین قمی نیشابوری در تفسیرش (غرائب القرآن) (2) گوید: 2.

ص: 122

1- . تذکره الخواص، صص 313 - 316.

2- . حاشیه تفسیر طبری، ج 29، ص 112.

واقعی در البسیط و زمخشری در کشف حدیث را ذکر کرده اند و مورد اتفاق امامیه است که تمام این سوره، درباره اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، مخصوصاً آیات مورد بحث، نازل شده است.

آن گاه حدیث اطعام طعام را نقل کرده و گفته است: روایت شده سائل در این شب ها، جبرئیل بود. و بدین وسیله می خواسته، آنها را به اذن خداوند، بیازماید.

علی (علیه السلام) اهل بهشت

در روایتی آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود:

أنا أوّل أربعة يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: أنا، وأنت، والحسن، و الحسين و ذرّارينا خَلَفَ ظُهورنا و أزواجنا خَلَفَ ذرّارينا، و شيعتنا عن أيماننا و عن شَمائِلنا. (1)

من اولین نفر از چهار نفرم که وارد بهشت می شوند: من، تو، حسن، حسین و ذریه ما پشت سر ما و زنان ما پشت سر ذریه ما و شیعیان از جانب راست و چپ ما قرار می گیرند!

این روایت را تعدادی از اندیشمندان نقل کرده اند؛ از جمله: هیشمی در مجمع الزوائد، ج 9، ص 174، چاپ مکتبه القدسی قاهره؛ گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص 184، چاپ الغری؛ خوارزمی در مقتل الحسین، ص 108، چاپ الغری؛ بدخشی در مفتاح النجا، ص 15، مخطوط؛ شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینایع الموده، ص 269، چاپ اسلامبول؛ شبلنجی در نور الأبصار، ص 144، چاپ مصر.

ص: 123

1- . المعجم الكبير، للطبرانی، ج 3، صص 41 و 103.

علی (علیه السلام) همانند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و غیر قابل قیاس با دیگران

مفسران اجماع کرده اند بر اینکه در آیه 61 آل عمران (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمُ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) منظور از (أَبْنَاءَنَا) امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و منظور از (أَنْفُسَنَا) علی (علیه السلام) است که خداوند متعال آن حضرت را نفس محمد (صلی الله علیه و آله) به شمار آورده است و منظور از مساوات این است که چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اکمل الناس و اولی به تصرف برای همه مردم بوده، پس علی (علیه السلام) نیز اکمل الناس و اولی به تصرف برای همه مردم بوده است. این آیه برترین دلیل بر علو رتبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. (1)

موضوع مساوات علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و رفیع بودن جایگاه ایشان نزد خداوند در اشعار قرن اول نیز منعکس شده است. در تاریخ جنگ صفین نقل شده است که ابن جَعِیل از زبان معاویه خطاب به علی (علیه السلام) اشعاری سرود و معاویه طی یک نامه آن را به علی (علیه السلام) فرستاد. حضرت وقتی نامه را خواندند، به نجاشی که یکی از افراد قبیله بنی حارث بن کعب بود، گفت: ابن جَعِیل شاعر مردم شام است و تو شاعر عراقیانی؛ به این مرد پاسخ بده. ایشان در جوابش این اشعار را سرود:

1. دَعَنْ يَا مُعَاوِيَّ مَا لَنْ يَكُونَا فَقَدْ حَقَّقَ اللَّهُ مَا تَحَذَرُونَا

2. أَتَاكُمْ عَلِيٌّ بِأَهْلِ الْحِجَازِ وَأَهْلِ الْعِرَاقِ فَمَا تَصْنَعُونَا

3. جَعَلْتُمْ عَلِيًّا وَأَشْيَاعَهُ نَظِيرَ ابْنِ هِنْدٍ أَلَا تَسْتَحُونَا

ص: 124

1- . الكشف و البيان، ص 216؛ تفسير سورة تحریم، آیه 4؛ حلیه الاولیا، ج 1، ص 66؛ کفایه الطالب، ص 166.

ماجرای جنگ بدر و شجاعت علی (علیه السلام) در آن نیز از مسلمات تاریخی است که چند نفر آن را نقل کرده اند:

الف) مُصْعَبُ بْنُ سَعْدٍ از پدرش سعد بن ابی وقاص نقل کرد که معاویه از من پرسید: «علی (علیه السلام) را دوست داری؟» گفتم: چگونه دوست نداشته باشم در حالی که شنیدم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) می فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون از موسی هستی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست و به درستی که در روز بدر علی (علیه السلام) را در حال مبارزه دیدم که بانگ بر می آورد و می گفت:

بازلُ عَامِرِ بْنِ حَدِيثٍ سِنِّي سَنَحْنَحُ اللَّيْلَ كَأَنِّي جِنِّي

لَمِثْلٍ هَذَا وَلَدَتْنِي أُمِّي

همانند شتر دو ساله ای هستم که قوی و شجاع باشد. تازه جوان هستم که شب را بیدار می مانم، گویا جن زده هستم. مادرم برای مانند این کار مرا زانیده است.

گفت: علی (علیه السلام) بازنگشت مگر اینکه شمشیرش از خون دشمن آغشته شد.

شیخ سلیمان بلخی قندوزی این حدیث را از طریق ابن مغزلی و موفق بن أحمد نقل نموده، ولی اشعار را با اضافاتی چنین نقل نموده است:

قَدْ عَرَفَ الْحَرْبُ الْعَوَانَ إِنِّي بَازِلُ عَامِرِ بْنِ حَدِيثٍ سِنِّي

سَنَحْنَحُ اللَّيْلَ كَأَنِّي جِنِّي لَمِثْلٍ هَذَا وَلَدَتْنِي أُمِّي

مَا تَقِمُ الْحَرْبُ الْعَوَانَ مِنِّي سَمِعَمَعَ كَأَنِّي مِنْ جِنِّي (1)

جنگ پی در پی و سخت، دانست که من تازه جوان، اما قوی بنیه و نیرومندم. شب

ص: 126

1- . الاستیعاب، ج3، ص459؛ المناقب، خوارزمی، ص95؛ الفائق، زمخشری، ج1، ص88؛ احقاق الحق وازهاق الباطل، ج8، ص356؛ ینابیع الموده، ص50.

بیداری می کشم، مانند اینکه جن زده هستم. مادرم برای مانند این کار مرا زائیده است. جنگ پی در پی و سخت با من چه خواهد کرد. سَمَعَم (ترسناک) هستم، گویا از جن می باشم.

ب) محمد بن اسحاق از عُرْوَه بن زُبَیْر چنین حدیث کند: «علی (علیه السلام) در جنگ بدر ولید بن عُتْبَه بن رَبِیعَه را کشت و دیدم که به سوی طُعَیْمَه بن نُوْفَل (1) رفت و او را با نیزه از پای درآورد و فرمود: به خدا پس از امروز دیگر تو درباره خدا هرگز با ما ستیزه نخواهی کرد». (2) (یعنی دیگر زنده نخواهی ماند).

عبدالرزاق از زُهَری روایت می کند که گفت: چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دانست که نُوْفَل بن خُوَیْلِد [در میان لشکر مشرکین] به منطقه بدر آمده، گفت: «بار خدایا مرا از نُوْفَل بن خُوَیْلِد آسوده ساز». پس چون قریش پراکنده شدند، علی نُوْفَل را [در میان معرکه] دید که همچنان سرگردان و حیران ایستاده و نمی داند چه کند. بر او حمله کرد و با شمشیر ضربتی به او زد. [او سپر گرفت] و شمشیر به سپر فرو رفت. پس آن حضرت شمشیر را از میان سپر بیرون کشید و به ساق بالای پایش زد و با اینکه زره او دامن بلند بود و روی رانش را گرفته بود، آن را برید [و پایش را قطع کرد] و به دنبال آن او را کشت و چون نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت، شنید که آن حضرت می فرماید: «کیست که از نُوْفَل بن خُوَیْلِد اطلاع داشته باشد [و بداند که بر سر او چه آمده؟]». علی (علیه السلام) عرض کرد: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) من او را کشتم». پیغمبر (صلی الله علیه و آله) [که این مژده را شنید] تکبیر گفت و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي 5.

ص: 127

1- . طُعَیْمَه بن عَدِي بن نُوْفَل برادر طُعَمَه از سرکردگان کفار بود.

2- . السیره النبویه و أخبار الخلفاء، ص 175.

أَجَابَ دَعْوَتِي فِيهِ؛ «سپاس خداوندی را که خواسته مرا درباره او انجام داد [و خیال مرا آسوده کرد]». (1)

درباره کردار علی (علیه السلام) و شجاعتی که از وی در جنگ بدر پدیدار شد، اسید بن ابی ایاس (یکی از مشرکان مکه) اشعار ذیل را می گفت و مشرکان قریش را بر علی (علیه السلام) می شورانید.

1. فِي كُلِّ مَجْمَعٍ غَايَهُ أَخْرَاكُمْ جَدْعُ آبِرِّ عَلَى الْمَذَاكِي الْقُرْحِ

2. لِلَّهِ دَرْكُمُ أَلَمَّا تُنْصِفُوا قَدْ يُنْصِفُ الْحُرُّ الْكَرِيمُ وَيَسْتَحِي

3. هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الَّذِي أَفْنَاكُمْ ذَبْحًا وَقَتْلَهُ قَعَصَهُ لَمْ تُذْبَحْ

4. أَعْطُوهُ خَرْجًا وَانْقُوا بِضَرْبِهِ فَعَلَ الذَّلِيلَ وَبِيعَهُ لَمْ تُرْبِحْ

5. أَيْنَ الْكُهُولُ وَ أَيْنَ كُلُّ دِعَامَةٍ فِي الْمُعْضَلَاتِ وَ أَيْنَ زَيْنُ الْأَبْطَحِ

6. أَفْنَاهُمْ قَعَصًا وَضَرْبًا يَفْتَرِي بِالسَّيْفِ يَعْمَلُ حَدَّهُ لَمْ يَصْنَفْ (2)

1. [ای گروه قریش] در هر انجمنی که پرچمی برپا شد (یعنی در جنگ ها) شما را نوجوانی نورس رسوا کرد که بر پیران سالمند پیروز شد.

2. خدایتان خیر دهد آیا شما [کردار این جوانان را] بد می پندارید؟ چیزی را که هر آزادمرد بزرگواری از آن شرم دارد و بدش آید؟

3. این پسر فاطمه [بنت اسد] است که شما را نابود کرد با سر بریدن و به کشتن در جا [که نیازی به بریدن سر نداشت و با همان ضربت شما را از پا در آورد]. 8.

ص: 128

1- . الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج 1، ص 77.

2- . مغازی واقدی، ج 1، ص 91؛ دلائل النبوه، ج 3، ص 94؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 144؛ الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج 1، ص 78.

4. به او پولی و خرجی بدهید و از ضربت های او خود را نگهدارید (با دادن پول جلوی ضربت های او را بگیرید و) کاری که مردان زبون و خوار می کنند [بکنید] و [مانند] بیعتی که سودی ندارد.

5. کجایند پیران و خردمندان! کجایند بزرگان و پناهگاهان! [که] در هر پیشامد ناگوار [ی با سرپنجه خرد و تدبیر و قدرت خویش آن را بر طرف می ساختند؟] و کجاست زینت و زیبایی شهر مکه (مقصودش یکی از بزرگان مکه است، و دور نیست منظورش یکی از همان سران قریش مانند عتبه و شیبه و نوفل و امثال آنها باشد که در جنگ بدر با دست علی (علیه السلام) کشته شدند).

6. شما را نابود کرد به کشتنی در جا [که نیازی به سر بریدن ندارد] و به ضربت هایی از شمشیر که به تیزی آن جدا می کرد و به پهنای آن کار نمی کرد (شاید مقصودش این است که تیزی شمشیر و قوت بازوی او کار می کرد، نه پهنای شمشیر یا معنا چنین است که ضربت های او جدا می کرد و دو نیم می نمود و پهن نمی کرد که تنها زخمی در بدن ایجاد کند).

ج) هند بنت عتبه، همسر ابوسفیان نیز هنگامی که علی (علیه السلام) در جنگ بدر با شمشیرش دست ولید را قطع کرد، چنین گفت:

ما كانَ عن عُتْبَةَ لِي مِن صَبْرٍ ابِي وَعَمِّي وَشَقِيقِ بَكْرِي

اخِي الَّذِي كَانُوا كَصَوِّءِ الْبَدْرِ بِهِمْ كَسَرَتْ يَا عَلِيَّ ظَهْرِي (1)

برای من درباره کشته شدن عتبه صبری نمانده. پدر، عمو و همزاد برادرم را که مانند ماه شب چهارده بودند، کشتی! ای علی با کشتن آنها پشتم را شکستی!4.

ص: 129

1- . مناقب آل أبي طالب، ج3، ص121؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، ج13، ص284.

ابورافع نقل کرده است: در روز احد، هنگامی که علی (علیه السلام) پرچمداران سپاه قریش را کشت و به زمین افکند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عده ای از مشرکان قریش را دید، به علی (علیه السلام) دستور داد به آنان حمله کند. حضرت به آنان حمله نمود و آنان را پراکنده کرد و شیبیه بن مالک را کشت. سپس جبرائیل گفت: «ای رسول خدا! این است معنای برابری و برادری». پیغمبر فرمود: «علی (علیه السلام) از من است و من از او هستم». جبرائیل گفت: «من هم از شما هستم». ابورافع گوید: در این هنگام مردم صدایی را شنیدند که می گفت:

«لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ». (1)

خوارزمی (2) از محمد بن اسحاق بن یسار روایت کند که وی گوید: در روز جنگ احد باد سختی وزید و صدایی به گوش همه رسید که می گفت:

لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ

فَإِذَا نَدَبْتُمْ هَالِكًا فَابْكُوا الْوَفَىٰ أَخَا الْوَفَىٰ

شمشیری جز ذو الفقار نیست و جوانمردی غیر از علی نیست.

هرگاه خواستید بر مرده ای بگریید، بر مرد وفاداری که برادر وفادار است بگریید.

سبط ابن الجوزی (3) از احمد بن حنبل در الفضائل آورده است که آنان در آن روز

ص: 130

-
- 1- . واقعه روز احد را گروه کثیری از علما و حفاظ نقل کرده اند؛ از جمله: تاریخ طبری، ج 3، ص 17؛ احمد بن حنبل در کتاب الفضائل از ابن عباس؛ ابن هشام در سیره نبوی، ج 3، ص 52 از ابن ابی نجیح؛ خثعمی در الروض الانف، ج 2، ص 143؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 9 و ج 2، ص 236 و ج 3، ص 281.
 - 2- . المناقب، ص 104.
 - 3- . تذکره، ص 16.

صدای تکبیری را از آسمان شنیدند که می گفت:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». سپس حَسَّان بنِ ثابت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه گرفت، تا در این باره شعری بسراید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او اجازه داد و حسان هم شعرش را سرود و با این بیت آغاز کرد:

1. جَبْرِيلُ نَادَى مُعَلِّناً وَ النَّقْعُ لَيْسَ بِمُنْجَلِي

2. وَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ احْدَقُوا حَوْلَ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ

3. لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ

1. جبرئیل با صدای بلند فریاد زد در حالی که گرد و غبار میدان جنگ برطرف نشده بود.

2. و در حالی که مسلمان ها حلقه زده بودند در پیرامون پیامبر مرسل:

3. شمشیری غیر از ذو الفقار نیست و جوانمردی همچون علی (علیه السلام) وجود ندارد.

ابن جوزی در این زمینه گفتاری دارد و آن اینکه برخی می گویند این واقعه در روز احد اتفاق افتاد. ولی آن چنان که احمد بن حنبل از ابن عباس روایت کرده، وی گفته است این واقعه در روز بدر بوده است. ولی صحیح تر آن است که در روز فتح خیبر اتفاق افتاده است و هیچ یک از دانشمندان در این سخن آخری (که روز فتح خیبر باشد) نکوهشی ننموده و ایرادی نکرده است. (1)

علامه امینی می گوید:

احادیث متعددی که در این باره وارد شده، ثابت می کند که این مسئله چندین بار واقع شده است و منادی در روز احد جبرئیل بوده است. ولی منادی روز بدر ملک دیگری به نام رضوان بوده است. پیشوایان علم حدیث بر نقل این داستان 5.

ص: 131

1- . تذکره الخواص، ص 16، به نقل از الغدير، ج 2، ص 105.

اجماع دارند؛ چنان که گنجی ادعای اجماع کرد و در صفحه 144 کتاب کفایه اش، از طریق ابی الغنائم، از 21 نفر از روات و علما به اسنادهای شان از سعد بن طریف حنظلی، از ابی جعفر محمد بن علی الباقر (علیه السلام) نقل کرد که آن حضرت فرمود: در روز بدر ملکی که نامش رضوان بود، فریاد زد:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». سپس علامه امینی می افزاید: «پیشوایان علم حدیث بر نقل این قسمت داستان و روایت، اجماع کرده و بزرگان از یکدیگر نقل کرده اند».

این روایت را حاکم به طور مرفوع نقل کرده و بیهقی در مناقب، در سلسله سند، بررسی نموده و از حاکم نقل کرده و گوید: این روایت را حافظ بن نجار و او از طوسی (تا آخر سند) از جابر بن عبدالله به ما خبر داده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز جنگ بدر فرمود: «این رضوان است که فرشته ای از فرشتگان خدا است و صدا می زند: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». (1)

نصر بن مزاحم (2) نیز از جابر بن ثُمیر (3) انصاری روایت کرده که گوید: شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که بارها این بیت را می خواند: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ».

حموینی در الفرائد باب چهل و نهم، به اسنادش از حافظ بیهقی که سند را تا علی بن ابی طالب (علیه السلام) آورده است، نقل می کند که حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

جبرئیل به حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مشرف شد و گفت: «بتی در یمن وجود دارد».

ص: 132

-
- 1- . المناقب خوارزمی، ص 101؛ الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج 2، ص 105؛ محب الدين طبري در «الرياض النضرة»، ص 109 و ذخائر العقبی، ص 74 روایت را با همین عبارات نقل کرده است.
 - 2- . وقعه صفین، ص 257.
 - 3- . (صحیح عمیر است).

که در آهن پوشیده شده است، کسی را بفرست تا آن را درهم کوبد و خرد کند و آهن آن را ضبط کند». علی (علیه السلام) گوید وقتی جبرئیل این دستور را به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) داد، پیغمبر مرا احضار کرد و این مأموریت را به من داد. من بت را درهم کوبیدم و آهن را گرفتم و به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردم و دو شمشیر از آن ساختم: یکی را ذوالفقار نامیدم و دیگری را مجذّم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ذوالفقار را خود به کمر بست و مجذّم را به من داد و بعدها ذوالفقار را نیز به من بخشید. در آن هنگام که پیش روی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز احد می جنگیدم و شمشیر می زد، چشم پیغمبر به من افتاد و فرمود:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ».

نقل شده است وقتی علی (علیه السلام) طلحه بن ابی طلحه را که پرچم دار مشرکان در جنگ احد بود، کشت، ابو عُبَیْدَه حَجَّاجِ بْنِ عَلَاطِ سلمی (1) این اشعار را سرود:

1. لِلَّهِ أَى مُذِيبٍ عَن حُرْمَةٍ أَعْنَى ابْنِ فَاطِمَةَ الْمُعَمَّ الْمُخَوَّلَا

2. جَادَتْ يَدَاكَ لَهُ بِعَاجِلٍ طَعَنَهُ تَرَكَتَ طَلِيحَةَ لِلْجَبِينِ مُجَدَّلَا

3. وَشَدَدَتْ شِدَّةً بَاسِلٍ فَكَشَفْتَهُمْ بِالْحَقِّ إِذْ يَهْوِينَ أَخْوَلَ أَخْوَلَا

4. وَعَلَلَّتْ سَيْفَكَ بِالْدَّمَاءِ وَ لَمْ تَكُنْ لِتَرْدَهُ حَرَانَ حَتَّى يَنْهَلَا (2)

1. خدای متعال برای نابود کردن دشمنان دین (دفاع از دین) خود، شخصی را مانند ابن فاطمه (علی بن ابی طالب) (علیه السلام) بر می گزیند که عموها و دایی های او مردمان کریمی هستند.

2. دستان تو که برای همیشه توانا باشند، به تو کمک کردند و مانند طلیحه را به 3.

ص: 133

1- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 125؛ وی را حجاج بن غلاظ سهمی معرفی کرده است.

2- . احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 30، ص 223.

شمشیر تیز به زمین افکنده و هلاک ساختند.

3. و چون دلاور توانائی بر دشمنان خود کار را سخت گرفتی و با شمشیر بران خود، در هنگامی که از فراز به نشیب می آمدند، آنها را شکست دادی.

4. شمشیر عطشان خود را از خون های دشمنان سیراب کردی و تا سیر نگردید در غلاف نمودی.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بعد از جنگ احد به سوی مدینه بازگشت و حضرت زهرا (علیها السلام) از پدرش استقبال کرد و با خود ظرف آبی آورد و خون ها را از چهره پدرش شست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم خود را به پیغمبر رسانید و ذوالفقارش را نیز همراه داشت، و از دست تا بازویش خون آلود بود. و به فاطمه (علیها السلام) فرمود: این شمشیر را از من بگیر که امروز مرا تصدیق کرد و پس از این فرمود:

1. أَ فَاطِمُ هَاكِ السَّيْفِ غَيْرَ ذَمِيمٍ فَلَسْتُ بِرَعْدٍ وَلَا بَلِيمٍ

2. لَعْمَرِي لَقَدْ جَاهَدْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ وَ طَاعِهِ رَبِّ بِالْعِبَادِ عَلِيمٍ

3. أُرِيدُ ثَوَابَ اللَّهِ لَا شَيْءَ غَيْرَهُ وَ رِضْوَانَهُ فِي جَنَّةٍ وَ نَعِيمٍ

1. ای فاطمه اینک فراگیر این شمشیر را که ستوده است و مذموم نیست. پس من نیستم که در جنگ ترسان و لرزان باشم.

2. به جان خودم مبالغه دارم در نصرت دین احمد و در طاعت پروردگار که داناست به حال بندگان.

3. [از این جهاد] تنها پاداش الهی را خواسته ام خشنودی و نعمت الهی را در بهشت، نه چیز دیگر.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: «شمشیر را بگیرد؛ شوهرت امروز

بسیار فداکاری کرد و حق خود را اداء نمود. خداوند به شمشیر او بزرگان و رؤسای قریش را به هلاکت رسانید». (1)

3. جنگ خندق (احزاب)

یکی از قدرت‌نمایی‌های علی (علیه السلام) مربوط به جنگ خندق است. در جنگ خندق، مرکز حکومت اسلامی (یثرب) به طور کامل در محاصره دشمن قرار گرفت. جنگ جویان لشکر کفار ده هزار نفر بودند، در حالی که کل مردم مدینه در آن روز، قریب سه هزار نفر بودند! از این رو پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تمام اسلام را در معرض خطر دید. وقتی علی (علیه السلام) در برابر عمرو بن عبدود قرار گرفت، فرمود:

«بَرَزَ الْإِسْلَامُ كُلُّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ». (2) فخر رازی در تفسیر سوره قدر، گفته است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«لِمَبَارَزَةِ عَلِيٍّ مَعَ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِوَدٍ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (3)؛ «مبارزه (جنگیدن) علی با عمرو بن عبدود، برتر از اعمال امت من است تا روز قیامت!»

تقل شده است در جنگ خندق، عمرو بن عبدود عکرمه بن ابی جهل، هبیره بن ابی وهب، نوفل بن عبدالله و صدرا بن خطاب، جلوی خندق آمدند و اسب‌ها را به زور شلاق بدان سورانند؛ چون بدان سوی خندق آمدند، اسبان خویش را در میدانی که میان خندق و کوه سلیع بود، به جولان در آوردند. مسلمانان ایستاده بودند و نظاره می‌کردند و هیچ کس جرئت نداشت که سر راه آنها بیاید. عمرو بن عبدود

ص: 135

1- الفصول المهمه، ص 37؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 2، ص 210؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 195.

2- إقبال الأعمال، ج 1، ص 468؛ تمام اسلام در مقابل تمام کفر قرار گرفت.

3- مفاتیح الغیب، ج 32، ص 232؛ فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج 2، صص 322 - 325.

مبارز می طلبید و مسلمانان را سرزنش می کرد و می گفت:

وَلَقَدْ بُحِثْتُ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ وَوَقَفْتُ إِذْ جَبُنَ الشُّجَاعُ بِمَوْقِفِ الْبَطْلِ الْمُنَاجِزِ
وَكَذَلِكَ إِنِّي لَمْ أَزَلْ مُتَسَرِّعاً نَحْوَ الْهَزَاهِرِ إِنَّ الشُّجَاعَةَ وَالسَّمَا حَةَ فِي الْفَتَى خَيْرُ الْغَرَائِزِ

از اینکه شما را به مبارزه خویش خواندم و پاسخی ندادید، به تنگ آمدم و گلویم گرفت. در عین حال در محل خود (که محل ترس افراد شجاع است) مانند دلاوری باکی قرار گرفتم.

این آرامش را تنها در اینجا ندارم، بلکه پیش از هرگونه گرفتاری همین حالت را داشته ام؛ چراکه دلاوری و بخشندگی از بهترین خوی هاست.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به همراهان فرمود: «کدام یک شما حاضر است که با عمر و بجنگد و دین اسلام را با کشتن او پشتیبانی کند؟» حاضران که از دلاوری او با خبر بودند، پاسخی ندادند! حضرت علی (علیه السلام) پیشقدم شد و گفت: «من حاضرم، یا نبی الله!» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بنشین!» دوباره عمر و مبارز طلبید. در این هنگام، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) اجازه داد تا خود را برای مبارزه با او آماده سازد. حضرت علی (علیه السلام) در حالی که به سوی عمر و می تاخت، این رجز را می خواند:

لَا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ أَتَاكَ مُجِيبٌ صَوْتِكَ غَيْرَ عَاجِزٍ ذُو نِيَّةٍ وَبَصِيرَةٍ وَالصِّدْقُ مُنْجِي كُلِّ فَاتِرٍ
إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أُقِيمَ عَلَيْكَ نَائِحَةَ الْجَنَائِزِ مِنْ ضَرْبِهِ نَجْلَاءَ يَبْقَى صَوْتُهَا بَعْدَ الْهَزَاهِرِ (1)

ای عمر و شتاب مکن که برای پاسخگویی به ندای تو شخص توانا و نیرومندی می آید که دارای عزم جدی و بینایی است، همانا راستگویی هر فرد رستگاری را نجات می بخشد. 5.

ص: 136

1- . الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 1، ص 100؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 195.

امیدوارم با ضربت سختی که بر تو وارد می آورم، نوحه سرایی مردگان را بر تو به پا دارم. آن چنان که صدای آن شیون بعد از حرکت پرتلاطم لشکر نیز به گوش رسد.

عمرو پرسید: «تو کیستی؟» فرمود: «پسر عبد مناف، علی بن ابی طالبم». عمرو گفت: «ای برادرزاده! آیا از عموهایت کسی نبود که از تو بزرگ تر باشد؟! بهتر آن است از مبارزه با من منصرف شوی؛ به خاطر اینکه نمی خواهم خون تو را بریزم!» حضرت علی (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: «لیکن، به خدا سوگند که من در ریختن خون تو کراهتی ندارم». سپس فرمود: «شنیده ام که تو با خدا عهد کرده بودی که هیچ مردی از قریش، یکی از دو کار را از تو نخواهد، مگر آنکه آن را از او بپذیری». عمرو گفت: «آری چنین است». حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «تقاضای نخستین من این است که تو را به سوی خدا و رسول او و پذیرش اسلام دعوت می کنم». عمرو گفت: «این تقاضا را نمی پذیرم و نیازی به آن ندارم». حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «تقاضای دوم من آن است که تو را به مبارزه با خود می خوانم!» عمرو گفت: «چرا چنین تقاضایی داری؟ به خدا سوگند! دوست نمی دارم تو را با دست خویش از پای در آورم». حضرت علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «لیکن، به خدا قسم من دوست دارم تو را بکشم». عمرو از شنیدن این سخن ناراحت شده از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد. شمشیر آتش بارش را از نیام کشید و با همه غضبناکی که داشت، به سوی حضرت علی (علیه السلام) حمله کرد. حضرت سپر روی سر گرفت. شمشیر عمرو سپر حضرت علی (علیه السلام) را دو نیم کرد و از کلاه خود ایشان گذشت و فرق شریفش را شکافت. حضرت علی (علیه السلام) چابکی کرد شمشیری

بر پشت گردنش زد و او را به زمین افکند و از افتادن او بر روی زمین، گرد و غباری برخاست و این هنگام صدا به تکبیر بلند کرد! حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) صدای تکبیر علی (علیه السلام) را شنید و دانست که حضرت علی (علیه السلام)، عمر و را از پای درآورده است. همین که عکرمه بن ابی جهل، هُبیره بن ابی وهب و ضَرار بن خَطَّاب، دیدند که عمر و بر زمین افتاد، فرار کردند... علی (علیه السلام) آن زمان این چند شعر را می خواند:

1. نَصَرَ الْحِجَارَةَ مِنْ سَفَاهِهِ رَأَيْهِ وَ نَصَرْتُ رَبَّ مُحَمَّدٍ بِصَوَابٍ

2. فَصَرَبْتُهُ وَ تَرَكْتُهُ مُتَجَدِّلاً كَالْجِدْعِ بَيْنَ دَكَدِكِ وَ رَوَابِي

3. وَ عَفَفْتُ عَنْ أَثْوَابِهِ وَ لَوْ أَنَّنِي كُنْتُ الْمُقَطَّرَ بَرْنِي أَثْوَابِي

4. لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ حَاذِلَ دِينِهِ وَ نَبِيِّهِ يَا مَعْشَرَ الْأَحْزَابِ (1)

1. این مرد از بی خردی که داشت بت های سنگی را یاری کرد، ولی من از روی روشن بینی و صواب، پروردگار محمد (صلی الله علیه و آله) را یاری کردم.

2. پس با شمشیر بر او زدم و مانند تنه درخت خرما او را میان ریگ های نرم و تپه ها بر زمین افکندم.

3. و از جامه های او [وزرهی که بر تنش بود] درگذشتم، در صورتی که اگر من به جای او به زمین می افتادم، جامه های مرا از تنم بیرون می آورد [و برهنه ام می کرد].

4. ای گروه احزاب! گمان مبرید که خدا دین خود و پیامبرش را فرو گذارد [و یاری آنها نکند]. 1.

ص: 138

1- . عیون الأثر، ج 2، ص 61.

چون علی (علیه السلام) از کشتن عمرو فراغت یافت و با رویی برافروخته نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بازگشت، عُمَر بن حَطَّاب به علی (علیه السلام) گفت: «چرا زره او را از تنش بیرون نیاوردی؛ به خاطر آنکه زرهش در میان عرب بی مانند است؟» علی (علیه السلام) فرمود: «هنگامی که ضربتی بر او وارد آوردم، طوری در برابرم ظاهر شد که شرمنده شدم که زره را از تنش جدا سازم و حیا کردم از اینکه عموزاده ام را برهنه سازم».

هشام بن محمد از معروف بن خَرَبُود حدیث می کند که علی (علیه السلام) در جنگ خندق این اشعار را بر زبان جاری ساخت:

1. أَعْلَى تَفْتَحِمُ الْفَوَارِسُ هَكَذَا عَنِّي وَ عَنْهَا خَبَّرُوا أَصْحَابِي

2. الْيَوْمَ تَمْنَعُنِي الْفِرَازُ حَفِيظَتِي وَ مُصَمَّمٌ فِي الرَّأْسِ لَيْسَ بِنَابِي

3. أُرْدَيْتُ عَمْرًا حِينَ أَخْلَصَ صَقْلَهُ إِذْ طَغَى بِمُهَنْدٍ صَافِي الْحَدِيدِ مُجْرَبٍ قَضَابٍ (1)

1. آیا به سوی من سواران (قریش) یورش برند؟ آگاه کنید از جانب من و از جانب آن سواران، یاران مرا:

2. که امروز غیرت من و شمشیر تیز و برانی که در سر دارم، از گریختنم جلوگیری کند.

3. و آن گاه که عمرو به وسیله شمشیر براق و برنده که از آهن هندی ساخته شده بود، سرکشی کرد، او را به خاک هلاکت انداختم.

احمد بن عبدالعزیز به سند خود از ابی الحسن مدائنی حدیث کند که چون علی بن ابی طالب (علیه السلام)، عمرو بن عبدود را کشت، این خبر به گوش خواهرش به 1.

ص: 139

1- . المستدرک، ج 2، ص 23؛ تاریخ بغداد، ج 31، ص 91؛ المناقب خوارزمی، ص 102؛ الاحکام السلطانیة، ص 32؛ الروض الأنف، ج 2، ص 191؛ عیون الأثر، ج 2، ص 61.

نام خنساء رسید. پرسید: «چه کسی بوده است آن کس که بر برادرم دلیری کرده [و جرئت کشتن او را داشته؟]». گفتند: «علی بن ابی طالب». گفت: «مرگ او نگذشت جز به دست همتای کریمی. اشکم هرگز خشک نشود اگر برای او اشک بریزم. ای بنی عامر! تاکنون بهتر از این سرافرازی و افتخار نشیده ام». سپس این اشعار را سرود:

لَوْ كَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ لَكُنْتُ أَبْكِي عَلَيْهِ آخِرَ الْأَبَدِ

لَكِنَّ قَاتِلَ عَمْرٍو لَا يَعَابُ بِهِ مَنْ كَانَ يَدْعَى قَدِيمًا بِيَضَةَ الْبَلَدِ (1)

اگر کشنده عمرو جز این کشنده (یعنی علی) بود تا ابد بر او می گریستم.

ولی کشنده عمرو کسی است که به واسطه کشتن او عیبی بر عمرو نیست؛ آن کس که پیش از این «بیضه البلد» (یگانه مرد شهر) نامیده می شد.

همچنین این اشعار را سرود:

1. أَسْدَانٍ فِي ضَيْقِ الْمَكْرِ تَصَاوَلَا وَ كَلَاهُمَا كُفٌّ كَرِيمٍ بَاسِلٌ

2. فَتَخَالَسَا مَهَجَ النَّفُوسِ كَلَاهُمَا وَسَطَ الْمَذَادِ مُخَاتِلٌ وَمُقَاتِلٌ

3. وَ كَلَاهُمَا حَصَرَ الْفِرَاعِ حَفِيظُهُ لَمْ يَثْبِهِ عَنْ ذَاكَ شُغْلٌ شَاغِلٌ

4. فَادَّهَبَ عَلِيٌّ فَمَا ظَفَرَتْ بِمِثْلِهِ قَوْلٌ سَدِيدٌ لَيْسَ فِيهِ تَحَامُلٌ

5. فَالْتَأَرْ عِنْدِي يَا عَلِيُّ فَلَيْتَنِي أَدْرَكْتُهُ وَالْعَقْلُ مِنِّي كَامِلٌ

6. ذَلَّتْ قُرَيْشٌ بَعْدَ مَقْتَلِ فَارِسٍ فَالذُّلُّ مُهْلِكُهَا وَ خِزْيٌ شَامِلٌ (2) 8.

ص: 140

1- . زهر الآداب، المطبوع بهامش عقد الفرید، ج 1، ص 50.

2- . الفصول المهمه، ص 44؛ الاضداد، ص 77؛ مفتاح النجا، ص 26 مخطوط؛ أرجح المطالب، ص 47؛ ینابیع الموده، ص 148.

1. دو شیر دلاور بودند که در تنگنای معرکه جنگ به یکدیگر حمله ور شدند و هر دو همتایان بزرگوار و دلیری بودند.

2. و هر دوی آنها [کسانی بودند که] در میدان نبرد با نیرنگ و با جنگ دل و جان ها را ربودند.

3. و هر دوی آنها برای کوبیدن و جنگیدن آماده و حاضر شدند و هیچ سرگرم کننده نتوانست آن دو را باز گرداند.

4. ای علی برو که تاکنون به کسی مانند او دست نیافته بودی، و این [که می گویم] سخنی است پابرجا و درست که در آن حرف ناروایی نیست.

5. و خون او نزد من است و ای کاش من انتقام آن را هنگامی که خرد من کامل است، بگیرم.

6. قریش پس از کشته شدن چنین سواری خوار شد و این خواری، قریش را نابود خواهد کرد و این رسوایی همه آنان را در بر خواهد گرفت.

سپس گفت: «به خدا سوگند تا شتران ناله کنند، قریش نتواند انتقام خون او را بگیرد». (کنایه از این است که هرگز نخواهند توانست).

حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ نِيزِ دَرِبَارِهِ شَجَاعَتِ عَلِيٍّ (عليه السلام) و کشته شدن عمرو بن عبدود اشعار ذیل را سروده است:

1. أَمْسَى الْقَتَى عَمْرُؤُ بْنُ عَبْدِ يَتْنَعِي بِجُنُوبِ يَثْرِبَ غَارَةَ لَمْ تُنْظَرُ

2. فَلَقَدْ وَجَدَتْ سَيْفَنَا مَشْهُورَةً وَ لَقَدْ وَجَدَتْ جِيَادَنَا لَمْ تَقْصُرْ

3. وَ لَقَدْ رَأَيْتَ غَدَاةَ بَدْرِ عَضْبَةَ ضَرْبُوكَ ضَرْبًا غَيْرَ ضَرْبِ الْمُحَسَّرِ (المحضر)

4. أَصْبَحْتَ لَا تُدْعَى لِيَوْمِ عَظِيمِهِ يَا عَمْرُؤَ أَوْ لِجَسِيمِ أَمْرِ مُنْكَرٍ (كلا والاله الاكبر) (1)4.

ص: 141

1- . عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج 3، ص 194.

1. مرد نیرومند یعنی عمرو بن عبدود روز خود را به پایان رسانید در سمت جنوب مدینه و می خواست چپاولی بی درنگ بکند.

2. ای عمرو شمشیرهای ما را کشیده دیدی، و نیکان ما را یافتی که کوتاهی نمی کنند.

3. و هر آینه دیدی در جنگ بدر مردان دلاوری که تورا زدند نه مانند زدن مردمان وامانده.

4. [اکنون] به روزی افتادی ای عمرو که دیگر تورا برای روزهای بزرگ و کارهای سخت دعوت نکنند.

گویند: چون این اشعار حسان به گوش قبیله بنی عامر (که عمرو بن عبدود نیز از آن قبیله بود) رسید، جوانی از ایشان در پاسخ حسان این اشعار را گفت:

1. كَذَبْتُمْ وَ بَيْتِ اللَّهِ لَمْ تَقْتُلُونَنَا وَ لَكِنْ بِسَيْفِ الْهَاشِمِيِّينَ فَأَفْخَرُوا

2. بِسَيْفِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدَ فِي الْوَعْيِ بِكَفِّ عَلِيٍّ نَلْتُمُ ذَاكَ فَأَفْصُرُوا

3. فَلَمْ تَقْتُلُوا عَمْرَو بْنَ عَبْدِ بِنَاسِكُمْ وَ لَكِنَّهُ الْكَفُّ الْهَزْبِيُّ الْغَضَنَفِيُّ

4. عَلِيٌّ الَّذِي فِي الْفَخْرِ طَالَ بِنَاؤُهُ فَلَا تُكْتَرُوا الدَّعْوَى عَلَيْنَا فَتَفْخَرُوا

5. بِبَدْرِ خَرَجْتُمْ لِلْبِرَازِ فَرَدَّكُمْ شُبُوحُ قُرَيْشٍ جَهْرَةً وَ تَأَخَّرُوا

6. فَلَمَّا آتَاهُمْ حَمْرَةٌ وَ عُيَيْدَةٌ وَ جَاءَ عَلِيٌّ بِالْمُهَنْدِ يَخْطُرُ

7. فَقَالُوا نَعَمْ أَكْفَاءُ صِدْقٍ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِمْ سِرَاعًا إِذْ بَعَا وَ تَجَبَّرُوا

8. فَجَالَ عَلِيٌّ جَوْلَهُ هَاشِمِيَّةً فَدَمَّرَهُمْ لَمَّا عَتَّوْا وَ تَكَبَّرُوا

9. فَلَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ عَلَيْنَا بَغَيْرِنَا وَ لَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ يُعَدُّ وَ يُذَكَّرُ (1)4.

ص: 142

1. به خانه خدا سوگند که دروغ گفتید و شما ما را نکشتید، ولی به شمشیر بنی هاشم [که از اهل مکه هستید] افتخار کنید.
2. به شمشیر پسر عبدالله یعنی احمد (صلی الله علیه و آله) که در جنگ به دست علی بود به این افتخار و سرفرازی (یعنی کشته شدن عمرو) رسیدید. پس کوتاه کنید [این لاف و گزاف را].
3. عمرو بن عبدود را شما با نیرویتان نکشتید، بلکه همتای هژبر شیر دلیرش او را کشت.
4. یعنی علی، آن چنان کسی که بنای قدرت و نیرویش بلند است و شما لاف های بیهوده و بسیار بر ما بزنید که پست و کوچک خواهید شد.
5. [همین شما انصار بودید] که در جنگ بدر برای مبارزه و جنگ بیرون شدید و بزرگان قریش آشکارا شما را باز گرداندند و پس زدند.
6. و آن گاه که حمزه و عبیده و علی با آن شمشیری که آهنش هندی و خطرناک بود، نزد ایشان آمدند.
7. گفتند: چه همتایان نیک و درستی هستید و با شتاب به سوی آن مردمانی که ستم و سرکشی کردند، برفتند (مقصود از ستمکار سرکش، عتبه، شیبه و ولید هستند).
8. پس علی در میدان، جولانی هاشمی کرد و دمار از روزگارشان درآورد. آن گاه (یا چون) که سرکشی کردند و تکبر ورزیدند.
9. شما به جز از خود ما افتخاری بر ما ندارید (یعنی آن کسانی که شما بدان ها فخر و مباهات می کنید، از خود ما اهل مکه هستید) و برای شما افتخاری نیست که به شمار درآید یا در بیان آید.

یکی از فضایل علی (علیه السلام) مربوط به فتح خیبر است که این واقعه را چند نفر از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به صورت های مختلف نقل کرده اند:

الف) سلمه بن اکوع روایت کرده است که علی (علیه السلام) در روز خیبر، بر اثر درد چشم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دور افتاد و از این نظر کمال ناراحتی را داشت و با خود می گفت: «چرا باید از همراهی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دور باشم». طولی نکشید که خود را به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسانید. شبی که فردای آن، قلعه خیبر فتح شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی می گذارم که خدا و رسول را دوست می دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می دارند.

بر خلاف انتظار طولی نکشید، علی (علیه السلام) را مشاهده کردیم. همگان گفتند: «این علی است!» در این هنگام بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرچم اسلام را در اختیار آن حضرت گذاشت و خدای تعالی خیبر را به دست او فتح کرد. (1)

ب) سهل بن سعد روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در واقعه خیبر، فرمود:

«لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ».

ص: 144

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 91؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 324؛ صحیح ترمذی، ج 2، ص 300؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 99 و ج 5، ص 353 و 358؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 158؛ سیره ابن هشام، ج 3، ص 386، تاریخ طبری، ج 3، ص 93.

مسلمانان آن شب را استراحت کردند، درحالی که در این اندیشه بودند که فردا پرچم اسلام در دست چه کسی خواهد بود؟ وقتی روز شد، همه چشم‌ها به دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دوخته شده بود که پرچم را به دست چه شخصی به اهتزاز در می‌آورد. در این حال پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی کجاست؟» یکی از حاضران پاسخ داد: «علی (علیه السلام) به درد چشم گرفتار است».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) را پیش خود طلبید و آب دهان مبارک را میان دیدگان ایشان ریخت و دعا کرد. بلافاصله درد چشم برطرف شد! پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پرچم پر افتخار اسلام را به حضرت علی (علیه السلام) داد و فرمود: «با این مردم نبرد می‌کنم تا مانند خودمان از نعمت اسلام برخوردار شوند». سپس خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «اینک با کمال قدرت و توانایی و با آرامش خاطر به مسیر خود ادامه بده. همین که به خیبر رسیدی، نخست آنان را به آیین اسلام دعوت کن و آنچه بر آنها واجب می‌گردد، به اطلاعشان برسان. به خدا سوگند! اگر خدا به وسیله تو مردی را به اسلام هدایت کند، بهتر است از اینکه شترهای سرخ مو برای تو ارزانی دارد». (1)

ج) ابوبُرَیدَه و همچنین عبدالله بن بُرَیدَه اسلمی از پدرش نقل نمودند که ما به همراه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در نزدیکی اهل خیبر فرود آمدیم و آنجا را محاصره کردیم. پرچم را ابوبکر به دست گرفت و حمله کرد و پیروزی حاصل نشد. سپس عمر فردای آن روز پرچم را به دست گرفت و حمله کرد، باز پیروزی حاصل نشد. 6.

ص: 145

1- صحیح بخاری، کتاب آغاز خلقت، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب؛ سنن بیهقی، ج 6، ص 362؛ حلیه الاولیاء، ج 1، ص 26.

مردم از این جهت بسیار در سختی قرار گرفتند. این بار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

إِنِّي دَافِعُ اللِّوَاءَ غَدًا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيهِ.

فردا علم را به مردی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می دارند. او باز نمی گردد مگر خداوند فتح را به دست او قرار دهد.

روز بعد وقتی با ابوبکر و عمر روبه رو شد، علی(علیه السلام) را خواست. این در حالی بود که حضرت چشمش شدیداً درد داشت. آب دهانش را به چشم او مالید و پرچم را به او داد و مردم هم با او حرکت کردند. سپس با اهل خیبر ملاقات نمود و در آن هنگام مرحب در پیش آنان این رجز را می گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبَرُ أَنِّي مَرْحَبٌ شَاكٍ سِلَاحِي بَطْلٌ مُجَرَّبٌ

أَطَعَنْ أَحْيَانًا وَ حِينًا أَضْرِبُ إِذَا اللَّيْثُ أَقْبَلَتْ تَلْتَهَبُ

خیبر می داند که من مرحبم، کسی هستم که با شوکت و جرئت هر چه تمام تر تیغ بر دشمن می کشم.

گاهی با نیزه می زنم و گاهی با شمشیر جنگ می کنم. هنگامی که با مردان شجاع روبه رو شده و آتش جنگ شعله ور گردد.

علی(علیه السلام) در پاسخ وی گفت:

1. أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ ضَرْعَا مِ آجَامٍ وَ لَيْثٌ قَسْوَرَةٌ

2. عَلَى الْأَعَادِي مِثْلُ رِيحٍ صَرَصَرَهُ أَكْبَلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَةِ

3. أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ رِقَابَ الْكُفْرَةِ (1)9.

ص: 146

1. من همانم که مادرم مرا حیدر نامیده؛ مانند شیر بیشه ها، قوی و نیرومند هستم.

2. بر دشمنان، همانند طوفان صرصر، می تازم که شما را با شمشیر پیمانه می کنم؛ مانند پیمانه ای که از چوب سندرِه درست شده باشد.

3. با بازوان ستبر و قوی شیرگونه با شمشیر، چهره های کفار را می زنم.

علی (علیه السلام) در برابر یلی قرار گرفت که سران و دلاوران عرب تاب برابری با او را نداشتند؛ در این هنگام، دو ضربت فیما بین ایشان اتفاق افتاد. آخرالامر حضرت علی (علیه السلام) ضربتی بر سر او فرود آورد که کلاهخود را شکافت و به سرش اصابت کرد و در سر او تا آنجا فرورفت که تیزی شمشیر به دندان های او رسید و به اندازه ای محکم بر فرق او فرو آمد که صدای ضربت شمشیر حضرت علی (علیه السلام) لشکر را به خود متوجه ساخت! هنوز عقب ماندگان از لشکریان نرسیده بودند که فتح و گشایش نصیب اسلام شد و قلعه خیبر به تصرف مسلمانان درآمد.

علی (علیه السلام) گفت: «سر مرحب را نزد پیغمبر آوردم. حضرت خوشحال شد و برای من دعا کرد». (1)

د) جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت کرد: روز خیبر که فرا رسید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردی را به کارزار با دشمن فرستاد و او از مقابله با دشمنان ترسید! در این حال محمد بن مسلمه به حضور رسید و عرض کرد: «یا رسول الله! هیچ گاه مانند امروز نینم: برای اینکه محمود بن مسلمه کشته شد». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ گاه در انتظار دیدار دشمن نباشید. بلکه از خدای تعالی 7.

ص: 147

1- . مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 353؛ الخصائص نسائی، ص 5؛ اسدالغابه، ج 4، ص 21؛ تذکره الخواص، ص 29؛ البدایه و النهایه، ج 7، ص 337.

درخواست عافیت کنید؛ برای اینکه نمی دانید چه گرفتاری هایی در حالت روبه رو شدن با دشمنان خواهید داشت. اینک، هرگاه با دشمنان رویارو شدید، به خدا عرض کنید: «خداوندا! تو پروردگار ما و آنها هستی. اختیار ما و آنها در دست توست و تو هستی که آنان را از پای درمی آوری». سپس روی زمین بنشینید و به مجردی که شب هنگام فرارسید، از محل خود حرکت کنید و تکبیر بگویید و به آنها حمله بیاورید. آن گاه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «فردا پرچم اسلام را در اختیار مردی قرار می دهم که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارند. او مردی است که از دشمن هراسی ندارد و پشت به دشمن نمی کند و خدا به دست او فتح و پیروزی را نصیب اسلام می فرماید».

از شنیدن این سخن مردمی که خواهان سروری بودند، خود را آماده کردند تا ببینند پرچم اسلام در دست کدام یک از آنان قرار خواهد گرفت. علی(علیه السلام) در آن روز به درد چشم گرفتار بود. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خطاب به او فرمود: «اینک به سوی دشمنان حرکت کن». عرض کرد: «یا رسول الله! چشمم به اندازه ای درد می کند که چیزی و جایی را نمی بینم». رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آب دهان مبارک را در دیدگانش ریخت و پرچم اسلام را به دست او داد. علی پرسید: «با چه شرطی با آنان نبرد کنم؟» فرمود: «تا زمانی که به یکتایی خدا و نبوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اقرار کنند. در این هنگام مال و خون آنان در پناه من است و حق و حساب دیگر آنها به عهده خداست». علی به فرمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عازم میدان نبرد شد و با آنها جنگید تا خدای تعالی به دست او دین اسلام را یاری کرد. (1)8.

ص: 148

ه) صحیح مسلم در کتاب «جهاد و سیر» در باب غزوه «ذی قِرد»، به چندین سند، از عکرمه بن عمّار از ایاس بن سلمه از پدرش روایت کرده است (و حدیث را ادامه می دهد تا آنجا که گفت) هنگامی که وارد خیبر شدیم، بزرگ اهل خیبر (مرحب) درحالی که به شمشیر و زور و بازوی خود می بالید، به میدان آمد و رجز خواند. «سلمه» گوید: عموی من، عامر، برای مبارزه با او بیرون رفت، رجز خواند و گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبِرَ اَنْتِیْ عَامِرٌ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلٌ مُّغَامِرٌ

خیبر می داند که من عامر؛ کسی هستم که با شوکت تمام تر با سلاح در دست، بر دشمن می تازم و از مرگ هراسی ندارم.

در این هنگام دو ضربت شمشیر، در میانشان فرو آمد. مرحب پیشدستی کرد و شمشیری بر کلاهخود او فرو آورد. و ضربت شمشیر دیگری هم بر او وارد آورد و رگ دستش را برید و عامر به شهادت رسید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از این فاجعه، مرا به سوی علی (علیه السلام) فرستاد تا آن حضرت را به حضور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بخوانم. حضرت علی (علیه السلام) در آن روز به درد چشم مبتلا بود. (1)

(و همچنین مسلم در صحیح، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، از ابوهریره آورده است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در روز جنگ خیبر فرمود:

«لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَدَيْهِ». عمر بن خطاب گفت: «فرمانروایی را دوست نداشتم، مگر آن روز. لذا خود را بلند کردم تا بلکه پیامبر مرا ببیند و پرچم به دست من برسد. اما پیامبر علی را صدا زد و...». 5.

ص: 149

1- الاستیعاب، ج 2، صص 218 و 450؛ مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 322 و ج 4، ص 51؛ الخصائص، نسائی، ص 6؛ المرقات، ج 5، ص 566؛ الرياض النضرة، ج 2، ص 185.

ز) ابوسعید خدری گفت: پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) وقتی که عمر بن خطاب را به سوی خبیر فرستاد و او با کسانی که با او بودند شکست خورد و به سوی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برگشتند، پیامبر همان شب را در حالی که اندوهناک بود به روز آورد. هنگامی که صبح شد به سوی مردم بیرون آمد و فرمود: «البتة عَلَمٌ را به مردی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و هرگز فرارکننده نیست...». پس جمیع مهاجران و انصار حاضر گردیدند و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) چون علی(علیه السلام) را آنجا نیافت، فرمود: «علی کجا است؟» گفتند: «ای پیامبر خدا، علی(علیه السلام) به درد چشم مبتلاست». پیامبر(صلی الله علیه و آله)، ابوذر و سلمان را به دنبال او فرستاد. پس علی(علیه السلام) را که قدرت بر باز کردن چشم نداشت، به پیش پیامبر(صلی الله علیه و آله) آوردند». بعد فرمود: «خدایا از او درد چشم را دور کن و گرمی و سردی را ببر و بر دشمن چیره گردان و به او پیروزی ده؛ زیرا او بنده توست و تو و پیامبرت را دوست می دارد و هرگز فرارکننده نیست». بعد عَلَمٌ را به او داد.

حسان بن ثابت از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) اجازه خواست و این اشعار را در این موضوع گفت:

1. وَ كَانَ عَلِيٌّ أَرَمَدَ الْعَيْنِ يَتَّبِعِي دَوَاءً فَلَمَّا لَمْ يَحِسَّ مُدَاوِيًّا

2. شَفَاءَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُ بِتَقْلِهِ فَبُورِكَ مَرْقِيَا وَ بُورِكَ رَاقِيًّا

3. فَقَالَ سَاعُطِي الرَّايَةَ الْيَوْمَ ضَارِبًا (صارما) كَمِيًّا مُحَبَّبًا لِلرَّسُولِ مُوَالِيًّا

4. يُحِبُّ إِلَهِي وَ الْإِلَٰهَ يُحِبُّهُ بِهِ يَفْتَحُ اللَّهُ الْحُصُونَ الْأَوَابِيَا

5. فَأُصْفَى (فَخَصَّ) بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا عَلِيًّا وَ سَمَاءَهُ الْوَزِيرَ الْمُوَاخِيَا

1. علی را چشم درد می کرد و دارو می جست، اما دارویی نیافت.

2. رسول خدا او را به آب دهن شفا داد، پس چه فرخنده بیمار و چه مبارک طبیعی.

3. که فرمود: فردا علم را به مردی می دهم که پهلوانی چون تیغ بران و دوستدار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است.

4. او خدای مرا دوست می دارد و خدا نیز او را دوست می دارد و این دژهای نگشودنی را با دست او می گشاید.

5. پس علی را از همه مردم بدین فخر برگزید و او را برادر و وزیر خود خواند. (1)

5. جنگ صفین

شجاعت علی (علیه السلام) در جنگ صفین را در اشعار و سخنان بسیاری از موافقان و مخالفان آن حضرت می بینیم:

ص: 151

1- گروهی از اعلام قوم حدیث اَبوسعید خدری را روایت کرده اند؛ از جمله: علی بن محمد شافعی معروف به ابن مغازلی واسطی در «مناقب امیرالمؤمنین» (مخطوط)؛ بدرالدین ابومحمد محمود ابن أحمد عینی در عمده القاری، ج 16، ص 216؛ احمد بن حنبل در المسند، ج 5، ص 358 و فضائل الصحابه، ج 2، ص 118؛ أحمد بن شعيب نسائی در الخصائص، ص 5؛ ابوالمؤید موفق بن أحمد أخطب خوارزم در المناقب، ص 101؛ عمر بن کثیر شافعی دمشقی در البدایه و النهایه، ج 4، ص 186؛ علی بن عبدالعال محقق کرکی در نفحات اللاهوت، ص 58؛ شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع الموده، ص 49؛ بیهقی در السنن الکبری، ج 9، ص 132؛ شیخ محیی الدین یحیی بن شرف شافعی در الاذکار، ص 269؛ زرقانی در شرح مواهب اللدنیه، ج 1، ص 241؛ عطاء الله دشتکی در روضه الأحباب، ص 394؛ سید احمد برزنجی در مقاصد الطالب، ص 8؛ ظهیرالدین کازرونی در سیره نبویه (چاپ شده در هامش سیره حلبیه)، ج 2، ص 201؛ علامه سمهودی در وفاء الوفاء، ج 2، ص 363.

الف) هنگامی که علی (علیه السلام) به خلافت رسید برای ولایات مختلف نامه نوشت؛ از جمله به معاویه نیز چندین نامه و پیغام فرستاد تا وی را به تسلیم وادارد. معاویه از بیعت با ایشان سر باز زد و عَلم مخالفت را بر افراشت. علی (علیه السلام) و اصحابش همواره در صدد بودند برای رام ساختن معاویه و جلوگیری از جنگ و خونریزی راهی بیابند. روزی، عَدِی بنِ حاتم به حضرت گفت: «ای امیر مؤمنان مرا در میان قوم خود مردی است بی همتا که (در فصاحت) مانند ندارد و او اینک آهنگ دیدار پسرعموی خویش، حابس بن سعد طایی را در شام دارد. اگر ما را رخصت دهی او با معاویه دیدار کند. شاید وی را [به برهان] شکست دهد». علی (علیه السلام) به او گفت: «بسیار خوب، [از من] چنینش فرمان ده». و نام آن مرد خُفاف ابنِ عبدالله بود. وی نزد پسرعموی خود، حابس بن سعد در شام آمد و حابس خواجه و بزرگ قبیله طی بود. خُفاف به حابس باز گفت که خود شاهد ماجرای عثمان در مدینه بوده و بعد با علی (علیه السلام) رهسپار کوفه شده است.

خُفاف بن عبدالله در شام نزد معاویه آمد و از اتفاقات مدینه خبر داد. معاویه از شنیدن گفته های او سخت نگران شد. حابس گفت: «ای امیر، من از او شعری شنیدم که نظرم را درباره ماجرای عثمان دگرگون کرد و علی (علیه السلام) در دیده ام بسی بزرگ شد». معاویه گفت: «ای خُفاف آن را برایم بخوان». او شعر خود را چنین خواند:

1. قُلْتُ وَاللَّيْلُ سَاقِطُ الْأَكْثَافِ وَ لَجَبِي عَنِ الْفِرَاشِ تُجَافُ

2. أَرْقُبُ النَّجْمَ مَائِلًا وَ مَتَى الْعَمُصُ بِعَيْنِ طَوِيلِهِ التُّدْرَافِ

3. لَيْتَ شِعْرِي وَ إِنِّي لَسْتُؤْلُ هَلْ لِي الْيَوْمَ بِالْمَدِينَةِ شَافٍ

4. مِنْ صِحَابِ النَّبِيِّ إِذْ عَظَّمَ الْخَطْبُ وَ فِيهِمْ مِنَ الْبَرِيَّةِ كَافٍ

5. أ حَلَّالٌ دَمُ الْإِمَامِ بِذَنْبٍ أَمْ حَرَامٌ بِسُنَّةِ الْوَقَّافِ
6. قَالَ لِي الْقَوْمُ لَا سَبِيلَ إِلَيَّ مَا تَطْلُبُ الْيَوْمَ قُلْتُ حَسْبَ خُفَافٍ
7. عِنْدَ قَوْمٍ لَيْسُوا بِأَوْعِيَةِ الْعِلْمِ وَلَا أَهْلَ صِحِّهِ وَعَفَافٍ
8. قُلْتُ لَمَّا سَمِعْتُ قَوْلًا دَعُونِي إِنْ قَلْبِي مِنَ الْقُلُوبِ الضَّعَافِ
9. قَدْ مَضَى مَا مَضَى وَ مَرَّ بِهِ الدَّهْرُ كَمَا مَرَّ ذَاهِبُ الْأَسْلَافِ
10. إِنِّي وَالَّذِي يُحِجُّ لَهُ النَّاسُ عَلَى لِحْقِ الْبُطُونِ الْعِجَافِ
11. تَتَبَارَى مِثْلَ الْقَسِيِّ مِنَ النَّعْبِ بِشُعْثٍ مِثْلَ الرُّصَافِ نِحَافٍ
12. أَرْهَبُ الْيَوْمَ إِنْ أَتَاكَ عَلَيَّ صَيِّحَةٌ مِثْلَ صَيِّحَةِ الْأَخْقَافِ
13. إِنَّهُ اللَّيْثُ عَادِيًا وَ شُجَاعٌ مُطْرِقٌ نَافِثٌ بِسْمِ زُعَافٍ
14. فَارِسُ الْخَيْلِ كُلِّ يَوْمٍ نِزَالٍ وَ نِزَالُ الْفَتَى مِنَ الْإِنْصَافِ
15. وَاضِعُ السَّيْفِ فَوْقَ عَاتِقِهِ الْأَيْمَنِ يُدْرَى بِهِ سُتُونُ الْقِحَافِ
16. لَا يَرَى الْقَتْلَ فِي الْخِلَافِ عَلَيْهِ أَلْفَ أَلْفٍ كَانُوا مِنَ الْإِسْرَافِ
17. سَوَّمَ الْخَيْلَ ثُمَّ قَالَ لِقَوْمٍ تَابَعُوهُ إِلَى الطَّعَانِ خِفَافٍ
18. اسْتَعِدُّوا لِحَرْبِ طَاعِيَةِ الشَّامِ فَلَبَّوهُ كَالْبَيْنِ اللَّطَافِ
19. ثُمَّ قَالُوا أَنْتَ الْجَنَاحُ لَكَ الرَّيْشُ الْقُدَامَى وَ نَحْنُ مِنْهُ الْخَوَافِ
20. أَنْتَ وَالِ وَ أَنْتَ وَالِدُنَا الْبِرُّ وَ نَحْنُ الْعِدَاهُ كَالْأَضْيَافِ
21. وَ قَرَى الصَّنِيفِ فِي الدِّيَارِ قَلِيلٌ قَدْ تَرَكْنَا الْعِرَاقَ لِالْإِتْحَافِ
22. وَ هُمْ مَا هُمْ إِذَا نَشِبَ الْبُؤْسُ ذُوو الْفَضْلِ وَ الْأُمُورِ الْكُوفِ

23. وَ أَنْظِرِ الْيَوْمَ قَبْلَ نَادِيَةِ الْقَوْمِ بِسَلْمٍ أُرْدَتْ أُمَّ بِخِلَافٍ

24. إِنَّ هَذَا رَأَى الشَّفِيقِ عَلَى الشَّامِ وَ لَوْلَاهُ مَا خَشِيتُ مَشَافٍ (1)

1. چون شب بال های خود را فرود آورد، من از بستر خویش برخاستم [و به سرودن پرداختم].
2. از یک پهلو به ستاره می نگرم و کجا خواب به دیده ای که چون سیل اشک می بارد در تواند شد. 3. کاش من که بسیار پرسان و کنجکاو، می دانستم آیا امروز مرا در مدینه کسی هست که عطش پرشتم را فرو نشانند؟
4. کسی از اصحاب پیامبر که چون کارهای دشوار پیش آید، مراجعه به آنان آدمی را از مراجعه به دیگر کسان بی نیاز کند؟
5. آیا ریختن خون پیشوایی که به گناه دست یازیده حلال است یا به موجب سنت و لزوم احتراز از خونریزی، حرام است؟
6. گروهی مرا گفتند: تو راهی به کشف آنچه اینک در صدد آنی نداری، و من نیز به خود گفتم: «خفاف»
7. از پرسش درگذر، [به ویژه] پرسش از قومی که نه حافظان علم دینند و نه اهل درستی و پاکدامنی هستند.
8. گفتم چون سخنی [در این باب که مورد علاقه من است] شنیدید، مرا بخوانید که آگاه شوم؛ به راستی مرادلی نازک است.
9. به یقین، رفت آنچه رفت و روزگار همچنانکه بر پیشینیان گذشت، بر آن حادثه نیز بگذشت. 7.

ص: 154

10. سوگند به آنکو مردم، سوار بر اشتران لاغر میان، به زیارت حج خانه اش می شتابند،

11. و چون کمان های نبعی [درختی که از چوب آن کمان می ساختند] با حاجیانی که گرد راه بر مویشان نشسته و از رنج سفر زار و نزار شده اند، مسابقه می دهند.

12. من از آن روز بیم دارم که علی بلایی بر سر تو آرد که چون عذاب احقاف بر قوم عاد (1) هلاکت بار باشد.

13. به راستی او شیر شرز و نرّه اژدهای گرزه ای است، کوبنده و توفنده و پرتاب کننده زهری کشنده.

14. یکه سوار هر جنگ گران و هر پیکار بی امان که نبرد جوانمرد از سر عدل و انصاف است.

15. شمشیر را به دست راست بر شانه بر آرد و سرها را از گردن ها بپراند و به خاک افکند.

16. کشتن هزار هزار تن را که بر ضد او سر مخالفت برداشته باشند، زیاده روی و اسراف نمی شمارد.

17. طلایه لشکر را روانه کرد و سپس به دنباله سپاه فرمود برای جنگی برق آسا از پی آن لشکر به تک در آیند.

18. [و گفت] آماده جنگ با گردنکش شام باشید و همگانش چون پسران گوش به فرمان و آرام لبیک گفتند.

19. و سپس گفتند: تو شهبالی و شهپر پیشین تو راست و ما فقط به منزله پرهایت.

ص: 155

1- . اشاره به آیات 21 - 26 سوره الاحقاف است و احقاف، ریگزاری است که میانه عمان و حضر موت گسترده شده است.

20. تو فرمانروا و هم پدر نکوکردار بزرگوار مایی و ما پگاه، چون میهمانان [خوان دلاوری و احسان] توایم.

21. میزبانی کردن از مهمان در خانه ها اندک زمانی شاید. از این رو، ما عراق را برای آوردن سوغات پیروزی ترک کردیم.

22. آنان (سپاهیان علی) چنینند و چون جنگ درگیرد، مردانی قوی دست و صاحب برتری و کفایت در کارزارند.

23. امروز، زان پیش که به هموردی آنان روی، بیندیش و بنگر آیا آهنگ صلح داری یا بر عکس در سودای جنگی؟

24. به راستی این رأی و اندرز کسی است که دوست دار و دلسوز شام است و اگر او [خود فرمانده] نمی بود، از دیدار پروایی نداشتیم.

معاویه وقتی این اشعار را از خُفاف شنید، درباره خُفاف به شک افتاد و نیز از او در شگفت ماند.

ب) یکی از کسانی که به شجاعت بی نظیر علی اعتراف دارد، عمرو بن عاص است. وی به معاویه گفت: «به خدا قسم ای معاویه! اگر تو در مقابل علی (علیه السلام) قرار می گرفتی، جرئت جنگیدن با او را نداشتی، اگر خود را دلیر و شجاع می دانی، می خواستی موقع مبارز طلبیدن علی (علیه السلام)، با او روبه رو شوی!» آن گاه این اشعار را سرود:

1. تَسِيرُ إِلَى ابْنِ ذِي يَزْنَ سَعِيدٍ وَ تَتَرَكُ فِي الْعَجَاجِ مَنْ دَعَاكََا

2. فَهَلْ لَكَ فِي أَبِي حَسَنِ عَلِيٍّ لَعَلَّ اللَّهَ يُمَكِّنُ مِنْ قَفَاكََا

3. دَعَاكَ إِلَى النَّزَالِ فَلَمْ تُجِبْهُ وَ لَوْ نَازَلْتَهُ تَرَبَّتْ يَدَاكََا

4. وَ كُنْتَ أَصَمَّ إِذْ نَادَاكَ عَنْهَا وَ كَانَ سُكُوتُهُ عَنْهَا مُنَاكَ

5. فَآبَ الْكَبُشِّ قَدْ طَحَنْتَ رَحَاهُ بِنَجْدَتِهِ وَ لَمْ تَطْحَنْ رَحَاكَ

6. فَمَا أَنْصَفْتَ صَحْبَكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ أَ تَقْرُفُهُ وَ تُغَضِبُ مَنْ كَفَاكَ

7. فَلَا وَ اللَّهُ مَا أَضْمَرْتَ خَيْرًا وَ لَا أَظْهَرْتَ لِي إِلَّا هَوَاكَ (1)

1. به میدان سعید، پسر ذی یزن می روی، اما به جنگ آن دیگری که تو را در آوردگاه به مبارزه خواند، نمی روی.

2. آیا تو خود یارای مقابله با ابی الحسن علی را داری که شاید بعد، خداوند به آن کس که به دنبال توست نیز امکان پیروزی دهد؟

3. [علی] تو را به مبارزه خواند و تو پاسخش ندادی؛ چه اگر هم‌آوردش می شدی بی گمان به خاک هلاک می افتادی.

4. چون او تو را به هم‌آوردی خواند کر و لال شدی و در برابر آن مبارزه طلبی مردانه سکوتی مرگبار کردی.

5. آن سردار پیشاهنگ، به رادمردی آسیاب خود را گرداند و کارش را گذراند (و وظیفه اش را انجام داد، ولی تو وظیفه ات را به انجام نرساندی).

6. ای پسر هند تو با یارانت منصفانه و مردانه رفتار نکردی؛ خود، آنها را پراکنده کردی و سپس بر کسانی که تو را یآوری ها داده اند، خشم گرفتی.

7. نه، به خدا، در ضمیر تو نیت خیری نمی گذرد و جز خودخواهی و هوای نفس خویش را بر من نمایان نکردی.

عمر و بن عاص، در این اشعار به آنچه مؤرخان ذکر کرده اند اشاره می کند که 8.

ص: 157

1- . وقعه صفین، ص 216؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، صص 111 و 287؛ تاریخ ابن کثیر، ج 7، ص 263؛ واقدی و بیهقی، المحاسن و المساوی، ج 1، ص 38.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) در جنگ صفین، بین دو لشکر به پا ایستاد و معاویه را چند بار به نام صدا زد. معاویه گفت: «از علی پرسید چه می خواهد؟» حضرت فرمود: «دوست دارم [معاویه] برابر من ظاهر شود تا یک سخن با او بگویم». معاویه به میدان آمد و عمرو بن عاص همراهش بود؛ همین که به هم نزدیک شدند، آن حضرت به عمرو اعتنایی نفرمود و به معاویه گفت: «وای بر تو! این مردم بر چه مبنایی می جنگند و بر هم می زنند؟ تو خود به میدان بیا با هم مبارزه کنیم؛ هر یک از ما دیگری را به قتل رسانید، غلبه با او باشد».

معاویه رو به عمرو کرد و گفت: «نظر تو درباره این کار چیست؟ صلاح هست من با او مبارزه کنم؟» عمرو گفت: «این مرد از روی انصاف با تو سخن گفت و تو اگر پیشنهاد او را نپذیری، باعث بدنامی تو و نسل تو خواهد بود و مادام که یک عرب روی زمین باشد، این خاطره فراموش نمی شود». معاویه گفت: «ای عمرو! مانند منی، درباره جانش فریب نمی خورد! سوگند به خدا، که پسر ابی طالب با کسی به مبارزه برنخاست مگر آنکه زمین را از خون او سیراب کرد»؛ پس از این سخن، معاویه تا آخرین صف سپاهیان خود عقب نشست و عمرو هم همراهی اش می کرد.

وقتی معاویه از کارزار با علی (علیه السلام) خودداری کرد، خطاب به عمرو بن عاص گفت: «وای بر تو ای عمرو، چقدر نادانی! آیا به نظر تو در حالی که بنی عک، اشعریون و جذام در اختیار و فرمان منند، من باید خود با وی هم‌وردی کنم؟» آن گاه چنین سرود:

1. يَا عَمْرُو إِنَّكَ قَدْ قَشَرْتَ لِي الْعَصَا بِرِضَاكَ فِي وَسْطِ الْعَجَاجِ بِرَازِي

2. يَا عَمْرُو إِنَّكَ قَدْ أَشْرْتَ بِظَنِّهِ إِنَّ الْمُبَارِزَ كَالْجُدِيِّ النَّازِي

3. مَا لِلْمُلُوكِ وَ لِلْبِرَازِ وَإِنَّمَا حَتْفُ الْمُبَارِزِ خَطْفُهُ لِلْبَازِي

4. وَ لَقَدْ أَعَدْتَ فُقُلْتَ مَرْحَهُ مَازِحٍ وَ الْمَرْحُ يَحْمِلُهُ مَقَالُ الْهَازِي

5. فَإِذَا الَّذِي مَتَّكَ نَفْسَكَ خَالِيًا قَتَلِي جَزَاكَ بِمَا نَوَيْتَ الْجَازِي

6. فَلَقَدْ كَشَفْتَ قِنَاعَهَا مَذْمُومَةً وَ لَقَدْ لَبَسْتَ بِهَا تِيَابَ الْحَازِي (1)

1. ای عمرو، تو با خرسند شدن به هموردی من [با علی] در میان گرد و غبار آوردگاه، چهره واقعی و ضمیر بدخواه خود را به من نمودی.

2. ای عمرو، تو بر این گمان چنان رایزنی کردی که من آن همورد توانمند را چون بزکی ظریف پندارم.

3. شهیاران را چه نسبت با مخاطره هموردی؟ که به راستی مرگ، چون باز شکاری تیز چنگال، همورد را برآید.

4. اینک از سخن مغرضانه خود بازگشته و گویی شوخی کرده ای، ولی هر سخن مزاحی پیامی از حقیقت ضمیر گوینده در بر دارد.

5. پس همان کس که خیال کشتن مرا بر دلت گذرانند، تو را به سبب آن تیت سویی که در سر پرورده بودی جزا دهد.

6. تو از چهره نفس ناستوده ات نقاب برگرفتی و بدین گونه لباس ننگ و رسوایی در پوشیدی.

عمرو نیز در جواب وی گفت: «ای مرد، بس کن و خاموش شو! تو خود از 6.

ص: 159

1- . وقوعه صفین، ص 276.

دشمن خویش می ترسی و آن گاه نصیحت گوی خیراندیشیت را به غرض ورزی متهم می کنی؟!» و در پاسخ وی چنین سرود:

1. مُعَاوِيَ إِنْ نَكَلْتِ عَنِ الْبِرَازِ لَكَ الْوَبْلَاتُ فَأَنْظُرِي فِي الْمَخَازِي

2. مُعَاوِيَ مَا اجْتَرَمْتُ إِلَيْكَ ذَنْبًا وَمَا أَنَا فِي الَّتِي حَدَّثَتْ بِخَازِي

3. وَمَا ذَنْبِي بِأَنْ نَادَى عَلِيٌّ وَكَبَشَ الْقَوْمَ يُدْعَى لِلْبِرَازِ

4. فَلَوْ بَارَزْتَهُ بَارَزْتَ لَيْثًا حَدِيدَ النَّابِ يَخْطِفُ كُلَّ بَازِي

5. وَيَزْعُمُ أَنِّي أَضْمَرْتُ غِشًّا جَزَانِي بِالَّذِي أَضْمَرْتُ جَازِي

6. أَصْنَعُ فِي الْعَجَاجِهِ يَا ابْنَ هِنْدٍ وَعِنْدَ الْبَاهِ كَالنَّيْسِ الْحِجَازِي (1)

1. ای معاویه، چون از هم‌آوردی سر تافتی وای بر تو باد، اینک بدین رسوایی ها [که به جان خریدی] بنگر.

2. ای معاویه، من درباره تو مرتکب گناهی نشدم و در آن رویداد (سخنی که به مشورتت گفتم) شرمسار نیستم.

3. گناه من چیست که علی تو را به هم‌آوردی خواند؟ البته پیشاهنگ و سردار قوم را به هم‌آوردی خوانند.

4. اگر به هم‌آوردی او می رفتی، با شیری آهنین دندان که هر باز شکاری را می رباید، نبرد کرده [و افتخار افزوده] بودی.

5. [معاویه] پندارد من نیت نادرستی در سر پرورانده بودم، جزا دهنده راستینم جزا دهد اگر چنان اندیشه ای به ذهنم گذشته باشد.

6. ای پسر هند، آیا در میان گرد و غبار [و در عالم ادعا]، کفتاری نمایی و هنگام امتحان و فرو نشستن غبار [از فرط بزدلی] چون بزی حجازی باشی؟ 6.

ص: 160

1- . وقعه صفین، ص 276.

گفته شده است وقتی سپاه عراق هجوم آورد و به شامیان برخورد کرد، عمرو ابن عاص، پرچم به دست گرفت و حمله کرد. علی (علیه السلام) بر عمرو ضربتی سخت وارد ساخت و وی را بر خاک افکند. عمرو پای خود را فرا داشت و عورتش عیان شد و علی (علیه السلام) روی گردانید و از کشتن او منصرف شد. یاران علی (علیه السلام) گفتند: «ای امیر مؤمنان آن مرد را آسان از دست رها کردی!» گفت: «آیا می دانید او که بود؟» گفتند: «نه». گفت: «او عمرو بن عاص بود؛ [چون] عورت خود را به من عیان کرد، من از او روی برگردانیدم».

عمرو نزد معاویه بازگشت و معاویه به او گفت: «ای عمرو چه کردی؟» گفت: «علی به مقابله من آمد و مرا به خاک افکند». گفت: «به سبب عورتت [که تو را از مرگ رهانید] خدا را شاکر باش. به خدا اگر چنان که باید و شاید او را می شناختی، به نبردش نمی رفتی». آن گاه معاویه در این باره گفت:

1. أَلَا لِلَّهِ مِنْ هَفَوَاتِ عَمْرٍو يُعَاتِبُنِي عَلِيٌّ تَرَكِي بِرَازِي

2. فَقَدْ لَاقَى أَبَا حَسَنِ عَلِيًّا فَآبَ الْوَالِيُّ مَابَ خَازِي

3. فَلَوْ لَمْ يُبِدِ عَوْرَتَهُ لَلَأَقَى بِهِ لَيْثًا يُدَلِّلُ كُلَّ نَازِي

4. لَهُ كَفٌّ كَانَ بِرَاحَتِيهَا مَنَائِي الْقَوْمِ يَخْطِفُ خَطْفَ بَازِي

5. فَإِنْ تَكُنِ الْمَنَائِي أَخْطَأَتْهُ فَقَدْ غَنَى بِهَا أَهْلُ الْحِجَازِ (1)

1. پناه بر خدا از لغزش ها و خطاهای عمرو، مرا سرزنش می کند که چرا خود به میدان مبارزه نمی روم. 8.

ص: 161

1- . وقعه صفین، ص 408.

2. ابوالحسن علی با او روبه رو شد و وی به سرنوشت ننگباری دچار آمد.

3. اگر بر هم‌آوردی که چون شیری شرزهر مبارزی را می افکند، عورتش را آشکار نمی ساخت [کشته شده بود].

4. هم‌آوردش را سرپنجه ای قوی بود که چون چنگال شاهین جان‌ها را می رباید و مرگ می آفریند.

5. گرچه چون هنوز اجلش نرسیده بود [جان بدر برد، ولی] مردم حجاز بر آن ماجرا هجوش گفتند.

عمرو به خشم آمد و گفت: «چقدر بر آنچه علی بر سر من آورده مرا سرکوفت می زنی؟ مگر نه او همان است که با پسرعموی خود هم‌آوردی کرد و او را از پای در آورد؟ آیا دیدی که آسمان بر آن حادثه خون بگرید؟» گفت: «اما [هر چه بود و باشد] این برخورد برای تو رسوایی کاملی به بار آورد».

ج) همچنین عمرو بن عاص در روز جنگ صفین چنین گفت:

لَا تَأْمَنَّا بَعْدَهَا أبا حَسَنِ إِنَّا نُمِرُّ الْحَرْبَ أَمْرًا الرَّسَنِ

لَتَصْبِحَنَّ مِثْلَهَا أُمُّ لُبْنٍ طَاحِنَةً تَدُقُّكُمْ دَقَّ الْحَفَنِ

ای اباحسن، زین پس، از گزند ایمن و آسوده مباش، همانا جنگ را به سان درهم تافتن ریسمان سخت درهم پیچیم.

بدان پایه که این همه اشتران و سواران چون مستی آرد، به زیر آسیا سنگ جنگ، خرد و خمیر شوند.

پس شاعری از شاعران عراق پاسخش را این گونه داد:

ص: 162

1. أَلَا أَحَدَرُوا فِي حَرْبِكُمْ أَبَا الْحَسَنِ لَيْثًا أَبَا شَيْبَلِينَ مَحْدُورًا فَطِنَ

2. يَدْفُكُم دَقَّ الْمَهَارِيسِ الطُّحْنِ لَتَغْبَنَنَّ يَا جَاهِلًا أَيَّ غَبْنٍ

3. حَتَّى تَعَضَّ الكَفَّ أَوْ تَقَرَّعَ سِنَّ نَدَامَةً أَنْ فَاتَكُمُ عَدْلُ السُّنَنِ (1)

1. هلا به هوش، در جنگ خود از ابی الحسن بپرهیزید. او شیری است، پدر دو شیر بچه که همه از او بپرهیزند و سخت زیرک است.

2. شما را آن گونه که آسیا سنگ گندم را آرد کند، درهم کوبد. ای نادان تو بی گمان، فریب خورده ای و چه سخت فریب داده اند.

3. چندان که از سر پشیمانی دستت را بگزی یا دندان به هم کوبی که راه راست را از کف داده ای.

د) یکی از کسانی که در جنگ صفین برای جنگیدن با علی (علیه السلام) به میدان آمد، حُرَیث بود که علی (علیه السلام) ضربتی سخت بر حُرَیث وارد ساخت و او را که یکی از یاران نزدیک معاویه بود، از پا در آورد.

نصر بن مزاحم گفت: محمد بن عبیدالله از جُرْجانی روایت کرد که معاویه به خاطر کشته شدن حُرَیث سخت بی تابی کرد و عمرو را به خاطر آن سرزنش نمود و بعد از کشته شدن حُرَیث چنین گفت:

1. حُرَيْثٌ أَلَمْ تَعْلَمْ وَ جَهْلُكَ ضَائِرٌ بَانَ عَلِيًّا لِلْفُؤَارِسِ قَاهِرٌ

2. وَ أَنْ عَلِيًّا لَمْ يُبَارِزُهُ فَارِسٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَقْصَدَتْهُ الْأَطَافِرُ

3. أَمْرُكَ أَمْرًا حَازِمًا فَعَصَيْتَنِي فَجَدُّكَ إِذْ لَمْ تَقْبَلِ النَّصْحَ عَائِرٌ

4. وَ دَلَاكَ عَمْرُوٌّ وَ الْحَوَادِثُ جَمَّةٌ غُرُورًا وَ مَا جَرَّتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِرُ 3.

ص: 163

5. وَظَنَّ حُرَيْثٌ أَنْ عَمْرًا نَصِيحُهُ وَقَدْ يُهْلِكُ الْإِنْسَانَ مَنْ لَا يُحَازِرُ

6. أَيْرَكَبُ عَمْرٍو رَأْسَهُ خَوْفَ سَيْفِهِ وَ يُصَلِّي حُرَيْثًا إِنَّهُ لَفَرَايِرُ (1)

1. ای حریث آیا نادانی ات به چنین ستم مبتلا کرد که ندانستی علی به قهر، فرو کوبنده زبده سواران است.

2. و همانا هرگز یکه سواری از سواران به هموردی علی نرفته، مگر آنکه چنگال قضا، آهنگ ربودن او کرده باشد.

3. من از سر احتیاط دستوری به تو دادم و تو فرمانم نبردی و با اصرار گفتمت که اگر نصیحت نپذیری در خواهی لغزید.

4. اما عمرو تو را به ناروا ره نمود و حوادث انبوه دردناک بر اثر غرور تو رخ داد و چنان شوم تقدیری بر تو رفت.

5. حریث پنداشت که عمرو خیرخواه اوست؛ باری آدمی از ناحیه کسی که از او نمی پرهیزد، به دام هلاک می افتد.

6. آیا رواست که عمرو سر خود را از بیم شمشیر او (علی) حفظ کند و حریث را از بی خردی و مخاطره جویی به کام مرگ بفرستد؟!

ه) در گیر و دار جنگ صفین، هنگامی که عرصه بر معاویه تنگ آمد، پاره ای از سران، مانند عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مروان بن حکم، عبدالله بن عامر و ابن طلحه الطَّلَحَات برای چاره جویی نزد معاویه آمدند. ولید بن عقبه در این باره اشعار ذیل را سرود:

1. يَقُولُ لَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ حَرْبٍ أَمَا فِيكُمْ لَوَاتِرِكُمْ طَلُوبٌ

2. يَشُدُّ عَلَى أَبِي حَسَنِ عَلِيٍّ بِأَسْمَرَ لَا تُهَجُّهُ الْكُعُوبُ

3. فَيَهْتِكُ مَجْمَعَ اللَّبَّاتِ مِنْهُ وَ تَقَعُ الْقَوْمُ مُطَّرِدٌ يَتُوبُ 3.

ص: 164

1- . وقعه صفین، ص 273.

4. فَقُلْتُ لَهُ أَتَلْعَبُ يَا ابْنَ هِنْدٍ كَأَنَّكَ وَسَطْنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ

5. أَتَأْمُرُنَا بِحَيِّهِ بَطْنٍ وَإِذَا نَهَشْتَ فَلَيْسَ لَهَا طَيْبٌ

6. وَمَا ضَبْعُ يَدِ بِيْطْنٍ وَإِذَا أُتِيحَ لَهُ بِهِ أَسَدٌ مَّهِيْبٌ

7. بِأَضْعَفَ حِيلَةٍ مِّثْلًا إِذَا مَا لَقِيْنَاهُ وَذَا مِثْلًا عَجِيْبٌ

8. دَعَا لِلِقَاءِ فِي الْهَيْجَاءِ لَاقٍ فَأَخْطَأَ نَفْسَهُ الْأَجْلُ الْقَرِيْبُ

9. سِوَى عَمْرٍو وَقَتَهُ خُصِيْبَتَاهُ نَجَا وَ لَقَلْبِهِ مِنْهَا وَجِيْبٌ

1. كَانَ الْقَوْمَ لَمَّا عَايَنُوهُ خِلَالَ النَّعْ لَيْسَ لَهُمْ قُلُوْبٌ

11. لَعَمْرُ أَبِي مُعَاوِيَةَ بْنِ حَرْبٍ وَمَا ظَنِّي بِمِلْقَحِهِ الْعِيُوْبِ

12. لَقَدْ نَادَاهُ فِي الْهَيْجَا عَلِيٌّ فَأَسْمَعَهُ وَ لَكِنْ لَا يُجِيْبُ (1)4.

ص: 165

1- . وقعه صفین، ص 418؛ ولید بن عقبه، همان کسی است که خدا در قرآن او را «فاسق» نامیده است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به آتش وعده داد. وی از طرف عمر عامل عربان جزیره بود. در سال دوم خلافت عثمان والی کوفه شد. شش سال آنجا بود و سال سی ام هجری جماعتی گواهی دادند که ولید باده گساری کرده است. عثمان هم ولید را به مدینه احضار کرد و به سعد بن عاص دستور داد که ولید را حد بزند. او هم او را با تازیانه نواخت. ولی روایت صحیح این است که عبدالله بن جعفر او را حد زده؛ زیرا مردم شهادت دادند که او مست بوده و عثمان از علی (علیه السلام) خواست که او را حد بزند، علی (علیه السلام) به عبدالله بن جعفر امر کرد و او ولید را تازیانه زد. به دنبال آن، عثمان سعید بن عاص بن ابی اخیحه را به ولایت کوفه منصوب کرد و به وی دستور داد با مردم مدارا کند. ولید از دشمنان علی (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. پدرش به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ بدر اسیر شد و در جایی به نام صفراء - میان بدر و مدینه - به دست علی (علیه السلام) کشته شد. مغیره ضبّی گوید: «جمعی که به عیادت ولید بن عقبه می رفتند، بر حسن بن علی (علیه السلام) گذشتند. ولید سخت بیمار شده بود. حسن (علیه السلام) نیز با آنان به عیادت او رفت. ولید به حسن (علیه السلام) گفت: از هر چه با مردم دیگر کرده ام، نزد خدا توبه کردم؛ مگر آنچه در حق پدر تو کرده ام». (یعنی از هر بد که در حق علی کرده ام توبه نمی کنم): أنساب الأشراف، ج 5، ص 529؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 2119؛ الکامل، ج 9، ص 174.

1. معاویه بن حرب به ما می گوید: آیا در میان شما کسی نیست که به خونخواهی کشتگان دودمان خود برخیزد؟
2. ابوالحسن، علی، با شمشیر آخته اش که هیچ نیزه و سلاحی در برابر آن کارگر نیست بر ما تاخته است.
3. تیغ در میان صفوف نهاده و دمار از روزگار جنگجویان بر آورده و جمع ما را تارانده است.
4. [به معاویه] گفتم: ای پسر هند چنان مزاح می کنی که گویی تو در میانه ما مردی بیگانه [و از واقعیت بی خبر] هستی.
5. به ما فرمایی با اژدهای دمان دل صحرا که بر نیش جانگزایش هیچ طبیب و درمانی نیست، درافتیم.
6. کدامین درنده در دل صحرا یارای آن دارد که با شیر ژیان هولناک روبه رو شود؟
7. با این ناتوانی و بیچارگی که گریبان ما را گرفته چنان دلآوری ها از ما بسی شگفت می نماید.
8. رزم آوری به گاه نبرد او را به هموردی خواند، و در دم به مغاک مرگ فرورفت.
9. غیر از عمرو که خصیه هایش جان پناهش شد و او را زنده نگه داشت و او با دلی هراسان از معرکه جان به در برد.
10. چون مردم در میان آوردگاه او را چنان دیدند، گویی [از خوف] دلی

11. به جان پدرم، بی آنکه قصد عیبجویی داشته باشم، همین معاویه بن حرب را [که چنین انتظاری از ما دارد].

12. علی در میدان به هموردی خواند و وی دعوت او را شنید و پاسخش نداد.

عمرو بن عاص از شنیدن این اشعار به خشم آمد و گفت: «اگر ولید راست می گوید باید خود با علی رویه رو شود یا آن گاه که صدای مبارزطلبی او را می شنود، از جای خویش بجنبید و برابر او پایداری کند، آن گاه گفت:

1. يُذَكِّرُنِي الْوَلِيدُ دُعَا عَلِيٍّ وَ بَطْنُ الْمَرْءِ يَمْلُؤُهُ الْوَعِيدُ

2. مَتَى يَذَكُرُ مَشَاهِدَهُ قُرَيْشٍ يَطْرُقُ مِنْ خَوْفِهِ الْقَلْبُ الشَّدِيدُ

3. فَأَمَّا فِي اللَّقَاءِ فَأَيْنَ مِنْهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ حَرْبٍ وَالْوَلِيدُ

4. وَعَيْرِنِي الْوَلِيدُ لِقَاءَ لَيْثٍ إِذَا مَا زَارَ هَابِتَهُ الْأُسُودُ

5. لَقَيْتُ وَ لَسْتُ أَجْهَلُهُ عَلِيًّا وَقَدْ بَلَّتْ مِنَ الْعَلَقِ الْكُبُودُ

6. فَأَطْعُمُهُ وَ يَطْعُمَنِي خِلَاسًا وَ مَا ذَا بَعْدَ طَعْنَتِهِ أُرِيدُ

7. فَرُمَهَا مِنْهُ يَا ابْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَ أَنْتَ الْفَارِسُ الْبَطْلُ النَّجِيدُ

8. فَأُقْسِمُ لَوْ سَمِعْتَ نِدَا عَلِيٍّ لَطَارَ الْقَلْبُ وَ انْتَفَحَ الْوَرِيدُ

9. وَ لَوْ لَاقَيْتَهُ شَقَّتْ جُيُوبٌ عَلَيْكَ وَ لَطَمَتْ فِيكَ الْخُدُودُ (1)

1. ولید هموردخواهی علی و هراسی را که او بر دل آدمی می نشاند، به یاد من می آورد.8.

ص: 167

2. قریشیان هرگاه نبردهای او را به یاد می آورند، هرچند دلیر باشند، از بیم دلشان از جا کنده می شود.

3. اما در مورد رؤیاریی با او، معاویه بن حرب و ولید را چه یارای آن باشد که با او برابر شوند.

4. ولید رفتار مرا در مقابله با شیر ژیانی که چون دیگر شیران بیندش، به هراس افتند، سرزنش می کند.

5. باری، من با او روبه رو شدم و چنان نبود که علی را نشناخته باشم و ندانم که جگرها از خوف او آب می شود.

6. با این همه او را به نیزه زدم و او نیز مرا با نیزه بزد؛ بعد از زخمی که از او خوردم، دیگر چه می خواستم؟

7. ای ابن ابی معیط! تو که شهسوار قهرمان با حمیت پردلی هستی، به پیکارش برو.

8. سوگند می خورم که اگر بانگ علی را بشنوی دلت از جای کنده شود و رگ جانت از هم بگسلد.

9. اگر یکدم با او روبه رو شوی [به خاک هلاک افتی و بازماندگانت] گریبان بر مرگ چاک زنند و رخساره ها خراشند.

و) معاویه به بُسر بن اُرطاه (1) گفت: «آیا به هموردی علی می روی؟» گفت: «هیچ کس سزاوارتر از تو به هموردی با او نیست. اما اگر شما همه خودداری کردید، آن گاه من به نبرد تن به تن با او می روم». معاویه به وی گفت: «بنابراین فردا پیشاپیش سپاه، تو در آوردگاه با او روبه رو خواهی شد». بُسر بن اُرطاه 1.

ص: 168

1- . تاریخ طبری، ج 6، صص 77 - 81؛ کامل ابن اثیر، ج 3، صص 162 - 167؛ الاستیعاب، ج 1، صص 65 و 66؛ تاریخ ابن کثیر، ج 7، صص 319 - 322؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 31.

عموزاده ای داشت که از حجاز به خواستگاری دخترش آمده بود، وی نزد بَسر آمد و درباره شجاعت علی (علیه السلام) گفت:

1. تُتَازِلُهُ يَا بَسْرُ إِن كُنْتَ مِثْلَهُ وَإِلَّا فَإِنَّ اللَّيْثَ لِلضَّبِّعِ آكِلٌ

2. كَأَنَّكَ يَا بَسْرُ بَنُ أَرْطَاهُ جَاهِلٌ بِأَثَارِهِ فِي الْحَرْبِ أَوْ مُتَجَاهِلٌ

3. مُعَاوِيَةُ الْوَالِي وَصِنَوَاهُ بَعْدَهُ وَ لَيْسَ سِوَاءَ مُسْتَعَارٍ وَ تَاكِلٌ

4. أَوْلَيْكَ هُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ إِنَّهُ عَلِيٌّ فَلَا تَقْرَبُهُ أُمَّكَ هَابِلٌ

5. مَتَى تَلَقَّهُ فَالْمَوْتُ فِي رَأْسِ رُمْحِهِ وَ فِي سَيْفِهِ شُغْلٌ لِنَفْسِكَ شَاغِلٌ

6. وَ مَا بَعْدَهُ فِي آخِرِ الْحَرْبِ عَاطِفٌ وَ لَا قَبْلَهُ فِي أَوَّلِ الْخَيْلِ حَامِلٌ (1)

1. ای بَسر اگر همتای او بی به مبارزه اش رو، وگرنه بدان که شیر شَرزه کفتار را می خورد.

2. چنان می نماید که تو، ای بسر بن اَرطاه از هنرنمایی های او در جنگ بی خبری یا خود را به بی خبری می زنی.

3. معاویه والی است و پس از او دو برادرش هستند و البته بدل با اصل برابر نباشد.

4. آنان همه برای هموردی با او از تو سزاوارترند. او علی است، به دم تیغش مرو که مادرت به عزایت خواهد نشست.

5. همان دم که با او رویه رو شوی، مرگ در ناوک نیزه اش به انتظارت نشسته و تیغ او را هنری است که به شکار جانت پردازد.

6. و زان پس به پایان جنگ، نه [چون تو] نگهبانی برای شکست خوردگان باشد و نه پیش از آن در طلایه سواران، پرچمداری برای حمله بماند. 0.

ص: 169

بسر گفت: «آیا این [که گویی] چیزی جز مرگ باشد؟ به خدا سوگند که از دیدار خدای تعالی گریزی نیست».

علی روز دیگر همراه اشتر از سپاه خود جدا شد و رو بدان تپه ای نهاد که بسر در آن بود و می گفت:

1. إِنِّي عَلِيٌّ فَاسْأَلُوا لِتُخْبِرُوا ثُمَّ ابْرُزُوا إِلَيَّ الْوَعْدَى أَوْ أَدْبِرُوا

2. سَيْفِي حُسَامٌ وَسِنَانِي أَزْهَرُ مِنَّا النَّبِيُّ الطَّيِّبُ الْمُطَهَّرُ

3. وَ حَمْرَهُ الْخَيْرِ وَمِنَّا جَعْفَرٌ لَهُ جَنَاحٌ فِي الْجَنَانِ أَخْضَرُ

4. ذَا أَسَدُ اللَّهِ وَفِيهِ مَفْخَرٌ هَذَا وَ هَذَا وَابْنُ هِنْدٍ مُجَحَّرُ

مُدْبَدْبُ مُطَرَّدٌ مُؤَخَّرٌ (1)

1. منم علی، [از جنگ آزمودگان] بپرسید تا آگاه شوید. آن گاه یا به میدان نبردم آید یا پشت کنید و بگریزید.

2. تیغم برنده و سنانم دل دوز و جان شکار است. پیامبر پاکیزه خصال از ماست.

3. حمزه نیک رفتار و جعفر [طیار] که او را در بهشت شهبالی باشد، از ماست.

4. این شیر خداست با چنین افتخارات و آن پسر هند است [که] به کناری خزیده، متزلزل رانده شده، واپس کشیده.

در این هنگام، بسر بن ارطاه، درحالی که خود را غرق در آهن و زره کرده بود، به طوری که شناخته نمی شد، ظاهر شد و ندا داد: «ای ابوالحسن به جنگ با من برخیز!» علی (علیه السلام) رو به او کرد همین که نزدیک او شد با نیزه به او زد و او را به زمین افکند. ولی زره اش مانع شد. بسر آهنگ عیان کردن [عورت] خود کرد تا به این 1.

ص: 170

حيله از شدت حمله و صلابت او برهد. اما علی (علیه السلام) از او روی تافت و از کشتش صرف نظر کرد.

بُسر نزد معاویه باز آمد و معاویه به وی گفت: «دیده از شرم به زیر میفکن که خداوند عمر و را در این حرکت پیشکسوت تو قرار داده است». نضر بن حارث در نکوهش این عمل (کشف عورت توسط بسر) گفت:

1. أَمَى كُلُّ يَوْمٍ فَارِسٌ تَنْدِيُونُهُ لَهُ عَوْرَةٌ وَسَطَ الْعَجَاجَةِ بَادِيَةٍ

2. يَكْفُ بِهَا عَنْهُ عَلِيُّ سِنَانَهُ وَيَضْحَكُ مِنْهَا فِي الْخَلَاءِ مُعَاوِيَةَ

3. بَدَتْ أَمْسٍ مِنْ عَمْرٍو فَقَنَّعَ رَأْسَهُ وَعَوْرَهُ بُسْرٍ مِثْلَهَا حَدَوَ حَازِيَةٍ

4. فَقَوْلًا لِعَمْرٍو وَابْنِ أَرْطَاهُ أَبْصِرَا سَبِيلَكُمَا لَا تَلْقِيَا اللَّيْثَ ثَانِيَةَ

5. وَلَا تَحْمِدَا إِلَّا الْحَيَا وَخُصَاكُمَا هُمَا كَانَتَا وَاللَّهِ لِلنَّفْسِ وَاقِيَةَ

6. فَلَوْلَا هُمَا لَمْ تَنْجُوا مِنْ سِنَانِهِ وَتَلَكَ بِمَا فِيهَا عَنِ الْعُودِ نَاهِيَةَ

7. مَتَى تَلْقِيَا الْخَيْلَ الْمُشِيحَةَ صُبْحَهُ وَفِيهَا عَلِيُّ فَاتْرُكَا الْخَيْلَ نَاحِيَةَ

8. وَكُونَا بَعِيدًا حَيْثُ لَا يَبْلُغُ الْقَنَا وَحَمَى الْوَعَى إِنَّ التَّجَارِبَ كَافِيَةَ

9. وَإِنْ كَانَ مِنْهُ بَعْدُ فِي النَّفْسِ حَاجَةٌ فَعُودًا إِلَى مَا سِتُّمَّا هِيَ مَا هِيَ. (1)

1. آیا به هر روز شهنساری را به میدان می فرستید که در میان آوردگاه عورتش را عریان کند و نمایش دهد؟

2. و بدین حیلت، علی ضربت سنان خود را از او باز دارد و معاویه در خلوتگاه خویش بر این ماجرا بخندد؟ 8.

ص: 171

1- . الفصول المهمه، ص 73؛ الاستيعاب، ج 1، ص 67؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 2، ص 300؛ تاریخ ابن کثیر، ج 4، ص 20؛ نور الابصار، ص 95؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 8، ص 408.

3. دیروز چنان زشت حرکتی از عمر و پدید آمد و سرش را نجات داد و عورت بسر نیز همان گونه جان پناهِش شد.
4. به عمر و بسر اُرطاه بگوئید: دیدگان خود را بگشایید و از راهی بروید که دگر بار با آن شیر مرد رویه رو نشوید.
5. از چیزی جز حیا (عورت و شرمگاه) و از دو خصیه خود سپاسگزار نباشید که فقط این دو سبب جاتان شدند.
6. که اگر این دو نمی بودند، از زخم سنانش نمی رستید و این تجربه کافی است که دیگر بار تکرارش نکنید.
7. هرگاه به لشکر پویایی که صبحگاه در رکابش حرکت می کند برخوردید و علی را در آن میان دیدید، بی درنگ میدان را تهی کنید.
8. و از او دور بمانید؛ چنان که نیزه اش به شما نرسد و لهیب جنگش دامتتان را نگیرد که این تجربه شما را بس است.
9. و اگر از جان خود سیر شده اید، به همان راهی که در پیش گرفته اید، باز آید و همان را تکرار کنید.

با گذاشتن بر دوش نبی و شکستن بت ها

یکی از فضیلت هایی که برای علی (علیه السلام) گفته شده است، این است که آن حضرت برای شکستن بت ها پا بر دوش نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) گذاشت. علی (علیه السلام) فرموده است: با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد کعبه آمدیم. ابتدا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پا بر دوش من گذاشت که بالای کعبه رود. اما آن حضرت در بدن من ضعف و ناتوانی احساس کرد. به من فرمود: «بنشین». نشستم. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از دوش من پایین آمد و نشست؛ آن گاه به من گفت: «پا بر دوش من بگذار و بالای کعبه برو». وقتی من پا بر دوش نبی

گذاشتم، چنین تصور کردم که اگر اراده کنم، می توانم به افق آسمان برسم. من بر فراز کعبه رفتم، درحالی که در آن، صورت های بت های گوناگون وجود داشت و من همه را پایین پرتاب کردم که همه آنان مانند کوزه های سفالین شکستند؛ آن گاه پایین آمده و با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) داخل خانه ها رفتم تا کسی ما را نبیند.

امام شافعی در این زمینه اشعار ذیل را سروده است:

1. قِيلَ لِي قُلْ لِعَلِيٍّ مَدْحًا ذِكْرُهُ يَخْمِدُ نَارًا مُؤَصَّدَةً

2. قُلْتُ هَلْ أَمْدَحُ مَنْ فِي فَضْلِهِ حَارَ ذُو اللَّبِّ الَىٰ ان عَبْدَه (1)

3. وَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَىٰ قَالَ لَنَا لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا أُصْعِدَهُ

4. وَضَعَ اللَّهُ بِيَدِهِ فَاحَسَّ الْقَلْبُ أَنْ قَدْ بَرَدَهُ

5. وَ عَلِيٍّ وَاضِعٌ أَقْدَامُهُ فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ (2)

1. به من گفته شد که علی را ستایش کن که یاد علی زبانه های آتش را خاموش می کند.

2. من گفتم آیا ستایش کنم کسی را که در ستایش او خردمندان سرگردانند که او را پرستش کنند.

3. و پیامبر برگزیده برای ما فرمود: شب معراج چون به آسمان رفتم،

4. خدای دستی بر شانه من نهاد که قلب و دلم احساس خنکی کرد.

5. و علی پایش را در جایی گذاشت که خدا دستش را در آنجا گذاشته بود. 1.

ص: 173

1- . در نسخه دیگر چنین آمده است: قلت لا أقدم في مدح امرئ ضل ذو اللب الی ان عبده.

2- . ینابیع الموده، ص 139؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 84؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 8، ص 681.

امام حسین(علیه السلام) فرمود: من با پدرم علی بن ابی طالب(علیه السلام)، در شبی تاریک، مشغول به طواف کعبه معظمه بودم. ناگاه آواز ناله شخصی را شنیدیم که به خانه کعبه پناه آورده و این شعر را می خواند:

1. يَا مَنْ يَجِيبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَ البَلْوَى مَعَ السَّقَمِ

2. قَدْ نَامَ وَفُذِكَ حَوْلَ البَيْتِ وَ انْتَبَهُوا يَدْعُو وَ عَيْنِكَ يَا قَيُّومُ لَمْ تَنَمْ

3. هَبْ لِي بِجُودِكَ فَضْلَ العَفْوِ عَن جُرْمِي يَا مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ الخَلْقُ فِي الحَرَمِ

4. إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَلْقَاهُ ذُو سَرْفٍ فَمَنْ يَجُودُ عَلَي العَاصِينَ بِالنِّعَمِ

1. ای کسی که بر می آورد دعای بیچارگان را در شب تاریک. ای برطرف کننده آزار و بلاها با بیماری ها.

2. به تحقیق که خوابیده اند فرود آمده های به سوی تو در دور خانه تو و بیدار شدند. می خوانند تو را و حال آنکه چشم تو ای به خود بر پای، به خواب نرفته است.

3. خدایا ببخش به من به کرم خود زیادتی در گذشتن از گناه مرا ای کسی که اشاره نموده اند به سوی او آفریدگان که پناه آورند در حرم او.

4. اگر بخشش تو نرسد به آن صاحب تقصیر، پس کیست که بخشش نماید بر گناهکاران به نعمت ها.

پدرم به من فرمود: «آن شخص را بجوی شاید او را ببینی». امام حسین(علیه السلام) فرمود: «آن را میان مردم یافتم و نزد پدرم آوردم. از علت ناله اش پرسیدیم». آن جوان گفت: «من در میان قبیله خود پیوسته به لهُو و لعب مشهور بودم و دائماً به نافرمانی و طرب مشغول بودم و همیشه در ماه رجب و شعبان مرتکب نامشروع

و عصیان می شدم و هیچ ملاحظه نمی نمودم و پروایی از خدا نداشتم. مرا پدری بسیار مهربان بود که مرا از افتادن در مصیبت های دنیوی منع می نمود و مرا از عقوبت و عذاب آتش اخروی می ترسانید. اما هرگاه پدرم در نصیحت اصرار می نمود و در موعظه من مبالغه می کرد، او را آزار می دادم و او را می زدم. پس روزی از او طلایی را طلبیدم که آن را از من پنهان نموده بود. اما پدرم نداد. من خود رفتم که بردارم و آن را در مصارفی که همیشه مشغول به آن بودم، صرف کنم. چون خواست ممانعت کند، دستش را پیچیدم و آن طلا را از دست او بیرون آوردم و رفتم. پس چون پدرم خواست که از عقب من آید، نتوانست از جای خود حرکت کند. اما سوگند خورد که به سوی خانه خدا رود و از من شکایت، و بر من نفرین کند. پس چند روز روزه گرفت و چندین رکعت نماز گزارد و در روز حج اکبر به مکه معظّمه رسید، طواف خانه نمود و سعی صفا و مروه کرد و بعد از آن به مسجدالحرام آمده، خود را به پرده های خانه کعبه آویخت و به خدای تعالی زاری نمود و نفرین کرد. هنوز دعای پدرم تمام نشده بود که به من این بلائی نازل شد که آن را می بینی».

پس جامه خود را برداشت. دیدیم که یک طرف بدن آن جوان شل شده است. آن جوان گفت: «سه سال بود که از پدرم التماس می نمودم برای من دعا کند. ولی قبول نمی کرد تا آنکه در این سال بر من ترحم کرد و التماس مرا پذیرفت. برای او شتری مهیا نمودم، داشتیم می آمدیم که آن شتر رم کرد و پدرم را در دژ سنگلاخی میان دو سنگ انداخت و فوت کرد. پس او را در همان موضع دفن کردم».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی داستان آن جوان را شنیدند، به آن جوان فرمود: «من به تو دعایی می آموزم که آن را پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من آموخته است. ای جوان باید از گناهان پرهیز نموده و از آنچه کرده ای توبه نمایی. به درستی که اگر نیت خود را خالص کنی، پس خدای تعالی حاجت تو را بر می آورد و در خواب پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) را خواهی دید که تو را به بهشت و به برآمدن حاجت بشارت دهد».

بعد از آن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به من فرمود که دوات و کاغذی بیاور. چون آوردم، فرمود: «بنویس آنچه را بر تو می خوانم». پس آن حضرت خواندند و من این دعا را نوشتم (منظور همان دعای مشلول است که در کتب ادعیه و مفاتیح ذکر شده است). پدرم فرمود: «وقتی این دعا را خواندی سؤال کن از خدای تعالی آنچه را خواهی و حاجت خود را نام ببر و این را مخوان مگر درحالی که با وضو و طهارت باشی».

پس حضرت امیر (علیه السلام) به آن جوان فرمود: «هر گاه شب دهم شود، این دعا را بخوان و صبح بعد به خیر و خوبی نزد من بیا». آن جوان آن دعا را گرفت و رفت. چون صبح دهم شد، هنوز شروع به کاری نکرده بودیم که دیدیم آن جوان صحیح و تن درست نزد ما آمد. درحالی که این دعا در دست او بود، می گفت: «قسم به خدا که در این دعا اسم اعظم است. به درستی که حاجت من، قسم به پروردگار کعبه، برآورده شد». پس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: «نقل کن». جوان گفت: «چون شب دهم شد و همه مردم به خواب رفتند، من این دعا را بر کف دست خود گذاردم و آن را به سوی آسمان بلند کردم و خدای تعالی را خواندم و او را به حقّ این دعا چند مرتبه قسم دادم. پس در مرتبه دوم آوازی

شنیدم که: دعای تو مستجاب شد؛ به تحقیق که تو خدا را به اسم اعظم خواندی. پس خوابیدم. چون به خواب رفتم، در خواب حضرت رسالت پناهی (صلی الله علیه و آله) را دیدم که دست مبارک خود را بر بدن من مالیدند و فرمودند که این اسم اعظم را محافظت کن. به درستی که تو بر خیر و خوبی هستی. چون بیدار شدم، خود را صحیح و سالم یافتم؛ چنان که می بینی. پس خدای تعالی تو را جزای خیر دهد» (1).

فضایل و امامت علی (علیه السلام) در آیات و روایات

اشاره

بدون شک، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، وصی و وزیر و جانشین و خلیفه بلافصل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و رهبر مسلمانان بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. ولایت علی (علیه السلام) و رهبریت آن حضرت برای امت، از نظر وضوح و روشن بودن، مانند خورشید آسمان است؛ چنان که تمام فرق شیعه و بسیاری از اهل سنت که دارای بصیرت و انصاف اند، بدان اعتراف دارند. این موضوع سبب رفعت شأن و منزلت علی (علیه السلام) نزد پروردگار شده و خداوند عالم با فرستادن آیاتی در قرآن، منزلت والای حضرت را بیان فرموده است. برخی از این آیات، چنان که خواهد آمد، بر ولایت امام علی (علیه السلام) نیز دلالت دارد.

منزلت و رتبه بی نظیر علی (علیه السلام) نیز همانند دیگر موضوعات زندگی آن امام همام، در اشعار و ادبیات قرن اول، از جمله در اشعار بسیاری از مخالفان ایشان نیز منعکس شده است. اینک از باب نمونه به برخی از دلایل امامت و خلافت و برخی اشعار اشاره می شود:

ص: 177

1- طبقات الشافعیه الکبری، ج 2، ص 68؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 8، ص 721؛ مهج الدعوات و منهج العبادات، ص 152.

1. (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ). (سجده: 18) (1)

روزی بین علی (علیه السلام) و ولید بن عُقبه بن ابی مُعیط نزاع واقع شد. ولید به ایشان گفت: «ساکت باش! تو بچه ای [و] من سالخورده ام. به خدا قسم شمشیرم از تو تیزتر، زبانم از تو گویاتر و درونم از تو داناتر است!» علی (علیه السلام) در جوابش گفت: «ساکت باش! تو فاسقی!» ولید از این سخن امام ناراحت شد و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت کرد. طولی نکشید که این آیه نازل شد: (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ)، که مراد از فاسق در این آیه ولید بن عُقبه است. حسان بن ثابت این موضوع را این چنین به نظم کشیده است:

1. أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ عَلَيْنَا فِي عَلِيٍّ وَفِي الْوَلِيدِ قُرْآنًا

2. فَتَبَوَّأَ الْوَلِيدُ مَنَزِلَ كُفْرٍ وَعَلِيٌّ تَبَوَّأَ بِالْإِيمَانَا

3. لَيْسَ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا يَعْبُدُ اللَّهَ كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا حَوَانًا

4. سَوْفَ يُدْعَى الْوَلِيدُ بَعْدَ قَلِيلٍ وَعَلِيٌّ إِلَى الْجَزَاءِ عِينًا

5. فَعَلَى يُجْزَى هُنَاكَ جِنَانًا وَهُنَاكَ الْوَلِيدُ يُجْزَى هَوَانًا (2)

1. حق سبحانه و تعالی در قضیه امیرالمؤمنین و ولید آیات قرآنی نازل فرمود.

2. که ولید از آن، جایگاه کفر نصیب شد و امیرالمؤمنین علی را ایمان نصیب گشت.

3. کسی که مؤمن صادق است و خدا را می پرستد، نیست مثل کسی که فاسق

ص: 178

1- «آیا کسی که با ایمان بوده همچون کسی است که فاسق بوده؟ (نه، هرگز) آنها برابر نیستند».

2- . الأُمالی، صدوق، ص 491.

4. به زودی بعد از مدتی اندک، ولید و امیرالمؤمنین به روز جزا آشکارا خوانده می شوند.

5. پس علی آنجا بهشت را پاداش می گیرد و ولید آنجا به انواع ذلت و خواری خواهد رسید.

2. (هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ). (انفال: 62) (1)

ابن عساکر در تاریخش، به سند صحیح از ابوهریره، چنین نقل می کند: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: شبی که من را به آسمان بردند، دیدم بر عرش نوشته شده:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي، وَ مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَ رَسُولِي أَيْدُتُهُ بِعَلِيٍّ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ. علی وحده. (2)

کسی جز من شایسته پرستش نیست؛ خدای یکتایی که بی شریکم. بنده ام محمد(صلی الله علیه و آله) را پیامبر خود قرار دادم و به وسیله علی(علیه السلام) او را تأیید کردم و دلیل آن سخن خداست؛ چنان که گوید: او کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنین تأیید فرمود و مراد از مؤمنین علی به تنهایی است.

سید همدانی در بخش هشتم از کتاب موده القربی از حضرت علی(علیه السلام) نقل می کند که فرماید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خطاب به من فرمود: اسم تو را در چهار جا مقرون به اسم خودم دیدم: 1.

ص: 179

1- «او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تأیید کرد».

2- . تاریخ مدینه دمشق، ج 12، ص 307؛ ترجمه الإمام علی بن ابی طالب(علیه السلام)؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، ص 293؛ الرياض النضرة، ج 3، ص 117؛ ذخائر العقبی، ص 69؛ الدر المنثور، ج 4، ص 100؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 121.

یک- هنگامی که آهنگ معراج داشتیم و به بیت المقدس رسیدیم، دیدم بر صخره نوشته شده است:

«لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي وزيره».

دو- چون به سدره المنتهی رسیدم بر آن نوشته بود:

«اننى انا الله لا اله الا انا وحدى محمد صفوتى من خلقى ايدته بعلى وزيره و نصرته به».

سه- چون به عرش پروردگار عالمیان رسیدم، بر پایه های عرش نوشته شده بود:

«اننى انا الله لا اله الا انا محمد حبيبي من خلقى، ايدته بعلى وزيره و نصرته به».

چهار- چون به بهشت رسیدم بر در آن نوشته بودند: «لا اله الا انا، و محمد حبيبي من خلقى ايدته بعلى وزيره و نصرته به». (1)

3. (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ). (انفال: 64) (2)

ابونعیم اصفهانی در فضائل الصحابه، به سند صحیح آورده است: این آیه در وصف علی (علیه السلام) نازل شده و مراد از مؤمنین در آیه علی (علیه السلام) است. (3)

4. (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا). (احزاب: 23) (4)

خطیب خوارزمی (5) و صدر الحقاظ گنجی شافعی (6) از ابن جریر و عده ای دیگر 9.

ص: 180

1- . تاریخ مدینه دمشق، ج 12، ص 307؛ کفایه الطالب، ص 234؛ الدر المنثور، ج 4، ص 100.

2- . «ای پیغمبر! خداوند، و مؤمنینی که از تو پیروی می کنند تو را بس است».

3- . الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج 2، ص 91.

4- . از گروه مؤمنان، مردانی هستند که به عهد خود با خدا وفا می کنند. پس بعضی از ایشان را مرگ در کام خود فرو برده و عده ای دیگر هم به انتظار مرگ نشسته اند و هیچ گونه تبدیل و تغییری در این مرام نداده اند.

5- . المناقب: ص 279.

6- . کفایه الطالب، ص 249.

از مفسران نقل کرده اند که این جمله از آیه مبارکه (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ) درباره حمزه و یاران او نازل شده است. آنان با خداوند پیمان بسته بودند که به میدان نبرد پشت نکرده و از دشمن روی نگردانند. در نتیجه روبه روی دشمن ایستاده و تا آخرین قطره خون خود جنگیدند تا کشته شدند. جمله دیگر آیه (وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ) درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که در مسیر جهاد خود حرکت کرد و از مسیر منحرف نشد و تغییر جهت نداد و قدم جای قدم گذشتگان خود نهاد.

ابن حجر (1) گوید: هنگامی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مسجد کوفه روی منبر سخن می گفت، شخصی از او درباره این آیه سؤال کرد: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ). حضرت فرمود: «خداوندا بخشایش تو را خواهانم. این آیه درباره من و عموم حمزه و پسرعمویم عبیده بن حرث بن عبدالمطلب نازل شده است. اما عبیده در جنگ بدر شهید شد و حمزه در روز احد در راه خدا شهید گردید. اما من، در انتظار بدبخت ترین افراد امت هستم که این محاسنم را از خون سرم رنگین کند. این پیمانی است که دوست من ابوالقاسم محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) با من بسته و برایم پیش بینی کرده است.

5. (أَجَعَلْتُمْ سِيْقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ). (توبه: 19)

(2)

طبری به اسنادش از انس روایت کرده (3) که وی گوید: عباس و شیبه (فرزند 5.

ص: 181

-
- 1- . الصواعق المحرقة، ص 134.
 - 2- . آیا قرار داده اید آب دادن به حاجی ها و ساختمان مسجدالحرام را مانند کسی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و در راه خداکوشش می کند؟ نه این چنین نیست و این دو هرگز مساوی نیستند.
 - 3- . جامع البيان، ج 10، ص 95.

عثمان)، متولیان مسجدالحرام و کعبه، نشسته بودند و بر یکدیگر مباحث کرده و شخصیت خود را به رخ یکدیگر می کشیدند. عباس به او می گفت: «من از تو برترم؛ چون عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وصی پدر آن حضرت و ساقی حاجی ها هستم». شبیه می گفت: «من از تو مهم تر و بزرگوarterم؛ چون امین خدایم بر خانه اش و خزانه دار خانه خدا هستم. آیا آن چنان که خداوند مرا امین خود قرار داده، امین تو نیستم؟!». تا اینکه علی بن ابی طالب (علیه السلام) به آن دو رسید. عباس به او گفت: «شبیه بر من مباحث کرده و گمان می کند از من برتر است».

علی (علیه السلام) گفت: «ای عمو تو به او چه گفتی؟» عباس پاسخ داد: به او گفتم: «من عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جانشین و وصی پدر آن حضرت و ساقی حاجی ها هستم و از تو بالاترم». علی (علیه السلام) به شبیه رو کرد و گفت: «تو چه می گویی؟».

شبیه جواب داد: من گفتم: «بدین جهت از تو برترم که امین خدا هستم بر خانه اش و خزانه دار خانه کعبه هستم. آیا کسی که امین خداست، امین تو نخواهد بود؟» علی (علیه السلام) در پاسخ آنان گفت: «بگذارید من هم افتخار خویش را بازگو کنم». گفتند: «بسیار خوب است. شما هم بفرمایید». فرمود: «من از شما بدین جهت برترم که نخستین کسی از مردان این امت هستم که به وعده های پیامبر ایمان آورده و با او هجرت نمودم و در راه خدا جهاد کردم».

سپس هر سه نفر به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشرف شدند و هرکدام جهت برتری خود را بازگو کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیزی به آنان نگفت و آنها هم رفتند. بعد از چند روز جبرئیل نازل شد و درباره آن قضیه وحی آورد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن سه نفر را احضار کرد. وقتی آنان به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند، این آیه را بر آنان تلاوت

فرمود: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...).

داستان این مفاخره، و نزول این آیه را در شأن آنان، عده زیادی از حُفَظَاز و دانشمندان و مفسران در کتب خود آورده و با تحقیقات دامنه داری که درباره راویان این حدیث و سلسله سند آن نموده اند، آن را معتبر دانسته اند. (1)

6. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا). (مریم: 96) (2)

ابو اسحاق ثعلبی، در تفسیر خود، به اسنادش از براء بن عازب روایت کرده (3) که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: ای علی بگو: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً»؛ خداوندا برای من در پیشگاه خود عهده‌ی قرار ده و در دل های مؤمنین دوستی و محبتی برای من جایگزین فرما. بعد که علی مرتضی (علیه السلام) این دعا را خواند، این آیه نازل شد: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...).

خطیب خوارزمی در حدیثی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: مردی به من رسید و گفت: «ای علی! من تو را به خاطر خدا دوست دارم». من به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدم و گفتم: «یا رسول الله مردی به من این چنین گفت». حضرت فرمود: «ای علی شاید تو درباره او کار خوبی انجام داده ای!» گفتم: «یا رسول الله من هیچ خدمتی به او نکرده ام». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: 9.

ص: 183

1- . أسباب النزول، ص 182؛ الجامع لاحکام القرآن، ج 8، ص 91؛ مفاتیح الغیب، 4، ص 422؛ تفسیر الخازن، ج 2، ص 221.

2- . «آنان که ایمان آوردند و کرداری شایسته انجام دادند، به زودی پروردگار برایشان دوستی و محبت قرار خواهد داد».

3- . الكشف و البیان، الورقة 19.

«سپاس پروردگار را که دل های مؤمنین را شیفته محبت و دوستی تو نمود».

در این هنگام این آیه نازل شد: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... (1).

7. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ). (جائیه: 23) (2).

ابوالمظفر سیوطی ابن جوزی حنفی گوید: سدی از ابن عباس روایت کرده است: «این آیه درباره علی (علیه السلام) در روز جنگ بدر نازل شد. کسانی که مرتکب زشتی ها شدند، عبارت بودند از: عتبه، شیبه، ولید و مغیره و مؤمنی که عمل صالح انجام داده است، علی است».

(3)

8. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ). (بینه: 7) (4).

طبری ذیل آیه (أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ...) روایتی را به اسنادش از ابی الجارود از محمد بن علی الباقر (علیه السلام) نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بهترین مخلوق و بهترین مردم تو هستی ای علی و پیروان تو». (5) 6.

ص: 184

1- المناقب، ص 188؛ الکفایه، گنجی شافعی، ص 121؛ الرياض النضرة، محب الدین طبری، ج 2، ص 207؛ الدر المنثور، ج 4، ص 287؛ المواهب، قسطلانی، ج 7، ص 14؛ نور الابصار، ص 112؛ رشفه الصادی، حضر می، ص 25.

2- «آیا گمان کرده اند کسانی که مرتکب زشتی ها می شوند که ما آنان را مانند مؤمنانی که عمل صالح انجام می دهند، قرار خواهیم داد؟».

3- تذکره الخواص، ص 11.

4- «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنان بهترین آفریدگان هستند».

5- جامع البیان، ج 30، ص 146.

خطیب خوارزمی از جابر روایت کند که وی گوید: در حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودیم. علی بن ابی طالب (علیه السلام) وارد شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «برادرم به جانب شما آمد» و سپس روی به جانب کعبه کرد و با دستش به دیوار کعبه زد و گفت: «سوگند به آن کس که جان من در دست قدرت اوست، این شخص و شیعیان او رستگاران روز قیامتند». سپس فرمود: «او نخستین نفر شماست از جهت ایمان با من و وفادارترین شماست به پیمان پروردگار و در دستورات پروردگار از همه شما پابرجاتر و استوارتر است و عادل ترین شماست در بین مردم و از تمام شما در تساوی و برابر قرار دادن تقسیم اموال، رعایتش بیشتر است و در پیشگاه خداوند مقام و منزلتش از همه بزرگتر است». جابر گوید: «در این هنگام آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) درباره او نازل شد». (1)

9. (وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ). (2)

جلال الدین سیوطی گوید: «ابن مردویه از ابن عباس درباره این آیه قرآن (وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ) روایت نموده که مقصود از انسان زیانکار ابوجهل است و مقصود از (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و سلمان فارسی می باشند». (3)

ص: 185

1- . المناقب، ص 66.

2- . «سوگند به عصر! انسان زیانکار است جز کسانی که ایمان آورده و رفتاری شایسته دارند و عمل صالح انجام می دهند».

3- . الدر المنثور، ج 6، ص 392.

10. (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) . (مائده: 55) (1)

1. ابن عباس درباره آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) گفت: گروهی از اهل کتاب از جمله عبدالله بن سلام و اسد و اسید و ثعلبه که تازه مسلمان شده بودند، خداوند به آنها دستور داده بود که از دوستی با یهود و نصاری اجتناب کنند و آنان نیز چنین کرده بودند. بنی قریظه و بنی نضیر گفتند: «ما را چه شده که اهل دین محمد (صلی الله علیه و آله) را دوست بداریم در حالی که آنان از ما و از دین ما بریده اند؟ پس سوگند به خدا هیچ کس از ما با هیچ کدام از آنها که وارد دین محمد (صلی الله علیه و آله) شده اند سخن نگوید». عبدالله بن سلام و اصحاب او نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت بردند و گفتند: «بر ما سخت می گذرد و ما به سبب دوری منازل نمی توانیم با اصحاب تو همنشینی کنیم». در این هنگام، این آیه نازل شد: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) این آیه را بر آنان قرائت کرد. آنها گفتند: «به خدا و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و به مؤمنین راضی هستیم». گفت: در این هنگام بلال برای نماز اذان گفت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مردم وارد مسجد شدند و نماز می خواندند؛ بعضی در حال قیام و برخی در حال رکوع و برخی در حال سجود بودند که فقیری دور می زد و سؤال می کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به سوی خود خواند و گفت: «آیا کسی چیزی به تو داده است؟» گفت: «آری». گفت: «آن چیست؟» گفت: «انگشتر نقره». گفت: «چه کسی آن را به تو داده؟» گفت: «این شخص که در حال قیام است». پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

ص: 186

1- . «این آیه مشهور به آیه ولایت است. درباره شأن نزول آیه فوق چندین نقل صورت گرفته است».

نگاه کرد دید او علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. پس گفت: «در چه حالتی آن را به تو داد؟» گفت: «در حالی که در رکوع بود به من داد». پیامبر (صلی الله علیه و آله) با شنیدن آن تکبیر گفت و ابتدا این آیه را قرائت کرد: (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ). سپس آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) را بر زبان جاری ساخت. (1) حسان بن ثابت در این باره این اشعار را گفته است:

1. أَوْفَى الصَّلَاةِ مَعَ الزَّكَاةِ فَقَامَهَا (كَذَا) وَاللَّهُ يَرْحَمُ عَبْدَهُ الصَّبَّارَا

2. مَنْ ذَا بِخَاتَمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعًا وَأَسْرَةً فِي نَفْسِهِ إِسْرَارَا

3. مَنْ كَانَ بَاتَ عَلَى فِرَاشِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ يَسْرِي وَيَنْحُو الْعَارَا

4. مَنْ كَانَ كَانَ جِبْرِيلُ يَقُومُ يَمِينَهُ فِيهَا وَمِيكَالُ يَقُومُ يَسَارَا

5. مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سُمِّيَ مُؤْمِنًا فِي تِسْعِ آيَاتٍ جُعِلْنَ كِبَارًا (2)

1. نماز را همراه با زکات انجام داد. پس آن را به پا داشت و خدا بنده شکیبای خود را رحم می کند.

2. کیست که در حال رکوع انگشتر خود را صدقه داد و آن را در نفس خود پنهان کرد؟

3. کیست که در بستر محمد (صلی الله علیه و آله) خوابید و محمد (صلی الله علیه و آله) شبانه سیر می کرد و به جانب غار می رفت؟

4. کیست که جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او قرار گرفت؟

5. کیست که قرآن در نه آیه که بزرگ قرار داده شده اند، او را مؤمن نامید؟ 3.

ص: 187

1- . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، صص 235 - 237.

2- . همان، ج 1، ص 238؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 2، ص 403.

2. ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود (1) به اسنادش از ابی ذر غفاری روایت نموده است که گوید: روزی نماز ظهر را با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خواندم. سائلی از مردم درخواست حاجتی کرد و کسی او را پاسخی نداد و به وی توجهی نکرد. سائل دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خداوندا شاهد باش من در مسجد پیغمبر تو محمد (صلی الله علیه و آله)، از مردم چیزی خواستم و کسی به من توجهی نکرد». در این هنگام علی (علیه السلام) نماز می خواند و در حال رکوع بود، با آخرین انگشت دست راست خویش که انگشتی در آن بود سوی سائل اشاره فرمود و او هم به نزدیک علی (علیه السلام) آمد و انگشت را از انگشت او بیرون آورد و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شاهد این منظره بود. در این هنگام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چشم خود را به سوی آسمان گشود و عرض کرد: خداوندا! برادرم موسی از تو درخواست کرد و گفت:

(رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي * اشُدُّ بِهِ أَزْرِي وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) (طه : 25 - 32)

پروردگارا سینه ام را گشاده فرما، کار مرا برایم آسان گردان، گره از زبانم بگشای تا سخنم را بفهمند و برای من برادرم هارون را که از خاندان من است، وزیرم گردان، پشت مرا با او محکم ساز و او را در کار من شریک گردان.

خدایا تو در جواب موسی حاجتش را برآورده و به او فرمودی: (سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَمَّا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا)؛ به زودی بازویت را به سبب برادرت محکم می سازیم و قرار می دهیم برای شما دو نفر برتری و تسلط را، در نتیجه 5.

ص: 188

دسترسی به شما پیدا نخواهند کرد. خداوندا همانا من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم. پروردگارا سینه مرا نیز گشاده فرما و کارم را آسانی بخش و پشتیبانی از افراد خانواده من برای من انتخاب فرما، علی را برای این کار قرار بده و به سبب او پشت مرا محکم ساز.

أبوذر (رضی الله عنه) گوید هنوز دعای آن حضرت پایان نیافته بود که جبرئیل از جانب پروردگار نازل شد و عرض کرد: «ای محمد! بخوان این آیه را (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...)).» (1)2.

ص: 189

1- . عده بسیاری از پیشوایان تفسیر و حدیث در نوشته های خود این روایت و این شان نزول را درباره امیر المؤمنین علی (علیه السلام) ذکر کرده اند؛ از آن جمله عبارتند از: - طبری در تفسیرش، ج2، ص165؛ از طریق ابن عباس، و عتبه بن ابی حکیم، و مجاهد؛ - واحدی در اسباب النزول، ص147؛ از دو طریق و به دو سند؛ - فخر رازی در تفسیر کبیر، ج3، ص431؛ از عطاء از عبدالله بن سلام و ابن عباس؛ - الخازن در تفسیرش، ج1، ص496؛ - ابوالبرکات در تفسیرش، ج1، ص496؛ - نیشابوری در تفسیرش، ج3، ص461؛ - ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه»، ص123؛ - ابن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»، ص31؛ - سبط ابن الجوزی در «التذکره»، ص9، به نقل از تفسیر ثعلبی از سدی و عتبه و غالب بن عبد؛ - کنجی شافعی در «الکفایه»، ص106، به اسنادش از انس آورده است، همچنین در ص122؛ - خوارزمی در «مناقب»، ص188 به دو طریق و دو سند؛ - حموی در «الفراند» در باب چهاردهم از طریق و سند واحدی؛ - قاضی عَضُد ایجی در «المواقف»، ج3، ص276؛ - محب الدین طبری در «الریاض النضره»، ج2، ص227 از عبدالله بن سلام؛ - ابن کثیر شامی در تفسیرش، ج2، ص71 در یک سند از امیرالمؤمنین نقل کرده است؛ - ابن کثیر در «البدایه و النهایه»، ج7، ص357 از طبرانی به اسنادش از امیر المؤمنین نقل نموده است؛ - حافظ جلال الدین سیوطی در «جمع الجوامع» ج6، ص391؛ - ابن حجر در «الصواعق المحرقة»، ص25؛ - شبلنجی در «نور الابصار»، ص77؛ - آلوسی در «روح المعانی»، ج2، ص329. الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج2، ص92.

3. مقداد بن اسود می گوید: نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در مسجد نشسته بودیم که یک عرب بدوی، در حالی که به کمان خود تکیه می کرد، آمد. در آن حال علی بن ابی طالب (علیه السلام) که در حال قیام بود و در وسط مسجد رکعاتی را میان ظهر و عصر می خواند، انگشتر خود را به او داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بِهْ بَه! غَرْفَه هَايْ بَهْشْتِي وَاجِبْ شَد». آن اعرابی وقتی سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را شنید اشعار ذیل را سرود:

1. يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ كُلِّهِمْ وَ سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ آدَمَ

2. قَدْ فُزْتَ بِالنَّقْلِ يَا أَبَا حَسَنِ إِذْ جَادَتِ الْكَفُّ مِنْكَ بِالْحَاتِمِ

3. فَالْجُودُ فَرْعٌ وَأَنْتَ مَغْرِسُهُ وَأَنْتُمْ سَادَةٌ لِيَذَا الْعَالَمِ

1. ای ولی همه مؤمنان و سرور اوصیا از آدم.

2. ای ابوالحسن به کار نیکویی موفق شدی هنگامی که دست تو انگشتر را بخشید.

3. سخاوت شاخه ای است و تو ریشه آن هستی و شما سروران این عالمید.

در این هنگام جبرئیل با این آیه نازل شد: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)

حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ مَوْضُوعٌ خَاتَمٌ بَخْشِيٌّ عَلِيٌّ (عليه السلام) و نزول آیه ولایت را چنین به نظم کشیده است:

1. أَبَا حَسَنِ تَقْدِيكَ نَفْسِي وَ مُهَجَّتِي وَ كُلُّ بَطِيءٍ فِي الْهُدَى وَ مُسَارِعٌ
2. أَيَذْهَبُ مَدْحِي وَ الْمُحِبِّينَ ضَائِعاً وَ مَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْإِلَهِ بِضَائِعٍ
3. وَ أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعاً زَكَاةَ فَدْتِكَ النَّفْسُ (نفوس القوم) يَا خَيْرَ رَاكِعٍ
4. بِخَاتَمِكَ الْمَيْمُونِ يَا خَيْرَ سَيِّدٍ وَ يَا خَيْرَ شَارِئٍ نَمَّ يَا خَيْرَ بَايِعٍ
5. فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وَ لَآيَةٍ فَبَيَّنَّهَا فِي نَيْرَاتِ (محکمات) الشَّرَائِعِ (1)

1. ای ابوالحسن جان و دل من فدای تو باد، و جان و دل هر رهسپار راه هدایت؛ چه به کندی پیش رود و چه به تندی!
 2. آیا ستایش من و دوستانت از بین می رود، و حال اینکه ستایش ذات پروردگار از بین رفتنی نیست.
 3. پس تو بودی که در حال رکوع دادی، فدای تو جان همه ای بهترین رکوع کنندگان.
 4. انگشتر با میمنت خویش را دادی، ای بهترین آقاها و ای بهترین خریداران و ای بهترین فروشندگان.
 5. خداوند درباره تو بهترین ولایت و حکمفرمایی را نازل کرد و در آیات محکمات قرآن، ولایت تو را توضیح داد و بیان فرمود.
- أَبُو الْمُظَفَّرِ سَبْطُ بْنُ الْجَوْزِيِّ حَنْفِيٌّ، در صفحه 10 تذکره اش اشعار ذیل را نیز در خصوص علی (عليه السلام) دانسته است: 3.

ص: 191

-
- 1- . المناقب، خطیب خوارزمی، ص 178؛ کفایه الطالب، ص 107؛ تذکره، ص 10؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، صص 229 و 235 - 237؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 2، ص 403.

1. مَنْ ذَا بَخَاتِمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعًا وَأَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ إِسْرَارًا

2. مَنْ كَانَ بَاتَ عَلَى فَرَّاشٍ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ أُسْرَى يَوْمَ الْغَارِ

3. مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سُمِّيَ مُؤْمِنًا فِي تِسْعِ آيَاتٍ تَلِينُ غِزَارًا

در بیت اول اشاره به صدقه دادن انگشتر در نماز است که در این زمینه آیه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) نازل شد. در بیت دوم به فداکاری علی (علیه السلام) در ليله المبيت اشاره می کند که علی (علیه السلام) بُرد سبز رنگ حضرت می پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را بر تن کرد و در رختخواب پیامبر (صلی الله علیه و آله) آرمید و خود را فدای ایشان کرد. در این زمینه هم آیه شریفه: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) نازل شد. (1) بیت سوم نیز اشاره به نزول آیات قرآن درباره علی (علیه السلام) دارد.

تاکنون به صورت تفصیل نزول ده آیه قرآن درباره علی (علیه السلام) از منابع معتبر اهل سنت بیان شد. برخی از افراد نیز به صورت کلی به نزول چند آیه درباره علی (علیه السلام) اشاره کرده اند؛ مثلاً معاویه بن صعصعه که برادرزاده احنف بود، در جنگ صفین درباره شخصیت علی (علیه السلام) می گوید:

1. وَإِنَّ عَلِيًّا خَيْرٌ حَافٍ وَ نَاعِلٍ فَلَا تَمْنَعُوهُ الْيَوْمَ جَهْدًا وَ لَا جِدًّا

2. يُحَارِبُ مَنْ لَا يَحْرَجُونَ بِحَرْبِهِ وَ مَنْ لَا يُسَاوِي دِينَهُ كُلَّهُ رَدًّا

3. وَ مَنْ نَزَلَتْ فِيهِ ثَلَاثُونَ آيَةً تَسْمِيهِ فِيهَا مُؤْمِنًا مُخْلِصًا فَرْدًا

4. سِوَى مُوجِبَاتٍ جِنَّ فِيهِ وَ غَيْرِهَا بِهَا أَوْجَبَ اللَّهُ الْوَلَايَةَ وَ الْوُدَّ (2) د.

ص: 192

1- . الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج2، ص85؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج2، ص403.

2- . وقعه صفين، ص27. پس از ورود علی بن ابی طالب (علیه السلام) به کوفه، احنف بن قیس، و جاریه بن قدامه، حارثه بن بدر، زید بن جبله و اعین بن ضبیعه، از بزرگان بنی تمیم، به حضورش آمدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان، اگر چه [قبیله] بنی سعد روز جمل تو را یاری نداد، اما ضد تو نیز کمکی نکرد؛ چه آنان در مورد طلحه و زبیر تردیدی به دل داشتند ولی در کار معاویه کمترین شکی ندارند. عشیره ما در بصره هستند و اگر پیامی به ایشان فرستیم بی درنگ بیایند. علی (علیه السلام) به احنف گفت: «به قوم خود بنویس». پس احنف به بنی سعد نامه نوشت تا به یاری علی بیایند.

1. راستی که علی در میان خرد و کلان و درویش و توانگر بهترین فرد است. پس امروز جهد و سختکوشی خود را از او دریغ ندارید.
2. او با کسانی که به اهمیت پیکارش وقعی نمی نهند مبارزه می کند و هر که و هر چه با دین او سازگار نیست، چون سکه قلب، مردود است.
3. او کسی است که سی آیه در حقیقت نازل شده و خداوند در آن آیات، وی را مؤمن پاکدل بی نظیری خوانده است.
4. این آیات غیر از دیگر نکات مثبتی است که درباره او آمده و جزو آیاتی است که خداوند به موجب آنها قبول ولایت و دوستداری او را واجب ساخته است.

روایات

حدیث منزلت و برادری

دلیل دوم بر وصایت و جانشینی علی (علیه السلام) روایات است. در این روایات که از طریق منابع معتبر شیعه و سنی نقل شده، بر جانشینی و وصی بودن حضرت علی (علیه السلام) تصریح شده است؛ از جمله آن روایات، حدیث منزلت است که این حدیث نیز به طرق مختلف نقل شده است:

1. براساس روایات معتبر، رسول خدا برای غزوه تبوک به همراه تعدادی از مردم و یارانش از مدینه خارج شدند. علی (علیه السلام) قبل از حرکت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض

ص: 193

کرد: «یا رسول الله من نیز با شما همراه می شوم؟» پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خیر». علی (علیه السلام) از این جهت ناراحت و متأثر شد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وقتی ناراحتی علی (علیه السلام) را متوجه شدند، فرمودند:

يَا عَلِيُّ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَأَنْتَ وَزِيرِي وَأَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...

یا علی آیا خشنود نیستی که نسبت به من به منزله هارون برای موسی باشی؟ جز آنکه پس از من پیغمبری نخواهد بود. همانا تو خلیفه و جانشین من در امت من هستی و در دنیا و آخرت، تو کمک کار و برادر من هستی.

ابن عباس گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «تو بعد از من ولی هر مرد و زن مؤمن خواهی بود».

این حدیث را با گروه زیادی از حفاظ، با سندهای تفصیلی ذکر کرده اند. (1)

2. زید بن ابی اوفی گوید: وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) میان اصحابش پیمان برادری منعقد کرد... ، علی (علیه السلام) گفت: «یا رسول الله! وقتی دیدم جز من میان یاران برادری برقرار کردی، روحم می خواست پرواز کند و پشتم بشکند. اگر این امر، از خشمی است که بر من گرفته ای، حق عتاب و بزرگی از آن توست». پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث گردانید، من کار برادری تو را تأخیر نینداختم مگر به خاطر خودم. یا علی تو نسبت به من مانند هارونی نسبت به 9.

ص: 194

1- . مسند احمد، ج 1، ص 331؛ المستدرک، ج 3، ص 132؛ مناقب، خطیب خوارزمی، ص 75؛ الرياض النضرة، ج 2، ص 203؛ ذخایر العقبی، ص 87؛ البدایه و النهایه، ج 7، ص 337؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 108؛ الکفایه، ص 115؛ الاصابه، ج 2، ص 509.

موسی؛ جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و تو برادر و وارث منی. علی (علیه السلام) پرسید یا رسول الله من از شما چه چیز را به ارث می برم؟ پیغمبر فرمود: آنچه انبیای قبل از من، ارث گذاشته اند. علی گفت: انبیای پیش از تو چه ارث نهادند؟ فرمود: کتاب خدا و سنت پیغمبرشان را. تو و فاطمه دخترم در قصر من در بهشت با من خواهید بود و تو برادر و رفیق منی. آن گاه پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) این آیه را خواند: (إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ). (حجر: 47) (1)

3. چنان که در بیان شجاعت علی (علیه السلام) در جنگ بدر گذشت، سعد بن ابی وقاص در جواب معاویه گفت: «چگونه علی (علیه السلام) را دوست نداشته باشم در حالی که شنیدم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به او می فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی؛ جز آنکه بعد از من پیامبری نیست».

موضوع وصایت و وزارت علی (علیه السلام) که به معنای ولایت، جانشینی و خلافت بلا فصل آن حضرت بعد از رسول خداست، به قدری مسلم و روشن بود که حتی والیان عثمان نیز آن را بر زبان جاری می کردند؛ از زبان اشعث بن قیس، والی عثمان در آذربایجان، اشعاری نقل شده است که با بیت ذیل شروع می شود:

أَنَا الرَّسُولُ رَسُولُ الْوَصِيِّ عَلِيِّ الْمُهَدَّبِ مِنْ هَاشِمٍ

همچنین این ابیات نیز از زبان اشعث سروده شده است:

1. أَنَا الرَّسُولُ رَسُولُ عَلِيٍّ فَسَرَّ بِمَقْدَمِهِ الْمُسْلِمُونَ

2. رَسُولُ الْوَصِيِّ وَصِيُّ النَّبِيِّ لَهُ الْفَضْلُ وَالسَّبْقُ فِي الْمُؤْمِنِينَ.

ص: 195

1- . الرياض النضرة، ج 2، ص 209؛ تاریخ ابن عساکر، ج 6، ص 201؛ تذکره الخواص، ص 14؛ کنز العمال، ج 6، ص 390.

3. بِمَا نَصَحَ اللَّهُ وَ الْمُصْطَفَى رَسُولَ إِلَهِ النَّبِيِّ الْأَمِينَا

4. يُجَاهِدُ فِي اللَّهِ لَا يَنْشَى جَمِيعَ الطُّغَاةِ مَعَ الْجَاهِدِينَا

5. وَزِيرُ النَّبِيِّ وَ ذُو صِهْرِهِ وَ سَيْفُ الْمَنِيِّ فِي الظَّالِمِينَا

6. وَ كَمْ بَطَلٍ مَاجِدٍ قَدْ أَذَاقَ مَنِيَّةَ حَنْفٍ مِنَ الْكَافِرِينَا

7. وَ كَمْ فَارِسٍ كَانَ سَأَلَ النَّزَالَ فَآبَ إِلَى النَّارِ فِي الْآمِينَا

8. فَذَاكَ عَلِيُّ إِمَامُ الْهُدَى وَ غَيْثُ الْبَرِيَّةِ وَ الْمُفْجَحِمِينَا

9. وَ كَانَ إِذَا مَا دَعَا لِلنَّزَالِ كَلَيْثَ عَرِينٍ يُزِينُ الْمَرِينَا

10. أَجَابَ السُّؤَالَ بِنُصْحٍ وَ نَصْرٍ وَ خَالِصٍ وَ دُّعَا عَلَى الْعَالَمِينَا

11. فَمَا زَالَ ذَلِكَ مِنْ شَأْنِهِ فَفَارَ وَ رَبِّي مَعَ الْفَائِزِينَا. (1)

1. آن پیک خجسته گام که فرستاده علی است نزد ما آمد و مسلمانان به قدوم او شادمان شدند.

2. فرستاده وصی، سفارش شده پیامبر که او را میان همه مؤمنان افضلیت و پیشگامی است.

3. آن کو خیراندیشانه از فرمان خدا و پیامبر برگزیده خدا، از نبی امین، پیروی و فرمانبرداری کرد.

4. در راه خدا با تمام گردنکشان و طاغوتان و همه منکران می جنگد و از پای نمی نشیند.

5. وزیر و مشاور پیامبر و صاحب فضیلت دامادی او و وارث شمشیر مرگبار وی در میان ستمگران.

ص: 196

1- . وقعه صفین، ص 24.

6. چه بسا زورآوران نامداری از کافران را که شرنگ مرگ چشانده است.

7. و چه بسا زبده سواری که درخواست هموردی با او را کرد و وی در دم به میان دوزخیان، به درون دوزخش فرستاد.

8. این است علی، پیشوا و امام راهنما و ایر نعمت بار احسان و سیراب کننده تشنگان.

9. وقتی [دشمن را] به هموردی طلبید، چون شیر بیشه زار بود که عزت و شرف را آبرو فرود.

10. دعوت حق را به خیرخواهی و یآوری و دوستی بی ریا نسبت به جهاندار و جهانیان اجابت کرد.

11. همواره رفتار او چنین [جوانمردانه] بوده و کامیاب شده است و [دست] پروردگام با کامیابان ره یافته به حق است.

عیاض ثمالی نیز در اشعار ذیل، علی (علیه السلام) را دارای عهدی بر عهده مردم می داند که باید پذیرا باشند و آن نیست جز جانشینی از پیامبر؛ گرچه با واژه وصایت و ولایت بیان نکرده است:

وَإِنَّ عَلِيًّا خَيْرٌ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى مِنَ الْهَاشِمِيِّينَ الْمُدَارِيكَ لِلْوُتْرِ

لَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ عَهْدٌ وَ ذِمَّةٌ كَعَهْدِ أَبِي حَفْصٍ وَ عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ (1)

به راستی که علی در میان هاشمیانی که به خونخواهی برخاسته بودند، بهترین کسی است که بر روی زمین گام نهاد.

او را بر گردن مردم عهد و پیمانی استوار، همچون عهد ابو حفص و ابوبکر است.

جریر بن عبدالله بجلی، علی (علیه السلام) را وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و به دور از هر ضعفی 6.

ص: 197

می داند که معاویه به علی (علیه السلام) نسبت می داد. اشعار وی به صورت کامل در بحث اتهامات دشمنان به علی (علیه السلام) در خصوص قتل عثمان خواهد آمد. چند بیت از آن اشعار که به شرحییل فرستاده، چنین نوشت:

1. شَرَحِييلُ يَا ابْنَ السَّمْطِ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَمَا لَكَ فِي الدُّنْيَا مِنَ الدِّينِ مِنْ بَدَلٍ

2. وَقُلْ لِابْنِ حَرْبٍ مَا لَكَ الْيَوْمَ حُرْمَةٌ تَرُومُ بِهَا مَا رُمْتَ فَاقْطَعْ لَهُ الْأَمَلَ

3. وَقَالَ ابْنُ هِنْدٍ فِي عَلِيٍّ عَضِيْبَهُ وَ لَلَّهِ فِي صَدْرِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَجَلٌ

4. وَمَا لِعَلِيٍّ فِي ابْنِ عَفَّانٍ سَقَطَهُ بِأَمْرٍ وَلَا جَلْبٍ عَلَيْهِ وَلَا قَتْلٍ

5. وَمَا كَانَ إِلَّا لِأَزْمَاءَ قَعَرَ بَيْتِهِ إِلَى أَنْ أَتَى عُثْمَانَ فِي بَيْتِهِ الْأَجَلُ

6. فَمَنْ قَالَ قَوْلًا غَيْرَ هَذَا فَحَسْبُهُ مِنَ الزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ قَوْلُ الَّذِي احْتَمَلَ

7. وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَ فَارِسُهُ الْأَوْلَى بِهِ بِضَرْبِ الْمَثَلِ. (1)

1. شرحییل، ای پسر سمط، از هوا پیروی مکن که دنیا برای تو جای دین را نتواند گرفت و همسنگ آن نباشد.

2. و به پسر حرب بگو که تیری که امروز به هدف افکنده اصابت نمی کند، و امید او را از خود قطع کن.

3. پسر هند درباره علی بهتانی ساخت. همانا خداوند در دل پسر ابی طالب بسی شکوهمندتر از آن است [که مورد چنان بهتان هایی قرار گیرد].

4. علی در ماجرای پسر عفان، نه به صدور امری پای لغزنده، نه کسی را بر ضدش برانگیخته و نه در قتلش دستی داشته است.

5. او جز خانه نشینی در کنج خلوت خویش نبوده تا آنکه عثمان را نیز در خانه خود9.

ص: 198

اجل فرارسیده است.

6. پس هرکس جز این بگوید، سخش دروغ محض و بهتان است یا گفته کسی است که فقط احتمالی [دور از واقع] می دهد.

7. [علی] گذشته از خویشاوندی نزدیک با پیامبر، وصی رسول خدا و نخستین و شایسته ترین شهسوار اوست که در فضل به او مثل زنند.

مُنْدِر بن ابی حمیصه و ادعی که شهسوار و شاعر همدانیان بود نیز حضور علی (علیه السلام) آمد و با سرودن اشعار ذیل، در بیت پایانی، علی (علیه السلام) را دارای مقام ولایت و وصایت دانست:

1. إِنَّ عَكَأ سَأَلُوا الْفَرَائِضَ وَالْأَشْعُرُ سَأَلُوا جَوَائِزاً بَنِيَّةً

2. تَرَكُوا الدِّينَ لِلْعَطَاءِ وَلِلْفَرَضِ فَكَانُوا بِذَاكَ شَرَّ الْبَرِيَّةِ

3. وَ سَأَلْنَا حُسْنَ الثَّوَابِ مِنَ اللَّهِ وَ صَبْرًا عَلَى الْجِهَادِ وَ يَتِيَّةً

4. فَلِكُلِّ مَا سَأَلَهُ وَ نَوَاهُ كُلُّنَا يَحْسَبُ الْخِلَافَ حَطِيئَةً

5. وَ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ أَحْسَنُ فِي الْحَرْبِ إِذَا مَا تَدَانَتْ السَّمْهَرِيَّةُ

6. وَ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ أَحْمَلُ لِلثَّقَلِ إِذَا عَمَّتِ الْعِبَادَ بَلِيَّةُ

7. لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ فِي اللَّهِ وَلِيًّا يَا ذَا الْوَلَاءِ وَ الْوَصِيَّةِ (1)

1. عکبان درخواست مقررری کردند و اشعریان بهترین جایزه های «بثنی» را خواستند.

2. دین را به خاطر دریافت بخشش و مقررری ترک کردند و بدین گونه بدترین مردم محسوب می شوند. 7.

ص: 199

1- . وقعه صفین، ص 435؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 8، ص 77.

3. ولی ما پاداش نیکو را با پایداری در جهاد و شکیبایی، از خداوند درخواست کردیم.

4. هرکس را آن دهند که درخواست کرده و مرادش بوده است و راه ما از راه آنها جداست.

5. مردم عراق به جنگ، آن گاه که نیزه ها به جولان در آید، سختکوش و پایدار و چابک سوارند.

6. و چون بندگان خدا را بلا و فتنه ای فرا گیرد اینان بار سنگین (دفاع) را به خوبی بر دوش می کشند.

7. ای صاحب امر ولایت و وصایت، یک تن از ما نیست که در راه خدا دوستدار و پیرو تو نباشد.

علی (علیه السلام) فرمود: «همین تو را بس! خدا تو را رحمت کند». و سپس وی و قبیله اش را ستود. چون شعر او به آگاهی معاویه نیز رسید، معاویه گفت: «به خدا سوگند دوست دارم [و روا دانم] چندان ثروت و مکنّت به معتمدان [و یاران] علی (علیه السلام) دهم و چنان مال و منالی میانشان پخش کنم که [در نظر ایشان] دنیای من بر آخرت او بچربد.

حجه الوداع، و ابلاغ ولایت علی

ولایت و خلافت علی (علیه السلام) و نصب ایشان به عنوان رهبر جامعه اسلامی، از رخدادهای مهم و غیر قابل تردید صدر اسلام است که روایاتش از طرق شیعه و سنی، به صورت متواتر، نقل شده است. در این بخش به چند مورد اشاره می شود:

1. ابان بن ابی عیّاش از سُلَیْم نقل می کند که گفت: از ابوسعید خُدَری شنیدم

که می گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم را در غدیر خم فرا خواند و دستور داد آنچه زیر درختان خار بود، کنده شد و آن روز پنجشنبه بود. آن حضرت مردم را به سوی خود فرا خواند و بازوی علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفت و بلند کرد؛ به طوری که سفیدی زیر بغل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می نگریدم. سپس فرمود: «هرکس من صاحب اختیار او هستم، علی (علیه السلام) صاحب اختیار اوست. پروردگارا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد و یاری کن هرکس او را یاری کند و خوار کن هرکس او را خوار کند». پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از منبر پایین نیامده بود که این آیه نازل شد:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (مائده: 3)

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را نسبت به شما به درجه کمال رساندم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از نزول این آیه فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ أَكْمَالِ الدِّينِ وَاتِّمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَايَ الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَبِالْوِلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي». سپس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». در این هنگام حسّان عرض کرد: «یا رسول الله اجازه فرما درباره علی (علیه السلام) اشعاری بگویم که شما آنها را بشنوید». فرمود: «بگو به میمنت و برکت الهی». پس حسّان برخاست و گفت: «ای گروه بزرگان قریش من پیرو امر ولایت، گفتار خود را به شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در امر ولایت مُمَصَّنِي و مُجْرِي است، اعلام می دارم».

اشعار حسّان بن ثابت به مناسبت غدیر خم چنین است:

1. أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا لَدَى دَوْحٍ حُمٍّ حِينَ قَامَ مُنَادِيًا
2. وَقَدْ جَاءَ (جَاءَهُ) جِبْرِيلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ بِأَنَّكَ مَعْصُومٌ فَلَا تَكْ وَإِنِّي
3. وَبَلَّغُهُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ وَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَحَادَزْتَ بَاغِيًا
4. عَلَيْكَ فَمَا بَلَّغْتَهُمْ عَنِ إِلَهُهِمْ رَسُولَتَهُ إِنْ كُنْتَ تَخْشَى الْأَعَادِيَا
5. فَقَامَ بِهِ إِذْ ذَاكَ رَافِعٌ كَفَّهُ بِيَمِينِي يَدِيهِ مُعَلِّنَ الصَّوْتِ عَالِيًا
6. فَقَالَ لَهُمْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ مِنْكُمْ وَكَانَ لِقَوْلِي حَافِظًا لَيْسَ نَاسِيًا
7. فَمَوْلَاهُ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَإِنِّي بِهِ لَكُمْ دُونَ الْبَرِيهِ رَاضِيًا
8. يَا رَبِّ مَنْ وَالِيٌّ عَلِيًّا فَوَالِهِ وَكُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًا
9. وَيَا رَبِّ فَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ لِنَصْرِهِمْ إِمَامَ الْهُدَى كَالْبُدْرِ يَجْلُو الدِّيَاجِيَا
10. وَيَا رَبِّ فَأَخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَكُنْ لَهُمْ إِذَا وَقَفُوا يَوْمَ الْحِسَابِ مُكَافِيًا (1)

1. آیا نمی دانید که محمد (صلی الله علیه و آله) در کنار درختان منطقه خم به حالت ندا ایستاد؟
2. و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که تو محفوظ خواهی بود. پس در کار خود سستی راه مده.
3. و از طرف پروردگارش آنچه خداوند نازل کرده به آنان ابلاغ کن. اگر چنین نکنی و از دشمنان بر خود حذر کنی.
4. بدان که رسالت خدایشان را به آنان نرسانده ای؛ اگر از دشمنان بترسی.

ص: 202

1- . فرائد السمطين، ج 1، ص 72؛ المناقب، ص 135؛ الفصول المهمه، ص 42؛ البدايه و النهايه، ج 7، ص 386؛ تاريخ مدينه دمشق، ج 12، ص 237؛ تاريخ الخلفاء، ص 158؛ الدر المنثور، ج 3، صص 19 و 117؛ عمده القارى در شرح صحيح البخارى، ج 18، ص 206؛ تفسير حاكم نيشابورى، ج 6، ص 194؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 108؛ تفسير ابن كثير، ج 2، ص 14.

5. در اینجا بود که به امر خدا قیام کرد در حالی که کف دست او را با دست راست خود بالا برده بود.

6. با صدای بلند و آشکار به آنان گفت: هرکس از شما که من مولا و صاحب اختیار او هستم و قول مرا قبول دارد و فراموش نمی کند.

7. مولا و صاحب اختیار او بعد از من علی است و من برای شما به او راضی هستم و نه به دیگری.

8. پروردگارا هرکس علی را دوست بدارد دوست بدار و هرکس با علی دشمن باشد با او دشمن باش.

9. پروردگارا، یاری کن هرکس او را یاری کند به خاطر یاری اش امام هدایت کننده ای را که همچون ماه شب چهارده تاریکی ها را روشن می کند.

10. پروردگارا، خوارکنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می ایستند، آنان را به مکافات عملشان برسان.

اعتراض ابوبکر و عمر در غدیر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام ظهر به پا خاست و دستور داد تا خیمه ای نصب کردند و به علی (علیه السلام) دستور داد تا داخل آن شود. اول کسانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنان دستور داد با علی (علیه السلام) بیعت کنند، ابوبکر و عمر بودند. آن دو بلند نشدند، مگر بعد از آنکه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: «آیا این بیعت به امر خداست؟» حضرت جواب داد: «آری، از امر خداوند جل و علاست و بدانید که هرکس این بیعت را بشکند، کافر است و هرکس از علی (علیه السلام) اطاعت نکند، کافر است؛ چراکه سخن او سخن من، و امر او امر من است. هرکس با سخن علی (علیه السلام) و امر او مخالفت کند، با من مخالفت کرده است».

بعد از آنکه حضرت این سخن را بر آنان تأکید کرد، دستور داد تا هر چه زودتر بیعت کنند. آن دو برخاستند و نزد علی (علیه السلام) رفتند و به عنوان «امیرالمؤمنین» با او بیعت کردند. عمر هنگام بیعت گفت: «بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصَدَّ بَحْتِ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ (1) خوشا به حالت یا علی، صاحب اختیار من و هر مرد و زن مؤمنی شدی.

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سلمان و ابوذر دستور بیعت داد. آن دو برخاستند و [بیعت کردند] و سخنی نگفتند.

2. حافظ ابن مردویه، (323 - 416 ه.ق.) به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است: پس از آنکه خداوند متعال امر فرمود پیغمبرش (صلی الله علیه و آله) را که علی (علیه السلام) را به پا دارد و بگوید در حق او آنچه را گفت، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفت: «بار خدایا، همانا قوم من از جاهلیت تازه به اسلام گرائیده اند» و پس از بیان این مطلب، به حج خود روانه شد. هنگام مراجعت چون در غدیر خم فرود آمد، خداوند این آیه را بر او نازل فرمود: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دستور خداوند بازوی علی (علیه السلام) را گرفت و به محل اجتماع مردم آمد. خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! آیا من به شما اولی (سزاوارتر) از خودتان نیستم؟» گفتند: «بلی یا رسول الله، تو اولی هستی به ما از خود ما». فرمود: «هرکس من مولای اویم، این علی مولای اوست. بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را و اعانت کن اعانت کننده او را و خوار گردان خوار کننده او را...». ابن عباس گفت: «پس از این اعلام به خدا سوگند، [ولایت علی] بر آن گروه 9.

ص: 204

1- . کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 829.

واجب شد. آن گاه حسان بن ثابت اشعار خودش را خواند... (1)

3. امام جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) از پدرش از جدش نقل نمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) [در غدیر خم] عمامه خود (موسوم به سحّاب) را بر سر علی بن ابی طالب (علیه السلام) نهاد و دو طرف آن را از جلو و عقب او افکند. سپس فرمود: رو به من کن. آن حضرت رو نمود. بعد فرمود: پشت به من کن. آن حضرت پشت نمود. سپس فرمود: فرشتگان نزد من چنین آمدند». آن گاه فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه...».

این روایت در منابع معتبری ذکر شده است؛ از جمله در کتاب مناقب ابن مغازلی که خطی است در «الأربعین حدیثا» سید جمال الدین هروی که آن هم کتاب خطی است. (2)

برخی از افراد کم اطلاع، (چه بسا مُغرض و غیر مُنصف) کوشیده اند با توجیّهات واهی و غیر مستند، کلمه مولا را به معنای دوست (مُحِب) تفسیر کنند. در حالی که دلایل بسیاری وجود دارد که مولا به معنای سرپرستی و رهبریت است. اینک برخی از دلایل و شواهد را مرور می کنیم:

اول: اینکه کلیه شرکت کنندگان در برنامه روز غدیر، منظور از نصب علی (علیه السلام) به عنوان مولا- را همین دانستند؛ برای نمونه علی (علیه السلام) در روایتی مولا را به معنای 6.

ص: 205

1- . المناقب للخوارزمی، ص 80؛ نظم در السمطين، ص 112؛ الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج 1، ص 428؛ عباقات الانوار في امامه الاثمه الاطهار، ج 9، ص 285.

2- . أرجح المطالب، ص 570؛ الخصائص العلوية، ص 564؛ ينابيع الموده، ص 480؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 6، صص 248 - 249 و 276.

رهبریت و سرپرستی جامعه اعلام کرد. ابو عیبه گفت: معاویه به خدمت حضرت علی (علیه السلام) نامه ای فرستاد مبنی بر اینکه مرا فضایل بسیار و کمالات بی شمار است؛ زیرا پدرم در زمان جاهلیت، سید القوم و بعد از آن، پادشاه ایشان شد. در ایام اسلام، پیغمبر داماد ما بود و ما صهر رسول الله (صلی الله علیه و آله) و کاتب وحی و خال المؤمنین بودیم و فضایل دیگر نیز داریم.

چون حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) نامه معاویه را خواند فرمود: «فرزند آکله الاکباد (هند جگر خوار) به فضایل خود نسبت به من فخر فروشی می نماید». آن گاه دستور داد غلامش برای معاویه این اشعار را نوشت:

1. مُحَمَّدٌ النَّبِيُّ أَخِي وَصِنْوِي وَحَمْرَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّي

2. وَجَعْفَرُ الَّذِي يُمْسِي وَيُضْحِي يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ابْنُ أُمِّي

3. وَبِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَعَرْسِي مَسْوَطٌ لَحْمُهَا بِدَمِي وَلَحْمِي

4. وَسَبْطًا أَحْمَدَ وَلَدَايَ مِنْهَا فَأَيْكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي

5. سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طَرًّا غَلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي

6. وَصَلَّيْتُ الصَّلَاةَ وَكُنْتُ طِفْلًا مُقْرَأًا بِالنَّبِيِّ فِي بَطْنِ أُمِّي

7. وَأَوْجَبَ لِي وَلَا يَتَّهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ حُجْمٍ

8. فَوَيْلٌ لِّمَنْ وَيْلٌ لِّمَنْ يَلْقَى الْإِلَاهَةَ غَدًا بِظُلْمِي

9. أَنَا الرَّجُلُ الَّذِي لَا تُتَكْرَهُ لِيَوْمِ كَرِيهَةٍ أَوْ يَوْمِ سَلْمٍ (1)

1. یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) که پیغمبر است، برادر من و مانند من است و حمزه که سید شهداست، عم من است. 2.

ص: 206

1- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص 181؛ احقاق الحق وازهاق الباطل، ج 4، ص 372.

2. و جعفر که چاشت و شام با فرشتگان پرواز می کند، برادر من است.

3. و دختر محمد (صلی الله علیه و آله) آرام دل من و عروس من است که گوشت او به گوشت و خون من آمیخته است.

4. و دو فرزندزاده احمد (صلی الله علیه و آله) دو فرزند من اند از دختر محمد (صلی الله علیه و آله). پس کیست در میانه شما که او را بهره و نصیبی باشد، مانند بهره و نصیب من؟

5. پیشی گرفتم بر همه شما به سوی مسلمان شدن، بنا بر آنچه بود از فهم و علم من؛ در حالی که خردسال بودم.

6. نماز خواندم و به مقام نبوت، در حالی که در رحم مادر بودم، اقرار نمودم.

7. و واجب گردانید ولایت را از برای من در حالتی که این ولایت همتا و مانند ولایت او بود بر همه شما، دوست من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روزی که فرود آمد آن حضرت نزدیک درخت های عظیم خم.

8. وای، سپس وای بر کسانی که خدا را ملاقات نمایند در حالی که به من ستم روا داشته باشد.

9. من مردی هستم که نمی توانید او را انکار کنید (نادیده بگیرید) در روزهایی که دوست ندارید و در روزهای صلح و آرامش.

هنگامی که معاویه آن نامه را خواند، به عمرو عاص گفت: این نامه را مخفی نگه دارید؛ زیرا اگر مردم بر حسب و نسب علی (علیه السلام) اطلاع یابند، به ابن ابی طالب میل می کنند.

دوم: حسان بن ثابت در روز غدیر خم، وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به مقام خلافت نصب کرد، این اشعار را که حاکی از معنای ولایت و امارت و سرپرستی علی (علیه السلام) بر جامعه اسلامی است، سرود:

1. يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِحَمٍّ وَأَسْمَعَ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا
2. وَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَمَوْلَاكُمْ فَقَالُوا وَلَمْ يَبْهَ أَوْ هُنَاكَ التَّعَادِيَا
3. إِلَهَكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلِيِّنَا وَلَنْ تَجِدَنَّ مِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيًا
4. فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا
5. فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيًا
6. هُنَاكَ دَعَا اللَّهَ وَالِ وَلِيَّهُ وَكُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا
7. فَخَصَّ بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا عَلِيًّا وَسَمَّاهُ الْوَزِيرَ الْمُوَخِيًّا (1)

1. پیامبر در روز غدیر خم به مردم خطاب نمود، پس بشنو که پیامبر در خطاب خود چه فرمود:
2. گفت: چه کسی مولا و ولی (نبی) شماست؟ مردم پاسخ دادند و خود را به نادانی و بی خبری نزدند.
3. خدای تو مولای ماست و تو ولی ما، و از ولایت تو سرپیچی نمی کنیم.
4. سپس پیامبر به او فرمود: «ای علی! برخیز؛ زیرا من به امامت و هدایت تو پس از خودم خشنودم.
5. پس هرکس که من مولای او هستم، این مرد ولی اوست. پس دوستان صدیق و راستین او باشید.
6. در اینجا پیامبر دعا فرمود: خدایا! دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار.
7. [از میان همه مردم] تنها علی را مخصوص به ولایت نمود؛ وی را وزیر و برادر خود نامید.

ص: 208

1- . الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج1، ص177؛ الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ج1، ص610؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج6، ص356.

حسان بن ثابت، در سروده دیگر، علی (علیه السلام) را حافظ عهد خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دانسته و این را بزرگ ترین فضیلت برای حضرت علی (علیه السلام) به شمار آورده است:

1. حَفِظْتَ رَسُولَ اللَّهِ فِينَا وَعَهْدَهُ إِلَيْكَ وَمَنْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْكَ مَنْ وَمَنْ؟

2. أَلَسْتَ أَخَاهُ فِي الْهُدَىٰ وَوَصِيَّهُ وَأَعْلَمَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ

3. فَحَقُّكَ مَا دَامَتْ بَنُجْدٌ وَشَيْجَةٌ عَظِيمَةٌ عَلَيْنَا ثُمَّ بَعْدُ عَلَى الْيَمَنِ (1)

1. تو در بین ما نگهبان رسول خدا بودی و به عهدی که به تو سپرده بود، وفا کردی و کیست اولی به این عهد از تو؟ کیست؟

2. آیا تو برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در طریق هدایت نبودی؟ و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

3. پس حق تو، پیوسته در نجد و سپس در یمن بر ما به هم آمیخته و بزرگ است.

سوم: صحابی عظیم القدر، قیس بن سعد بن عباده انصاری، نیز چنین برداشت کرد، آنجا که سرود:

1. وَعَلِيٌّ إِمَامًا وَإِمَامٌ لِّسَوَانَا أَتَىٰ بِهِ التَّنْزِيلُ

2. يَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ خَطْبٌ جَلِيلٌ

3. إِنَّمَا قَالَهُ النَّبِيُّ عَلَى الْأُمَّةِ حَتَّمَا مَا فِيهِ قَالَ وَقِيلُ (2)

1. علی امام ما و امام همه مردم است؛ این چیزی است که قرآن در آن زمینه نازل شده است. 2.

ص: 209

1- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 107؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 36؛ الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ج 2، ص 78.

2- الفصول المختاره، ص 292.

2. روزی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من كنت مولاهُ فهذا مولاهُ»؛ این مطلب امری بسیار بزرگ و مهم است.

3. آنچه پیامبر [در این خصوص] به مردم فرموده، برگشت ناپذیر است و هیچ گفته ای در این زمینه مقبول نیست.

محمد بن عبدالله حمیری نیز گفت:

تَنَاسَوْا نَصْبَهُ فِي يَوْمِ خَيْمٍ مِّنَ الْبَارِي وَمِنْ خَيْرِ الْأَنْامِ (1)

فراموش کردند این را که باری تعالی علی را به عنوان رهبر نصب کرد؛ همچنان که پیامبر (خیر الانام) نیز دستور خداوند را اجرا کرد و علی را به عنوان رهبر مردم نصب کرد.

چهارم: از جمله کسانی که می گفت منظور از «من كنت مولاه» در واقعه غدیر، نصب علی (علیه السلام) است، عمرو بن عاص بود که در دشمنی وی با علی (علیه السلام) کسی شک نمی کند؛ چراکه او کسی است که در جنگ صفین با علی (علیه السلام) جنگید و با خدعه هایش باعث شد که جنگ صفین به نفع معاویه خاتمه پیدا کند. وی قصیده معروفی دارد به نام قصیده جَلَجَلِيَه که از شاهکارهای ادب عربی است. عمرو آن قصیده را در جواب نامه معاویه نوشته است. تاریخ می گوید: معاویه بعد از نصب عمرو عاص به عنوان استاندار مصر، برای درخواست مالیات مصر، به عمرو بن عاص نامه نوشت. اما عمرو نه تنها به معاویه مالیاتی نداد، بلکه با سرودن قصیده جَلَجَلِيَه جواب کوبنده ای به معاویه داد که ناخواسته بسیاری از فضایل علی (علیه السلام) و حقایق آن زمان را آشکار ساخته است؛ این چند بیت از جمله آن ابیات است: 1.

ص: 210

1- . الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج 1، ص 611.

1. وَكَمْ قَدْ سَمِعْنَا مِنَ الْمُصْطَفَى وَصَايَا مَخْصَصَهٗ فِي عَلِيٍّ

2. وَفِي يَوْمِ «خُمٍّ» رَقِيَ مِنْبَرًا يُبَلِّغُ وَ الرِّكْبُ لَمْ يَرِحَلِ

3. وَفِي كَفِّهِ كَفُّهُ مُعَلِنًا يَنَادِي بِأَمْرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيِّ

4. أَلَسْتُ بِكُمْ مِنْكُمْ فِي النَّفْسِ بِأَوْلَى؟ فَقَالُوا: بَلَى فَاَفْعَلِ

5. فَانْحَلَّهُ امْرَأَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّهِ مُسْتَخْلِفَ الْمَنْحَلِ

6. وَقَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَا لَهُ فَهَذَا لَهُ الْيَوْمَ نَعَمَ الْوَلِيَّ

7. فَوَالِ مُوَالِيهِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَعَادِ مُعَادِيَ اخِ الْمُرْسَلِ

8. وَلَا تَنْقُضُوا الْعَهْدَ مِنْ عِتْرَتِي فَقَاطِعُهُمْ بِي لَمْ يُوصَلِ

9. فَبَنَحَ بَنَحِ شَيْخُكَ لَمَّا رَأَى عُرَى عَقْدِ حَيْدَرٍ لَمْ تَحَلَّلِ

10. فَقَالَ: وَلِيُّكُمْ فَاحْفَظُوهُ فَمَدَّخَلَهُ فِيكُمْ مَدَّخَلِي

1. چه بسیار از مصطفی درباره علی و صفات و فضایل مخصوص او سفارش ها شنیده بودیم.

2. آن روز که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم بر منبر بالا رفت و امر خدا را درحالی که کاروان ها هنوز نرفته بودند، به همه ابلاغ کردند.

3. او دست علی را در دست خویش گرفته بود و به همه نشان داد و با صدای بلند به امر خداوند عزیز و بلندمرتبه ندا داد:

4. ای مردم! آیا من بر شما از خودتان سزاوارتر نیستم [و بر شما ولایت مطلقه ندارم]؟ گفتند: آری! و هر چه می خواهی انجام بده.

5. پس حکومت بر مؤمنان را از جانب خداوند به او مخصوص گردانید و اوست که خلافت خود را به هر که بخواهد، می بخشد.

6. و فرمود: هرکس من مولای اویم، از امروز این علی، مولایی برای او شایسته است.

7. و دعا کرد: ای خداوند ذوالجلال! دوست موالیان او باش و دشمنان برادر رسولت را دشمن بدار!

8. ای مردم! پیمانی را که نسبت به عترت من بسته اید، نشکنید که هرکس از پیروی آنها جدا شود، در آخرت به من دسترسی نخواهد داشت.

9. پس استاد و شیخ تو (عمر بن خطاب) وقتی که دید گره محکم پیمان ولایت و زعامت حیدر قابل گسستن نیست، بخ بخ گویان به او تبریک گفت.

10. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: علی ولی شماست و بر شماست که او را در میان خود حفظ کنید و همان طور که با من رفتار می کردید، با او برخورد کنید.

در بخش دیگری از این قصیده صراحتاً به امامت علی (علیه السلام) اعتراف می کند و به مخالفت معاویه با ایشان خرده می گیرد.

وَلَمَّا عَصَيْتَ اِمَامَ الْهُدَىٰ وَفِي جَيْشِهِ كُلُّ مُسْتَفْحَلٍ (1)

و آن زمان که در برابر پیشوای هدایت عصیان و تمرد کردی، در حالی که در لشکرش مردان دلیری بودند.

پنجم: از آن جمله شعری است که ابن عبدربه در داستان «وقاده ام سنان بنت خیثمه بن خرشه المذحجیه» ذکر کرده است که در آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) را مدح می کند:

1. اَمَا هَلَكْتَ اَبَا الْحُسَيْنِ فَلَمْ تَزَلْ بِالْحَقِّ تُعْرَفُ هَادِيًا مَّهْدِيًا

2. فَاذْهَبْ عَلَيْكَ صَلَاةَ رَبِّكَ مَا دُعِيَتْ فَوْقَ الْغُصُونِ حُمَامَةٌ قُمْرِيًا 1.

ص: 212

1- . الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج 1، ص 611.

3. قَدْ كُنْتَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ خَلْفًا كَمَا أَوْصَى الْيَكَّ بِمَا فَكُنْتَ وَفِيًّا

4. فَالْيَوْمَ لَا خَلْفَ يُؤْمَلُ بَعْدَهُ هَيْهَاتَ نَأْمَلُ بَعْدَهُ انْسِيًّا (1)

1. تو ای ابا الحسین از دنیا زرفتی مگر اینکه همیشه با حق بودی و معروف بودی به هدایت کردن خلق و چنانچه خود هدایت شده بودی.

2. ای علی! درود و رحمت های پروردگار بر تو باد، مادامی که روی شاخه های درخت، قمری بخواند.

3. بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) جانشین او برای ما بودی، وصیت کرد به تو و تو با وفا و عامل به وصیت او بودی.

4. امروز نیست جانشینی که بعد از پیامبر امید به او باشد، و بسیار دور است بعد از پیامبر امید به انسانی باشد، جز علی.

این خط فکری که مراد از کلمه مولا و ولایت علی (علیه السلام) بر مردم و خلافت و رهبریت مسلمانان است، در قرون متمادی تاکنون ادامه داشته است و اندیشمندان و علما و شعرا آن را به صورت های مختلف نقل کرده اند. کُمَيتِ بن زید اسدی که در سال 126 به شهادت رسید، در منظومه خود گوید:

1. وَ يَوْمُ الدَّوْحِ يَوْمٌ غَدِيرٍ حُمْ (2) ابان لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَاد.

ص: 213

1- . الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ج 1، ص 28.

2- . الدَّوْحُ: الشَّجَرُ الْعِظَامُ، وَاحِدَتُهَا دَوْحَةٌ. الطراز الأول و الكنز لما عليه من لغة العرب المعول، ج 4، ص 305. دوح یعنی درختان بسیار، مفردش دوحه است. روز غدیر را از آن جهت یوم الدوح گفته اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگامی که برای اعلان خلافت علی (علیه السلام) در آن سرزمین توقف کرد، چون در آنجا درخت های تیغ دار و مزاحم زیاد بود، دستور داد مقداری از درخت های خاردار آن سرزمین را چیدند تا مکان مناسبی برای تجمع مردم فراهم شود و آنجا یک سکوی بلند برای توقف و سخنرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با جهاز شتران، ساخته شد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به همراه علی (علیه السلام) بر روی آن رفتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطبه غدیریه را ایراد فرمود. آن گاه دست علی (علیه السلام) را بالا برد و جمله «من کنت مولا» را بیان فرمود.

2. وَ لَكِنَّ الرَّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمْ اَرَ مِثْلَهَا خَطَرًا اَضِيْعًا

3. فَكَمْ اَبْلَغُ بِهِمْ لَعْنًا وَ لَكِنَّ اِسَاءَ بِذَاكَ اَوَّلُهُمْ صَنِيعًا

4. اَضَاعُوْا اَمْرًا قَائِدِيْهِمْ فَضَلُّوْا وَ اَقْوَمُهُمْ لَدَى الْحَدِثَانِ رِيْعًا

5. تَنَاسَوْا حَقَّهٗ وَ بَغَوْا عَلَيْهِ بِلَا تَرَهٗ وَ كَانَ لَهُمْ قَرِيْعًا (1)

1. در روز دوح که روز غدیر خم است، حضرت به امر کردگار ظاهر گردانید از برای امیرالمؤمنین، امامت و خلافت را؛ اگر اطاعت کنند معاندان و سر از فرمان نییچند.

2. و لکن خلیق حاضر آنجا در آن روز بیعت کردند بر امر خلافت. اما من ندیدم مثل آن خطری که ضایع ساختند به آنکه بعد از آن انکار نمودند.

3. پس بسا لعنی که متوجه آن جماعت است که اقرار را انکار کردند و بدتر از آن، لعن بر آن کس که اول این صنعت کرد و این قاعده نهاد.

4. و ضایع ساختند امر مقتدای خود را. پس گمراه شدند و اقوام ایشان که داعیه اش این بود که در دین قائم است، به واسطه این حادثه ترسیده، آن را از دست گذاشت.

5. و حقوق دیرینه او را فراموش کردند و بر او دست تعدی گشودند بی کره و اجباری و حال آنکه آن حضرت ایشان را قرین و همنشین بود.

همچنین سید اسمعیل حمیری که در سال 179 وفات یافته، در این باره اشعار بسیاری سروده که این ابیات از جمله آنهاست:6.

ص: 214

1. لِذَلِكَ مَا اخْتَارَهُ رَبُّهُ لِحَيْرِ الْأَنَامِ وَصِيًّا ظَهِيْرًا
2. فَقَامَ بِحُمِّ بَحِيْثِ الْغَدِيْرِ وَحَطَّ الرَّحَالَ وَعَافَ الْمَسِيْرَا
3. وَقَمَّ لَهُ الدَّوْحُ ثُمَّ ارْتَقَى عَلَى مِنْبَرٍ كَانَ رَحْلًا وَكُورَا
4. وَنَادَى ضَحَى بِاجْتِمَاعِ الْحَجِيْحِ فَجَاءُوا إِلَيْهِ صَغِيْرًا كَبِيْرَا
5. فَقَالَ وَفِي كَفِّهِ حَيْدَرٌ يُلِيْحُ إِلَيْهِ مُبِيْنًا مُشِيْرَا
6. أَلَا إِنَّ مِنْ أَنَا مَوْلَا لَهُ فَمَوْلَاهُ هَذَا فَضَا لَنْ يَجُورَا
7. فَهَلْ أَنَا بَلَّغْتُ قَالُوا نَعَمْ فَقَالَ اشْهَدُوا غُيْبًا أَوْ حَضُورَا
8. يُبَلِّغُ حَاضِرِكُمْ غَائِبًا وَأَشْهَدُ رَبِّي السَّمِيْعَ الْبَصِيْرَا
9. فَقومُوا بِأَمْرِ مَلِيْكِ السَّمَا يُبَايِعُهُ كُلٌّ عَلَيْهِ أَمِيْرَا
10. فَقامُوا لِيْبِعَتِهِ صَافِقِيْنَ أَكْفًا فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ نَكِيْرَا
11. فَقَالَ إِلَهِي وَالِ الْوَلِيَّ وَعَادِ الْعَدُوَّ لَهُ وَ الْكُفُورَا
12. وَكُنْ خَاذِلًا لِلْأَلِيِّ يَخْذِلُونَ وَكُنْ لِلْأَلِيِّ يَنْصُرُونَ نَصِيْرَا
13. فَكَيْفَ تَرَى دَعْوَةَ الْمُصْطَفَى مُجَابًا بِهَا أَوْ هَبَاءً نَثِيْرَا
14. أَحْبَبَكَ يَا ثَانِيَ الْمُصْطَفَى وَ مَنْ أَشْهَدَ النَّاسَ فِيهِ الْغَدِيْرَا
15. وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّبِيَّ الْأَمِيْنَ بَلَّغَ فِيكَ نِدَاءَ جَهِيْرَا
16. وَأَنَّ الَّذِينَ تُعَادُوا عَلَيْكَ سَيُصَلُّونَ نَارًا وَسَاءَتْ مَصِيْرَا (1)

1. برای این است که پروردگار او (علی) (علیه السلام) را به سمت وصایت و پستی بانی بهترین خلق برگزید. 1.

ص: 215

2. پس به پا خاست (پیغمبر(صلی الله علیه و آله) در غدیر خم و بارهای سفر را فرو نهاد و از راه رفتن دست کشید.
3. درختان برای او رفته و برطرف شد. سپس بر منبری که از جهاز شتران بود، برآمد.
4. و در هنگام نیمروز زائران خانه خدا را ندا فرمود و کوچک و بزرگ نزد او آمدند.
5. پس فرمود درحالی که [دست] حیدر در دست او (رسول(صلی الله علیه و آله) بود و اشاره می فرمود [رسول(صلی الله علیه و آله)] به سوی او [علی(علیه السلام)].
6. آگاه باشید هر که من مولای اویم، این مولای اوست. این حکمی است که هرگز در او انحراف نیست.
7. پس آیا من [امر خدا را] ابلاغ کردم؟ گفتند: بلی، فرمود: پس ای حاضران و غائبان گواه باشید.
8. و آنها که حاضرند به غایبان ابلاغ نمایند و خداوند شنوا و بینا را گواه می گیرم.
9. پس به امر خداوند برخیزید؛ آسمان و همگان او را بر خود امیر دانند و با او بیعت کنند.
10. پس برخاستند و کف بر کف او زدند و بیعت کردند و آن جناب (پیغمبر(صلی الله علیه و آله) از آنان احساس نارضایتی فرمود.
11. سپس گفت: خدای من، دوست بدار دوست او را و دشمن بدار دشمن او و ناسپاسی کننده او را.
12. و خوار گردان خوار کننده او را و نسبت به یاران او یار باش.
13. پس چگونه می بینی دعوت پیغمبر برگزیده را؟ آیا اجابت شد یا امر او به هدر رفت؟!

14. ای ثانی پیغمبر برگزیده، و آنکه پیغمبر مردم را در غدیر دربارہ او حاضر ساخت، من تو را دوست می دارم.

15. گواهی می دهم که پیامبر امین دربارہ [منصب ولایت و خلافت] تو، با ندای آشکار به مردم رسانید.

16. و آنان که با تو دشمنی ورزیدند، به زودی به آتش خواهند افتاد و چه جایگاه بدی است.

همچنین از جمله آنها عبدی کوفی، از شعرای قرن دوم است. ایشان قصیده باینه بزرگی دارد که در آن به فضائل علی پرداخته است. ابیات ذیل برخی از آن قصیده است:

1. قُمْ يَا عَلِيُّ فَأَتَى قَدْ امْرُتُ بِأَنْ اَبْلَغَ النَّاسَ وَ التَّبْلِيغُ اجْدَرُ بِي

2. اِنِّي نَصَبْتُ عَلِيًّا هَادِيًا عَلَمًا بَعْدِي وَ اِنْ عَلِيًّا خَيْرٌ مُنْتَصَبٌ

3. فَبَايَعُوكَ وَ كُلُّ بَاسِطٍ يَدَهُ اِلَيْكَ مِنْ فَوْقِ قَلْبٍ عَنكَ مُنْقَلِبٌ (1)

1. برخیز ای علی! همانا به من امر شد که به مردم ابلاغ کنم و این کار مرا سزاوار و درخور است.

2. همانا من علی را به سمت راهنما و نشانه بعد از خود واداشتم و همانا علی بهترین کسی است که به این مقام منصوب شده است.

3. سپس همگان دست بیعت به سوی تو گشودند؛ از روی دلی که از تو منحرف و دگرگون بود.

همچنین استاد ادب، ابوتمام (متوفای 231 ه. ق) در قصیده رائیه خود گفته است: 2.

ص: 217

1- . الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج 1، ص 612.

1. وَ يَوْمَ الْغَدِيرِ اسْتَوْصَحَ الْحَقُّ أَهْلَهُ بِضَحْيَاءَ لَا فِيهَا حِجَابٌ وَلَا سِتْرٌ

2. أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ يَدْعُوهُمْ بِهَا لِيُقَرَّبَهُمْ عُرْفٌ وَيَنَاهُمْ نُكْرٌ

3. يَمُدُّ بِضَبْعِيهِ وَيُعَلِّمُ أَنَّهُ وَلِيُّ وَمَوْلَاكُمْ فَهَلْ لَكُمْ خُبْرٌ

4. يَرُوحُ وَيَغْدُو بِالْبَيَانِ لِمَعْشَرٍ يَرُوحُ بِهِمْ غَمْرٌ وَيَغْدُو بِهِمْ غَمْرٌ

5. فَكَانَ لَهُمْ جَهْرٌ بِإِثْبَاتِ حَقِّهِ وَكَانَ لَهُمْ فِي بَزِّهِمْ حَقٌّ جَهْرٌ (1)

1. در روز غدیر، نمودار گردید حق برای اهل آن در روز روشن بدون پرده و مانعی.

2. به پا داشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) [حق را] درحالی که مسلمین را در آن روز روشن دعوت فرمود تا آنها به نیکی و صلاح بگرایند و از بدی و فساد دور باشند.

3. بازوان او [علی] را کشید، درحالی که اعلام می فرمود که او ولی و مولای شماست؛ آیا به این امر آگاهی دارید؟!

4. صبح و شام پیوسته برای گروهی حقیقت را بیان و عیان می ساخت، گروهی که تیرگی [عصبیت و عناد] آنها را صبح و شام فرا می گرفت.

5. حق ولایت برای آن گروه آشکار و عیان، ثابت و استوار می شد و آنها نیز آشکار و عیان جفا می کردند و حق را از او سلب می نمودند.

علاوه بر سراینندگان اشعار فوق، افراد و دسته هایی از مردم نیز بودند که از لفظ مولا و ولی این معنا را فهمیده اند و آنها، اگرچه با شعر بدان اشاره نکردند، ولی در سخنان صریح خود آن را آشکار ساختند یا از مضمون خطابشان این معنا آشکار شده است؛ از جمله آنان شیخین (ابوبکر و عمر) هستند. آنان هنگامی که برای تهنیت و بیعت نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند، این جمله را بر زبان جاری کردند.

ص: 218

1- . الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج 1، ص 612.

ساختند: «أَمْسَيْتَ يَا بِنَ ابْنِ طَالِبٍ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ «ای فرزند ابوطالب! تو مولای هر مرد و زن مؤمن شدی!».

حافظ احمد بن عقیده کوفی، متوفای 333 ه. ق، در کتاب «الولایه»، از استاد خود ابراهیم بن ولید بن حمّاد، از یحیی بن یعلی، از حرب بن صبیح، از پسر خواهر حمید طویل، از ابن جدعان، از سعید بن مسیب روایت نموده که گفت: به سعد بن ابی وقاص گفتم: «می خواهم درباره امری از تو سؤال کنم، ولی پرهیز می کنم». گفت: «آنچه می خواهی سؤال کن؛ همانا من عموی تو هستم». گفتم: «سؤال من از بر پا ایستادن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان شما در روز غدیر خم است. آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای نصب علی (علیه السلام) در میان شما بر پا ایستاد؟» گفت: بلی! هنگام ظهر میان ما ایستاد و دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَآلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». سپس ابوبکر و عمر گفتند: «أَمْسَيْتَ يَا بِنَ ابْنِ طَالِبٍ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ «گردیدی ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد و زن با ایمان».

حافظ ابو عبدالله مرزبانی بغدادی، متوفای 384 ه. ق، این داستان را به اسنادش از ابوسعید خدری در کتاب خود «سرفات الشعر» روایت کرده است.

حافظ علی بن عمر دارقطنی بغدادی، متوفای 385 ه. ق حدیث غدیر را به اسناد خود روایت نموده و در آن ذکر کرده است: چون ابوبکر و عمر جریان را شنیدند، به او گفتند: «أَمْسَيْتَ يَا بِنَ ابْنِ طَالِبٍ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ «گردیدی ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد و زن با ایمان».

ابن حجر عسقلانی نیز در الصواعق المحرقة، ص 44، این حدیث را از

با سندهای فوق کاملاً آشکار شد که کلمه مولا به معنای رهبریت و سرپرستی جامعه است؛ به همین دلیل در بیشتر سندهای فوق، موضوع بیعت با علی مطرح شده است.

دفاع علی (علیه السلام) از ولایت و خلافت

اشاره

به دنبال غصب خلافت علی (علیه السلام)، ضمن اینکه آن حضرت برای جلوگیری از فتنه های داخلی و هجوم دشمنان خارجی با خلفای پیش از خود همکاری لازم را داشت و آنان را در امور مختلف راهنمایی می فرمود، لکن برای اثبات حق خود نیز کوشش های لازم را داشت. در منابع معتبر شیعه و سنی احتجاجات و مُناشِدَه های علی (علیه السلام) و دیگر خاندان نبوت و تعدادی از اصحاب به صورت فراوان به ثبت رسیده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

1. مناشده امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز شورا (سال 23 یا آغاز سال 24)

خوارزمی حنفی در صفحه 217 مناقب، روایتی را با سلسله سند معتبر نقل کرده است که حارث بن محمد، از ابی الطفیل عامر بن واثله نقل کرد که گفت:

من در روز شورا دربان بودم و علی (علیه السلام) در خانه (محل اجتماع و شورا) بود. شنیدم که به آنها می فرمود: «من به طور مؤکد بر شما احتجاج و استدلال خواهم کرد؛ به چیزی که هیچ فرد عرب و غیر عربی از شما نتواند آن را دگرگون کند». سپس فرمود: «شما را سوگند می دهم به خدا، که آیا میان شما کسی

ص: 220

هست که پیش از من به وحدانیت خدا ایمان آورده باشد؟ همگی گفتند: «نه». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم که میان شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد که در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند؟ همگی گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا میان شما غیر از من کسی هست که عمویی چون عموی من، حمزه، داشته باشد که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است؟ گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا میان شما جز من کسی هست که همسری چون همسر من، فاطمه (علیها السلام)، دختر محمد (صلی الله علیه و آله)، داشته باشد که بانوی زنان اهل بهشت است؟ گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا میان شما جز من کسی هست، که دو سبط مانند دو سبط من حسن و حسین (علیهما السلام) داشته باشد که دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت می‌باشند؟ گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا میان شما جز من و پیش از من کسی هست که چندین بار با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نجوا کرده باشد و پیش از نجوا صدقه داده باشد؟» گفتند: «نه به خدا قسم». فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره، ليبلغ الشاهد الغائب؟» گفتند: «نه به خدا قسم» ... تا آخر حدیث ...

این روایت را با بررسی در سند آن، پیشوای محدثین، حموینی در باب 58 در «فراید السمطین» آورده است.

نیز در همان سند از مُنذر بن محمد او از عموی خود و او از ابان بن تغلب، از عامر بن واثله روایت کرده که وی گفت: من در روز شورا دربان بودم و علی (علیه السلام) در

آن خانه بود (که شورا در آن تشکیل یافت)، شنیدم که آن جناب می فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا کسی از شما جز من هست که او را رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در روز غدیر به ولایت نصب فرموده باشد؟ گفتند: «نه به خدا قسم».

این حدیث شورا را دارقُطنی، با بررسی در طریق آن، روایت کرده و ابن حَجَر، بعضی از فصول مطالب حدیث مزبور را از او، در الصواعق المحرقة صفحه 75 آورده و گوید: «دارقُطنی با دقت در سند آورده که علی(علیه السلام) با آن شش نفری که عمر امر خلافت را میان آنها به شورا محول نمود، سخن طولانی گفت. از جمله سخنان او (علی) این است که فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا میان شما جز من کسی هست که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به او فرموده باشد: یا علی تو در روز قیامت قسمت کننده بهشت و دوزخی؟» گفتند: «نه به خدا قسم». همچنین صفحه 93 گوید: دارقُطنی با دقت در سند آورده که علی(علیه السلام) در روز شورا بر اعضای شورا استدلال و احتجاج نمود و به آنها گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا میان شما کسی در خویشاوندی با پیغمبر(صلی الله علیه و آله) از من نزدیک تر هست؟». (1)

2. مناشده امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ایام عثمان بن عفان

شیخ الاسلام، ابواسحاق، ابراهیم بن سعدالدین بن حَمَوِیّه، به اسنادش در «فراید السمطین»، سمط اول، در باب 58، از تابعی بزرگ، سُلَیْم بن قَیس هلالی روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گروهی مجتمع بودند که با یکدیگر سخن می گفتند و از علم و عفت سخن به میان

ص: 222

1- . الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج 1، ص 330.

آوردند. در ضمن، از نام قریش و فضایل و سوابق آنها و هجرتشان سخن به میان آمد. از جمله این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله):

«الْأُمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ»؛ «امامان از قریش می باشند» و فرمایش دیگر آن حضرت: «النَّاسُ تَبَعُ لِقُرَيْشٍ وَقُرَيْشُ أُمَّةُ الْعَرَبِ»؛ «مردم پیروان قریشند و قریش پیشوایان عرب».

تا آنجا که گوید: در این حلقه بیش از دویست تن گرد آمده بودند که میان آنها علی بن ابی طالب (علیه السلام)، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، هاشم بن عتبہ، عبدالله بن عمر، حسن و حسین (علیہما السلام)، ابن عباس، محمد بن ابی بکر و عبدالله بن جعفر بودند و از انصار ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابویوب انصاری، ابوالهیثم بن التیہان، محمد بن سلمه، قیس بن سعد بن عبادہ، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم، عبدالله بن ابی اوفی و ابی لیلی حضور داشتند. آن گروه بسیار سخن گفتند و این اجتماع از بامداد تا هنگام زوال آفتاب (ظهر) طول کشید. عثمان در خانه خود بود و از اجتماع و سخنان این گروه اطلاعی نداشت و علی بن ابی طالب (علیه السلام) در آن میان خاموش و ساکت بود و نه خودش و نه احدی از کسان و اهل بیتش سخنی نمی گفتند. در نتیجه آن گروه متوجه او شدند و گفتند: «یا اباالحسن چه مانعی هست که تو نیز سخن بگویی؟» فرمود: «هر یک از افراد دو قبیلہ سخن گفتند و فضیلتی از خود بیان داشتند و درست هم گفتند. اکنون من از شما ای گروه قریش و انصار سؤال می کنم: این فضیلت ها را خداوند به چه وسیله به شما عطا فرمود؟ آیا منشأ این فضایل که به خود نسبت دادید، در وجود خود شما و قبیلہ و خاندان شما بوده یا موجبی جز اینها داشته؟» همگی در پاسخ گفتند: «عشیره و خاندان های ما منشأ هیچ یک از این فضایل نبوده اند. بلکه خدای بزرگ بر ما منت نهاد و این فضایل را به سبب محمد (صلی الله علیه و آله) و

عشیره و اهل بیت او به ما عطا فرمود. علی (علیه السلام) فرمود: «راست گفتید ای گروه قریش و انصار! آیا نمی دانید که آنچه از خیر دنیا و آخرت نصیب شما گشته، فقط از ما اهل بیت است نه غیر ما؟»

پس از سخنان علی (علیه السلام)، آنها که سبقت و پیشی داشتند و از آنها بی بودند که بدر و احد را درک نموده بودند، گفتند: «آری! ما این سخنان را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده ایم». سپس فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم همگی می دانید که خدای عز و جل در کتاب خود، در آیات متعدد، سابق را بر مسبوق مقدم داشته و من در پرستش خدای یگانه و پیروی رسول او سابق و مقدم بوده ام؛ به طوری که احدی از این امت در این راه بر من پیشی نگرفته است؟ همگی گفتند: «آری چنین است».

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که این آیه:

(وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ) (1) و این آیه (وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (2) نازل شد، در چه مورد و در چه موضوعی نازل شد؟ از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره مدلول این آیات سؤال شد، فرمود: خدای متعال اینها را درباره انبیا و اوصیای آنها نازل فرموده است. پس من افضل انبیا و رُسل هستم و علی بن ابی طالب (علیه السلام)، وصی من، افضل اوصیا است». همگی گفتند: «آری به خدا قسم».

علی (علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که آیه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (3) و آیه (وَ لَمْ يَتَّخِذُوا).

ص: 224

1- . توبه: 100، «پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار...».

2- . واقعه: 10، «پیشگامان پیشگامند، آنها مقربانند...».

3- . نساء: 59، «ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر [خدا] و پیشوایان [معصوم] خود را...».

مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَجْهَ (1)، نازل شد، مردم گفتند: یا رسول الله! آیا اختصاص به بعضی از مؤمنین دارد یا شامل همه آنها می شود؟ پس خدای عز و جل امر فرمود پیغمبرش را که به آنها تعلیم فرماید تا اولیا و متصدیان امرشان را بشناسند و امر فرمود او را همان طور که نمازشان و زکاتشان و حجشان را تفسیر و بیان فرموده، ولایت را نیز برای آنها تفسیر فرماید و مأمور گشت که مرا در غدیر خم برای مردم به ولایت منصوب فرماید». سپس خطبه خواند و ضمن آن فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي، فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلُغُهَا أَوْ لِيَعَذَّبَنِي. ثُمَّ أَمَرَ، فَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً، ثُمَّ خَطَبْتُ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَا الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ، فَقُمْتُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ، وَعَادِ مِنَ عَادَاهُ.

ای مردم همانا خداوند مرا به اجرای امری مأمور کرده که سینه ام را آن امر تنگ نموده و چنین پنداشتم که مردم مرا تکذیب می کنند. پس خداوند مرا تهدید به شکنجه فرمود، در صورتی که آن امر را ابلاغ ننمایم. سپس مردم را برای انجام نماز جماعت دعوت فرمود. پس از انجام نماز، خطبه خواند و فرمود: ای مردم! آیا می دانید که همانا خدای عز و جل مولاى من است و من مولاى مؤمنین هستم و من اولی (سزاوارتر) هستم بر مؤمنین از خودشان؟ گفتند «آری. چنین است». پس فرمود: یا علی برخیز. پس برخوایم. در این موقع فرمود: من کنت مولاہ فعلی مولاہ، اللہم وال من والاہ و عاد من عاداہ.»

ص: 225

1- . توبه: 16، «و غیر از خدا و پیامبرش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب نمودند».

در این هنگام سلمان به پا خاست و گفت: یا رسول الله ولاء کما ذاقا؟ «ولاء درباره علی (علیه السلام) چگونه ولایی است؟» فرمود: «ولاء کولایی»؛ «ولایت او مانند ولایت من است. پس خدای متعال این آیه را فرو فرستاد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ). پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تکبیر فرمود و گفت: «الله اکبر! تمامی نبوت من و تمامی دین خدا ولایت علی (علیه السلام) است، بعد از من». پس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: «یا رسول الله! این آیات در مورد علی (علیه السلام) خاصه است؟» فرمود: «بلی، در او و درباره اوصیای من است تا روز قیامت». گفتند: «بیان فرما ایشان را (اوصیای خود را) برای ما». فرمود:

عَلِيٌّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي، وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي، وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

علی برادر من و وزیر من و وارث من و وصی و خلیفه من است در امت من، و ولی هر مؤمن است بعد از من. سپس دو فرزندم، اول حسن و پس از او حسین. پس از او نه تن از فرزندان پسر من، حسین، هر یک پس از دیگری. قرآن با آنهاست و آنها با قرآنند؛ از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنها جدا نشود تا بر من کنار حوض وارد شوند؟

[پس از این شرح و بیان که امیرالمؤمنین فرمود] همگی آنان گفتند: «آری به خدا قسم این کلمات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ما شنیده ایم و به طوری که گفتی بدان شهادت می دهیم». بعضی دیگر از آن گروه گفتند: «بیشتر این مطالب را در خاطر داریم، ولی تمام آن را در حفظ نداشتیم. ولی اینان که تمام آن را در خاطر داشته و بدان گواهی دادند، همه آنها از نیکان و مردم با فضیلت ما می باشند». پس علی (علیه السلام)

فرمود: «راست گفتید! همگی مردم در حفظ یکسان نیستند. من آنانی را که این گفتار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را در خاطر دارند، به خدا سوگند می‌دهم که برخیزند و بدان چه در خاطر دارند، خبر دهند». پس این اشخاص برخاستند: «زید بن ارقم، براء بن عازب، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار». اینها گفتند: ما گواهی می‌دهیم که فرمایشات رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را در خاطر داریم در حالتی که بر منبر ایستاده بود و تو پهلوی او بودی و او می‌فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَالْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَوَصِيَّيَ وَخَلِيفَتِي، وَالَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ فَقَرَنَ بِطَاعَتِهِ طَاعَتِي، وَأَمَرَكُمْ بِوِلَايَتِهِ، وَإِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي؛ خَشِيَةَ طَعْنِ أَهْلِ النَّفَاقِ وَتَكْذِيبِهِمْ، فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلُغُهَا أَوْ لِيُعَذِّبَنِي.

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاةِ، فَقَدْ بَيَّنَّهَا لَكُمْ، وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالحَجَّ، فَبَيَّنَّتْهَا لَكُمْ، وَفَسَّرَتْهَا، وَأَمَرَكُمْ بِالْوِلَايَةِ، وَإِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّهَا لِهَذَا خَاصَّةٌ. وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. ثُمَّ لِابْنِهِ بَعْدَهُ، ثُمَّ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وُلْدِهِمْ، لَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ، وَلَا يُفَارِقُهُمُ الْقُرْآنُ؛ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي.

أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ مَفْرَعَكُمْ بَعْدِي وَإِمَامَكُمْ وَوَلِيِّكُمْ وَهَادِيَكُمْ، وَهُوَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَهُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِي فِيكُمْ، فَقَلَّدُوهُ دِينَكُمْ، وَأَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ، فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ مِنْ عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، فَسَلِّمُوهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيَاءِهِ بَعْدَهُ، وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ، وَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ، وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ، لَا يُزِيلُونَهُ وَلَا يُزِيلُهُمْ.

ای مردم! همانا خدای عز و جل امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم و آنکه را که بعد از من وصی من و خلیفه من است و آن کسی را که خدای عز و جل در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و طاعت او را همدوش طاعت من ساخته و شما را امر به ولایت او فرموده به شما معرفی کنم و من در ابلاغ این امر، از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آنها، به خدای خود مراجعه نمودم. خدای مرا تهدید فرمود که اگر این امر را تبلیغ نکنم، مرا عذاب فرماید.

ای مردم! همانا خداوند شما را امر به نماز فرموده و به طور تحقیق آن را برای شما بیان کرده است و امر به زکات و روزه و حج فرموده و آنها را برای شما بیان نموده و من آنها را برای شما تفسیر کرده ام و امر کرده است شما را به ولایت، و من شاهد می گیرم شما را که همانا آن ولایت [که خداوند امر فرموده] اختصاص به این (علی) (علیه السلام) دارد. در هنگام ادای سخن، دست خود را بر علی نهاد. سپس فرمود: بعد از او اختصاص به دو پسرش [حسن و حسین (علیهما السلام)] دارد و سپس به اوصیای بعدشان از فرزندانشان. آنها از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنها جدا نشود تا بر من در کنار حوض وارد شوند. ای مردم! به تحقیق من برای شما بیان کردم و پناهگاه شما و پیشوای شما و ولی شما و راهنمای شما را نشان دادم و او برادرم علی بن ابی طالب است و او میان شما به منزله من است. پس قلاده اطاعت او را در دین بر گردن نهید و او را در تمام امور اطاعت کنید؛ زیرا تمام آنچه خدای عزّ و جل به من تعلیم فرموده، از علم و حکمتش، همانا تماماً نزد اوست. پس از او سؤال کنید و از او بیاموزید و از اوصیای بعد از او و آنها را تعلیم ندهید و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها دور و

عقب نمانید؛ زیرا همانا آنها با حقند و حق با آنهاست؛ هیچ گاه آنها از حق و حق از آنها جدا نشود.

آن گاه آن اشخاص که برخاسته بودند، پس از شهادت به این مطالب نشستند.... (1)

3. مناشده امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر طلحه در روز جمل (سال 36 هـ.ق)

حاکم (2)، با بررسی در طریق حدیث، از ولید و ابی بکر بن قریش روایت کرده که آن دو از حسن بن سفیان و او از محمد بن عبده و او از حسن بن حسین و او از زُفاعة بن ایاس ضَبَّی و او از پدرش و او از جدش نقل نموده که در جنگ جمل با علی (علیه السلام) بودیم، آن حضرت نزد طلحه بن عبیدالله فرستاد و ملاقات با او را خواستار شد. در نتیجه طلحه نزد آن حضرت آمد، به او فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدی که می فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». طلحه گفت: «آری». فرمود: «پس چرا با من نبرد می کنی؟!». گفت: «یادم رفته بود!» راوی گوید: «آن گاه طلحه از خدمت آن جناب بازگشت». (3)

مسعودی این داستان را چنین روایت می کند:

سپس هنگام بازگشت زُبیر، علی (علیه السلام) بر طلحه بانگ زد و فرمود: «ای ابا محمد چه امری تو را به میدان نبرد با من برانگیخته؟» گفت: «خونخواهی عثمان». علی (علیه السلام) فرمود: «خداوند بکشد از ما و شما آنکه را که بدین امر سزاوارتر است. آیا نشنیدی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و تو اول

ص: 229

1- کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 2، صص 642 - 646.

2- مستدرک، ج 3، ص 371.

3- المستدرک، ج 3، ص 371.

کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت را شکستی! در حالی که خداوند عز و جل فرماید: (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ)». (1) در این هنگام طلحه گفت: «استغفر الله» و سپس برگشت. (2)

4. حدیث رگبان (قافله ها) در کوفه سال 36 و 37 هجری

پیشوای حنبلی ها، احمد بن حنبل، با بررسی و دقت از یحیی بن آدم، از حنش بن حارث بن لقیط نَحَعی اشجعی، از ریاح بن حارث روایت کرده که او گفت: چند تن در رَحَبَه (3) نزد علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: «السلام علیک یا مولانا». فرمود: «چگونه من مولای شما هستم، در حالی که شما عرب هستید؟!» گفتند: «ما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه».

ص: 230

1- . فتح: 10.

2- . مروج الذهب، ج 2، ص 11. این داستان را خطیب خوارزمی حنفی، در المناقب، صفحه 112 و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ج 7، صفحه 83، و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، صفحه 42 و حافظ ابوبکر هیشمی در جلد 9 مجمع الزوائد، صفحه 107، از طریق بزار، و ابن حجر در جلد 1 تهذیب، صفحه 391 به اسنادش از طریق نسائی و ابوعبدالله محمد بن محمد بن یوسف سنوسی در جلد 6 شرح مسلم، صفحه 236، و ابوعبدالله محمد بن خلیفه و شتانی مالکی در شرح مسلم، جلد 6، صفحه 236 روایت کرده اند. الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج 1، ص 381.

3- . رَحَبَه، نام محله ای در کوفه و نیز به صحن مسجد و کاروانسرا می گویند که اینجا مراد ظاهراً همان معنای اخیر است. گفته شده علی (علیه السلام) در رَحَبَه مَسْجِد کوفه بین مردم قضاوت می کرد که منظور صَحْن مسجد است. رحبه را به این جهت رحبه گفته اند که آن مکان وسیع است و به منزل وسیع نیز رحیب گفته می شود: تاج العروس من جواهر القاموس، ج 2، ص 19.

ریاح گفت: چون از آنجا گذشتند، من به دنبال آنها رفتم و پرسیدم اینها کیانند؟ گفتند: «گروهی از انصارند، که میان آنها ابویوب انصاری است».

نیز از حبیب بن یسار، از ابی رمیله روایت شده که چهار سوار نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند تا اینکه شتران خود را در رحبه خوابانیدند. سپس نزد آن جناب آمدند و گفتند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته». فرمود: «وعلیکم السلام. این قافله از کجا آمده؟» گفتند: «موالی تو از سرزمین فلان آمده اند». فرمود: «از کجا شما موالی من هستید؟» گفتند: «ما در روز غدیر خم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدیم که می فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

ابن اثیر از کتاب الموالات ابن عقیله به اسنادش از ابی مریم زربن حبیش روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) از قصر بیرون آمد و با او سوارانی که شمشیر حمایل داشتند، رویه رو شدند و گفتند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین. السلام علیک یا مولانا و رحمه الله و برکاته». علی (علیه السلام) فرمود: «در اینجا از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چه کسی حضور دارد؟» پس دوازده تن برخاستند که از جمله آنها قیس بن ثابت بن شماس، هاشم بن عتبّه و حبیب بن بُدیل بن وراق بودند. پس گواهی دادند که از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شنیده اند که می فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

ابوموسی مدینی این حدیث را با بررسی و دقت در سند آورده است. (2)

حافظ هیمی حدیث مزبور را به لفظ اول احمد روایت نموده، سپس گوید: 8.

ص: 231

1- . مسند احمد، ج 6، ص 583.

2- . اسدالغابه، ابن اثیر، ج 1، ص 368.

حدیث مزبور را احمد و طبرانی روایت کرده اند، جز اینکه او گفته که گفتند: شنیدیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه و این ابویوب است که میان ماست. پس ابویوب روپوش را از خود دور کرد». سپس گفت: «شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه». و رجال طریق احمد ثقه هستند... (1)

جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی در کتاب خود، «الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین»، در مورد حدیث غدیر گوید: آن را زر بن حبیش روایت نموده و چنین گفته است: علی (علیه السلام) از قصر خارج شد، در این هنگام سوارانی که شمشیر حمایل داشتند و روپوش بر صورت، و تازه از راه رسیده بودند، با آن حضرت روبه رو شدند و گفتند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته. السلام علیک یا مولانا!» علی (علیه السلام) پس از جواب سلام فرمود: «در اینجا از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه کسانی هستند؟» پس دوازده تن از آنها برخاستند که از جمله خالد بن زید ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، قیس بن ثابت بن شماس، عمّار بن یاسر، ابوالهیثم بن تیهان، هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و حبیب بن بَدیل بن ورقاء بودند. پس شهادت دادند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم شنیدند که می فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه...» تا آخر حدیث.

پس علی (علیه السلام) به انس بن مالک و براء بن عازب (که از ادای شهادت خودداری کردند) فرمود: «چه چیز شما را مانع شد از اینکه برخیزید و شهادت دهید؟ چه آنکه شما نیز همان طور که این گروه شنیده اند، شنیده اید؟!» سپس فرمود: «بار4.

ص: 232

خدایا اگر این دو نفر به علت عناد کتمان کردند، آنها را مبتلا کن». اما براء نابینا شد و پس از نابینا شدن، هنگامی که [درباره آدرس] منزل خود می پرسید، می گفت: «کسی که گرفتار نفرین شده، چگونه راه مقصود را می یابد؟!» پاهای انس به برص مبتلا شد و گفته شده است: هنگامی که علی (علیه السلام) طلب گواهی فرمود، وی معتذر به فراموشی شد! علی (علیه السلام) فرمود: «بار خدایا اگر دروغ می گوید او را به سفیدی (برص) مبتلا کن که دستار او آن را مخفی نسازد». پس چهره او دچار برص شد و پیوسته خرقه بر چهره خود می افکند.

ابن ابی الحدید گوید: مشهور این است که علی در رجبه کوفه، مردم را سوگند داد و گفت: «به خدا سوگند می دهم هرکس را که در بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از حجه الوداع از آن حضرت شنیده که درباره من فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه»، برخیزد و گواهی دهد، در نتیجه مردانی به پا خاستند و به این گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گواهی دادند. سپس علی (علیه السلام) به انس بن مالک فرمود: «تو نیز آن روز حضور داشتی، تو را چه می شود (که گواهی نمی دهی)؟». وی گفت: «یا امیرالمؤمنین سن من زیاد شده و آنچه را فراموش کرده ام، بیشتر است از آنچه به یاد دارم». فرمود: «اگر دروغ می گویی خداوند تو را به سفیدی مبتلا کند که عمامه آن را پنهان نکند». پس او نمرود تا به برص مبتلا شد. (1)

وی در جایی دیگر گوید: گروهی از استادان بغدادی ما ذکر کردند که عدّه ای از صحابه، تابعین و محدثین، از علی (علیه السلام) منحرف بودند و درباره او بدگویی می کردند و بعضی از آنها برای رسیدن به دنیا و منافع آنی و عاجل آن، مناقب او 8.

ص: 233

را کتمان می کردند و به دشمنان او اعانت می نمودند! از جمله آنها انس بن مالک بود. علی (علیه السلام) در رحبه (میدان بزرگ) قصر (یا رحبه مسجد جامع کوفه) سوگند داد که کدام یک از شما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». در نتیجه دوازده تن به پاخواستند و بدان شهادت دادند. اما انس بن مالک که میان آن گروه بود، برنخواست. علی (علیه السلام) فرمود: «ای انس! چه چیز تو را مانع شد که برخیزی و شهادت دهی؟! در حالی که تو نیز [در غدیر خم] حضور داشتی؟» گفت: «یا امیرالمؤمنین پیر شده ام و فراموش نموده ام». علی (علیه السلام) گفت: «بار خدایا اگر دروغ می گوید او را به سفیدی گرفتار کن که عمامه آن را نپوشاند». طلحه بن عمیر گفت: «قسم به خدا بعد از آن، به طور آشکار، دیدم که از برص، بین دو چشم او سفیدی پیدا شد».

همچنین عثمان بن مُطَرَف گفت: مردی از انس بن مالک در پایان عمرش درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) سؤال کرد. انس در جواب او گفت: «من بعد از روز واقعه رحبه قسم خوردم که درباره علی (علیه السلام) چیزی را که از من سؤال کنند، کتمان نکنم. او در روز قیامت سرور اهل تقواست. به خدا قسم این سخن را از پیغمبر شما (صلی الله علیه و آله) شنیدم». (1)

در تاریخ ابن عساکر آمده است که احمد بن صالح عجللی گفت: «احدی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مبتلا نشد، مگر دو نفر: یکی مُعَیْقِب که مبتلا به بیماری جذام بود و یکی انس بن مالک که مبتلا به برص بود». (2) 0.

ص: 234

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 361.

2- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج 3، ص 150.

ابوجعفر نیز گفت: انس را دیدم که مشغول خوردن بود و لقمه های بزرگی می گرفت و بیماری برص در او نمایان بود و [برای اینکه برص را مخفی بدارد] خَلوق (1) می مالید و گفتار عَجلی را که بالا ذکر شد، ابوالحجاج مزّی در کتاب تهذیب خود (به طوری که در خلاصه خزرجی، صفحه 35 مذکور است) حکایت نموده و سید حمیری موضوع اصابت نفرین را در قصیده لامیه خود به نظم در آورده که دو بیت آن چنین است:

فِي رَدِّهِ سَيِّدَ كُلِّ الْوَرَى مَوْلَاهُمْ فِي الْمُحَكَّمِ الْمُنَزَّلِ

فَصَدَّهْ ذُو الْعَرْشِ عَنْ رُشْدِهِ وَ شَانَهُ بِالْبَرَصِ الْأَنْكَلِ

در جواب رد دادن انس به سرور تمامی مردم، یعنی کسی که مولای ایشان است در کتاب آسمانی.

خدای عرش از راه هدایت او را بازداشت و با مرض عبرت انگیز برص معیوبش ساخت.

زاهی، یکی از شعرای غدیر در قرن چهارم، در قصیده خود چنین سروده است:

1. ذَاكَ الَّذِي اسْتَوْحَشَ مِنْهُ اَنْسٌ اِنْ يَشْهَدَ الْحَقُّ فَشَاهَدَ الْبَرَصَ

2. اِذْ قَالَ مَنْ يَشْهَدُ بِالْغَدِيرِ لِي؟ فَبَادَرَ السَّامِعُ وَ هُوَ قَدْ نَكَّصَ

3. فَقَالَ اَنْسَيْتُ. فَقَالَ: كَاذِبٌ سَوْفَ تَرَى مَا لَا تُوَارِيهِ الْقُمْصُ (2)

1. آن کسی است که انس را از شهادت دادن حق متوحش ساخت و در نتیجه به مرض برص مبتلا شد. 4.

ص: 235

1- «الخلوق: نوع من الطيب»؛ «خَلوق نوعی عطر است»: القاموس المحيط، ذیل ماده خلق، ج 3، ص 229.

2- الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج 1، ص 394.

2. آن زمانی که گفت چه کسی برای من در خصوص غدیر شهادت می دهد، پس شنونده به پیش آمد، درحالی که او (انس) قدم به عقب گذاشته.

3. و گفت: مطلب را فراموش کرده ام. پس فرمود: که تو دروغ گویی و خواهی دید چیزی را که پیراهن آن را نمی پوشاند.

برخی گواهی ها بر حقانیت امام علی (علیه السلام)

برای آن کس که اهل انصاف باشد، مواردی که در این بخش آورده می شود، کافی است تا بر حقانیت علی (علیه السلام) اقرار کند؛ چراکه در این بخش، فرازهایی از سروده های افراد عنودی همچون عمرو بن عاص را خطاب به معاویه نقل می کنیم که وی در بخشی از قصیده جَلَجَلِیَه می گوید: ای معاویه! خلافت، حق علی (علیه السلام) است، نه فرد شیادی مثل تو:

1. وَ أَكشِفُ عَنْكَ حِجَابَ الْغُرُورِ وَ ايقِظُ نَائِمَةَ الْاِثْكَالِ

2. فَانْكَ مِنْ امْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ دَعَوَى الْخِلَافَةَ فِي مَعَزَلِ

3. وَ مَا لَكَ فِيهَا وَ لَا ذَرَّةً وَ لَا لِجُدُودِكَ بِالْأَوَّلِ

4. فَإِنْ كَانَ بَيْنَكُمْ نِسْبَةٌ فَإِنَّ الْجِسَامُ مِنَ الْمَنْجَلِ

5. وَ اِنَّ الْحَصَا مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ وَ اِنَّ مُعَاوِيَةَ مِنْ عَلِيٍّ؟

6. فَإِنْ كُنْتَ فِيهَا بَلَغْتَ الْمُنَى فَفِي عُنُقِي عَلَقَ الْجَلَجَلِ (1)

1. [ای معاویه] پرده غرور تو را پاره خواهم کرد و خوابیده داغدار (یتیمانی که پدرانشان به خاطر تو کشته شده اند) را بیدار می کنم [و علیه تو تحریک می کنم].

ص: 236

1- . الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج2، ص176.

2. تو از حکومت بر مؤمنان و ادعای خلافت دور هستی.

3. تو به اندازه ذره ای در حکومت حقی نداری و قبل از تو اجدادت هم، چنین حقی نداشتند.

4. ای معاویه! چه نسبتی می تواند میان تو و علی باشد؟! علی چون شمشیری [بُران] است و تو بمانند داسی کُند.

5. علی که چون ستاره آسمان است کجا و تو که چون ریگی بیش نیستی کجا؟!

6. ای معاویه! اگر تو در امر حکومت به آرزویت رسیدی، به خاطر آن بود که به گردن خود زنگوله رسوایی آویختم [و آگاه باش که در گردن من زنگوله ای است که اگر گردنم را تکان بدهم، زنگوله به صدا در خواهد آمد].

سعد بن ابی وقاص نیز خطاب به معاویه گفته است: «اگر من در امور سیاست دخالت می کردم، حتماً جانب علی را می گرفتم؛ چراکه یک روز با او بودن برابر است به یک عمر زندگی با تو؛ زیرا آنچه ما داشتیم، در علی نیز بود ولی آنچه او داشت در ما نبود». آن گاه در جواب درخواست معاویه این اشعار را سرود:

1. مُعَاوِيَّ دَاوُكَ الدَّاءِ الْعِيَاءُ فَلَيْسَ لِمَا تَجِيءُ بِهِ دَوَاءٌ

2. طَمِعْتَ الْيَوْمَ فِيَّ يَا ابْنَ هِنْدٍ فَلَا تَطْمَعُ فَقَدْ ذَهَبَ الرَّجَاءُ

3. عَلَيْكَ الْيَوْمَ مَا أَصْبَحْتَ فِيهِ فَمَا يَكْفِيكَ مِنْ مِثْلِي الْإِبَاءُ

4. فَمَا الدُّنْيَا بِبَاقِيَةِ لِحْيٍ وَلَا حَيٍّ لَهَا فِيهَا بَقَاءٌ

5. وَكُلُّ سُورِهَا فِيهَا غُرُورٌ وَكُلُّ مَتَاعِهَا فِيهَا هَبَاءٌ

6. أَيْدُعُونِي أَبُو حَسَنِ عَلِيٍّ فَلَمْ أَرُدُّ عَلَيْهِ بِمَا يَشَاءُ

7. وَ قُلْتُ لَهُ أَعْطِنِي سَيْفًا بَصِيرًا تَمُرُّ بِهِ الْعِدَاوَةُ وَالْوَلَاءُ

8. فَإِنَّ الشَّرَّ أَصْعَرُهُ كَبِيرٌ وَإِنَّ الظَّهْرَ تَثْقُلُهُ الدَّمَاءُ

9. أَ تَطْمَعُ فِي الَّذِي أُعْيَا عَلِيًّا عَلَى مَا قَدْ طَمِعْتَ بِهِ الْعَفَاءُ

10. لِيَوْمٍ مِنْهُ خَيْرٌ مِنْكَ حَيًّا وَ مَيِّتًا أَنْتَ لِلْمَرْءِ الْفِدَاءُ

11. فَأَمَّا أَمْرُ عُثْمَانَ فَدَعُهُ فَإِنَّ الرَّأْيَ أَذْهَبَهُ الْبَلَاءُ (1)

1. ای معاویه! درد تو بیماری سختی است و آنچه به عنوان علاج درد خود اندیشیده و آورده ای، درمانش نباشد.
2. ای پسر هند! اینک در من طمع کردی؛ طمع بیجا مکن و دل خوش مدار که امیدت بر باد رفته است.
3. آنچه امروز بدان گرفتار آمدی بر گردن خود توست و آنچه از چون منی تو را بسنده است، همان امتناع من است.
4. دنیا برای هیچ جاننداری نباید و هیچ جاننداری را در آن بقایی نباشد.
5. آنچه شادی و سرور در آن است، همه فریب و غرور است و جمله متاع آن در معرض تندباد نابودی است.
6. آیا [با آنکه] ابوالحسن علی مرا می خواند و من چنان که او می خواهد پاسخش نداده ام.
7. و به او گفتم مرا شمشیری بران بده که خود، دشمن را از دوست باز شناسد! (رواست که دعوت تو را پذیرم)؟
8. به راستی کوچک ترین بدی و شر نیز بزرگ است و تحمل مسئولیت خونریزی بر پشت آدمی بس گران می آید.
9. آیا طمع به کسی بسته ای که حتی دعوت علی را نپذیرفت و [از این رهگذر] 6.

ص: 238

او را رنجیده کرد؟ [بدان] در آنچه طمع کرده ای، نیستی و نابودی نهفته است.

10. بی تردید یک روز همراهی با او، خواه آدمی بماند یا بمیرد، بهتر از همکاری با توست که تو خود آزاد شده دست آن بزرگمردی.

11. اما داستان عثمان را رها کن که [ماجرایی گذشته است] و چون بلا رسد، اندیشه را می رباید.

عبدالله بن عمر نیز دعوت معاویه را نپذیرفت و در نامه اش به معاویه، مخالفت با علی (علیه السلام) را از امور شبهه ناک به شمار آورد و گفت:

وَ طَلَحَهُ يَدْعُو وَالزُّبَيْرُ وَ أُمْنَا فَتَقُلْنَا لَهَا قَوْلِي لَنَا مَا بَدَأَ لَكَ

حَذَارِ أُمُورٍ شُبَّهَتْ وَ لَعَلَّهَا مَوَانِعَ فِي الْأَخْطَارِ إِحْدَى الْمَهَالِكِ (1)

و طلحه و زبیر و مادرمان (عایشه ام المؤمنین) ما را خواندند و ما به او (عایشه) گفتیم: هر چه ناگزیری به ما بگو.

ولی از امور شبهه ناک بپرهیز که شاید در این مخاطرات سخت، یکی از مهلکه های نابودکننده کمین کرده باشد.

با اینکه عُمَر و ابوبکر در واقعه غدیر خم با علی (علیه السلام) بیعت نموده و با واژه بَخ بَخ، خلافت را به علی (علیه السلام) تبریک گفتند، طولی نکشید که ارکان شرع را منهدم کردند و حق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ضایع نمودند و هرگز از این کار ترسی به دل راه ندادند؛ چنان که ارث حضرت فاطمه (علیها السلام) را منع کردند، بدون اینکه کوچک ترین ترحمی داشته باشند. به تعبیر قرآن کریم:

(فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ) (آل عمران: 187) 4.

ص: 239

پس آن [عهد و کتاب] را ترک کردند و به آن اعتنایی نمودند و در برابر ترک آن، اندک بهایی به دست آوردند و بد چیزی است آنچه به دست می آورند.

گویا عباس بن عتبّه بن اُبی لهب (1)، برای توصیف همین مصائب که درباره اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خصوصاً علی (علیه السلام)، پیش آوردند، این اشعار را سروده است:

1. مِنْ مُبْلِغِ عَنَّا النَّبِيِّ مُحَمَّدًا إِنَّ الْوَرَى عَادُوا إِلَى الْعُدْوَانِ

2. إِنَّ الَّذِينَ أَمَرْتَهُمْ أَنْ يَعْدِلُوا لَمْ يَعْدِلُوا إِلَّا عَنِ الْإِيمَانِ

3. غَضَبُوا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَكَانَهُ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْمَلِكِ وَالسُّلْطَانِ

4. بَطَّشُوا بِفَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَأَحْرَزُوا (2) مِيرَاثَهَا طَعْنًا عَلَى الْقُرْآنِ (3)

1. یک نفر از ما به محمد، نبی خدا، برساند که مردم [بعد از وفاتش] دوباره به اهل بیت دشمنی نمودند.

2. آنان که گفته بودی عدالت نمایند، عدول نکردند (روی بر نگردانیدند) جز از ایمان.

3. از علی، جایگاهش را غصب نمودند و خلافت را به سلطنت تبدیل کردند.

4. به فاطمه بتول، ستم کردند و میراثش را، علی رغم سفارش قرآن، از او گرفتند.

مؤلف «ینابیع الموده» از «فرائد السمطين» شیخ الإسلام حموینی از مجاهد و از ابن عباس نقل می کند که مردی یهودی به نام «نَعْتَلُ یا مَعْتَلُ» نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و مسائلی چند درباره توحید پرسید. حضرت به همه آنها پاسخ دادند. نعتل قانع شد و اسلام آورد. سپس عرض کرد: «یا رسول الله هر پیغمبری باید وصی 9».

ص: 240

1- . مادر بزرگ وی ام جمیل بوده و قرآن وی را حماله الحطب توصیف کرده است.

2- . (خ ل أ حوزوا).

3- . احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 1، ص 9.

داشته باشد؛ وصی شما کیست؟» فرمود:

إِنَّ وَصِيَّيَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ تَتْلُوهُ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ.

یعنی وصی من علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و بعد از او دو دخترزاده ام حسن و حسین (علیهما السلام) و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین می باشند.

نعتل عرض کرد: «تمنا دارم اسامی آنان را برای من بیان فرمایی». حضرت فرمود:

إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَابْنُهُ الْحَجَّةُ مُحَمَّدٌ الْمَهْدِيُّ فَهَؤُلَاءِ اثْنَا عَشَرَ.

وقتی حسین از دنیا برود، فرزندش علی در جای او امامت را عهده دار خواهد شد. وقتی علی از دنیا برود، فرزندش محمد در جای او امامت را عهده دار خواهد شد. وقتی محمد از دنیا برود، فرزندش جعفر در جای او امامت را عهده دار خواهد شد. وقتی جعفر از دنیا برود، فرزندش موسی در جای او امامت را عهده دار خواهد شد. وقتی موسی از دنیا برود، فرزندش علی در جای او امامت را عهده دار خواهد شد. وقتی علی از دنیا برود، فرزندش محمد در جای او امامت را عهده دار خواهد شد. وقتی محمد از دنیا برود، فرزندش علی در جای او امامت را عهده دار خواهد شد. وقتی حسن در جای او امامت را عهده دار خواهد شد. پس اینها دوازده نفر هستند.

سپس نعتل طرز به شهادت رسیدن هر یک را سؤال کرد و حضرت پاسخ داد.

آن گاه نعثل گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله و أشهد أنهم الأوصياء بعدك». بعد نعثل گفت: «آنچه فرمودی در کتب انبیای سلف دیده ام و در وصیت نامه حضرت موسی ثبت است». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

طوبى لمن احبهم و وىل لمن ابغضهم و خالفهم.

بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و از آنها پیروی کند و جهنم برای کسی است که آنها را دشمن بدارد و با آنها مخالفت کند.

آن گاه نعثل در حضور پیامبر اشعار ذیل را بر زبان جاری ساخت:

1. صَلَّى الْعَلِيُّ ذُو الْعَلَى عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ

2. أَنْتَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَالْهَاشِمِيُّ الْمُفْتَخَرُ

3. بِكَ اهْتَدَيْنَا رُشْدَنَا وَفِيكَ نَرْجُو مَا أَمَرَ

4. وَ مَعَشَرَ سَمَائِهِمْ أَيْمَةً اثْنَى عَشَرَ

5. حَبَاهُمْ رَبُّ الْعَلَى ثُمَّ صَفَاهُمْ مِنْ كَدْرِ

6. قَدْ فَازَ مَنْ وَالَاهُمْ وَ خَابَ مَنْ عَفَا الْأَثْرَ

7. آخِرُهُمْ يَشْفِي الظَّمَا وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُنتَظَرُ

8. عَتَرْتُكَ الْأَحْيَاؤُ لِي وَ التَّابِعُونَ مَا أَمَرَ

9. مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُعْرِضًا فَسَوْفَ يَصَلِّي بِسَفَرٍ (1)

1. درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری.

2. تو پیغمبر برگزیده هاشمی نسبی و به آن مفتخری.

3. به سبب شما خدایمان ما را هدایت کرد و به وسیله تو امید رهایی از آتش دوزخ داریم.5.

ص: 242

1- . الإنصاف فی النص علی الأئمة، صص 390 - 393؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 4، ص 85.

4. و گروه خلفا و جانشینان شما که نام بردی، امامان دوازده گانه هستند.

5. زیرا خدای بزرگ ایشان را بلندرتبه و پاک و پاکیزه از هر عیب نموده است.

6. نجات می یابد آن کسی که به ایشان تمسک جوید؛ هرکس دشمنی با ایشان نماید، زیانکار گردد.

7. و دوازدهمی آنها که امام منتظر است، با ظهور خود، شیعیان تشنه [دیدار] را سیراب می نماید.

8. و خاندان شما آن برگزیدگانی هستند که ما مأمور اطاعت از ایشانیم.

9. و کسی که از ایشان اعراض کند، در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند.

وجوب محبت ذوی القربی

می دانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، در قبال زحمات خود، از امت خویش مزدی جز محبت خاندانش را طلب نکرد. البته منظور از محبت خاندان، پیروی مردم از مرام و فرهنگ اهل بیت است. به یقین علی (علیه السلام) جزء اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و محبتش به دلیل روایاتی که ذکر خواهیم کرد، بر همگان واجب و دشمنی با او، دشمنی با خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شمار می آید.

1. از ابن عباس نقل شده است: چون آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) . (1) نازل شد، مردم گفتند: «ای رسول خدا! این خویشانی که مودت آنان بر ما واجب شده است، کیانند؟» فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندانشان (علیهم السلام)». (2)

ص: 243

1- . شوری: 23.

2- . ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص 25؛ کشف، ج 2، ص 339؛ مطالب السئول، ابن طلحه شافعی، ص 8، مجمع الزوائد، ص 168؛ الفصول المهمه، ص 12؛ کفایه الطالب، ص 31.

شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی گفته است: «خداوند مودت خویشان پیغمبر و محبت همه اهل بیت بزرگوار و ذریه او را بر تمام خلق خود لازم و فرض فرموده و گفته است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)». (1)

2. حافظ ابو عبدالله ملاً در سیره اش آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «همانا خداوند پاداش مرا مودت خاندانم قرار داد و من در فردا (آخرت) از شما [در این باره] سؤال خواهم کرد». (2)

3. جابر بن عبدالله انصاری گفت: یک مرد عرب خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: «یا محمد! اسلام را بر من عرضه کن». فرمود: «شهادت بده که خدایی جز خداوند یگانه که یکتا و بی شریک است، نیست و نیز محمد بنده و رسول اوست». عرب گفت: «آیا پاداشی هم می خواهی». فرمود: «جز مودت خویشان، نه». گفت: «خویشان من یا خویشان تو». فرمود: «خویشان من». گفت: «بیا تا با تو بیعت کنم؛ چه هرکس تو را و خاندانت را دوست ندارد، بر او لعنت خدا باد» و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفت: «آمین». (3)

4. از ابوامامه باهلی آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «همانا خداوند پیمبران را از چند درخت آفرید و مرا از یک درخت خلق کرد. پس من ریشه آن درختم و علی (علیه السلام) شاخه آن و فاطمه (علیها السلام) ورق آن و حسن و حسین (علیهما السلام) میوه آن هستند. 1.

ص: 244

1- .المواجب اللدنیه، ج2، ص678.

2- . شرح المواهب، زرقانی، ج7، صص3 و21؛ نور الابصار، شبلنجی ص112؛ احیاء المیت، سیوطی، ص233.

3- . کفایه الطالب، ص31.

پس هرکس به شاخه ای از شاخه آن درآویزد، رستگار شود و هرکس آن را رها کند، فرو افتد و اگر بنده ای هزار سال، پس از آن هزار سال و پس از آن هزار سال دیگر در بین صفا و مروه خدا را عبادت کند و صحبت ما را درک نکند، خدا وی را به صورت در آتش اندازد» سپس تلاوت فرمود: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). (1)

5. احمد و ابن ابی حاتم از ابن عباس درباره این قول خدای تعالی که فرمود: (مَنْ يَتَرَفَّ حَسَنَةً نَزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) (2) آورده اند که مراد از حسنه، مودت آل محمد (صلی الله علیه و آله) است. (3)

6. ابوظفیل گفت: حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای ما خطبه خواند... سپس فرمود: «هرکس مرا می شناسد که می شناسد و آن که نمی شناسد، من حسن بن محمدم». سپس این آیه را که قول یوسف است، قرائت فرمود: (وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ). (4) فرمود: «منم از خاندانی که جبرئیل در خانه ما فرود می آید و از پیشگاه ما بالا می رود و منم از خاندانی که خدای تعالی مودتشان را بر هر مسلمانی فرض فرموده و درباره آنها آیه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَتَرَفَّ حَسَنَةً نَزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) را فرو فرستاده است و اقرار حسنه، مودت ما خاندان است». (5)3.

ص: 245

-
- 1- . کفایه الطالب، ص 178.
 - 2- . شوری: 23، «هرکسی کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم».
 - 3- . الفصول المهمه، ص 13؛ الصواعق المحرقة، ص 101؛ الدر المنثور، ج 6، ص 7.
 - 4- . یوسف: 38.
 - 5- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 11؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 146؛ الصواعق المحرقة، صص 101 و 136؛ نزهه المجالس، ج 2، ص 231؛ الرشفه الصادی، ص 43.

7. طبری به اسناد خود از سَدّی، (1) و او از ابی دیلم، نقل کرده است که گفت: چون علی بن حسین (علیه السلام) را اسیر کردند و به شام آوردند و او را بر در دروازه دمشق به پا داشتند، مردی از اهل شام برخاست و به امام گفت: «خدا را شکر که مردانتان را کشت و شما را در مانده کرد و به این فتنه خاتمه داد». علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «آیا قرآن خوانده ای؟» گفت: «آری». فرمود: «آیا آل حم را خوانده ای». پاسخ داد: «قرآن خوانده ام، ولی آل حم را ندیده ام». فرمود: «آیا نخوانده ای (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). پرسید: «مگر خویشان پیغمبر شما نیستند؟» فرمود: «آری». (2)

8. طبری در تفسیرش از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب روایت کرده است که آن دو گفته اند: «مقصود از خویشاوند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فاطمه (علیها السلام) است». (3)

ابوحیان در تفسیر خود این سخن را از آن دو و از سَدّی روایت کرده و سیوطی نیز در الدرّ المنثور آورده است. فخر رازی می گوید: «آل محمد (صلی الله علیه و آله)، کسانی هستند که امورشان به پیغمبر واگذار است و هر کدام از آنانکه پیوندشان با پیغمبر شدیدتر و کامل تر باشد، او آل خواهد بود و چون هیچ تردیدی نیست که پیوند میان فاطمه و علی و حسن و حسین (علیهم السلام) با پیغمبر استوارترین پیوندهاست و این مطلبی است که همچون معلوم به نقل متواتر مسلم است، پس واجب است که آل، اینها باشند». (4) 6.

ص: 246

1- . تفسیر طبری، ج 24، ص 16.

2- . الدرّ المنثور، ج 6، ص 7؛ الصواعق المحرقة، صص 101 و 136؛ شرح المواهب، ج 7، ص 20.

3- . جامع البیان، ج 24، صص 16 و 17.

4- . مفاتیح الغیب، ج 27، ص 596.

مناوی گفته است: این سخن از حافظ زرندی است که «هیچ یک از دانشمندان مجتهد و پیشوایان، ره یافته نیست، مگر آنکه از ولایت خاندان پیغمبر، حظ وافر و فخر زاهر برده، چه این امر خداست که فرموده است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)».

ابن حجر گفته است: دیلمی از ابی سعید خدری روایت کرده که پیغمبر در تفسیر آیه (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) فرموده اند: از ولایت علی (علیه السلام) پرسش خواهد شد و گویا مراد «واحدی» نیز همین حدیث بوده که گفته است: در تفسیر آیه (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)، روایت کرده اند که مقصود، ولایت علی (علیه السلام) و اهل بیت است؛ زیرا خداوند به پیغمبر فرمان داد که مردم را آگاهی دهد که از آنها پاداشی در نبوت مسئلت ندارد، مگر آنکه خاندانش را دوست دارند. و معنای آیه نیز چنین است که از آنها می پرسند آیا خاندان پیغمبر را به شایستگی و آن چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سفارش فرموده بود، دوست داشته اند یا مودت آنها را چنان ضایع و مهممل گذاشته اند، که باید سرزنش و نکوهش شوند؟ (1) همچنین این شعر را از عربی یاد کرده است:

رَأَيْتُ وِلَائِي آل طه فَرِيضَةً عَلَى رَغْمِ أَهْلِ الْبُعْدِ يُورِثُنِي الْقُرْبَا

فَمَا طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَجْرًا عَلَى الْهُدَى بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (2)

دوستی خود را نسبت به خاندان پیغمبر، فریضه ای دیدم که علی رغم دوری آن درگاه، برای من قرب آور است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از جانب خداوند مبعوث شده است، برای تبلیغ دین و هدایت مردم، جز مودت خاندانش چیزی طلب نکرد. 1.

ص: 247

1- . الصواعق المحرقة، ص 89.

2- . همان، ص 101.

ابن صباغ مالکی نیز این سه بیت را از گوینده ای یاد کرده است:

1. هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمٍ بِهَا مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَانزَالِ

2. مَنَاقِبُ فِي سُورِي وَ سُورَةُ هَلْ آتَى وَ فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا التَّالِي

3. وَ هَمَّ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى فَوَدَّادُهُمْ عَلَى النَّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَ اسْجَالِ

1. آنان برای کسی که بدان ها متوسل شود، دستاویزهای محکم اند که مناقبشان از راه وحی و الهام رسیده است.

2. مناقب و فضائلی که در سوره شورا و هل آتی و احزاب، تلاوت کنندگان قرآن می شناسند.

3. آنان اهل بیت مصطفی (صلی الله علیه و آله) می باشند و دوستی آنها به حکم الهی در منشور قرآن الزامی است.

همچنین از دیگری آورده است:

1. هُمُ الْقَوْمُ مِنْ أَصْفَاهُمْ الْوُدَّ مُخْلِصاً تَمَسَّكَ فِي آخِرَاهُ بِالسَّبَبِ الْأَقْوَى

2. هُمُ الْقَوْمُ فَاقُوا الْعَالَمِينَ مَنَاقِباً مَحَاسِنُهُمْ تَجَلَّى وَ آثَارُهُمْ تُرَوَّى

3. مُوَالَاتُهُمْ فَرَضٌ وَ حُبُّهُمْ هَدَى وَ طَاعَتُهُمْ وُدٌّ وَ وُدُّهُمْ تَقْوَى (1)

1. آنها، خاندانی هستند که هرکس صمیمانه دوستشان داشته باشد، به وسیله ای نیرومند برای آخرت خود چنگ زده است.

2. خاندانی که در مناقب بر جهانیان برترند؛ نیکی های آنها نمایان و آثارشان زبانزد است.

3. مهرشان واجب و محبتشان هدایت و طاعتشان مودت و مودتشان پارسایی است.

در کتاب الرياض النضرة آمده است: «ثعلبی در کتاب «الكشف و البيان» ذیل 3.

ص: 248

این گفتار خدای تعالی: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) روایت کرده است که مسلم بن حیان گفت: از ابا بریده شنیدم که می گفت: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، یعنی راه محمد و دودمانش».

در تفسیر «وکیع بن جراح» از سفیان ثوری و او از سَدِّی و او از اسباط و مجاهد، و آنها از عبدالله بن عباس، آورده اند که عبدالله در تفسیر آیه (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) می گفت: «ای گروه بندگان! بگویید: خداوند ما را بر دوستی محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندانش رهنمون باش».

حموینی در فرائد السمطين به اسناد خود از اصبع بن نباته و او از علی (علیه السلام) آورده است که امام درباره این آیه (وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ) (1) می فرمود: «صراط، ولایت ما خاندان است».

خوارزمی در مناقب آورده است که صراط دو صراط است: راهی در دنیا است و راهی در آخرت. اما راه راست در دنیا، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و صراط آخرت، پل جهنم است. هرکس راه مستقیم دنیا را باز شناخت، از راه آخرت به سلامت می گذرد.

معنای این حدیث را روایت دیگری که ابن عدی و دیلمی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورده اند و در ص 111 کتاب صواعق آمده است، روشن می کند. آن روایت این است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «استوارترین شما بر صراط آن کسی است که دوستی اش به خاندان و اصحاب من شدیدتر باشد».

ابوسعید در کتاب «شرف النبوه» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورده است که به علی (علیه السلام) «.

ص: 249

1- . مؤمنون: 74، «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از این راه منحرف می شوند».

فرمود: «سه چیز به تو ارزانی شده است که به هیچ کس و به من هم، ارزانی نشد. تو داماد کسی چون من شدی که من چنین نشدم و تورا، زنی صدیقه چون دختر من دادند که چنین زنی به من ارزانی نشد. و حسن و حسین (علیهما السلام) از پشت تو اند و از صلب من چون آنان به وجود نیامد. لیکن شما از منید و من از شمایم» (1).

امام شافعی (2) در لزوم محبت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خصوصاً علی (علیه السلام)، اشعار زیادید.

ص: 250

1- . ر. ک: الریاض النضره، ج 2، ص 202.

2- . محمد بن ادریس الشافعی (150 - 204 ه. ق). ملقب به ابو عبدالله، و معروف به امام شافعی، از علمای اهل سنت بود. نام کامل وی ابو عبدالله محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان... بود. وی در ماه رجب سال 150 ه. ق برابر با 768 م، در شهر غزه از سرزمین فلسطین و به قولی در سوریه، به دنیا آمد. پدرش همراه مسلمانان، از مکه به فلسطین، ناحیه الرباط و غزه و عسقلان، هجرت کرد. مدت کمی بعد از تولد شافعی، پدرش در غزه فوت کرد. بعد از فوت پدر، شافعی و مادرش به مکه بازگشتند. مادر شافعی، فاطمه (أم حبیبه) نام داشت که از قبیله ازد بود. الأزدیه، یکی از قبائل معروف در یمن السعید (یمن پر برکت، بخش سر سبز و پر آب سرزمین یمن) بود. نسب شافعی به عبدمناف می رسد که جد اعلای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است. بنابراین شافعی از جهت پدر، قریشی است. عبدمناف چهار پسر به نام های هاشم، مطلب، نوفل و عبدشمس داشت که شافعی از نسل برادر هاشم، مطلب، است. امام شافعی در مکه، در زمینه علوم فقهی پیشرفت کرد و یکی از علمای برجسته آن دیار شد. او نه تنها در فقه، بلکه در شعر هم آوازه ای داشته که اگر به او به چشم شاعر بودن بنگریم تا فقیه بودن، متوجه ذوق شعری او خواهیم شد. اهل بیت در اشعار او جایگاه ویژه ای داشته که چشم هر خواننده ای را به خود جلب می کند. او در اشعاری که درباره اهل بیت سروده، پس از ستایش خاندان پیامبر و ابراز محبت درباره آنان، محبت به آنان را فرضی از طرف خدا و قرآن می داند و همه را به دور از هر نوع تعصب قومی و مذهبی، به احترام گذاشتن، قدر دانستن و ارج نهادن به آنان و می دارد تا آنجا که نفرستادن درود و صلوات در نماز بر آل و خاندان پیامبر را موجب بطلان نماز شخص می داند. وی در نهایت این مطلب را یادآور می شود که در دورانی که همه در دریای اختلافات فقهی و فرقه ای سرگردان و در حال غرق شدن هستند، باید به حبل الهی و خاندان پیامبر و راه و روش آنان چنگ زد تا از گزند اختلاف در امان ماند.

سروده است که برخی را در این جا ذکر می کنیم:

1. قالوا تَرَفَّضْتَ قُلْتَ كَلَّا مَا الرَّفْضُ دِينِي وَلَا اعْتِقَادِي

2. لَكِنْ تَوَلَّيْتُ بِغَيْرِ شَكٍّ خَيْرَ إِمَامٍ وَ خَيْرَ هَادِي

3. إِنْ كَانَ حُبُّ الْوَلِيِّ رَفْضًا فَإِنِّي أَرَفُّضُ الْعِبَادِ (1)

1. به من گفتند: رافضی شدی، یعنی تو از دین خارج شدی! گفتیم هرگز عقیده و دینم را ترک نمی کنیم.

2. ولكن بدون هیچ تردید بهترین امام، بهترین هدایتگر (علی) را دوست دارم.

3. اگر محبت ولی خدا رفض است پس بدانید من رافضی ترین انسان ها هستم.

1. يَقُولُونَ لِي لَا تُحِبُّ الْوَصِيَّ فَقُلْتُ الثَّرَى بِفَمِ الْكَاذِبِ

2. أَحِبُّ النَّبِيَّ وَ آلَ النَّبِيِّ وَ أَخْتَصُّ آلَ أَبِي طَالِبٍ

3. وَ أُعْطِيَ الصَّحَابَةَ حَقَّ الْوِلَاةِ وَ أُجْرِي عَلَى السُّنَنِ الْوَاجِبِ

4. وَإِنْ كَانَ رَفْضًا وَإِلَاءَ الْوَصِيِّ فَلَا تَرْضَ بِالرَّفْضِ مِنْ جَانِبِي

5. وَ إِنْ كَانَ نَصَبًا وَإِلَاءَ الْجَمِيعِ فَإِنِّي كَمَا زَعَمُوا نَاصِبٌ

6. وَ لَوْ كُنْتُمْ مِنْ وِلَاةِ الْوَصِيِّ عَلَى الْعَجْزِ كُنْتُ عَلَى الْغَارِبِ

7. يَرَى اللَّهُ سِرِّي إِذَا لَمْ تَرَوْهُ فَكَمْ تَحْكُمُونَ عَلَى الْغَائِبِ (2) 1.

ص: 251

1- . ينابيع الموده، ص 275؛ الروض الأزهر، ص 369؛ الرشفه الصادى، ص 97.

2- . الذخائر العقبى، صص 62 و 135؛ الرياض النضرة، ج 2، ص 161.

1. به من می گویند: وصی [رسول خدا] را دوست نداشته باش! گفتم خاک بر دهان دروغ گو.
 2. من پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آلش را دوست می دارم. خصوصاً آل ابی طالب را دوست می دارم.
 3. به اصحاب [پیامبر] حق و لاء (دوست داشتن) را روا می دانم و طبق سنت های واجب، قدم بر می دارم.
 4. اگر دوست داشتن وصی پیغمبر رفض است، از جانب من نسبت به رفض، دل نگران نباش.
 5. و اگر دوست داشتن همه، نصب (دشمنی) است، پس من همان طور که آنها پنداشته اند، ناصبی هستم.
 6. و اگر از دوست داشتن وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناتوان هستید، پس من بر آزادی هستم.
 7. خداوند از باطن من خبر دارد، درحالی که شما بی اطلاع هستید. پس چقدر بر غایب حکم می رانید.
- به شافعی گفتند که مردم تاب و تحمل شنیدن منقبت یا فضیلت اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را ندارند. اگر کسی هم بخشی از مناقب و فضائل اهل بیت را ذکر کند، به دیگران توصیه می کنند که از این شخص رافضی کناره گیری کنید! شافعی وقتی این مطلب را شنید، ابیات زیر را سرود:

1. إِذَا فِي مَجْلِسٍ ذَكَرُوا عَلِيًّا وَسِبْطِيهِ وَفَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ

2. فَأَجْرِي بَعْضُهُمْ ذِكْرًا سِوَاهُمْ فَأَيُّقَنَ أَنَّهُ سَلَقَلَيْتِيهِ

3. إِذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا وَبَنِيهِ تَشَاغَلَ بِالرَّوَايَاتِ الْعَلِيَّةِ

4. وَقَالَ تَجَاوَزَا يَا قَوْمِ هَذَا فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ

5. بَرَنْتُ إِلَى الْمُهَيِّمِينَ مِنْ أَنَسِ يَرُونَ الرَّفْضَ حُبَّ الْفَاطِمِيَّةِ

6. عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةُ رَبِّي وَ لَعْنَتُهُ لِيَتْلِكَ الْجَاهِلِيَّةِ (1)

1. اگر نام علی و دو فرزندش به میان آمد و هم نام فاطمه پاک گوهر.
2. هر آن کس که آوازه دگران سر دهد، یقین دان که زاده زن بدکار است.
3. که هرگاه به یاد علی و فرزندانش سخن ساز کنند، به نقل روایات بی اعتبار پردازد.
4. و گوید: از این سخن بگذرید که حدیث رافضیان است.
5. من به خدای مهیمن بیزاری جویم از آن مردم که مهر فاطمیان را رخص خوانند.
6. درود خداوند بر خاندان رسول باد و لعنت و نفرین بر این مرام جاهلیت.

همچنین امام شافعی گفته است:

لَوْ شَقَّ قَلْبِي لَبَدَا وَسَطُهُ سَطْرَانِ قَدْ خُطَا بِهَا كَاتِبُ

الشَّرْعُ وَ التَّوْحِيدُ فِي جَانِبٍ وَ حُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي جَانِبِ

اگر دلم شکافته شود، میان آن دو خط آشکار می شود که بدون هیچ نویسنده ای در آن نقش بسته است.

شرع و توحید در یک طرف، محبت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طرف دیگر.

ابن حجر عسقلانی بر خلاف میل ناصبی ها، از امام خود، امام شافعی، شعری را در وجوب محبت آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است: آن اشعار، این دوییتی معروف است:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

كَفَأَكْمَ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْتُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ (2) 1.

ص: 253

1- . تاریخ خطیب بغدادی، ج 2، ص 290؛ کفایه، گنجی شافعی ص 21؛ فرائد، شیخ الاسلام حموی بی باب 22.

2- . الصواعق المحرقة، باب یازده؛ نور الابصار، ص 401؛ ینایع الموده، ص 357؛ مفتاح النجا، ص 12 (مخطوط)؛ مشارق الأنوار، ص 111.

ای خاندان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، محبت و علاقه مندی به شما، از سوی خدای تعالی واجب شده است و وجوب آن را خدای بزرگ در قرآن کریم نازل کرده است.

درباره بزرگی شما همین بس که هرگاه کسی هنگام نماز بر شما درود نثار نکند، نمازش مقبول پیشگاه حق تعالی نخواهد بود.

عبدالله بن محمد از ابوبکر سبأی نقل کرد که وی گفت: از یکی از مشایخ شنیدم که شافعی تمایل و علاقه شدیدی به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) داشت تا آنجا که به خاطر این علاقه، گروهی از او عیب جویی می کردند و او را رافضی می گفتند! شافعی در رابطه با اظهار آنها گفت:

1. یا رَاكِبًا قِفَ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مَنِي وَ اهْتَفَ بِقَاعِدِ حَيْفِهَا وَ النَّاهِضِ

2. سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنِي فَيَضًا كَمُلْتِطِمِ الْفَرَاتِ الْفَائِضِ

3. ان كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَيْشَهْدِ الثَّقَلَانِ أَنِي رَافِضٌ (1)

1. ای سواری که عازم حج هستی، در آنجا که در نزدیکی منا، ریگ برای رمی جمرات جمع می کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست، بایست و فریاد بزین به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادت یا در حال حرکتند.

2. فریاد بزین هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منا کوچ می کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منا می شوند.

3. آری فریاد بزین و بگو: اگر محبت آل محمد (صلی الله علیه و آله) رفض و ترک دین خداست، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم.

ابن حجر گفته است که بیهقی اظهار داشته: شافعی ابیات مزبور را هنگامی 2.

ص: 254

1- . تفسیر کبیر فخر رازی، ج 27، ص 166؛ الشرف المؤید، ص 88؛ مفتاح النجا، ص 12.

می سراید که خارجی ها بر اثر حسادت و عداوتی که با او داشتند، او را به رافضی ها نسبت می دادند. همچنین ابن حجر و شبلنجی ابیات زیر را با انتساب به شافعی آورده اند:

أَلِ النَّبِيِّ ذَرِيَّتِي وَ هُمْ إِلَيْهِ وَسِيلَتِي

ارجو بهم اعطى غداً بيدي اليمين صحيفتي (1)

آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وسیله مند و همانا آنان در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از من یاد می کنند؛

آرزومندم که فردای قیامت به برکت محبت آل بیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نامه عمل مرا به دست راست بدهند و از ترس و وحشت در امان باشم.

علامه بدخشی گوید: امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را خیلی تعظیم می کرد و به برخی ذریه پیغمبر که مخفیانه یا آشکارا زندگی می کردند، انفاق می کرد و این ابیات را نیز وی سروده است:

1. حُبُّ الْيَهُودِ لآلِ مُوسَى ظَاهِرٌ وَ لِأَنَّهُمْ لِبَنِي أَخِيهِ بَادٌ

2. وَ كَذَا النَّصَارَى يُكْرِمُونَ مَحَبَّةً لِمَسِيحِهِمْ نَجْرًا مِنَ الْأَعْوَادِ

3. فَمَتَى يُوَالِي آلَ أَحْمَدَ مُسْلِمٌ قَتَلُوهُ أَوْ سَمُّوهُ بِالْإِلْحَادِ

4. لَمْ يَحْفَظُوا حَقَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) فِي آلِهِ وَ اللَّهُ بِالْمِرْصَادِ (2)

1. یهودیان، آل موسی و فرزندان برادر موسی را آشکارا دوست می دارند.

2. همچنین نصارا، گرامی می دارند هرکس که مسیح آنها را دوست بدارد؛ هر چند آن دوست از چوب ساخته شده باشد.

ص: 255

1- . الصواعق المحرقة، ص 108؛ نور الابصار، ص 501.

2- . مفتاح النجا فی مناقب آل العبا، ص 12. (مخطوط).

3. هرگاه مسلمانی آل احمد را دوست بدارد، او را می کشند یا به کفر و الحاد نسبت دهند.

4. حق نبی اسلام را در اهل بیتش نگه نداشتند! خدا در کمین است.

شبلنجی نیز این ابیات ابی حسن بن جُبَیر را در مجبت آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) ذکر کرده است:

1. احِبُّ النَّبِيَّ الْمُصْطَفَى وَ ابْنَ عَمِّهِ عَلِيًّا وَ سِبْطِيهِ وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَا

2. هُمُ اهل بيت اذهب الرجس عنهم و اطعمهم افاق الهدى انجماً زهرا

3. مَوَالِيَهُمْ فَرَضَ عَلَيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ حُبُّهُمْ اسْنَى الدَّخَائِرِ لِالْآخَرَى

4. وَ مَا اَنَا لِلصَّحْبِ الْكِرَامِ بِمُبْغِضٍ فَاِنِّي اَرَى الْبَغْضَاءَ فِي حَقِّهِمْ كُفْرًا (1)

1. من پیغمبر اکرم مصطفی (صلی الله علیه و آله) و پسر عم او، علی، و دو فرزندش و فاطمه زهرا را دوست دارم.

2. خاندانی که خداوند ایشان را از هر پلیدی به دور داشت و آنان را ستارگان فروزان افق هدایت ساخت.

3. مهر آنان بر هر مسلمانی فرض و دوستی ایشان بالاترین ذخیره آخرت است.

4. من دشمن اصحاب بزرگوار پیغمبر نیستم و کینه توزی درباره آنان را ناسپاسی می دانم.

علامه سید ابوبکر حضرمی آن اشعار را نقل کرده و گفته است: آنچه من از فضایل اهل بیت نوشتم درباره مقام و الایشان مانند یک قطره از دریاست. آن گاه ابیات فوق را ذکر کرده و گفته است: «أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا- إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، و «أَوْلَيْكَ» أَوْلِيَاؤُهُ الَّذِينَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*، يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ، 3.

ص: 256

1- . نور الابصار، ص 13.

أُولَئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ». (1)

أبوالأسود دؤئلی از کسانی بود که با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) مصاحبت داشت و به آن حضرت و خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار علاقه مند بود. به خاطر این مطلب قبیله بنی قُشَیر که ابوالاسود در بصره میان آنان زندگی می کرد، وی را سرزنش می کردند. ابوالاسود در جواب آنان اشعاری را سرود که این اشعار از آن جمله است:

1. أَحِبُّ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيدًا وَعَبَّاسًا وَحَمْرَةَ وَالْوَصِيَّيَا

2. فَإِنَّ يَكُ حُبِّهِمْ رُشْدًا أَصْبَهُ وَفِيهِمْ اسْوَةٌ إِنْ كَانَ غَيًّا

3. فَكَمْ رُشْدًا أَصَبْتُ وَحُزْتُ مَجْدًا تَقَاصِرُ دُونَهُ هَامُ الثَّرِيَّيَا (2)

1. محمد (صلی الله علیه و آله) را شدیداً دوست دارم و عباس و حمزه و وصی را [نیز شدیداً دوست دارم].

2. اگر محبتشان صحیح باشد، من بدان موفق شده ام و اگر هم نادرست باشد، اسوه ها در میان آنان است.

3. پس چقدر کارهای صحیحی که من بدان موفق شده ام و بزرگی هایی به دست آورده ام که ثریا نیز بدان کوتاه است.

بیهقی و دارقطنی به سند خود، از ابومسعود انصاری روایت کرده اند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که نماز بگزارد و در آن نماز، بر من و اهل بیتم درود نفرستد، نمازش مقبول نخواهد بود». (3) 1.

ص: 257

1- . رشفه الصادی، ص 4.

2- . انباه الرواه علی أنباء النحاه، ج 1، ص 4؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 8، ص 3.

3- . سنن بیهقی، ج 2، ص 973؛ سنن دارقطنی، ص 631.

از جابر روایت شده است که می گفت: «هر گاه نماز بگزارم و در آن نماز، بر محمد و آل محمد(صلی الله علیه و آله)» درود نفرستم، گمان ندارم آن نماز مقبول پیشگاه الهی قرار بگیرد». (1)

تحلیل و بیان نتیجه

بنابر آنچه در این بخش ملاحظه شد، ده ها نفر از اصحاب پیامبر(صلی الله علیه و آله) و یاران علی(علیه السلام)، همچنین افراد زیادی از کسانی که در زمانی جزء مخالفان آن حضرت بودند، شهادت دادند بر اینکه علی(علیه السلام) در کعبه یا مسجدالحرام متولد شده و اولین کسی است که به شریعت اسلام ایمان آورده و پشت سر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نماز خوانده است. از منظر این اشخاص، افتخار برادری با پیامبر، نزول چندین آیه از آیات قرآن و اهل بهشت و جان نبی، نبأ اعظم، محب و محبوب خدا و رسول بودن، قرار گرفتن بر دوش نبی برای شکستن بت ها و گشوده شدن هزاران باب از ابواب علوم، بازگشت خورشید برای نماز، عدالت و پارسایی، زهد و دوری از ظواهر فریبنده دنیا، شجاعت در همه عرصه های سخت، جود و سخا و ده ها فضیلت دیگر، فقط زینبده علی بن ابی طالب(علیه السلام) است. بسیاری از افراد یاد شده همین فضیلت ها را دلیل بر شایستگی علی(علیه السلام) برای خلافت دانسته اند.

افضلیت علی(علیه السلام) و استحقاق خلافت و امامت آن حضرت که مورد ادعای شیعه امامیه است، مبتنی بر دلایل و براهین متقن است. آنچه از دلایل به چشم می خورد برخی از اسناد و مدارکی است که در منابع معتبر نقل شده است. آنچه برخی از عامه آن را مستمسک قرار داده و به گمان خود می کوشند با این کار

ص: 258

غیر علمی و ضعیف بر حقانیت علی (علیه السلام) و صحت ادعای شیعه سرپوش بگذارند، این است که می گویند: مولا به معنای دوست است نه سرپرستی و رهبریت جامعه! پاسخ ما این است که ای کاش آنان حداقل به کتب معتبر خود رجوع می کردند؛ چراکه در بسیاری از کتب کلامی و تفسیری و حدیثی اهل سنت، شواهد و دلایل متقن برای صحت ادعای شیعه امامیه وجود دارد. ما در این کتاب، برای اینکه موضوعش اشعار اهل سنت قرن اول هجری است، توجه آنان را جلب می کنیم به سروده های کسانی که قطعاً جزو مخالفان علی (علیه السلام) بودند. اما در اشعار خود به امامت و خلافت علی (علیه السلام) اعتراف نموده و به خاطر غصب شدن این حق از علی (علیه السلام) تأسف خود را اظهار کرده اند. شخصی مانند عمرو بن عاص خلافت و امامت علی (علیه السلام) را به سخنان پیغمبر مستند می کند بهتر است برای تأکید بیشتر بر این موضوع، به دو احتجاج ذیل توجه کنید:

1- مؤرخان ذکر کرده اند که مردی از همدان، به نام «بُرد» نزد معاویه آمد. در آن هنگام از عمرو بن عاص شنید که درباره علی (علیه السلام) سخنان ناروا و توهین آمیز می گوید! به او گفت: همانا بزرگان ما از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده اند که فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ». آیا این مطلب حق و درست است یا نادرست و باطل؟ عمرو بن عاص گفت: «حق و درست است و من بر آنچه شنیده ای می افزایم و می گویم: احدی از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیست که مناقبی چون مناقب علی (علیه السلام) برای او باشد. آن جوان همدانی بی تاب و هراسان شد. عمرو گفت: «علی (علیه السلام) مناقب خود را به سبب اقدامی که درباره عثمان نمود، تباه و نابود ساخت!» بُرد گفت: «آیا علی (علیه السلام) امر به کشتن عثمان نمود یا خود اقدام به کشتن او کرد؟» عمرو گفت: نه [او نه امر نمود و نه خود، او را کشت]

ولی [قاتل او را] پناه داد و منع کرد [از دست یافتن به او]. بُرد گفت: «آیا [با این وصف] مردم با او به خلافت بیعت کردند یا نه؟!»، گفت: «آری». بُرد گفت: «پس چه چیزی تو را از بیعت علی (علیه السلام) خارج کرد؟» گفت: «متهم بودن او درباره قتل عثمان». بُرد گفت: «تو خود نیز مورد چنین اتهامی واقع شدی!» عمرو گفت: «راست گفتمی و به همین علت به فلسطین رفتم!» پس از این محاوره و احتجاج، بُرد به سوی قبیله و قوم خود برگشت و به آنها گفت: «ما به سوی قومی رفتیم و علیه آن قوم از لفظ خودشان برهان [و سند محکومیتشان را] گرفتیم. علی (علیه السلام) بر حق است. از او پیروی کنید». (1)

2. خطیب خوارزمی حنفی نامه ای را ذکر نموده که معاویه به عمرو بن عاص نوشته و ضمن آن نامه، او را در جنگ صفین به یاری خود ترغیب نموده و سپس نامه ای را از عمرو ذکر کرده که به معاویه جواب داده است. از جمله مطالب نامه عمرو در جواب به معاویه این جمله است:

و اما آنچه را به ابی الحسن (علی) برادر و وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دایر به ستم نمودن آن جناب و رشک بردن او بر عثمان نسبت دادی و صحابه را فاسق نامیدی و چنین پنداشتی که او آنها را وادار به کشتن عثمان نمود، این مطلب خلاف واقع است و پنداشتن آن گمراهی است!

وای بر تو ای معاویه! آیا ندانستی که ابوالحسن جان خود را در راه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بذل کرد و در فرارش او خوابیدی؟ و او در اسلام و هجرت بر دیگران سبقت دارد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره او فرمود: «علی از من است و من از علی هستم و نسبت او به من به منزله هارون است به موسی؛ جز آنکه پس از من 3.

ص: 260

پیغمبری نیست» و درباره او در روز غدیر خم فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» (1).

همچنین مأمون عباسی در اشعار ذیل صراحتاً به خلافت علی اذعان می کند:

1. أَلَامَ عَلِيَّ شُكْرِ الْوَصِيِّ أَبَا الْحَسَنِ وَ ذَلِكَ عِنْدِي مِنْ عَجَائِبِ ذَا الزَّمَنِ

2. خَلِيفَةُ خَيْرِ النَّاسِ وَالْأَوَّلِ الَّذِي أَعَانَ رَسُولَ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَنِ

3. وَ لَوْلَا مَا عُدَّتْ لِهَاشِمِ امْرَأَةٌ وَ كَانَتْ عَلَيَّ الْأَيَّامُ تُقْضَى وَ تُمْتَهَنُ

4. فَوَلَّى بَنِي الْعَبَّاسِ مَا اخْتَصَّ غَيْرَهُمْ وَ مَنْ مِنْهُ أَوْلَى بِالْكَرَامَةِ وَالْمِنَنِ

5. وَ قَسَمَ أَعْمَالَ الْخِلَافَةِ بَيْنَهُمْ فَلَا زِلْتُ مَرْبُوطًا بِذَا الشُّكْرِ مُرْتَهَنٌ (2)

1. بر شکر نعمت وصی پیامبر، علی ابا الحسن ملامت و سرزنش می شوم و این راستی نزد من از شگفتی های این زمان است.

2. آن کسی که خلیفه بهترین مردمان بود و اول کسی بود که به رسول خدا در نهان و آشکار کمک کرد.

3. اگر علی نبود، برای آل هاشم حکومت آماده نمی شد و تا پایان روزگار همچنان خار و سرافکننده بودند.

4. والی شدند اولاد عباس آنچه را مخصوص غیر شده بود. پس از علی به احترام و اکرام سزاوار کیست؟

5. علی کارهای خلافت را میان فرزندان عباس تقسیم کرد. پس پیوسته به جهت این شکرگزاری بر وی لازم است. 6.

ص: 261

1- . المناقب، ص 124.

2- . الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ج 1، ص 276.

یکی از وقایع تلخ صدر اسلام غصب شدن خلافت علی (علیه السلام) است. موضوع غصب خلافت در کتب معتبر و از زبان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. حدیث چهارم در کتاب سلیم بن قیس، حدیث سلمان فارسی است که چگونگی غصب حق علی (علیه السلام) را بیان کرده است. ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل می کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم گفت: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح نزد مردم آمدند و با انصار به مخاصمه برخاستند و گفتند: ای گروه انصار! قریش از شما به امر خلافت سزاوارترند؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از قریش است و مهاجرین از شما بهترند؛ زیرا خداوند در کتابش ابتدا آنان را ذکر کرده و ایشان را فضیلت داده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم فرمود: «الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ»؛ امامان از قریش اند.

سلمان می گوید: وقتی چنین دیدم، نزد علی (علیه السلام) آمدم؛ در حالی که وی بدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را غسل می داد؛ چراکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) وصیت کرده بود کسی

غیر او غسلش را بر عهده نگیرد. بعد از اتمام غسل، من، ابوذر، مقداد، حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را به داخل خانه برد و خود جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم. سپس ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار را به داخل می آورد. آنان وارد می شدند و بر آن حضرت نماز می خواندند و خارج می شدند تا آنکه هیچ کس از حاضرین از مهاجرین و انصار باقی نماندند؛ مگر آنکه بر آن حضرت نماز خواندند. (1)

سلمان فارسی می گوید: سپس کار مردم را به علی (علیه السلام) خبر دادم و گفتم: «ابوبکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته و مردم به این راضی نمی شوند که با یک دست با او بیعت کنند. بلکه با هر دو دست راست و چپ با او بیعت می کنند!».

علی (علیه السلام) فرمود: «ای سلمان! آیا می دانی اول کسی که با او بر منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیعت کرد که بود؟» عرض کردم: «نه، ولی او را در سقیفه بنی ساعده دیدم. هنگامی که انصار محکوم شدند و اولین کسانی که با او بیعت کردند، مُغیره بن شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابو عبیده جراح و بعد عمر بن خطاب و سپس سالم مولا ابی حذیفه و معاذ بن جبل بودند».

فرمود: «در باره اینان از تو سؤال نکردم. آیا دانستی هنگامی که از منبر بالا 6.

ص: 264

1- . لازم به تذکر است که نماز مردم بر بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین بوده است که مقابل بدن مطهر آن حضرت می ایستادند و آیه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) را می خواندند و بر حضرتش سلام و درود می فرستادند و بیرون می آمدند: بحار الانوار، ج 22، ص 526.

رفت، اول کسی که با او بیعت کرد که بود؟» عرض کردم: «نه، ولی پیرمرد سالخورده ای که بر عصایش تکیه کرده بود، دیدم که بین دو چشمانش جای سجده ای بود که پینه آن بسیار بریده شده بود! او به عنوان اولین نفر از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و درحالی که می گریست، گفت: سپاس خدایی را که مرا نمیرانید تا تو را در این مکان دیدم! دستت را [برای بیعت] باز کن. ابوبکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: روزی است مثل روز آدم (1) و بعد از منبر پایین آمد و از مسجد خارج شد».

علی (علیه السلام) فرمود: «ای سلمان! می دانی او که بود؟» عرض کردم: «نه، ولی گفتارش مرا ناراحت کرد؛ گویی مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با شماتت و مسخره یاد می کرد». فرمود: «او ابلیس بود. خدا او را لعنت کند»؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من خبر داد هنگامی که آن حضرت به امر خداوند مرا در غدیر خم به خلافت منصوب کرد، ابلیس و رؤسای اصحابش در روز غدیر خم حاضر بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند.

[در آن روز] شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به ابلیس کردند و گفتند: این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده اند و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست؛ چراکه امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد. ابلیس غمگین و محزون رفت». ت.

ص: 265

1- . اشاره به حيله شیطان نسبت به حضرت آدم (علیه السلام) در بهشت است، و خود شیطان بیعت ابوبکر را به آن تشبیه کرده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بعد از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت می کنند بعد از آنکه با حقّ ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد، ابلیس است که به صورت پیر مرد سالخورده پیشانی پینه بسته، چین و چنان خواهد گفت. سپس خارج می شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس هایش را جمع می کند. آنان به سجده می افتند و می گویند: ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی! ابلیس می گوید: کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟ هرگز! گمان کرده اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آنچه خداوند و پیامبرش درباره اطاعت او دستور داده بودند، ترک کردند؟! و این همان قول خداوند تعالی است که فرمود: (وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (1)؛ ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان [به جز گروهی از مؤمنین] او را متابعت کردند. (2)

حدیث سوم کتاب تسلیم مربوط به تلاش عمر و ابوبکر برای جلب نظر عباس بن عبدالمطلب است. آنان وقتی خلافت را از علی (علیه السلام) غصب نمودند، با هدف یارگیری و جلب نظر افراد صاحب نفوذ با عده ای از جمله عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیدار کردند.

براء بن عازب می گوید: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، از آن ترس داشتم که قریش برای ربودن امر خلافت از بنی هاشم، متحد شوند. وقتی مردم کار خود را درباره بیعت ابوبکر به انجام رساندند، حالت شخص متحیر فرزند از دست 0.

ص: 266

1- . سبأ: 20.

2- . کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 2، صص 577 - 580.

داده ای مرا گرفت؛ اضافه بر حزنی که از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتم. من در رفت و آمد بودم و بزرگان مردم را زیر نظر داشتم و این در حالی بود که بنی هاشم برای غسل و حنوط کنار بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) جمع شده بودند. از سوی دیگر سخن سعد بن عباده و آن دسته از اصحاب جاهلش که تابع او شده بودند، به من رسید (1) و با آنان جمع نشدم و دانستم به نتیجه ای نخواهد رسید.

همچنان بین آنان و مسجد رفت و آمد می کردم و در جست و جوی بزرگان قریش بودم. در همان حال متوجه شدم ابوبکر و عمر هم نیستند. ولی طولی نکشید که با آن دو و ابوعبیده روبه رو شدم که میان اهل سقیفه پیش می آمدند و لباس های صنعانی (2) پوشیده بودند. هیچ کس از کنارشان عبور نمی کرد، مگر آنکه متعرض او می شدند و وقتی او را می شناختند، دست او را می گرفتند و بر دست ابوبکر (به عنوان بیعت) می کشیدند؛ چه به این کار مایل بود و چه ابا می کرد (3)!

ص: 267

1- . سعد بن عباده رئیس انصار بود و از طرف انصار به عنوان خلیفه در مقابل ابوبکر و عمر معرفی شده بود و انصار تصمیم داشتند او را امیر قرار دهند.

2- . منظور از لباس های صنعانی، نوعی لباس بود که در یمن بافته می شد.

3- . شیخ مفید در کتاب «جمل»، ص 59 روایت کرده است: عده ای از اعراب وارد مدینه شده بودند تا برای خود لوازم زندگی بخرند. مردم به خاطر وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) از معامله با آنها مشغول به این امور شدند. آنان هم در بیعت و مسئله خلافت حضور یافتند. عمر سراغ آنان فرستاد و ایشان را فراخواند و گفت: «مبلغی برای بیعت خلیفه پیامبر بردارید و به سراغ مردم بیرون روید و آنان را دسته جمعی بفرستید تا بیعت کنند و هرکس امتناع ورزید، به سر و پیشانی اش بزنید». راوی می گوید: «به خدا قسم اعراب را می دیدم که لباس های صنعانی به کمر بسته بودند و مسلح شده بودند و چوب به دست گرفته، بیرون آمدند و مردم را زدند و به اجبار برای بیعت آوردند».

لذا به سرعت بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم و نزد بنی هاشم آمدم، درحالی که در بر روی غیر آنان بسته بود. در را به شدت زدم و گفتم: «ای اهل خانه!» فضل ابن عباس بیرون آمد. گفتم: «مردم با ابوبکر بیعت کردند!» عباس گفت: «دستتان تا آخر روزگار از آن غبار آلود شد. من شما را امر نمودم، ولی شما سرپیچی کردید». من مکثی نمودم و آنچه در درونم می گذشت، تحمّل کردم.

چون شب شد به مسجد رفتم. ناگهان به یاد آوردم که چندی پیش زمزمه قرآن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آنجا می شنیدم. از جا برخاستم و به طرف «فضای بنی بیاضه» بیرون آمدم و در آنجا چند نفر را دیدم که آهسته با یکدیگر صحبت می کردند. وقتی به آنان نزدیک شدم، ساکت شدند. من هم برگشتم. آنان مرا شناختند، ولی من ایشان را نشناختم. لذا مرا صدا زدند و من نزد آنان آمدم و دیدم آنان مقداد، ابوذر، سلمان، عمار بن یاسر، عباد بن صامت، حذیفه بن یمان و زبیر بن عوام هستند. حذیفه گفت: «به خدا قسم آنچه به شما خبر دادم، انجام خواهند داد. به خدا قسم دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده است». تا آنجا که قومی می خواستند مسئله را به صورت شورا بین مهاجرین و انصار برگردانند». همچنین گفت: «نزد ابی بن کعب برویم که آنچه من می دانم او هم می داند». نزد ابی بن کعب آمدم و در خانه او را زدیدم. او آمد تا پشت در رسید و گفت: «شما کیستید؟» مقداد با او صحبت کرد. پرسید: «برای چه آمده اید؟» گفت: «در خانه ات را باز کن؛ مسئله ای که برای آن آمده ایم بزرگ تر از آن است که از پشت در گفت وگو شود». گفت: «من در خانه ام را باز نمی کنم و می دانم برای چه آمده اید. گویا برای سؤال درباره عقد خلافت آمده اید؟» گفتیم: «آری». پرسید: «آیا حذیفه

میان شماست؟» گفتیم: «آری». گفت: «سخن درست همان است که حدیفه می گوید و اما من در را باز نخواهم کرد تا امور، آن طور که می خواهد، صورت گیرد و آنچه بعد از این می شود بدتر از این خواهد بود و شکایت را به درگاه خداوند می برم». براء می گوید: «آنان برگشتند و ابی بن کعب داخل خانه اش شد».

این خبر به ابوبکر و عمر رسید. سراغ ابوعبیده بن جراح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان نظر خواستند. مغیره گفت: «نظر من این است که با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در این امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند و بدین وسیله فکر خود را درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) راحت کنید؛ چراکه اگر عباس بن عبدالمطلب با شما باشد، دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی طالب (علیه السلام) به تنهایی بر شما آسان می شود». ابوبکر، عمر، ابوعبیده بن جراح و مغیره بن شعبه آمدند و در شب دوم از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد عباس بن عبدالمطلب وارد شدند. ابوبکر سخن آغاز کرد و خداوند عز و جل را حمد و ثنا نمود و سپس چنین گفت: «خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را برای شما به عنوان پیامبر و برای مؤمنین به عنوان صاحب اختیار مبعوث نمود و بر آنان ممت نهاد که او را میان ایشان قرار داد. تا آنکه برای او پیشگاه خود را اختیار کرد و امر مردم را به خودشان سپرد تا مصلحت خویش را با اتفاق، نه به اختلاف، برای خود انتخاب کنند. مردم هم مرا به عنوان حاکم بر خود و مسئول امورشان انتخاب کردند. من هم آن را بر عهده گرفتم و به کمک خداوند از سستی و حیرت و وحشت، ترسی ندارم و توفیق من جز از خداوند نیست. ولی من طعن زننده ای دارم که خبرش به من می رسد و بر خلاف

عموم مردم سخن می گوید. (1) او شما را پناهگاه خود قرار داده و شما هم قلعه محکم او و شأن و مقام تازه او شده اید. شما باید همراه مردم در آنچه بر آن اجتماع کرده اند، داخل شوید یا آنها را از آنچه بدان تمایل نشان داده اند، منصرف کنید. ما نزد تو آمده ایم و می خواهیم برای تو در این امر خلافت نصیبی قرار دهیم که برای تو و نسل بعد از خودت باشد؛ چرا که تو عمومی پیامبر هستی! اگرچه مردم مقام تو و رفیقت را دیدند و با این حال امر خلافت را از شما دو نفر منصرف کردند».

عمر گفت: «ای و الله (2)، شما ای بنی هاشم آرام باشید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ما و از شماست و ما از این جهت که به شما احتیاج داشته باشیم، نزد شما نیامده ایم. بلکه کراهت داشتیم که در آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کرده اند، مخالفتی باشد و در نتیجه کار بین شما و آنان بالا بگیرد. پس به صلاح خود و عموم مردم فکر کنید». سپس عمر ساکت شد.

عباس سخن آغاز کرد و گفت: «خداوند تبارک و تعالی محمد (صلی الله علیه و آله) را، همان طور که گفتی، به پیامبری مبعوث کرد و برای مؤمنین صاحب اختیار قرار داد. اگر این امر خلافت را به عنوان پیامبر (صلی الله علیه و آله) طلب نموده ای که حق ما را گرفته ای و اگر به عنوان مؤمنین طلب نموده ای، پس ما هم از مؤمنین هستیم و درباره خلافت تو نظری ندادیم و مورد مشورت و نظر خواهی قرار نگرفتیم و ما خلافت را برای تو».

ص: 270

1- منظورش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است.

2- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید عبارت چنین است: «عمر در میان سخن ابوبکر وارد شد و طبق روش خود که خشونت و تهدید و شدت بود، گفت».

دوست نمی داریم؛ چراکه ما هم از مؤمنین بودیم و نسبت به تو کراهت داشتیم. اما این سخنت که در این امر خلافت برای من نصیبی قرار دهی، اگر این امر فقط برای توست آن را برای خود داشته باش که ما به تو احتیاجی نداریم و اگر حق مؤمنین است، تو حق نداری به تنهایی در حق آنان حکم کنی و اگر حق ماست، ما از تو به قسمتی از آن راضی نمی شویم! و اما سخن تو ای عمر که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ما و از شماست، پیامبر (صلی الله علیه و آله) درختی است که ما شاخه های آن و شما همسایگان آن هستید. پس ما از شما به او سزاوارتریم. و اما آن سخنت که ما می ترسیم کار بین شما و ما بالا بگیرد، این کاری که شما انجام دادید آغاز همان اختلاف است. و خداست که از او کمک خواسته می شود». سپس آنان از نزد عباس بیرون آمدند. عباس درباره غصب خلافت علی (علیه السلام) چنین سرود:

1. مَا كُنْتُ أَحْسَبُ هَذَا الْأَمْرَ مُنْحَرِفًا عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهُمْ عَنْ أَبِي حَسَنِ

2. أَلَيْسَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى لِقِبَلَتِكُمْ وَأَعْلَمَ النَّاسَ بِالْآثَارِ وَالسُّنَنِ

3. وَأَقْرَبَ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ جَبْرِيلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَالْكَفَنِ

4. مَنْ فِيهِ مَا فِي جَمِيعِ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَيْسَ فِي النَّاسِ مَا فِيهِ مِنَ الْحُسْنِ

5. مَنْ ذَا الَّذِي رَدَّكُمْ عَنْهُ فَنَعْرِفَهُ هَا إِنْ يَبْعَثَكُمْ مِنْ أَوَّلِ الْفِتَنِ (1) 9.

ص: 271

1- . کتاب سلیم بن قیس هلالی، صص 572 - 577؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 73؛ الجمل، شیخ مفید، ص 59؛ فرائد السمطین، ج 2، ص 82؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 103؛ درر بحر المناقب، ص 74؛ گروهی از بزرگان، آیات فوق را به ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب نسبت داده اند: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 259.

1. گمان نمی کردم امر خلافت از بنی هاشم و از میان آنان از ابوالحسن (علی بن ابی طالب) منحرف گردد.

2. آیا او اول کسی نیست که به سمت قبله شما نماز خواند؟ آیا او عالم ترین مردم به آثار و سنن نیست؟

3. آیا او قریب العهدترین مردم نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست؟ و آیا او کسی نیست که جبرئیل در غسل و کفن پیامبر کمک او بود؟

4. کسی که آنچه [از خوبی ها] در همه مردم است، در او وجود دارد. ولی آنچه خوبی در اوست در مردم نیست.

5. چه کسی شما را از او منصرف کرد تا ما هم او را بشناسیم؟ بدانید که این بیعت شما اول فتنه هاست.

در این زمینه به اشعار عباس بن عتبه بن ابی لهب که در بخش حقانیت علی آوردیم نیز مراجعه شود.

چون بنای ما در این اثر، بیان اشعار در خصوص علی (علیه السلام) است در اینجا نیز سروده ها و اعترافات کسانی از غیر شیعه، بلکه مخالفان و دشمنان علی (علیه السلام) را در خصوص غصب خلافت علی (علیه السلام) نقل می کنیم:

الف) غصب خلافت در اشعار مخالفان علی (علیه السلام)

اولین کسی که به موضوع غصب خلافت علی (علیه السلام) اشاره کرده، ابوسفیان است! ابوسفیان کسی بود که در روز بیعت ابوبکر، می گفت: «من طوفانی در پیش می بینم که چیزی جز خون، آن را آرام نمی کند. ای خاندان عبدمناف! ابوبکر کیست که امور شما را به دست گیرد؟ کجایند آن دو مرد نیرومندی که ناتوان

شده و کجایند عزیزان خوار شده (علی و عباس؟) چرا باید امر خلافت در پست ترین خاندان قریش باشد؟! آن گاه به علی (علیه السلام) گفت: «دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم؛ به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را از سربازان سواره و پیاده پر می کنم». علی (علیه السلام) سخنش را رد کرد و ابوسفیان در این وقت به شعر «مُتَلَمِّس» تمثیل جست و گفت:

و لن یقیم علی حَسَفٍ یراد به إِلَّا الْأَذْلَانَ عِیرَ الحی و الوتدُ

هذا علی الحَسَفِ مربوط بر مِثِّهِ و ذَا یَشْجُ فلا یمیکی له أحدُ

هیچ چیزی آنچنان راه سقوط و انحطاط نپیمود که دو چیز خوار و خفیف: یکی قبیله ما و دیگری میخ خیمه ما.

اولی کارش به سقوط کشیده شده، و دومی را هر چه بر سرش می کوبند و زخمش می زنند، کسی بر او گریه نمی کند.

با اینکه اشعار ابوسفیان، حقیقت غصب شدن حق علی (علیه السلام) را آشکار ساخت، اما حضرت با فراستی که داشت، دانست که هدف ابوسفیان فتنه گری و نابودسازی اساس اسلام است. لذا او را از این کار بازداشت و فرمود:

وَ اللّٰه ما أَرَدْتَ بِهَذَا إِلَّا الْفِتْنَةَ، وَ إِنَّكَ وَ اللّٰه طَالَمَا بَغِیْتَ لِإِسْلَامٍ شَرًّا، لَا حَاجَةَ لَنَا فِی نُصْحِكَ.

به خدا سوگند از این عمل قصدت چیزی جز فتنه گری و آشوب طلبی نیست و به خدا قسم! تو از دیرباز برای اسلام فتنه جویی و بدخواهی کرده ای؛ ما را نیازی به خیرخواهی تو نیست.

ابوسفیان در کوچه های مدینه شروع به گردش کرد، در حالی که این اشعار را می گفت:

1. بَنِي هَاشِمٍ لَا يَطْمَعُ النَّاسُ فِيكُمْ وَلَا سَيِّمًا تَيْمٌ بَنُ مُرَّةٍ أَوْ عَدِيٍّ

2. فَمَا الْأَمْرُ إِلَّا فِيكُمْ وَإِلَيْكُمْ وَ لَيْسَ لَهَا إِلَّا أَبُو حَسَنِ عَلِيٍّ

3. أَبَا حَسَنِ فَاشْدُدْ بِهَا كَفَّ حَازِمٍ فَإِنَّكَ بِالْأَمْرِ الَّذِي يُرْتَجَى مَلِيٍّ

1. ای بنی هاشم نگذارید مردم در شما طمع کنند! مخصوصاً تیم بن مرّه و عدی.

2. امر خلافت تنها در مورد شماست و به شما باز می گردد و هیچ کس شایسته آن نیست، جز ابوالحسن علی.

3. ای ابوالحسن! محکم کن از برای امر امامت کف احتیاط کننده را. پس به درستی که توبه امر امامت که ما امید می داریم آن را، سزاواری و پری از آن.

عمر که از جریان مطلع شد، به ابوبکر گفت: «این مرد می خواهد شری به پا کند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دل او را در کار اسلام پیوسته نرم می داشت. شما هم آنچه از اموال زکات در دست خود دارد، به او واگذارید». ابوبکر چنین کرد و ابوسفیان راضی شد و با او بیعت کرد. (1)

(ب) راز همراهی علی (علیه السلام) با خلفا

علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس از وفات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و غضب شدن حق خلافت، در طول 25 سال خانه نشینی، همواره مانند مشاور دلسوز برای پیشبرد امور مردم، با خلفای وقت همکاری می کردند؛ چرا که ایشان فقط به عزت اسلام و تداوم ارکان دین می اندیشید. عمر کلمات مشهوری دارد که نشان می دهد در بسیاری از مسائل علمی، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وی را یاری می کرد. لذا بارها عمر

ص: 274

1- . الکامل، ج2، ص135؛ العقد الفرید، ج2، ص249 و ج4، ص85؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج3، ص358؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص139.

این جمله را بر زبان جاری ساخت: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ». (1) وی همچنین گفته است:

- «اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمُعْضَلِهِ لَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ». (2) «آفریدگارا مرا زنده نگذار در مشکلی که علی در آن نباشد».

- «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بَارِضٍ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ» (3)؛ «خداوند مرا باقی نگذارد در سرزمینی که ای ابوالحسن تو در آن نباشی».

- «و لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ يَا عَلِيُّ» (4)؛ «خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد ای علی!».

- «وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَعِيشَ فِي قَوْمٍ لَسْتُ فِيهِمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ» (5)؛ «پناه می برم به خداوند از اینکه در میان قومی زندگی کنم ای علی! تو میان آنها نباشی».

- «اللَّهُمَّ لَا تُنْزِلْ بِي شَدِيدَةً إِلَّا وَ ابوالحسن إِلَى جَنَبِي» (6)؛ «خدایا به من مشکلی پیش نیاور، مگر اینکه ابوالحسن در کنار من باشد».

ص: 275

1- . الاستيعاب، ج 3، ص 39؛ الرياض النضرة، ج 2، ص 194 و ج 3، ص 142؛ تفسير نيشابوري، ج 26، ص 10؛ مناقب الخوارزمي، ص 48؛ شرح الجامع الصغير، شيخ محمد حنفي، ص 417؛ هامش السراج المنير، ج 2، ص 459؛ تذكرة الخواص، ص 87؛ مطالب السؤول، ص 13؛ فيض القدير، ج 4، ص 357.

2- . تذكرة الخواص، ص 87؛ مناقب خوارزمي، ص 58؛ مقتل خوارزمي، ج 1، ص 45.

3- . إرشاد الساري، ج 3، ص 195 و ج 4، ص 136.

4- . الرياض النضرة، ج 2، ص 197 و ج 4، ص 146؛ مناقب الخوارزمي، ص 60؛ تذكرة السبط، ص 88؛ فيض القدير، ج 4، ص 357.

5- . «الرياض النضرة، ج 2، ص 197 [ج 3، ص 146]؛ منتخب كنز العمال هامش مسند أحمد، ج 2، صص 352 و 400.

6- . أخرجه ابن البختري كما في الرياض، ج 2، ص 194 [ج 3، ص 142].

معاویه نیز گفته است: «كَانَ عُمَرُ إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ شَيْءٌ أَخَذَهُ مِنْهُ» (1)؛ «عمر هرگاه مشکلی برایش رخ می نمود، راه حلش را از علی می گرفت».

گفته شده است وقتی خیر شهادت علی (علیه السلام) به معاویه رسید، گفت: «لَقَدْ ذَهَبَ الْفِقْهُ وَالْعِلْمُ بِمَوْتِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ!» (2)؛ «فقه و علم نیز با مرگ علی بن ابی طالب (علیه السلام) رخت بر بست».

همچنین علی (علیه السلام) سعی کرد خلیفه سوم را با حقایق امور آشنا سازد و از رخ دادن امور ناگوار جلوگیری کند که به چند مورد اشاره می شود:

یک- هنگامی که مردم شکایت عثمان را به آن حضرت برده و انتقادات خود را بیان داشتند، نزد عثمان رفت و چنین گفت: «مردم در پی منند و اکنون از نزدشان می آیم؛ مردمی که مرا سفیر خویش نزد تو ساخته اند. به خدا نمی دانم به تو چه بگویم. چیزی نمی دانم (از آنچه مربوط به اداره اسلامی جامعه است) که تو ندانی، و نه تو را به کاری راهنمایی می کنم که تو آن را ندانی. بی گمان، تو آنچه را ما می دانیم، می دانی. ما در مورد هیچ چیز (که مربوط به اداره اسلامی جامعه باشد و از خدا و پیامبرش رسیده باشد) بر تو پیشی نجسته ایم تا آن را به تو اطلاع دهیم و نه چیزی در خلوت و انفراد دریافت کرده ایم تا آن را به تو ابلاغ کنیم و آنچه را دیده ایم، [از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اداره مسلمین] دیده ای و آنچه شنیده ایم شنیده ای و با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) همان طور که ما مصاحبت داشته ایم، مصاحب بوده ای. ضمناً پسر ابی قحافه (ابوبکر) و عمر بن خطاب به اجرای قانون اسلام بیش از تو موظف نبوده اند. حتی تو از لحاظ خویشاوندی با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) 2.

ص: 276

1- . مناقب أحمد، ص 155؛ الرياض النضرة، ج 2، ص 195 و ج 3، ص 143.

2- . ألف باء، ابوالحجاج البلوی، ج 1، ص 222.

یک درجه از آن دو نزدیک تری و از لحاظ خویشاوندی سببی نیز تو در مرتبه دامادی پیامبر(صلی الله علیه و آله) به جایی رسیده ای که آن دو نرسیده اند. بنابراین خدای را! خدای را! درباره خودت بیاد آور و در عمل و رفتارت مراعات کن! زیرا به خدا قسم تو از ناینمایی به بینایی در نمی آیی و نه از نادانی به دانایی (زیرا آنچه را باید ببینی و بدانی دیده ای و می دانی!) و راه ها آشکارند و پرچم های دین برافراشته است. پس بدان که برترین بندگان در نظر خدا پیشوای عادل است که دین را شناخته باشد و به دیگران بشناساند و سنت آشکار و مسلم پیامبر(صلی الله علیه و آله) را اجرا و برقرار سازد و بدعت و رویه ناشناس را از بین ببرد. سنن بدون شک درخشان و فروزان است و نشانه ها و پرچمداران دارد و نیز بدعت ها آشکارند و نشانه دارند. و نیز بدترین مردم در نظر خدا پیشوای منحرف از دین و فرمان خداست آنکه گمراه شده باشد و دیگران از گمراهی اش گمراه شوند و سنت معمول را از بین ببرد و بدعت متروک را احیا و تجدید کند. و من از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم که می گفت: «در دوره قیامت پیشوای منحرف از دین را در حالی می آورند که هیچ یابوری همراهش نیست و عذر و دلیل و پوزش خواهی ندارد و به آتش دوزخ افکنده می شود تا در آن چنان که سنگ آسیاب می چرخد، بچرخد و بگردد و آن گاه به ته اش بچسبد. من تو را به خدا سوگند داده بر حذر می دارم از اینکه پیشوای مقتول این ملت باشی؛ زیرا گفته می شده است که در میان این امت پیشوایی کشته می شود که با کشته شدنش کشت و کشتاری به راه می افتد که تا قیامت ادامه خواهد داشت و کارها و حقایق برای آن ملت مبهم و مشتبه می گردد و شرایط لغزش و گرایش به کفر در آن ثابت می ماند، به طوری که حق را از باطل نمی توانند

تشخیص داد و در آن شرایط انحراف آور می لولند و می چرند. بنابراین، زمام اراده ات را به دست مروان مده تا تو را که سالخورده گشته و بدین پایه از عمر رسیده ای، به هر جا دلش خواست، بکشد».

عثمان گفت: «با مردم صحبت کن که به من مهلت بدهند تا از عهده آنچه مایه ظلم بر ایشان است، برآیم و آنها را رفع نمایم».

فرمود: «کارهایی که در مدینه است، مهلت بر نمی دارد. ولی آنچه بیرون از مدینه است، مهلتش به اندازه ای است که دستور تو به آنجا برسد». (1)

دو- «ابن سَمَّان» از قول «عطا» می گوید: عثمان، علی را خواست و گفت: «ای ابوالحسن! اگر تو بخواهی، این ملت با من رو به راه خواهند شد؛ به طوری که هیچ کس با من مخالفت نخواهد کرد». علی (علیه السلام) گفت: «اگر همه ثروت ها و جواهرات دنیا مال من می بود، نمی توانستم دست مردم را از تو دور سازم. ولی من تو را به انجام کاری راهنمایی می کنم که از آنچه تو از من خواستی برایت بهتر است و آن این است که به رویه دو برادرت ابوبکر و عمر رفتار کن. من عهده دار مردم خواهم بود که هیچ کس با تو مخالفت ننماید». (2)

سه- بلاذری از قول صهیب، آزاد شده عباس بن عبدالمطلب، می گوید: عباس به عثمان گفت: «من خدا را درباره پسرعمویت و پسرذایی ات و دامادت و کسی که همراه تو 9.

ص: 278

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 96؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج 5، ص 6؛ الکامل، ج 3، ص 63؛ تاریخ ابن کثیر، ج 7، ص 168.

2- الرياض النضره، ج 2، ص 129.

با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مصاحب بوده است، به یادت می آورم؛ زیرا به من خبر رسیده که تو می خواهی علیه او و دوستانش اقدام کنی». عثمان گفت: «ابتدا باید بگویم که تو را در این مورد واسطه قرار می دهم؛ چون علی (علیه السلام) اگر بخواهد، طوری خواهد شد که او نزد من از همه برتر باشد و همه در مرتبه ای پایین تر از او قرار داشته باشند. ولی او نمی خواهد؛ همیشه به نظر خودش عمل کند». عباس بعداً همان صحبت را با علی (علیه السلام) کرد. علی گفت: «لَوْ أَمَرَنِي عُثْمَانُ أَنْ أَخْرُجَ مِنْ دَارِي لَخَرَجْتُ»؛ «اگر عثمان به من دستور دهد که از خانه ام بیرون روم، بیرون خواهم رفت». (1)

امام علی (علیه السلام)، آن قدر برای حل مشکل سیاسی اجتماعی دل می سوزاند که حاضر می شود از زندگی خود بگذرد و از مدینه به یثرب برود. اما سرانجام از تصمیمات نسجنیده حکومت وقت به ستوه آمده، به ابن عباس می فرماید:

يَا بَنَ عَبَّاسٍ مَا يُرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَلًا نَاضِحًا بِالْغَرْبِ أَقْبَلُ وَأَدْبِرُ، بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَقْدِمَ، ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ، وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى حَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثَمًا. (2)

ای ابن عباس! عثمان می خواهد مرا به صورت شتر آبکش در آورد تا هی بروم و بیایم. یک بار پیغام می دهد که برو، بعد به من پیغام می فرستد که بیا. حالا دوباره پیغام داده که برو بیرون. به خدا قسم آن قدر از او دفاع کردم (یعنی آسیب دیگران را از او دور داشتم) که ترسیدم گناهکار شوم.

امام با این سخن می فهماند که اختلافش با عثمان بر سر اجرای قانون الهی و 1.

ص: 279

1- . انساب الاشراف، ج 5، ص 14.

2- . نهج البلاغه، خطبه 240؛ العقد الفرید، ج 2، ص 274 و ج 4، ص 121.

سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و در این اختلاف، پای مصالح و حقوق عمومی در میان است و در این مورد، عثمان است که باید در وضع و رویه خویش تغییر دهد تا اختلاف از میان برخیزد. اما اگر عثمان می‌پندارد یا می‌خواهد این طور جلوه دهد که اختلاف بر سر حقوق خصوصی است، من تا این اندازه حاضر به گذشتم که از خانه ام به دستور او بیرون می‌آیم یا خانه ام را به او وا می‌گذارم و به دستورش رها می‌کنم.

ج) عظمت و بزرگی حق علی (علیه السلام)

آن زمان که ابوبکر خلیفه شد و سخنانی بر زبان جاری کرد که انصار از او رنجیدند، علی (علیه السلام) در میان انصار در دفاع از آنها سخن گفت و آنها را خوشحال نمود. حسان بن ثابت در مدح علی (علیه السلام) اشعاری سرود و در این اشعار به حق بزرگ علی (علیه السلام) بر امت محمد اعتراف کرد:

1. حَفِظْتَ رَسُولَ اللَّهِ فِينَا وَعَهْدَهُ إِلَيْكَ وَمَنْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْكَ مَنْ وَمَنْ

2. أَلَسْتَ أَخَاهُ فِي الْهُدَىٰ وَوَصِيَّهُ وَأَعْلَمَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ

3. فَحَقُّكَ مَا دَامَتْ بَنُجْدٌ وَشِجَعٌ عَظِيمٌ عَلَيْنَا ثُمَّ بَعْدُ عَلَى الْيَمَنِ (1)

1. تو در بین ما نگهبان رسول (صلی الله علیه و آله) خدا بودی و به عهدی که به تو سپرده بود، وفا کردی و کیست اولی به این عهد از تو؟ کیست؟

2. آیا تو برادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در طریق هدایت نبودی؟ و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

3. پس حق تو، پیوسته در نجد و سپس در یمن بر ما به هم آمیخته و بزرگ است.

ص: 280

1- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 107؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 14، الغدیر، ج 2، ص 78.

همین اعتراف را عمرو بن عاص نیز نزد معاویه دارد. بعد از بیعت مردم با علی بن ابی طالب (علیه السلام)، معاویه عمرو بن عاص را برای کمک خویش فرا خواند. گفت: «ای اباعبدالله! امشب سه خبر ناگهانی به ما رسیده که راه [چاره و] ورود و خروج ندارد». گفت: «آن اخبار چیست؟» گفت: «یکی اینکه محمد بن ابی حذیفه حصار زندان مصر را شکسته و با یاران خود فرار کرده است و او از آفات و بلیات برای این دین است. دیگر آنکه قیصر با گروهی از رومیان آهنگ من کرده تا بر شام دست یابد و سوم اینکه علی (علیه السلام) به کوفه در آمده و آماده پیشروی به سوی ماست».

وی در خصوص دو موضوع نخست راه حل هایی ارائه کرد و گفت: «اما درباره علی، به خدا سوگند ای معاویه! عرب در هیچ چیزی از چیزها میان تو و او برابری نمی نهد و او را در جنگ قوی دستی و کوششی است که هیچ یک از قریشیان را نیست و او شایسته حقی است که به دست دارد؛ مگر آنکه [بی انصافی کنی و] با او جفا ورزی».

معاویه به عمرو گفت: «ای اباعبدالله! من تو را به پیکار با این مرد می خوانم که از پروردگارش نافرمانی کرده و خلیفه را کشته و فتنه به راه انداخته و جماعت را پراکنده و پیوند خویشی را گسسته است». عمرو گفت: «اینک اگر در پیکار با او از تو پیروی کنم، مرا چه می دهی؟ و تو خود دانی که در این امر چه ناگواری ها و خطرها باشد؟» گفت: «حکومت دهم». گفت: «مصر نیکو طعمه ای است». (1)9.

ص: 281

نصر بن مزاحم می گوید: هنگامی که با دسیسه های معاویه در اردوگاه علی اختلاف افتاد و مردم به مشاجره و مداخله در تصمیمات و رأی علی (علیه السلام) پرداختند، نجاشی از گستاخی آنها برآشفته و بی تاب شد و اشعار ذیل را گفت:

1. كَفَى حَزْناً أَنَا عَصَبِنَا إِمَامَنَا عَلِيّاً وَأَنَّ الْقَوْمَ طَاعُوا مُعَاوِيَةَ

2. وَأَنَّ لِأَهْلِ الشَّامِ فِي ذَاكَ فَضْلُهُمْ عَلَيْنَا بِمَا قَالُوهُ فَالْعَيْنُ بَاكِئَةٌ

3. فَسُبْحَانَ مَنْ أَرَسَى ثَبِيراً مَكَانَهُ وَمَنْ أَمْسَكَ السَّبْعَ الطَّبَاقِ كَمَا هِيَ

4. أَيْعَصَى إِمَاماً أَوْجَبَ اللَّهُ حَقَّهُ عَلَيْنَا وَأَهْلَ الشَّامِ طَوْعٌ لِبَطَاغِيهِ. (1)

1. این اندوه و مصیبت عظیم بر ما بس که ما از فرمان امام خود، علی، سر می پیچیم و آن گروه (دشمنان ما) همگی از معاویه فرمان می برند.

2. شامیان را از این بابت بر ما مزیتی است [و چون این ویژگی خود را به رخ ما کشند] جای آن دارد که چشم بگردید.

3. پاک و منزّه است آنکه توده خاک را بر جای خود مستقرّ بداشت و هفت آسمان را چنان که هست، برافراشت.

4. آیا رواست ما از امامی که خدا حقّ او را واجب شمرده، نافرمانی کنیم و مردم شام از چنان گردنکشی به جان و دل اطاعت کنند؟ 3.

ص: 282

بخش چهارم: دوران خلافت و حکومت تا شهادت

بیعت مردم با علی (علیه السلام) بعد از قتل عثمان

می دانیم که علی (علیه السلام) به جهت غصب خلافت، مدت 25 سال از صحنه سیاست به دور و خانه نشین شده بود و بعد از واقعه قتل عثمان بن عفان، مردم یکپارچه با آن حضرت بیعت کردند. اینک برخی از دلایل بیعت آزادانه مردم با علی (علیه السلام) را، با استفاده از شواهد و مستندات تاریخی، مرور می کنیم:

1. از سعید بن مسیب روایت است که چون عثمان به قتل رسید، مردم در حجره امیرالمؤمنین گردآمدند و گفتند: «یا امیرالمؤمنین دست مبارک دراز کن تا با تو بیعت کنیم که خلیق را لابد است از امیری». فرمود: «من از شما این سخن قبول ندارم؛ مگر اینکه اهل بدر بیایند و به این بیعت راضی باشند». پس اهل بدر همگی متفقاً آمدند و گفتند: «ما کسی بهتر از تو را برای منصب خلافت نمی شناسیم، پس دست مبارک دراز کن تا بیعت کنیم». آن حضرت فرمود: «طلحه و زبیر کنجایند؟» طلحه پیش آمد و اول او بیعت کرد. سپس زبیر و سعد و جمیع

ص: 283

2. از اسود بن یزید نخعی روایت کنند که چون اصحاب نزد منبر رسول الله (صلی الله علیه و آله) بر دست آن حضرت صلوات الله علیه بیعت کردند، خُزیمه بن ثابت انصاری در پیش منبر این ابیات را انشاد کرد:

1. اِذَا نَحَرْنَا بِاَيْعَانَا عَلِيًّا فَحَسْبُنَا اِبُوْحَسَنِ مِمَّا نَخَافُ مِنَ الْفِتَنِ

2. وَجَدْنَاهُ اَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ اِنَّهُ اَطْبُ قُرَيْشٍ بِالْكِتَابِ وَبِالسُّنَنِ

3. فَاِنَّ قَرِيْشًا مَا تَشْتَقُّ غُبَارَهُ اِذَا مَا جَرَى يَوْمًا عَلَيَّ الضَّمْرُ الْبَدَنِ

4. وَفِيهِ الَّذِي فِيهِمْ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَ مَا فِيهِمْ بَعْضُ الَّذِي فِيهِ مِنْ حُسْنِ (1)

1. ما بیعت کردیم امیرالمؤمنین علی را پس کافی و پسندیده است ما را ابوالحسن؛ از آنچه می ترسیدیم از فتنه ها.

2. و ما یافتیم او را اولی و اشرف مردمان به مردمان؛ به درستی که آن حضرت اعلم قریش است به کتاب الهی و به سنت حضرت رسالت پناهی.

3. و به درستی که قریش نمی توانند شکافت غبار مرکب او را وقتی که به حرکت درآورد آن را، در روزی که بر آن سوار است؛ اگرچه از تعب سفر لاغر باشد.

4. و در او موجود است هر چه در ایشان هم موجود است از جمیع حسنات و خیرات و صفات مرضیه و اخلاق پسندیده و آنچه در ایشان حاصل است از صفات اندکی از حسن اخلاق آن حضرت است.

3. معاویه پیش از حرکت به طرف صفین با عمرو بن عاص رایزنی کرد و نتیجه این شد که از برخی افراد با نفوذ دعوت کنند؛ از جمله به عبدالله بن عمر 6.

نامه نوشتند. اما عبدالله بن عمر دعوت آنها را قبول نکرد و به آن دو (معاویه و عمرو بن عاص) نامه نوشت؛ در این نامه به بیعت آزادانه مردم با علی (علیه السلام) و اینکه اتهام قتل عثمان به علی (علیه السلام) نارواست، اشاره شده است:

اما بعد، به جان خودم موضع بصیرت و طریق بینادلی را گم کرده اید و از راهی دور خواسته اید به مراد خود راه یابید. ولی خداوند هر آن کس را که در این امر شکی به دل داشت، با این نوشته شما، جز شک و بدگمانی نسبت به شما نيفزود. شما کجا و خلافت کجا؟ اما تو ای معاویه! اسیری آزاد شده ای و اما تو ای عمرو! خود متهم [و مورد بدگمانی همگان] هستی. هان! خود را از من برکنار دارید که شما و مرا یاری و یاورى صورت نیندد.

آن گاه این اشعار را در ذیل نامه اش نگاشت:

1. مُعَاوِيَّ إِنَّ الْحَقَّ أَبْلَجُ وَاضِحٌ وَ لَيْسَ بِمَا رَبَّصْتَ أَنْتَ وَ لَا عَمْرُو
2. نَصَبْتَ ابْنَ عَفَّانٍ لَنَا الْيَوْمَ خُدَعَهُ كَمَا نَصَبَ الشَّيْحَانَ إِذْ زُخِرِفَ الْأَمْرُ
3. فَهَذَا كَهَذَاكَ الْبَلَاءَ حَذَوْ نَعْلِهِ سِوَاءَ كَرَقَرَاكِ يَغْرُبُ بِهِ السَّفَرُ
4. رَمَيْتُمْ عَلِيًّا بِالَّذِي لَا يَضُرُّهُ وَ إِنِ عَظُمَتْ فِيهِ الْمَكِيدَةُ وَ الْمَكْرُ
5. وَ مَا ذَنْبُهُ أَنْ نَالَ عُثْمَانَ مَعْشَرَ أَتَوَهُ مِنَ الْأَحْيَاءِ يَجْمَعُهُمْ مِصْرُ
6. فَصَارَ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ بَيْتَهُ عَلَانِيَةً مَا كَانَ فِيهَا لَهُمْ قَسْرُ
7. فَبَايَعَهُ الشَّيْحَانَ ثُمَّ تَحَمَّلَا إِلَى الْعُمُرَةِ الْعُظْمَى وَ بَاطِنُهَا الْغَدْرُ
8. فَكَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ مِمَّا اقْتِصَاصُهُ رَجِيْعٌ فَيَا لِلَّهِ مَا أَحْدَثَ الدَّهْرُ
9. فَمَا أَنْتُمَا وَ النَّصْرَ مِنَّا وَ أَنْتُمَا بَعِيثَا حُرُوبٍ مَا يَبُوحُ لَهَا الْجَمْرُ
10. وَ مَا أَنْتُمَا لِلَّهِ دُرٌّ أَبْيَكُمَا وَ ذِكْرُكُمَا الشُّورَى وَ قَدْ فُلِحَ الْفَجْرُ (1)4.

ص: 285

1. معاویه! به راستی حق آشکارا روشن است و نه چنان است که تو و عمر و انتظار دارید و مترصد هستید.
2. پسر عفان را امروز برای ما دستاویز و دامی ساخته ای، چنان که آن دو سالخورده (طلحه و زبیر) برای ظاهر فریبی او را دستاویز کار خود کردند.
3. این نیز همان گونه بلایی است که پا جای پای آن فتنه نهاده و عیناً به سرابی ماند که مسافر بدان فریب خورد.
4. تیر اتهامی به سوی علی افکندید که به او زبانی نمی رساند؛ هر چند مکر و نیرنگ شما در ایراد این اتهام سخت بزرگ و بسیار باشد.
5. گناه او چیست که گروهی از قبایل آمدند و در شهر انبوه گشتند و بر عثمان تاختند و بر او دست یافتند؟
6. مسلمانان یک دله و آشکارا به خانه او (علی) روی آوردند و در این کار هیچ اجباری برای آنان نبود.
7. پس آن دو سالخورده (طلحه و زبیر) با او بیعت کردند و پس از آن [به ظاهر] آهنگ عمره بزرگ کردند که در باطن مکرری بود [و قصد شورش داشتند].
8. پس شد آنچه شد که نقل داستان آن بازگویی مکرر و ملال آور است؛ پناه بر خدا از آنچه روزگار، نوبه نوبه حادثه آرد.
9. شما [دو تن] چیستید که از ما یآوری خواهید؟ در حالی که شما برانگیزاننده آتش جنگ هایی هستید که شراره اش خاموش نشود.
10. شما [دو تن] چیستید؟ خدا پدرتان را پیامرزد. سخن گفتنتان از شورا کدام است که به راستی، سپیده دم حقیقت تابان شده است. (یعنی حقیقت امامت و ولایت علی تجلی کرده است).

4. همچنين معاويه به عمرو بن عاص گفت: «بی گمان پس از علی (علیه السلام) سر آمد و رئیس مردم عبدالله بن عباس است. اگر من نامه ای به او بنگارم، شاید دلش بدان نرم شود و اگر او سخنی بگوید، علی (علیه السلام) مخالفتی نمی کند. لذا عمرو بن عاص به ابن عباس نوشت: «اما بعد، به راستی وضعی که ما و شما دچار آن شده ایم، نخستین فتنه و بلا نیست و [این نامه نگاری من نیز] اولین پیشنهاد صلح و سازش نباشد. تو پس از علی (علیه السلام) سرور و رئیس این گروهی؛ به آینده بنگر و گذشته را از یاد ببر...».

ابن عباس نامه را خواند آن را به علی (علیه السلام) تقدیم کرد. حضرت فرمود: «به وی پاسخ ده». پس ابن عباس به عمرو نوشت: «اما بعد، معاویه تو را از پی هوس کشانده است و تو دینت را به اندک بهایی به او فروخته ای... اگر به راستی در پی خرسندی خدا هستی، مصر را رها کن و به خانه ات باز گرد. در این جنگ معاویه همانند علی (علیه السلام) نباشد. علی (علیه السلام) آن را برای حق آغاز کرد و با حجت به پایان آورد. ولی معاویه با ستمگری و سرکشی آغاز کرد و به اسراف [و افراط در خونریزی] کشاند و مردم عراق در این پیکار چون شامیان نیستند. مردم عراق با علی (علیه السلام) بیعت کردند که بهترین و والاترین فرد آنان بود و شامیان به معاویه دست بیعت سپردند، در حالی که خود، همه، از او بهتر بودند. من و تو نیز یکسان نیستیم. من خدا را خواستم و تو مصر را برگزیدی...».

آن گاه معاویه به ابن عباس چندین نامه نوشت و وی نیز جواب نامه های معاویه را داد. معاویه در یکی از نامه ها به ابن عباس نوشت: «اگر پس از عثمان مردم با تو بیعت کرده بودند ما تو را بیش از علی (علیه السلام) سزاوار [خلافت]

می دانستیم و به سویت می شتافتیم».

چون این نامه به ابن عباس رسید، خشمگین شد و گفت: «تا چند پسر هند می خواهد عقل مرا بدزدد و تا کی من دندان بر جگر نهم و گفتنی های خود را نگویم؟!» پس به او نوشت: «اما بعد، [نامه ات به من رسید و آن را خواندم]، اینکه یاد کرده بودی [به نظر تو] ما در آزدن یاران عثمان شتاب داریم و از حکومت بنی امیه بیزاریم، به جان خودم سوگند که تو خود، آن گاه که عثمان به تو نیاز داشت و از تو یاری خواست، او را وا گذاشتی و راه خود در پیش گرفتی و کار را بدانجا کشاندی و پسرعمّت، ولید بن عقبه، برادر عثمان، در این باره میان من و تو گواه است. اما طلحه و زبیر، نخست ایشان ضد [علی] برخاستند و عرصه را بر او تنگ کردند و سپس درحالی که بیعت او را شکستند و حکومت می خواستند، دست به شورش زدند.

پس ما به سبب پیمان شکنی و جفاکاری با آن دو تن، و با تو نیز جنگیدیم. اما اینکه گفتی از [نامداران] قریش جز شش تن نمانده اند [باید بگویم رفتگان] چه نیک مردانی بودند و چه خوشنام بازماندگانی که بهترین افرادشان ضد تو جنگیدند و آنانکه از یاری ما خودداری کرده اند، هم آنانند که تو را نیز وا گذاشته (بی طرف مانده) اند.

اما اینکه، در مقام احتجاج، از مدارای ما با حکومت عدی و تیم نام بردی، ابوبکر و عمر از عثمان بهتر بودند؛ همان گونه که عثمان نیز از تو بهتر بود و ما جز این راهی نداریم که چنان روزی بر سرت آریم که گذشته را از یادت ببرد و بر آینده اش بهر اسی. اما اینکه گفتی اگر مردم با من بیعت می کردند حکومت بر

من قرار می گرفت [و شما نیز سر به فرمان من می سپردید، باید بگوییم] مردم با علی (علیه السلام) که بسی از من بهتر است، بیعت کرده اند و با وجود این، هنوز همگان سر به فرمان او نسپرده اند. خلافت بی گمان از آن کسی است که بر سر او مشورت شده باشد. ای معاویه! تو کجا و خلافت؟ که تو اسیری آزاد شده و پسر اسیری آزاد شده بیش نیستی [و خلافت از آن مهاجران نخستین است و اسیران آزاد شده را در آن هیچ حقی نباشد. والسلام].

5. فضل بن عباس نیز خطاب به معاویه اشعار ذیل را سرود:

1. أَلَا يَا ابْنَ هُنْدٍ إِنِّي غَيْرُ غَافِلٍ وَإِنَّكَ مَا تَسْعَى لَهُ غَيْرُ نَائِلٍ

2. لِأَنَّ الَّذِي اجْتَبَيْتَ إِلَى الْحَرْبِ نَابُهَا عَلَيْكَ وَ أَلْقَتْ بَرَكَهَا بِالْكَلاَئِلِ

3. فَأَصْبَحَ أَهْلُ الشَّامِ ضَرْبَيْنِ خَيْرَهُ وَ فُقِّعَهُ قَاعٍ أَوْ شَحِيمَهُ آكِلِ

4. وَ أَقْبَنْتَ أَنَا أَهْلُ حَقٍّ وَ إِنَّمَا دَعَوْتَ لِأَمْرٍ كَانَ أَبْطَلَ بَاطِلِ

5. دَعَوْتَ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَى السَّلْمِ خُدَعَهُ وَ لَيْسَ لَهَا حَتَّى تَدِينَ بِقَابِلِ

6. فَلَا سِلْمَ حَتَّى تُسَجَرَ الْخَيْلُ بِالْقَنَا وَ تُضْرَبَ هَامَاتُ الرِّجَالِ الْأَمَائِلِ

7. وَ آيْتِ لَا أَهْدِي إِلَيْهِ رِسَالَهُ إِلَى أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ مِنْ رَأْسِ قَابِلِ

8. أَرَدْتَ بِهِ قَطْعَ الْجَوَابِ وَ إِنَّمَا زَمَاكَ فَلَمْ يُحْطِي بِنَاتِ الْمُقَاتِلِ

9. وَ قُلْتَ لَهُ لَوْ بَايَعُوكَ تَبِعْتَهُمْ فَهَذَا عَلَيَّ خَيْرٌ حَافٍ وَ نَاعِلِ

10. وَ صَبِي رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَ فَارِسُهُ إِنْ قِيلَ: هَلْ مِنْ مُنَازِلِ؟

11. فِدُونُكَ إِنْ كُنْتَ تَبْغِي مُهَاجِرًا أَسْمَ كَنْصَلِ السَّيْفِ عَيْرَ حَلَاحِلِ (1)7.

ص: 289

1. ای پسر هند! راستی که من غافل نیستم و تو نیز بی گمان بدان چه دنبالش می دوی، دست نخواهی یافت.
2. زیرا تو خود کسی هستی که دندان های تیز جنگ را بر خود گشاده و با ماجراجویی های خود آتش آن را بر افروخته ای.
3. و مردم شام در معرض ضربات هولناک آن قرار گرفته و طعمه آن شده اند.
4. تو یقین داری که ما اهل حق و بر حق هستیم و با این همه ما را به باطل ترین باطل ها فراخواندی.
5. ابن عباس را از سر نیرنگ به سازش فراخواندی، ولی نیرنگ و فریب تو را اثری چندان نباشد.
6. تا آن دم که سواران ما با نیزه ها می تازند و سرهای نامداران را به خاک می افکنند، صلحی نباشد.
7. تو سوگند خوردی که دیگر به او نامه ای ننگاری تا آنکه او موضع و روش خود را تغییر دهد.
8. قصدت این بود که او پاسخ ندهد و تو را به رگبار عتاب نگیرد، چه تیرهای طعن او خطا نمی کند.
9. به او گفتم: اگر مردم با وی بیعت می کردند تو نیز از ایشان پیروی می کردی؛ اینک این علی است که همه از خرد و کلان با او بیعت کرده اند.
10. که گذشته از خویشاوندی، وصی پیامبر خداست و [در غزوات] به گاه هماوردطلبی دشمن، بهترین شهسوار پیامبر بود.
11. پس اگر خواهی از مهاجری پیروی کنی باید به او سر بسپاری که چون تیغه شمشیر جوهر دارد و سالار دلیر و مسندنشین قوم است.

6. نجاشی بن حارث که دوست شرحبیل بود، در اشعار ذیل، بیعت مردم با علی (علیه السلام) را یادآور شده و وی را نیز به بیعت با آن حضرت دعوت کرده است:

1. شَرَحْبِيلُ مَا لِلدِّينِ فَارْقَتْ أَمْرَنَا وَ لَكِنْ لِبُغْضِ الْمَالِكِيِّ جَرِيرٍ

2. وَ شَحْنَاءَ دَبَّتْ بَيْنَ سَعْدٍ وَ بَيْنَهُ فَأَصْبَحَتْ كَالْحَادِي بِغَيْرِ بَعِيرٍ

3. وَ مَا أَنْتَ إِذْ كَانَتْ بِحِيلَهُ عَانَتِ قُرَيْشًا فَيَا لَلَّهِ بَعْدَ نَصِيرٍ

4. أَ تَقْصِلُ أَمْرًا غَبَّتْ عَنْهُ بِشُبُهَةٍ وَ قَدْ حَارَ فِيهَا عَقْلُ كُلِّ بَصِيرٍ

5. بِقَوْلِ رِجَالٍ لَمْ يَكُونُوا أُنَمَّهَ وَ لَا لِئَلِي لَقَوَّكَهَا بِحُضُورٍ

6. وَ مَا قَوْلُ قَوْمٍ غَائِبِينَ تَقَادِفُوا مِنَ الْعَيْبِ مَا دَلَّاهُمْ بِغُرُورٍ

7. وَ تَتْرِكُ أَنَّ النَّاسَ أَعْطَوْا عُهُودَهُمْ عَلِيًّا عَلَى أَنْسٍ بِهِ وَ سُرُورٍ

8. إِذَا قِيلَ هَاتُوا وَاحِدًا تَقْتَدُونَهُ نَظِيرًا لَهُ لَمْ يَفْصَحُوا بِنَظِيرٍ

9. لَعَلَّكَ أَنْ تَشْقَى الْغَدَاةَ بِحَرْبِهِ شَرَحْبِيلُ مَا مَا حِنْتُهُ بِصَغِيرٍ (1)

1. شرحبیل، توبه خاطر دین از [راه] ما جدا نشدی، بلکه به خاطر دشمنی خود با جریر مالکی چنین کردی.

2. و به سبب دشمنی ای که میان او و سعد ره یافته است [چنین موضعی گرفتی]. پس تو چون ساربانان حدی خوان شدی که خود شتری ندارد.

3. اگر بجایه با قریش پر خاشگری کند، تو را بدان چه کار؟ بار الها این یآوری و جانبداری چقدر بعید و ناهنجار است.

4. آیا در امری که خود در آن حضور نداشته ای و عقل هر بینادلی در آن حیران است، با وجود شبیهه، حکم قطعی می دهی؟ 1.

ص: 291

1- . وقعه صفین، ص 51.

5. به گفته [بی پایه] مردانی که از پیشوایان و آگاهان نبوده اند، [اعتماد کردی] و نه به گفته زمره ای که آنچه را به عیان دیده باشند به تو باز گویند؟

6. سخن آن گروه که خود غایب بوده اند، چه ارزشی دارد که پنهانی تیری [به بدخواهی] افکندند و به چاه فریب و غرور در افتادند.

7. و این واقعیت را نادیده می گیری که به راستی مردم شادمانه و با علاقه مندی عهد و پیمان خود را به علی سپردند.

8. اگر گفته شود: شخصی را که همتای او باشد، برای رهبری بیاورید، هرگز همتایی برای او نشان نتواند داد.

9. شاید تو، از سر شقاوت، فردا به جنگ با او برخیزی. شرحبیل، آنچه تو در سر داری و بدان دست یازیده ای [گناهی] کوچک نیست.

7. در بحث شجاعت علی (علیه السلام) در جنگ صفین گذشت که عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ به ایشان پیشنهاد کرد که خُفَاف بن عبدالله به سوی شام عازم است؛ بهتر است با معاویه دیدار کند. امام سخن عَدِی را پذیرفتند. وی نزد پسرعموی خود، حابس ابن سعد در شام آمد که خواجه و بزرگ قبیله طی بود. خُفَاف به حابس باز گفت که خود شاهد ماجرای عثمان در مدینه بوده و بعد با علی (علیه السلام) رهسپار کوفه شده است. با هم نزد معاویه رفتند، معاویه به او گفت: «از ماجرای عثمان حکایت کن». خُفَاف گفت: «مکشوح بن عَدِیس محاصره اش کرد و حُکَیم ابن جَبَلَه محکومش ساخت و محمد بن ابی بکر و عَمَّار بن یاسر یکی پس از دیگری گریبانش را گرفتند و تنها سه کس به ریختن خورش پرداختند: عَدِی بن حاتم، اشتر نَخَعِی و عمرو بن حَمِق، و دو مرد در کارش پافشاری کردند: طلحه و زبیر، و بری ترین [و بر کنارترین] مردم در ماجرای او، علی (علیه السلام) بود». گفت: «سپس چه

شد؟» گفت: «سپس مردم برای بیعت با علی (علیه السلام) هجوم آوردند و چون پروانه هایی که گرد شمع بر آیند، گرد او را گرفتند تا آنجا که کفش ها گم شد و عباها از شانها بیفتاد و پیران زیر دست و پای رفتند و دیگر نامی از عثمان نیاوردند و یادی از او نشد. سپس علی (علیه السلام) آماده حرکت شد و مهاجران و انصار سر به فرمان او نهادند و خود مایل به جنگ نبود و سه نفر همفکرش بودند: سعد بن مالک، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه. پس هیچ کس را به اکراه وادار نکرد؛ چه با در اختیار داشتن آن همه کسان که [به او سر سپرده و] برایش سبکبار بودند، از وجود آنانکه بر وی گرانبار می نمودند، بی نیاز بود. سپس رهسپار شد و به کوهسار طی در آمد و گروهی از قبیلہ ما که مردم [در دلاوری] بدیشان مثل می زدند، به او پیوستند و هنگامی که در راه بود، حرکت طلحه و زبیر و عایشه به سوی بصره پیش آمد. پس مردانی به کوفه شتافتند و دعوت او را لبیک گفتند و وی راهی بصره شد که اینک در دست اوست و سپس به کوفه گام نهاد. در چنین حالی بود که من از او جدا شدم و اکنون توجّهش جز به شام نیست».

چنان که در این هفت سند مشاهده می شود، بیعت مردم با علی (علیه السلام) بعد از قتل عثمان از مسلمات تاریخ است و این موارد هفتگانه در واقع برخی از دلایل بیعت مردم با علی (علیه السلام) است.

مخالفت عایشه، طلحه و زبیر (ناکثین) با علی (علیه السلام)

بعد از قتل عثمان و بیعت عامه مردم با آن حضرت، باز عده ای از مشاهیر، مانند طلحه و زبیر، بیعت خود را شکستند و با همراهی عایشه، رو در روی علی (علیه السلام) ایستادند و با آن حضرت در جنگی که موسوم به جنگ جمل شد،

جنگیدند. برخی از شخصیت های مشهور قرن اول در شعر، این واقیعت تاریخی را مطرح کرده اند؛ از جمله آنها عبدالله بن عمر است که وقتی معاویه او را به سوی خویش فراخواند و او نپذیرفت، در جوابش نامه ای نوشت و به این واقیعت ها اعتراف کرد.

و طَلْحَهُ يَدْعُو وَ الرُّبَيْرِ وَ اُتْمُنَا فُقُلْنَا لَهَا قَوْلِي لَنَا مَا بَدَا لَكَ

حَذَارِ اُمُورٍ شُبَّهَتْ وَ لَعَلَّهَا مَوَانِعُ فِي الْاِخْطَارِ اِحْدَى الْمَهَالِكِ (1)

و طلحه و زبیر و مادرمان [عایشه ام المؤمنین] ما را خواندند و ما به او (عایشه) گفتیم هر چه ناگزیری به ما بگو.

ولی از امور شبیه ناک پرهیز که شاید در این مخاطرات سخت یکی از مهلکه های نابودکننده کمین کرده باشد.

قیس بن ابی حازم می گوید: سالی که عثمان کشته شد به حج رفتم. هنگامی که خبر قتل عثمان به عایشه رسید، نزد او بودم. به محض شنیدن خبر، بار سفر به مدینه برست. در راه مدینه شنیدم که می گفت: «خوشا به حال طلحه!» و چون از عثمان یاد می کرد، می گفت: «خدا او را از بین ببرد». تا وقتی خبر بیعت با علی (علیه السلام) به او رسید. در این وقت گفت: «دلَم می خواست آسمان بر زمین فرود می آمد». آن گاه دستور داد کاروانش را به سوی مکه بر گردانند. من با او برگشتم و دیدم که در بازگشت با خود حرف می زند، چنان که پنداری با دیگری سخن می گوید. وی می گفت: «عثمان بن عفان را به ناحق و مظلوم کشتند». به او گفتم: «ای ام المؤمنین! همین تازگی از تو شنیدم که می گفتی خدا او را از بین ببرد و قبلاً⁴.

ص: 294

می دیدم تو از همه مردم بیشتر با او مخالفت می کردی و زشت ترین حرف ها را توبه او می زدی». گفت: «آری، همین طور بود. ولی بعداً درباره او مطالعه کردم، دیدم آنها او را توبه دادند و بعد از اینکه توبه کرده و مثل نقره سپید و پاک گشت و در حالی که روزه دار بود و در ماه مقدس، و آن گاه که جنگیدن و کشتن حرام است، بر سرش تاخته او را کشتند».

در روایت دیگر نقل شده است: وقتی عایشه خبر قتل عثمان را شنید، گفت: «خدا او را از بین ببرد. او را گناهانش به کشتن داد. خدا انتقام کارهایش را از او گرفت. ای قبیله قریش! مبادا قتل عثمان، چنان که مرگ تبهکار قوم ثمود آن قوم را به غم آورد، شما را به غم و اندوه آرد و ناراحت کند. شایسته ترین فرد برای تصدی حکومت، طلحه است». اما هنگامی که پیایی خبر آمد که با علی (علیه السلام) بیعت شده است، گفت: «خاک بر سرشان! به هیچ وجه نمی خواهند حکومت را به قبیله تیم، قبیله ابوبکر و عایشه، باز گردانند».

طلحه و زبیر به عایشه که در مکه بود نامه ها نوشتند که از بیعت مردم با علی (علیه السلام) جلوگیری کن و شعار خونخواهی عثمان را بلند کن. این نامه ها را همراه پسر خواهرش، یعنی عبدالله بن زبیر، فرستادند. عایشه وقتی نامه ها را خواند، شعار خونخواهی عثمان را بلند کرد. ام سلمه آن سال در مکه بود. وقتی کارهای عایشه را دید، به مقابله با آن برخاست و دوستی و طرف داری خود را از علی (علیه السلام) اعلام داشت و به یاری او کمر بست. [\(1\)](#)

ابو مخنف می نویسد: عایشه نزد ام سلمه رفت تا او را بفریبد و به قیام برای 6.

ص: 295

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 216.

خونخواهی عثمان وا دارد. به او گفت: «تو پیش از سایر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) مهاجرت کردی و این افتخار را داری که میان آنها نخستین مهاجر هستی. تو از همه همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) سالخورده تر و بزرگ تری. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سهمیه ما را از خانه تو تقسیم و توزیع می کرد. فرشته وحی در خانه تو بیش از هر جای دیگر بوده است». ام سلمه گفت: «این حرف ها را به چه منظور و برای چه کاری می زنی؟» گفت: «عبدالله (بن زبیر پسر خواهر عایشه) به من گفته که مردم عثمان را توبه دادند و بعد از اینکه توبه کرده، او را درحالی که روزه داشت، در ماه حرام کشتند. من تصمیم گرفته ام به بصره بروم. طلحه و زبیر همراه منند. بنابراین تو هم با ما بیا، شاید خدا کار حکومت را به دست ما و به وسیله ما اصلاح کند». گفت: «من ام سلمه هستم! تو دیروز مردم را علیه عثمان می شوراندی و بدترین حرف ها را به او می زدی و همیشه او را به اسم نعثل می خواندی. توبه یقین می دانی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) در نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه مقام بلند و منزلتی داشت». (1)

اتهامات دشمنان به علی (علیه السلام) در خصوص قتل عثمان

اشاره

یکی از موضوعات که در اشعار موافقان و مخالفان علی (علیه السلام) منعکس شده، مسئله قتل عثمان و نقش علی (علیه السلام) در آن است. از بررسی بسیاری از اشعار به دست می آید که موضوع قتل عثمان، مهم ترین بهانه معاویه، عمرو بن عاص و دیگر شامیان برای جنگ با علی (علیه السلام) بوده است. این در حالی است که بسیاری از آگاهان، حتی مخالفان علی (علیه السلام)، آن را به شدت رد کرده اند و ادعای معاویه و

ص: 296

عمرو بن عاص را مردود دانسته اند. در این بخش به چند مورد از اظهارات موافقان و مخالفان علی (علیه السلام) اشاره می شود:

اتهام عایشه به علی (علیه السلام)

هنگامی که عثمان خلیفه بود، عایشه از مخالفان سرسخت وی بود؛ به طوری که از او بسیار بدگویی می کرد و خواهان قتل عثمان بود.

ابن ابی الحدید می گوید: تمام کسانی که در تاریخ و شرح حال نویسی کتاب تألیف کرده اند، می گویند که عایشه از جمله تندروترین مخالفان عثمان بوده است؛ تا جایی که جامه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را در آورده در خانه اش آویخته بود و به هر که به خانه اش وارد می شد، می گفت: «این جامه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است که هنوز فرسوده نشده ولی عثمان سنت او را فرسوده است». گفته اند نخستین کسی که عثمان را نعتل لقب داده عایشه بود و می گفت: «نعتل را بکشید خدا او را بکشد». (1) اما به محض کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قتل عثمان را بهانه ساخت و پرچم مخالفت با علی (علیه السلام) را به دست گرفت.

طبری از دو طریق روایت کرده است که عایشه، چون در بازگشت از مکه به مدینه به سرف (شش میلی مکه) رسید، به عبد بن امّ کلاب که همان عبد بن ابی سلمه است، برخورد و از او اخبار مدینه را پرسید. گفت: «عثمان را کشتند». هشت روز پس از آن باز وی را دید و پرسید بعد چه کار کردند؟ گفت: «مردم مدینه، با اتفاق آراء، خلافت را به دست آوردند و کارشان به بهترین نتیجه منتهی

ص: 297

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 215.

شد؛ چون بر زمامداری علی بن ابی طالب (علیه السلام) هم رأی شدند». عایشه گفت: «به خدا اگر کار خلافت به نفع دوست تو تمام شده باشد، بهتر است آسمان بر زمین فرود آید. زود مرا به مکه برگردانید». آن گاه می گفت: «به خدا قسم عثمان به ناحق و مظلوم کشته شد. به خدا قسم حتماً به خونخواهی او بر می خیزم». عبد ابن امّ کلاب به او گفت: «چرا این طور؟ به خدا قسم اولین کسی که علیه عثمان به تلاش برخاست تو بودی که می گفتم: نعل را بکشید؛ چون کافر شده است!» عایشه گفت: «آنها او را توبه دادند و پس از اینکه توبه کرد، او را کشتند. البته من آن حرف را زده ام و آنها هم حرف هایی زده اند، ولی حرف آخرم بهتر از حرفی است که اول زده ام». عبد بن ام کلاب به عایشه چنین گفت:

1. مِنْكَ الْبَدَاءُ وَمِنْكَ الْغِيْرُ وَمِنْكَ الرَّيْحُ وَمِنْكَ الْمَطْرُ

2. وَأَنْتِ أَمْرْتِ بِقَتْلِ الْإِمَامِ وَقُلْتِ لَنَا: إِنَّهُ قَدْ كَفَرَ

3. فَهَبْنَا أَطْعَمَاكَ فِي قَتْلِهِ وَقَاتَلُهُ عِنْدَنَا مِنْ أَمْرٍ

4. وَلَمْ يَسْقُطِ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِنَا وَلَمْ يَنْكَسِفِ شَمْسُنَا وَالْقَمَرُ

5. وَقَدْ بَايَعَ النَّاسُ ذَا تُدْرَأَ يُزِيلُ الشَّبَابَ وَيُقِيمُ الصَّعْرَ

6. وَيَلْبَسُ الْحَرْبَ أَثْوَابَهَا وَمَا مِنْ وَفِي مِثْلِ مَنْ قَدْ غَدَرَ

1. کار از تو شروع شد و دگرگونی از تو سرزد! باد از سوی تو برخاست و هم باران از تو بارید.

2. هم تو بودی که دستور کشتن حاکم را دادی. و به ما گفتمی او کافر شده است.

3. ما برخاسته، در اجرای فرمانت، او را کشتیم و به عقیده ما قاتلش کسی است که فرمان داده است.

4. نه سقف آسمان فرود آمد و نه خورشید و ماه تیره گشت و بگرفت؛

5. از اینکه مردم با آن ابرمرد پیمان حکومت بستند. با آنکه تیگی را و کژی را می زداید.

6. و جامه جنگ به تن می آراید و به نبرد بر می خیزد. و شک نیست که امین وفادار و خیانتکار یکسان نیست.

عایشه راه مکه گرفت تا بر در مسجدالحرام فرود آمده، آهنگ حجرالاسود کرد و در آنجا خیمه زد تا مردم از هر سو به دورش گرد آمدند. پس به آنها گفت: «عثمان به ناحق و مظلوم کشته شده است و به خدا قسم به خونخواهی او بر می خیزم».⁽¹⁾

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز نامه ای پیش از جنگ جمل، در نزدیکی بصره، به طلحه و زبیر و عایشه نوشت که چنین است: «تو ای عایشه! با سرپیچی از دستور خدا و پیامبرش از خانه ات بیرون آمدی؛ به دنبال کاری که تو موظف به انجامش نیستی و به عهده ات واگذار نشده است. آن گاه ادعا می کنی که می خواهی جامعه مسلمین را اصلاح کنی! به من جواب بده که زنان را با فرماندهی سپاه و رزم آوری با مردان چه کار؟ با جنگ انداختن میان اهل قبله (مسلمانان) و ریختن خون به ناحق؟! تو علاوه بر این، ادعای خونخواهی عثمان را داری؛ این به تو چه ربطی دارد؟ عثمان از قبیله بنی امیه است و تو از قبیله تیمی. وانگهی تو همانی که دیروز در میان انبوه اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گفتی: «نعثل را بکشید خدا او را بکشد. او کافر شده است» و اکنون به خونخواهی او برخاسته ای؟ بنابراین از خدا بترس 1.

ص: 299

1- . تاریخ الأمم و الملوك، ج4، ص458؛ تذکره الخواص، ص64؛ الإمامه و السیاسه، ج1، ص51.

و به خانه ات برگرد و حجاب بر خویشتن فرو آویز. والسلام» (1).

طبری و ابن قتیبه روایت می کنند که «نوجوانی از قبیله جَهِینَه [در جنگ جمل] از محمد بن طلحه که مردی عابد بود، پرسید: «قاتلین عثمان چه کسانی هستند؟» گفت: «خون عثمان سه قسمت می شود: یک قسمت بر عهده آن زنی است که بر کجاوه نشسته است (عایشه)؛ یک سوم دیگرش به گردن صاحب آن شتر سرخ مو است (طلحه) و یک سومش بر عهده علی بن ابی طالب (علیه السلام) است».

نوجوان به خنده گفت: «پس من در گمراهی ام [چون در جبهه تجاوزکاران جمل قرار دارم]. سپس به سپاه علی (علیه السلام) پیوست و در این باره چنین سرود:

1. سَأَلْتُ ابْنَ طَلْحَةَ عَنِ هَالِكِ بَجَوفِ الْمَدِينَةِ لِمَ يُقْبَرِ

2. فَقَالَ ثَلَاثُهُ رَهْطٌ هُمْ أَمَاتُوا ابْنَ عَفَّانَ وَاسْتَعْبَرِ

3. فُتِلْتُ عَلَى تِلْكَ فِي خِدْرِهَا وَتُلْتُ عَلَى رَاكِبِ الْأَحْمَرِ

4. وَتُلْتُ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَنَحْنُ بِهِ أَوْيَهُ قَرَقِرِ

5. فَقُلْتُ صَدَقْتَ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَأَخْطَأْتَ فِي الثَّالِثِ الْأَزْهَرِ (2)

1. از پسر طلحه درباره مردی پرسیدم که داخل مدینه کشته شد و مدفون نگشت.

2. جواب داد: سه گروهند که عثمان را کشتند و تو نیک بنگر که چه کسانی هستند؟

3. یک سوم خونسش به گردن آن زن است و یک سوم دیگرش بر دوش آنکه سوار شتر سرخ است.9.

ص: 300

1- . تذکره الخواص، ص 69.

2- . تاریخ الأمم و الملوك، ج 4، ص 465؛ الإمامه و السياسه، ج 1، ص 61؛ الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ج 9، ص 119.

4. و ثلث آخر بر عهده علی بن ابی طالب و ما از قتل عثمان پاک دامنیم!

5. گفتم: درباره دو نفر اولی راست گفتی. اما درباره سومی، یعنی آن مرد تابناک، بر خطا رفتی.

ابوعمر، نویسنده «استیعاب»، می گوید: احنف بن قیس مردی خردمند و پر حوصله و دین دار و هوشمند و سخنور و سیاست مدار بود. وقتی عایشه به بصره رسید، کسی را نزد او فرستاد تا به ملاقات وی آید. او نپذیرفت. دوباره کسی را فرستاد و احنف بن قیس نزد او رفت. عایشه به وی گفت: «وای بر تو ای احنف! چه عذر و دلیلی در برابر خداداری که جهاد ضد کشتندگان امیرالمؤمنین عثمان را ترک کرده ای؟ آیا افراد کم هستند یا قبیله ات از تو اطاعت نمی کنند؟» گفت: «ای ام المؤمنین! نه عمرم از حد گذشته و نه زمان درازی سپری گشته است، بلکه یکسال نمی گذرد که تو را دیدم از عثمان انتقاد می کردی و به او بد می گفتی! من دستور تو را درحالی که [از کشتن عثمان] راضی بودی قبول می کنم و دستورت را درحالی که از آن خشمگینی، رد می کنم! (1)

اتهام عمرو بن عاص به علی (علیه السلام)

نصر بن مزاحم می گوید: چون عمرو بن عاص در جنگ صفین خطر را برابر دید، معاویه به او گفت: «قبیله پدری خویش را احضار کن و به صحنه پیکار ببر که اگر کاری از دست کسی بر آید، فقط از دست آنان است». پس گروهی از یمنیان آمدند و وی به ایشان گفت: «امروز روز هنرنمایی شماست و فردا شما نامدار و صاحب مقام خواهید شد. امروز، روزی سرنوشت ساز است. همراه من

ص: 301

1- . الاستیعاب، القسم الثانی، ص 716.

بر این گروه هجوم آرید». آنان به درخواست عمرو لبیک گفتند و همراه عمرو حمله کردند. عمرو در آن حمله می گفت:

1. أَكْرِمِ بِجَمْعِ طَيْبٍ يَمَانٍ جِدُّوا تَكُونُوا أَوْلِيَاءَ عَثْمَانَ

2. إِنِّي أَتَانِي خَبْرٌ فَأَشْجَانُ أَنْ عَلِيًّا قَتَلَ ابْنَ عَفَّانٍ

3. خَلِيفَةَ اللَّهِ عَلَى تَبْيَانٍ زُدُّوا عَلَيْنَا شَيْخَنَا كَمَا كَانَ

1. گرامی باد گروه پاکان یمنی؛ بکوشید که یاران و خونخواهان عثمان باشید.

2. خبری سوگبار به من رسید که علی پسر عفان را کشته است.

3. خلیفه با حجت خداوند را [کشت]. پیر ما را چنان که بود به ما باز گردانید.

پس به عمرو پاسخ داده شد:

أَبْتُ شَيْوْخُ مَذْحِجٍ وَ هَمْدَانَ بِأَنْ نَزِدَّ نَعْتَلًا كَمَا كَانَ

خَلَقًا جَدِيدًا مِثْلَ خَلْقِ الرَّحْمَنِ

بزرگان مذحج و همدان، از اینکه درازریش را چنان که بود، از نو بیافرینند و همان گونه که خدای رحمان او را آفریده بود، باز گردانیمش، امتناع دارند.

آن گاه حَوْشَبُ ذُو ظَلِيمٍ که در آن زمان خواجه یمانیان و سالار ایشان بود، با گروه یارانش، رو به میدان نهاد و پرچم دارش این اشعار را می گفت:

1. نَحْنُ الْيَمَانُونَ وَ مِنَّا حَوْشَبٌ أَذَا ظَلِيمٌ أَيْنَ مِنَّا الْمَهْرَبُ

2. فِينَا الصَّفِيحُ وَ الْقِنَا الْمُعَلَّبُ وَ الْخَيْلُ أَمْثَالُ الْوَشِيحِ شَرْبُ

3. إِنَّ الْعِرَاقَ حَبْلُهَا مُدْبَذَبٌ إِنَّ عَلِيًّا فَيْكُمْ مُحَبَّبٌ

فِي قَتْلِ عَثْمَانَ وَ كُلِّ مَذْنَبٍ (1) 1.

ص: 302

1. ما یمنیان هستیم و حوُشب از ماست. ای ذو ظلمیم! چه کس از چنگ ما تواند گریخت؟
 2. ما صاحبان تیغ های بَرّان و نیزه های بلندیم و فوج ما چون نیزه های باریک به هم فشرده انبوه است.
 3. ریسمان ورشته ارتباط شما عراقیان از هم گسیخته؛ زیرا علی را میان خود محبوب می شمارید.
 4. درحالی که او در قتل عثمان دست داشته و تمام جنایتکاران در میان شمایند.
- سلیمان بن صُرْد خُزاعی با وی درگیر شد. در همین درگیری، حَوْشب و ابن بُدیل هر دو کشته شدند.

اتهام معاویه به علی (علیه السلام)

اشاره

نصر بن مزاحم از محمد بن عبیدالله و عمر بن سعد نقل می کند که آنان با سندهای صحیح گفته اند: معاویه [نامه ای] برای شُرَحِبیل بن سَمَط فرستاد و نوشت: «به راستی این [اقدام تو] حق پذیری تو بود و آنچه واقع شد (موضعی که تو انتخاب کردی) درخور پاداش الهی است و مردم صالح نیز آنچه را تو دانستی، از تو پذیرفته اند. اما به راستی، امری که اینک از آن نیک آگاه شده ای، جز به رضایت عموم، کمالی نخواهد یافت. پس در شهرهای شام به گردش در آی و ندا در ده که به راستی علی، عثمان را کشته است، و بر مسلمانان واجب است که از او خونخواهی کنند.

آن گاه شُرَحِبیل به راه افتاد و از مردم حِمص آغاز کرد. وی که به دیده مردم شام مردی امین و پارسا و خداشناس می نمود، به خطبه ایستاد و گفت: «ای مردم،

به راستی علی عثمان بن عفان را کشت و گروهی از کرده او خشمناک شدند که آنان را نیز کشت و [یاران عثمان] همگی شکست خوردند و علی بر زمین مسلط شد و اینک جز شام جایی نمانده است. او شمشیر بر کشیده و گرداب های مرگ را در می نوردد تا بر شما بتازد ... و ما کسی را نیرومندتر از معاویه برای پیکار با او نمی دانیم. پس بکوشید [و به پاخیزید]».

مردم، جز تنی چند از پارسایان حمص، سخنش را پذیرفتند و به پاخاستند و گفتند: «خانه های ما گورها و مساجد ماست و تو خود در آنچه صلاح بینی، داناتری». شُرَحْبیل به برانگیختن مردم دیگر شهرهای شام پرداخت تا همه را یکی پس از دیگری برانگیخت و فارغ شد و بر هر قومی درمی آمد، سخن و نظرش را می پذیرفتند.

نامه معاویه به عبدالله بن عمر

معاویه بن ابی سفیان، علاوه بر نامه ای که به مردم مدینه نگاشته بود، به ویژه نامه هایی نیز به عبدالله بن عمر بن خطاب، سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه نگاشت. در نامه او به ابن عمر چنین آمده بود: «اما بعد، من در تمام قریش، بیش از تو کس را خوش نداشتم که پس از قتل عثمان امت بر او اتفاق کنند. ولی چون به یاد آوردم که تو او را تنها گذاشته و درحق یاران وی نیز طعنه ها زده ای، نظرم از تو برگشت. اما دیگر بار مخالفت تو با علی، این بدگمانی مرا به تو تخفیف داد و آنچه را از تو سرزده بود [در دلم] محو کرد. پس خدایت رحمت کناد. در گرفتن داد آن خلیفه مظلوم به ما کمک کن. من فرمانروایی کس را بر تو نمی خواهم. بلکه تو را فرمانروای همه کس می خواهم و اگر تو فرمانروایی را

نپذیری، آن گاه شورایی از مسلمانان [خلیفه را] تعیین کند». معاویه در پایان نامه خود این شعر را نگاشت:

1. أَلَا قُلْ لِعِبْدِ اللَّهِ وَ اِخْصَصْ مُحَمَّدًا وَ فَارِسَنَا الْمَأْمُونِ سَعْدَ بْنَ مَالِكِ

2. ثَلَاثَةٌ زَهْطٍ مِنْ صِحَابِ مُحَمَّدٍ نُجُومٌ وَ مَاوَى لِلرِّجَالِ الصَّعَالِكِ

3. أَلَا تُخْبِرُونَا وَ الْحَوَادِثُ جَمَّةٌ وَ مَا النَّاسُ إِلَّا بَيْنَ نَاجٍ وَ هَالِكٍ

4. أَلَا حَلَّ لَكُمْ قَتْلُ الْإِمَامِ بِذَنْبِهِ فَلَسْتُمْ لِأَهْلِ الْجَوْرِ أَوْلَى تَارِكِ

5. وَ إِلَّا يَكُنْ ذَنْبًا أَحَاطَ بِقَتْلِهِ فَبِي تَرَكِهِ وَ اللَّهُ إِحْدَى الْمَهَالِكِ

6. وَ إِمَامًا وَقَفْتُمْ بَيْنَ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ تَوَقَّفَ نِسْوَانِ إِمَاءِ عَوَارِكِ

7. وَ مَا الْقَوْلُ إِلَّا نَصْرُهُ أَوْ قِتَالُهُ أَمَانَةٌ قَوْمٍ بَدَّلْتَ غَيْرَ ذَلِكَ

8. فَإِنْ تَنْصَرُونَا تَنْصَرُوا أَهْلَ حُرْمَةٍ وَ فِي خَذَلِنَا يَا قَوْمِ جَبُّ الْحَوَارِكِ (1)

1. هلا بر گوی به عبدالله [ابن عمر] و به ویژه محمد [ابن ابی بکر]، و شهسوار ایمنی بخش ما، سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص) که در امان خداست.

2. آن سه نیک مرد، از یاران محمد (صلی الله علیه و آله) که چون ستارگان درخشانند و پناهگاه مردان بینوای ناتوانند.

3. آیا از آن همه حوادث انبوه ما را آگاه نمی کنید؟ در حالی که مردم بین نجات و هلاک دست و پا می زنند [و در دریای مجهولات و سرگردانی در ماجرای قتل عثمان حیرانند].

4. آیا شما کشتن امام و پیشوایی را به سبب گناهی که کرده باشد روا می شمارید؟

5. [که در این صورت] شما نخستین کس نیستید که ستمکاران را آزاد گذاشتید. 2.

ص: 305

1- . وقعه صفین، ص 72.

6. و یا اینکه بی تفاوت، به سان در ماندن کنیزانی حایض، میان حق و باطل بی حاصل، ایستادید و واماندید؟

7. سخن جز بر سر یاری دادن یا جنگیدن با وی نیست. امانت [و دیانت] امت اینک وابسته به این است.

8. ای قوم، اگر ما را یاری کنید دین را یاری داده اید و اگر ما را وا نهید، بی حمیتی کرده باشید.

عبدالله بن عمر به او پاسخ داد: «اما بعد، نظری که تو را به طمع بستن در من برانگیخته، همان نظر و دیدگاهی است که کار تو را بدین وضع کشانده و چنینت کرده است. من که علی را با مهاجران و انصار، و طلحه و زبیر، و عایشه، ام المؤمنین، و گذاشتم [و در آن ماجرا مداخله ای نکردم] اینک از تو پیروی کنم؟! اما اینکه ادعا کردی من بر علی طعنی زده ام، به جان خودم که من در ایمان و هجرت و پایگاه والای او نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و در هم شکستن مشرکان، همپایه او نیستم. ولی امری پیش آمد که در زمان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) سابقه ای روشنگر برای آن نداشتم [و از وقوف بر حقیقت آن] در ماندم و ناگزیر دست نگاه داشتم. با خود گفتم اگر این پیشامد درست باشد، من [با عدم مداخله خود فقط] فضلی را ترک کرده و از هدایتی وامانده ام و اگر گمراهی و خطا باشد، از شری نجات یافته ام. [ای معاویه] خود را از ما کنار بدار». آن گاه به ابنِ اَبی غَزَّیَّه که پدرش مردی پارسا و خود بهترین شاعر قریش بود، گفت: «به این مرد پاسخی گوی» و او سرود:

ص: 306

1. مُعَاوِيَةَ لَا تَرُجُ الَّذِي لَسْتَ نَائِلًا وَ حَاوِلَ نَصِيرًا غَيْرَ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ
2. وَلَا تَرُجُ عَبْدَ اللَّهِ وَ اتْرَكَ مُحَمَّدًا فَنِي مَا تُرِيدُ الْيَوْمَ جَبَّ الْحَوَارِكِ
3. تَرَكْنَا عَلِيًّا فِي صِحَابِ مُحَمَّدٍ وَ كَانَ لِمَا يُرْجَى لَهُ غَيْرَ تَارِكِ
4. نَصِيرَ رَسُولِ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ فَارِسَهُ الْمَأْمُونِ عِنْدَ الْمَعَارِكِ
5. وَ قَدْ خَفَّتِ الْأَنْصَارُ مَعَهُ وَ عُصْبَةُ مُهَاجِرَةٍ مِثْلُ اللَّيْثِ السَّوَابِكِ
6. وَ طَلَحَهُ يَدْعُو وَ الزُّبَيْرُ وَ أَمْنَا فُقُلْنَا لَهَا قَوْلِي لَنَا مَا بَدَا لَكَ
7. حِدَارُ أُمُورٍ شُبِّهَتْ وَ لَعَلَّهَا مَوَانِعُ فِي الْأَخْطَارِ إِحْدَى الْمَهَالِكِ
8. وَ تَطْمَعُ فِينَا يَا ابْنَ هِنْدٍ سَفَاهَةً عَلَيْكَ بَعْلِيَا حَمِيرٍ وَ السَّكَاسِكِ
9. وَ قَوْمٌ يَمَانِيُونَ يُعْطُونَكَ نَصْرَهُمْ بِصَمِّ الْعَوَالِي وَ الشُّيُوفِ الْبَوَاتِكِ (1)

1. ای معاویه! به آنچه بدان نائل نخواهی شد، امید مدار و در جست و جوی یآوری، جز سعد بن مالک بر آی.
2. و از عبدالله امید مدار و محمد (محمد بن ابی بکر) را رها گذار که آنچه تو امروز از آنان می طلبی، بی حمیتی باشد.
3. ما علی را میان یاران محمد تنها گذاشتیم، در حالی که هر جا به او امیدی می رفت [میدان را] ترک نمی کرد.
4. او یاور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به هر جا، و شهبسوار امین و شکست ناپذیر او به هنگامه معرکه های دشوار بود.
5. انصار و گروه های انبوه مهاجرآنکه [به نوبه خود] چون شیران غرنده ای بودند، در برابر او سبک و بی مقدار می نمودند.

ص: 307

6. و طلحه و زبیر و مادرمان [عایشه ام المؤمنین] ما را خواندند و ما به او (عایشه) گفتیم هر چه ناگزیری به ما بگو،
7. ولی از امور شبهه ناک پرهیز که شاید در این مخاطرات سخت یکی از مهلکه های نابود کننده کمین کرده باشد.
8. اینک تو ای پسر هند از بی خردی در ما طمع بسته ای؟ تو را همان حمیریان کوه نشین سکاسک (1) بس باشند.
9. و نیز گروه یمانیانی (2) که با نیزه های سخت ناوک و شمشیرهای برّان به تویاری بخشند تو را بس است.

دعوت معاویه از سعد بن ابی وقاص

یکی از رایزنی های معاویه این بود که وی با هدف دعوت از سعد بن ابی وقاص برای بیعت، نامه ای به وی نوشت و علی (علیه السلام) را به قتل عثمان متهم کرد. سعد دعوت معاویه را قبول نکرد و در پاسخ نامه اش نوشت: «اما بعد، عمر از قریش جز کسانی را که خلافت را سزاوار بودند، در شورا وارد نکرد و هیچ یک از ما از دیگری شایسته تر به احراز آن نبود، [مگر] به اتفاق نظر خود ما بر او؛ با این تفاوت که آنچه ما داشتیم در علی نیز بود. ولی آنچه او داشت، در ما نبود و این کاری بود که ما نه آغازش را خوش داشتیم و نه پایش را. اما طلحه و زبیر، اگر در خانه های خود می ماندند، برایشان بهتر می بود و خداوند ام المؤمنین را نیز بر آنچه کرده، ببخشاید».

ص: 308

1- . [سکاسک نام قبیله ای در یمن است].

2- . [ظاهراً مراد گروه شرحبیل بن سمط کندی یمانی باشد].

سپس با زبان شعر مطالبی را برای معاویه فرستاد که در بخش دوم شماره 20 بحث حقانیت علی (علیه السلام) گذشت. آن اشعار با این بیت آغاز می شد:

معاوی داؤک الداء العیاء فلیس لما تجیء به دواء (1)

معاویه بن ابوسفیان، در ادامه فعالیت تخریبی خود علیه علی (علیه السلام) و پس از ناامیدی از همراه شدن عبدالله بن عمر، سراغ برادرش عبیدالله رفت و از او برای بیعت و یاری خویش دعوت کرد و او را به شام فرا خواند. چون عبیدالله بن عمر بن خطاب در شام نزد معاویه آمد، معاویه به او گفت: «به علی دشنام گوی و گواهی ده که به راستی او عثمان را کشته است». وی گفت: «چون دیدم مردم سخن مرا [بی چون و چرا] باور می کنند، خوش نداشتم [و روا ندانستم] ضد مردی که عثمان را نکشته است، گواهی قطعی دهم. [از این رو چیزی نگفتم]». هنگامی که معاویه با جواب منفی عبیدالله بن عمر رویه رو شد، او را از خود راند و در حقش توهین کرد و وی را فاسق خواند. عبیدالله بن عمر در جواب معاویه اشعار ذیل را سرود:

1. مُعَاوِیَ لَمْ أَخْرُصْ بِخُطْبِهِ خَاطِبٌ وَلَمْ أَكُ عِيًّا فِي لُؤَى بْنِ غَالِبٍ

2. وَ لَكِنِّي زَاوَلْتُ نَفْسًا أَبِيَّ عَلَى قَذْفِ شَيْخٍ بِالْعِرَاقَيْنِ غَائِبٍ

3. وَقَذَفِي عَلِيًّا بِابْنِ عَفَّانَ جَهْرَةً يُجَدِّعُ بِالشَّحْنَاءِ نُوفَ الْأَقَارِبِ

4. فَأَمَّا انْتِفَافِي أَشْهَدُ الْيَوْمَ وَتَبَّهُ فَلَسْتُ لَكُمْ فِيهَا ابْنَ حَرْبٍ بِصَاحِبِ

5. وَ لَكِنَّهُ قَدْ قَرَّبَ الْقَوْمَ جُهْدُهُ وَ دَبُّوا حَوَالِيَهُ دَيْبِ الْعَقَارِبِ 6.

ص: 309

1- . وقعه صفین، ص 76.

6. فَمَا قَالَ أَحْسَنْتُمْ وَلَا قَدْ أَتَيْتُمْ وَأَطْرَقَ إِطْرَاقَ الشَّجَاعِ الْمُؤَاتِبِ

7. فَأَمَّا ابْنُ عَفَّانٍ فَأَشْهَدُ أَنَّهُ أُصِيبَ بَرِيئًا لَا بِسَاءِ تَوْبٍ تَائِبٍ

8. حَرَامٌ عَلَىٰ آهَالِهِ تَنْفُ شَعْرِهِ فَكَيْفَ وَقَدْ جَاؤُهُ ضَرْبَهُ لَا زِبٍ

9. وَقَدْ كَانَ فِيهَا لِلزُّبَيْرِ عَجَاجَةٌ وَطَلَحَهُ فِيهَا جَاهِدٌ غَيْرٌ لِأَعِبٍ

10. وَقَدْ أَظْهَرَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ تَوْبَهُ فَيَا لَيْتَ شِعْرِي مَا هُمَا فِي الْعَوَاقِبِ (1)

1. ای معاویه! من در خطبه ای که ایراد کردم دروغی نگفته ام و درباره دودمان لوی ابن غالب زبانم بند نیامده بود.
2. ولی چون کسی رفتار کردم که از دشنام گویی به مردی غایب، در عراق خودداری کرده باشد.
3. دشنام گویی آشکار من به علی به خاطر ابن عفان به بریدن کینه توزانه بینی خویشاوندان ماند.
4. اما درباره خودداری خویش اینک بی پروا می گویم که ای پسر حرب، من در این مورد همراه شما نیستم.
5. ولی آن قوم به همدستی زور آوردند و از هر سو چون نیش زدن کژدم ها به زیر نیش گرفتندش.
6. آنچه سخنور گفت برای شما خوشایند بود و شما را بد نیامد و چون دلیری بی پروا به گفتار در آمد.
7. اما درباره ابن عفان گواهی می دهم که او بی گناه و درحالی که جامه توبه در پوشیده بود، گرفتار شد.

ص: 310

8. حتی کندن یک مواز بدن اطرافیان او حرام بود، پس چگونه به ضربات کشنده خود او را فرو کوفتند؟

9. در این ماجرا زبیر را در انگیختن مردم دستی بود و طلحه نیز بدون بازیگری، سخت می کوشید [و از محرکان بود].

10. هر چند پس از آن، [طلحه و زبیر] اظهار ندامت و توبه کردند، ای کاش می دانستم که سرانجامشان [به آخرت] چه خواهد شد.

روند اتهام زنی معاویه و یارانش به علی (علیه السلام) در خصوص قتل عثمان همچنان ادامه داشت. یکی از موارد، مربوط می شود به نامه ای که معاویه بعد از حضور جریر بن عبدالله در شام خطاب به علی (علیه السلام) نوشته است. شرح ماجرا اینکه جریر بن عبدالله بَجَلِی (فرستاده علی (علیه السلام) به شام) مدتی در شام درنگ کرد و برخی از یاران علی (علیه السلام) درباره وی به شک افتادند. لذا از حضرت خواستند تا نامه ای به جریر بنویسد. امام (علیه السلام) طی نامه ای از جریر خواست نزد معاویه رود و کار را یک سره کند. جریر وقتی نامه را خواند نزد معاویه آمد و آن را بر او نیز خواند. معاویه نه تنها تسلیم نشد، بلکه برای بیعت مردم شام با خودش زمینه سازی کرد. چون مردم شام با معاویه بیعت کردند، او به جریر گفت: «ای جریر، به مولایت ملحق شو». آن گاه نامه ای مبنی بر آمادگی برای جنگ با علی (علیه السلام) نوشت و زیر نامه اش شعر کعب بن جُعَیل (1) را مبنی بر مجرم بودن علی (علیه السلام) در خصوص قتل عثمان، نگاشت:

1. أَرَى السَّامَ تَكَرَّهُ مُلْكَ الْعِرَاقِ وَ أَهْلَ الْعِرَاقِ لَهَا كَارِهُونَا

2. وَ كُلُّ لِصَاحِبِهِ مُبْغِضٌ يَرَى كُلَّ مَا كَانَ مِنْ ذَاكَ دِينَاد.

ص: 311

1- . وی از یاران معاویه و شاعر اهل شام بود.

3. إِذَا مَا رَمَوْنَا رَمَيْنَاهُمْ وَ دِنَاهُمْ مِثْلَ مَا يُفْرِضُونَا
4. وَقَالُوا عَلِيُّ إِمَامٌ لَنَا فَقُلْنَا رَضِينَا ابْنَ هِنْدٍ رَضِينَا
5. وَقُلْنَا نَرَى أَنْ تَدِينُوا لَنَا فَقَالُوا لَنَا لَا نَرَى أَنْ نَدِينَا
6. وَمِنْ دُونِ ذَلِكَ خَرَطَ الْقَتَادِ وَ ضَرَبَ وَ طَعَنَ يُفْرِئُ الْعُيُونَا
7. وَ كُلُّ يُسْرِ بِمَا عِنْدَهُ يَرَى غَتَّ مَا فِي يَدَيْهِ سَمِينًا
8. وَ مَا فِي عَلِيٍّ لِمُسْتَعْتَبٍ مَقَالٌ سِوَى صَمِّهِ الْمُحَدِثِينَا
9. وَ إِثَارِهِ الْيَوْمَ أَهْلَ الذُّنُوبِ وَ رَفَعَ الْقِصَاصِ عَنِ الْقَاتِلِينَا
10. إِذَا سِيلَ عَنْهُ حَدَا شُبَهَةٌ وَ عَمَى الْجَوَابَ عَلَى السَّائِلِينَا
11. فَلَيْسَ بِرَاضٍ وَ لَا سَاخِطٍ وَ لَا فِي النَّهَاءِ وَ لَا الْإِمْرِينَا
12. وَ لَا هُوَ سَاءٌ وَ لَا سَرَّةٌ وَ لَا بُدٌّ مِنْ بَعْضِ ذَا أَنْ يَكُونَا (1)

1. می بینیم که شام از کشور عراق اکراه دارد و مردم عراق نیز از شام اکراه دارند [و به هم کینه ورزند].
2. و هرکدام نسبت به دیگری دشمن است و به نظر می رسد که همه در این [دشمنی] دین را بهانه کرده اند.
3. اگر آنان ما را نیفکنند، ما آنها را می افکنیم و ذلیلشان می کنیم؛ همان گونه که آنان ما را قطعه قطعه می کنند.
4. آنها گفتند: علی امام ماست و ما گفتیم: ما به [فرمانروایی] پسر هند راضی هستیم.
5. ما گفتیم نظرمان این است که شما به ما بگروید و گردن نهید و آنان گفتند 7.

ص: 312

که ما بر آن نیستیم که به شما بگرویم و تحمלתان کنیم.

6. فراسوی این، تیز کردن نیزه هاست و کشیدن شمشیرها و نیزه زدنی که چشم‌ها را آرام بخشد [و نگرانی را از بین ببرد و کار ما و شما را یک رویه کند].

7. هرکس به آنچه دارد، شاد است و نادرستی را که به دست دارد، درست می‌پندارد.

8. سرزنش‌کننده علی را سخنی نیست جز اینکه گوید علی به بدگویان (به عثمان) پیوسته است.

9. و امروز هم گناهکاران را بر کشیده و زیر بال و پر خود گرفته و حکم قصاص را از قاتلان [عثمان] برداشته است.

10. اگر کسی از او درباره این شبهه و گمانی که بر او می‌رود، پرسد، این جواب را برای همه پرسشگران آماده کرده است که:

11. نه خرسند بدان بوده و نه ناخرسند از آن، نه در شمار باز دارندگان بوده و نه در زمره دستوردهندگان.

12. او نه این [قتل عثمان] را بد دانسته و نه خوش داشته است. ولی ناگزیر باید یکی از این دو موضع را می‌داشت.

نصر بن مزاحم از محمد بن عبیدالله، از جرجانی نقل نمود: در جنگ صفین، یاران علی (علیه السلام) یک شبانه روز که به روز فرات نامیده شد، بی آب ماندند و مردی از [قبیله] سکون، از مردم شام، که سلیل بن عمرو خوانده می‌شد [به شعر] گفت: ای معاویه!

إِمْنَعِ الْمَاءَ مِنْ صِحَابِ عَلِيٍّ أَنْ يَذُوقُوهُ وَالدَّلِيلُ ذَلِيلٌ

وَاقْتُلِ الْقَوْمَ مِثْلَ مَا قُتِلَ الشَّيْخُ ظَمًا وَ الْقِصَاصُ أَمْرٌ جَمِيلٌ (1)

آب را از یاران علی بازدار تا آن را نچشند، و زبون مرد، خوار و زار است.

آن گروه را، همچنان که ایشان آن پیر مرد (عثمان بن عفان) را تشنه لب کشتند، بکش که قصاص، کاری بس زیباست.

از این دوبیتی مشخص است که معاویه در اثر تبلیغات فراوان، توانسته بود همه افکار را در خصوص قتل عثمان، آشفته ساخته و علیه علی (علیه السلام) جو کاذب و ناصحیح ایجاد کند. آنچه ملاحظه شد، برخی از اتهاماتی بود که در خصوص قتل عثمان به علی (علیه السلام) نسبت داده شد. اما واقعیت چیز دیگری بود؛ چراکه علی (علیه السلام) در قتل عثمان دخالتی نداشت. نه تنها اصحاب و دوستان حضرت آن را می دانستند، بلکه بسیاری از مخالفان ایشان نیز به عدم دخالت وی در قتل عثمان گواهی دادند؛ چنان که از بیان فرزندان عمر بن خطاب و نیز سعد وقاص که از سرداران عمر بوده معلوم شد، آنان نقش علی (علیه السلام) را در قتل عثمان نپذیرفته اند؛ چنان که از اظهار پشیمانی عمرو بن عاص نیز همین مطلب به دست می آید. وی در بخشی از قصیده جلجلیه گفته است:

1. وَ اَنَا وَ مَا كَانَ مِنْ فِعْلِنَا لَفِي النَّارِ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ

2. وَ مَا دَمَ عُثْمَانُ مُنَجِّ لَنَا مِنَ اللَّهِ فِي الْمَوْقِفِ الْمَخْجَلِ

3. وَ اِنَّ عَلِيًّا غَدًا خَصْمُنَا وَ يَعْتَرُّ بِاللَّهِ وَ الْمُرْسَلِ

4. يُحَاسِبُنَا عَنْ امْرِ جَرَّتْ وَ نَحْنُ عَنِ الْحَقِّ فِي مَعْرَلِ

5. فَمَا عَذْرُنَا يَوْمَ كَشَفِ الْغِطَاءِ لَكَ الْوَيْلُ مِنْهُ غَدًا ثُمَّ لِي 3.

ص: 314

1. و ما به همراه کردار و اعمال خود در پایین ترین درجه جهنم خواهیم بود.
 2. فردای قیامت که روز شرمندگی ماست، خون عثمان ما را نجات نخواهد داد.
 3. علی که در قیامت به واسطه خدا و رسول در نهایت عزت است، در آن روز دشمن ما خواهد بود.
 4. آن گاه خداوند متعال، درباره وقایعی که رخ داده و ما در آن ها دور از حق و در جبهه باطل بودیم، از ما حسابرسی می کند.
 5. آن روز که پرده از رخ حقیقت برداشته می شود، ما هیچ عذری نداریم و وای بر تو و من از این حال در روز قیامت.
- جریر بن عبدالله بجلی نیز که خود قبلاً از والیان حکومت عثمان بوده، در نامه خود به شَرَحِبِيل، موضوع قتل عثمان را اتهام ناروا به علی (علیه السلام) دانسته و به زبان شعر چنین نوشت است:

1. شَرَحِبِيلُ يَا ابْنَ السَّمْطِ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَمَا لَكَ فِي الدُّنْيَا مِنَ الدِّينِ مِنْ بَدَلٍ

2. وَقُلْ لِابْنِ حَرْبٍ مَا لَكَ الْيَوْمَ حُرْمَةٌ تَرُومُ بِهَا مَا رُمْتَ فَأَقْطَعْ لَهُ الْأَمَلَ

3. شَرَحِبِيلُ إِنَّ الْحَقَّ قَدْ جَدَّ جَدَّهُ وَإِنَّكَ مَأْمُونٌ الْأَدِيمِ مِنَ النَّعْلِ

4. فَأَرُوذِ وَلَا تَقْرُطْ بِشَيْءٍ نَخَافُهُ عَلَيْكَ وَلَا تَعْجَلْ فَلَا خَيْرَ فِي الْعَجَلِ

5. وَلَا تَكُ كَالْمُجْرَى إِلَى شَرِّ غَايَةٍ فَقَدْ خُرِقَ السَّرْبَالُ وَاسْتَنَوَقَ الْجَمَلُ

6. وَقَالَ ابْنُ هِنْدٍ فِي عَلِيٍّ عَضْبِيهَاً وَلِلَّهِ فِي صَدْرِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَجَلُ

7. وَمَا لِعَلِيٍّ فِي ابْنِ عَفَّانٍ سَقَطَةٌ بِأَمْرٍ وَلَا جَلْبٌ عَلَيْهِ وَلَا قَتْلٌ

8. وَمَا كَانَ إِلَّا لَأَزِمًا قَعَرَ بَيْتَهُ إِلَى أَنْ أَتَى عُثْمَانَ فِي بَيْتِهِ الْأَجَلُ

9. فَمَنْ قَالَ قَوْلًا غَيْرَ هَذَا فَحَسَبُهُ مِنَ الزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ قَوْلُ الَّذِي احْتَمَلَ

10. وَصِي رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَ فَارِسُهُ الْأُولَى بِهِ يَضْرِبُ الْمَثَلَ (1)

1. شرحبیل، ای پسر سمط، از هوا پیروی مکن که دنیا برای تو جای دین را نتواند گرفت و همسنگ آن نباشد.

2. و به پسر حرب بگو که تیری که امروز به هدف افکنده، اصابت نمی کند و امید او را از خود قطع کن.

3. ای شرحبیل! حق کوشش خود را کرده [و آشکار شده] و به راستی، پوست دباغی شده از فساد محفوظ است [و کار نیازی به تحقیق ندارد. خود را آلوده مکن].

4. پس لختی درنگ کن و به چیزی که ما از آن بر تو بیم داریم، پیشدستی مکن و شتاب نوز که خیری در شتاب نباشد.

5. و چونان کسی که هدفش شرانگیختن است، مباش که پیراهنی دریده شد با خلط مبحث دروغی بافتند و پیراستند.

6. پسر هند درباره علی بهتانی ساخت، همانا خداوند در دل پسر ابی طالب بسی شکوهمندتر از آن است [که مورد چنان بهتان هایی قرار گیرد].

7. علی در ماجرای پسر عفان، نه به صدور امری پای لغزانده، نه کسی را ضدش برانگیخته و نه در قتلش دستی داشته است.

8. او جز خانه نشینی در کنج خلوت خویش نبوده تا آنکه عثمان را نیز در خانه خود اجل فرارسیده است.

9. پس هرکس جز این بگوید، سخنش دروغ محض و بهتان است یا گفته کسی است که فقط احتمالی [دور از واقع] می دهد. 9.

ص: 316

10. [علی (علیه السلام)] گذشته از خویشاوندی نزدیک با پیامبر، وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و نخستین و شایسته ترین شهسوار اوست که در فضل به او مثل زنند.

چون شرحبیل این نامه را خواند، به هراس افتاد و به اندیشه فرو رفت و با خود گفت: «این نامه مرا نصیحتی خیراندیشانه در دین و دنیا می باشد. [و] نه، به خدا، در این کار هیچ شتابی نکنم که دلم را به تأملی نیاز است».

معاویه مردمان عادی را از او دور و مستور داشت و تنی چند از مردان خود را گماشت که نزد وی رفت و آمد می کردند و قتل عثمان را در نظر او بزرگ می نمودند و علی (علیه السلام) را متهم می کردند. گواهی باطل می دادند و نامه های گوناگون می ساختند، تا آنجا که رأی او را برگرداندند و [دیگر بار] عزمش را جزم کردند و این خبر به قوم و قبیله وی رسید. خواهرزاده شرحبیل نیز که مردی پارسا از اهالی بارق بود و رأی علی بن ابی طالب (علیه السلام) را درست می دانست و بعد هم با او بیعت کرد، در رد اتهام قتل عثمان به علی (علیه السلام)، پیامی این چنین برای شرحبیل فرستاد:

1. لَعَمْرُ أَبِي الْأَشَقِيِّ ابْنِ هِنْدٍ لَقَدْ رَمَى شَرْحَبِيلَ بِالسَّهْمِ الَّذِي هُوَ قَاتِلُهُ

2. وَ لَفَّ قَوْمًا يَسْحَبُونَ ذِيُولَهُمْ جَمِيعًا وَأَوْلَى النَّاسِ بِالذَّنْبِ فَاعِلُهُ

3. فَالْفَى يَمَانِيًّا ضَعِيفًا نُخَاعُهُ إِلَى كُلِّ مَا يَهُوُونَ تُحَدَى رَوَاحِلُهُ

4. فَطَاطَا لَهَا لَمَّا رَمَوْهُ بِثِقَلِهَا وَلَا يُرْزَقُ التَّقْوَى مِنَ اللَّهِ خَاذِلُهُ

5. لِيَأْكُلَ دُنْيَا لِبْنِ هِنْدٍ بِدِينِهِ لَا وَابْنِ هِنْدٍ قَبْلَ ذَلِكَ آكِلُهُ

6. وَقَالُوا عَلِيُّ فِي ابْنِ عَفَّانٍ خُدَعَهُ وَ دَبَّتْ إِلَيْهِ بِالسَّنَانِ غَوَائِلُهُ

7. وَلَا وَالَّذِي أَرْسَىٰ نَبِيرًا مَكَانَهُ لَقَدْ كُفَّ عَنْهُ كَفًّا وَ وَسَائِلُهُ

8. وَمَا كَانَ إِلَّا مِنْ صِحَابِ مُحَمَّدٍ وَ كُلُّهُمْ تَغْلِي عَلَيْهِ مَرَا جِلُهُ (1)

1. به جان پدرم، پسر هند شقاوت پیشه، تیری خدنگ به سوی شرحبیل افکند که همان تیر، کشنده اوست.
 2. گروهی گردش را گرفتند که همه دامان [دروغ] بر زمین می کشیدند و شایسته ترین مردم به [مؤاخذه بر] گناه، همانا خود گناهکار است.
 3. یمانی ضعیف عقلی را بیافت که به وسیله او اشتران بار بر خود را به هر نقطه دوری به بانک حدی براند.
 4. پس چون بار سنگین خود را بر او افکند، پشتش را بخت و کسی که [چون شرحبیل] گمراه شود، از تقوای الهی نصیبی نبرد.
 5. وی خواهد که با فروختن دین و نزدیکی به پسر هند بهره ای از دنیا خورد. هان که پسر هند، پیش از آنکه او بهره ای ببرد، وی را خورده و نابود کرده باشد.
 6. گفتند علی در کار پسر عفان توطئه ای کرده و این فتنه زشت را ضد او برانگیخته است.
 7. نه، سوگند بدان که کوه ثبیر را به جای خود استوار ساخت. دست و دست افزارهای [خود عثمان] از امداد به او وا ماندند.
 8. او جز یکی از اصحاب محمد نبود و اینان همه دیگ خود را بر آن آتش می جوشانند [و به فکر سود خویشند].
- چون این سروده و گفتار، به شرحبیل رسید، گفت: «این برانگیخته شیطان است. اینک خداوند دل مرا آزمود. به خدا سوگند که گوینده این شعر را دستگیر0.

ص: 318

می کنم، مگر آنکه از چنگم بگریزد». پس آن جوان به کوفه که زادگاهش بود، گریخت و چیزی نمانده بود که اهل شام [بر اثر همین شعر و گفته های او] دستخوش شک و تردید شوند [و از معاویه برگردند].

نجاشی نیز طی نامه ای به شرحبیل، اتهام قتل عثمان به علی (علیه السلام) را اتهامی ناروا شمرد و بیعت مردم با ایشان را مهم ترین دلیل بر لزوم پیروی از آن حضرت اعلام داشت. سروده نجاشی در بحث بیعت مردم با علی (علیه السلام) گذشت که با این بیت آغاز می شد:

شُرْحِبِيلُ مَا لِلدِّينِ فَارَقْتَ أَمْرَنَا وَ لَكِنْ لِبُغْضِ الْمَالِكِيِّ جَرِيرٍ

عیاض ثمالی هم که مردی پارسا بود، شرحبیل را آگاه نمود و این شعر را برای او فرستاد:

1. يَا شُرْحُ يَا ابْنَ السَّمْطِ إِنَّكَ بَالِغٌ بُوْدٌ عَلِيٌّ مَا تُرِيدُ مِنَ الْأَمْرِ

2. وَيَا شُرْحُ إِنَّ الشَّامَ شَامَكَ مَا بِهَا سِوَاكَ فَدَعْ قَوْلَ الْمُضَلَّلِ مِنْ فُهِرٍ

3. فَإِنَّ ابْنَ حَرْبٍ نَاصِبٌ لَكَ خُدَعَةٌ تَكُونُ عَلَيْنَا مِثْلَ رَاغِيهِ الْبُكَرِ

4. فَإِنَّ نَالَ مَا يَرْجُو بِنَا كَانَ مُلْكُنَا هَيْنًا لَهُ وَ الْحَرْبُ قَاصِمَةُ الظَّهْرِ

5. فَلَا تَبْغَيْنِ حَرْبَ الْعِرَاقِ فَإِنَّهَا تُحْرِمُ أَطَهَارَ النِّسَاءِ مِنَ الدُّعْرِ

6. وَإِنَّ عَلِيًّا خَيْرٌ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى مِنَ الْهَاشِمِيِّينَ الْمُدَارِيكَ لِلْوَتْرِ

7. لَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ عَهْدٌ وَ ذِمَّةٌ كَعَهْدِ أَبِي حَنْصِ وَ عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ

8. فَبَايِعْ وَ لَا تَرْجِعْ عَلَى الْعَقَبِ كَافِرًا أَعِيدَكَ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ مِنَ الْكُفْرِ

9. وَ لَا تَسْمَعَنَّ قَوْلَ الطَّغَامِ فَإِنَّمَا يُرِيدُونَ أَنْ يُلْقُوا فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ

10. وَ مَا دَا عَلَيْهِمْ أَنْ تُطَاعِنَ دُونَهُمْ عَلِيًّا بِأَطْرَافِ الْمُتَّقَةِ السُّمْرِ

11. فَإِنْ غَلَبُوا كَانُوا عَلَيْنَا أَيْمَةً وَكُنَّا بِحَمْدِ اللَّهِ مِنْ وَلَدِ الظَّهْرِ

12. وَإِنْ غَلَبُوا لَمْ يَصِلْ بِالْحَرْبِ غَيْرُنَا وَكَانَ عَلَيَّ حَرْبَنَا آخِرَ الدَّهْرِ

13. يَهُونُ عَلَيَّ عَلِيًّا لُؤَيٌّ بِنِ غَالِبٍ دِمَاءُ بَنِي قَحْطَانَ فِي مُلْكِهِمْ تَجْرِي

14. فَدَعُ عَنْكَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ إِنَّا لَكَ الْخَيْرُ لَا نَدْرِي وَإِنَّكَ لَا تَدْرِي

15. عَلِيٌّ أَيُّ حَالٍ كَانَ مَصْرَعُ جَنْبِهِ فَلَا تَسْمَعَنَّ قَوْلَ الْأَعْيُورِ أَوْ عَمْرٍو (1)

1. ای شرحبیل، ای پسر سمط تو به دوستی علی دست یافته ای دیگر از این کار چه خواهی؟

2. ای شرحبیل، شام سرزمین توست و گوش به فرمان تو دارد. جز تو کس را در آن نفوذ کلامی نیست. پس به گفته آن گمراه کننده فهری [اعتماد مکن و آن] را به دور افکن.

3. به راستی پسر حرب دام مگری برایت گشاده که تو با افتادن بدان دام برای ما چون بانگ آن کره شتر ثمود، شومی.

4. اگر او بدان چه از ما انتظار دارد نایل آید، ملک ما بر او گوارا می شود و سنگینی جنگ پشت ها را می شکند.

5. پس به دنبال جنگ عراق مرو؛ زیرا این جنگ زنان را به دوران طهر، از بیم دچار حیض آلودگی کند.

6. به راستی که علی میان هاشمیانی که به خونخواهی برخاسته بودند، بهترین کسی است که در خانه کعبه گام نهاد.

7. او را بر گردن مردم عهد و پیمانی استوار همچون عهد ابوحفص و ابوبکر است. 6.

ص: 320

1- . وقعه صفین، ص 46.

8. پس با او بیعت کن و از نو به عالم کفر باز مگرد و من تو را از رجوع به کفر، به خدای مقتدر، پناه دهم.

9. هرگز به سخن ناکسان گوش مده، چه آنها می خواهند تو را به گرداب دریای بلا در افکنند.

10. آنان را چه رسد که تو به خاطر ایشان علی را آماج ناوک نیزه جان شکار سازی؟

11. پس اگر پیروز شوند، آنان پیشگامان ما بوده اند و ما خود به حمد خدا، جنگ افروز نبوده ایم و توجهی به ما نمی شده.

12. و اگر مغلوب شوند، کسی جز ما به آتش جنگ نسوخته و همراهی با علی آخرین پیکار روزگار ما بوده است.

13. آیا جاری شدن خون اولاد قحطان در سرزمین خود [و برادرکشی اعراب] بر لوی بن غالب، [نیای] والامقام ما آسان آید؟

14. ماجرای عثمان بن عفان را به سویی نه که ما تو را خیرخواه تر و بهتریم؛ نمی دانیم چه گذشته و تو نیز به راستی نمی دانی.

15. به هر تقدیر پهلویش به خاک هلاک افتاده بود، اما تو به گفته آن «لوچک» یا عمر و گوش فرا مده.

اتهام دشمنان به علی (علیه السلام) در خصوص قتل عثمان آن قدر بی پایه بود که عامه مردم هم بی پایه بودن آن را می دانستند. نقل شده است: جریر بن عبدالله بجلی به نوجوانی برخورد کرد که بر کُره شتری سوار بود و شعری چنین بر زبان جاری می ساخت:

1. حُكِيمٌ وَعَمَّارُ الشَّجَا وَ مُحَمَّدٌ وَأَشْتَرُ وَ الْمَكْشُوحُ جَرُّوا الدَّوَاهِيَا
2. وَقَدْ كَانَ فِيهَا لِلزُّبَيْرِ عَجَاجَهُ وَ صَاحِبُهُ الْأَذَنَى أَشَابَ النَّوَاصِيَا
3. فَأَمَّا عَلِيٌّ فَاسْتَعَاثَ بِبَيْتِهِ فَلَا أَمْرَ فِيهَا وَ لَمْ يَكُ نَاهِيًا
4. وَقُلْ فِي جَمِيعِ النَّاسِ مَا سِئْتَ بَعْدَهُ وَ إِن قُلْتَ أَخْطَا النَّاسُ لَمْ تَكُ خَاطِيَا
5. وَ إِن قُلْتَ عَمَّ الْقَوْمُ فِيهِ بِفِتْنِهِ فَحَسْبُكَ مِنْ ذَاكَ الَّذِي كَانَ كَافِيًا
6. فَقُولَا لِأَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ خُصَّ الرَّجَالَ الْأَقْرَبِينَ الْمَوْلِيَا
7. أَيْقَتَلُ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ وَسَطَكُمْ عَلَيَّ غَيْرِ شَيْءٍ إِلَّا تَمَادِيَا
8. فَلَا نَوْمَ حَتَّى نَسْتَسِيحَ حَرِيمَكُمْ وَ نَخْضِبَ مِنْ أَهْلِ السَّنَانِ الْعَوْلِيَا (1)

1. حکیم و عمار، پارسای مغموم، و محمد و اشتر و مکشوح آن شورش را به میان آوردند.
2. البته زبیر، نزدیک ترین یارش را در آن کار دستی بود که از حیرت، موی ها را سپید می کند.
3. اما علی در منزل خود خانه نشین بود؛ نه بدان کار امر کرد و نه دیگران را باز داشت.
4. درباره تمام مردم، هر چه زین پس خواهی بگو. ولی چون خطاهای مردم را گویی، خود خطاکار مباش.
5. و اگر بگویی تمام مردم در شورش دست داشتند، همین اندازه برای آنکه [در لوث کردن قضیه] کفایت کند، تو را بس باشد.
6. این سخن از اصحاب پیامبر، محمد (صلی الله علیه و آله) است که [فرمود] نزدیکترین خویشان 5.

ص: 322

اختصاص به ولایت دم [و خونخواهی] دارند.

7. آیا عثمان بن عفان در میان شما بی هیچ سبب [و گناهی] کشته شد؟ این ادعا جز لجاجت نیست.

8. پس [ما را] خواب و آرام نباشد تا حریم شما [مدعیان به دروغ] را مباح سازیم و ناوک نیزه ها را از خون [شما] دشمنان، خضاب کنیم.

جریر گفت: «ای برادرزاده! تو کیستی؟» گفت: «من پسری از قریشم و اصلم از ثقیف است؛ من پسر مغیره بن اخنس [بن شریق] هستم. پدرم در یوم الدار (روزی که به خانه عثمان ریختند) با او کشته شد». جریر را گفته او سخت خوش آمد و شعرش را برای علی (علیه السلام) باز نوشت. امام گفت: «به خدا سوگند که این پسر چیزی را خطا نگفته است».

نصر بن مزاحم از عمر بن سعد، از اعمش نقل کرد: معاویه با هدف اتهام زنی به علی (علیه السلام) در قتل عثمان و جلب نظر ابویوب خالد بن زید انصاری که صاحبخانه و مهماندار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، و خواجه ای بزرگوار از سروران انصار، و از هواخواهان علی (علیه السلام) بود، و نیز به زیاد بن سمیه که کارگزار علی (علیه السلام) بر بخشی از فارس بود، نامه ای نگاشت. در نامه ابویوب نوشت:

1. أَبْلَغُ لَدَيْكَ أَبَا أَيُّوبَ مَالِكَةَ أَنَا وَقَوْمَكَ مِثْلَ الذُّبِّ وَالنَّقْدِ

2. إِمَّا قَتَلْتُمْ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا تَرْجُوا الْهُوَادَةَ عِنْدِي آخِرَ الْأَبَدِ

3. إِنَّ الَّذِي نَلْتُمُوهُ ظَالِمِينَ لَهُ أَبَقَتْ حَرَارَتُهُ صَدْعًا عَلَى كِبْدِي

4. إِنِّي حَلَفْتُ يَمِينًا غَيْرَ كَاذِبَةٍ لَقَدْ قَتَلْتُمْ إِمَامًا غَيْرَ ذِي أَوْدٍ

5. لَا تَحْسَبُوا أَنَّيْ أُنْسَى مُصِيبَتَهُ وَفِي الْبِلَادِ مِنَ الْأَنْصَارِ مِنْ أَحَدٍ

6. أَعَزُّ عَلَيَّ بِأَمْرِ لَسْتُ نَائِلُهُ وَاجْهَدْ عَلَيْنَا فَلَسْنَا بِيَضَهُ الْبَلَدِ

7. قَدْ أَبَدَلَ اللَّهُ مِنْكُمْ خَيْرَ ذِي كَلْعٍ وَالْيَحْصِيَّيْنَ أَهْلَ الْحَقِّ فِي الْجَنْدِ

8. إِنَّ الْعِرَاقَ لَنَا قَفْعٌ بَقَرَقَرَهُ أَوْ شَحْمَةٌ بَرَّهَا شَاؤٌ وَلَمْ يَكِدْ

9. وَالشَّامُ يُنْزِلُهَا الْأَبْرَارُ بَلَدْتُهَا أَمْنٌ وَحَوْمَتُهَا عَرِيْسُهُ الْأَسَدِ (1)

1. ای ابا ایوب! پیامی از من به نزدیکانت برسان و [بگو] مَثَل ما با قوم و همدستان تو مثل گرگ و بره است.

2. چون شما امیر مؤمنان (عثمان) را کشتید، دیگر هرگز تا ابد از من امید مدارا نداشته باشید.

3. داغ آن کس که ظالمانه بر وی دست یافتید، همواره جگر مرا می سوزاند.

4. من سوگندی راستین می خورم که شما پیشوایی بی گناه و مظلوم را کشته اید.

5. مپندارید، تا وقتی که یکی از شما انصار در قید حیات باشد، من این مصیبت جانکاه او را فراموش کنم.

6. علی را چندان که خواهی ناکامانه بستای و ضدّ ما بکوش، ولی ما نیز همچون تخم گندیده شترمرغی رها شده در ریگزار، خوار و بی مقدار نیستیم.

7. خداوند به جای بهترین فرد ما، ذی الکلاع و یحصیان که در سرزمین جند مردان حق بودند، دیگران را از شما گرفت.

8. به راستی عراق در دیده ما سرزمین پست هموار یا علفزار و چراگاه بی ارزشی است.

9. اما در شام نیکان منزل گرفته اند و سرزمین امن و آسایش و اطراف آن بیشه زار شیران است. 8.

ص: 324

ابویوب چون آن نامه را برای علی (علیه السلام) باز خواند، [امام] فرمود: «ای گروه انصار، معاویه شما را سخت برانگیخت. پس به او پاسخ دهید». ابویوب گفت: «ای امیر مؤمنان! نمی خواهم جز آن شعری که سروده ام و دیگران از نظیره گویی آن ناتوانند، چیزی بگویم». ابویوب به معاویه چنین نوشت:

1. لَا تُوعِدْنَا ابْنَ حَرْبٍ إِنَّا بَشَرٌ لَا تَبْتَغِي وَذِي الْبُعْضَاءِ مِنْ أَحَدٍ
2. فَاسْعَوْا جَمِيعاً بَنِي الْأَحْزَابِ كُلُّكُمْ لَسْنَا نُرِيدُ وَلَاكُمْ آخِرَ الْأَبَدِ
3. نَحْنُ الَّذِينَ صَرَبْنَا النَّاسَ كُلَّهُمْ حَتَّى اسْتَقَامُوا وَكَانُوا عُرْضَةَ الْأَوْدِ
4. وَالْعَامَ قَصْرَكَ مِنَّا أَنْ أَقَمْتَ لَنَا ضَرْباً يُزِيلُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ
5. أَمَا عَلَيَّ فَإِنَّا لَنْ نَفَارِقَهُ مَا رَفَقَ الْأَلَّ فِي الدَّائِيَةِ الْجَرَدِ
6. إِمَّا تَبَدَّلْتَ مِنَّا بَعْدَ نُصْرَتِنَا دِينَ الرَّسُولِ أَنَا سَأَسَاكِنِي الْجَنَدِ
7. لَا يَعْرِفُونَ أَضَلَّ اللَّهُ سَعِيهِمْ إِلَّا اتَّبَاعَكُمْ يَا رَاعِيَ التَّقَدِ
8. فَقَدْ بَغَى الْحَقَّ هَضْماً شَرُّ ذِي كَلْعٍ وَالْيَحْصِبِيُّونَ طُرّاً بَيْضَهُ الْبَلَدِ
9. أَلَا نُدْفَعُ كَفْأً دُونَ صَاحِبِهَا حَدُّ الشَّقَاقِ وَلَا أُمَّ وَلَا وَدَّ (1)

1. ای پسر حرب ما را مترسان که ما مردمی هستیم که با هیچ یک از کینه توزان [نسبت به آل محمد] دوستی نپيوندیم.
2. هر چند شما، تمام وابستگان به احزاب مخالف سخت بکوشید ما هرگز دوستداری شما را نخواهیم.
3. ما همانانیم که تمام مردمی را که گمراه و دستخوش انحراف شده بودند، به 9.

ص: 325

ضرب شمشیر چندان زدیم تا به راه راست آمدند.

4. اینک تو در صدد آنی که ضرب دستی به ما نشان دهی تا میان روح و پیکر [و پیروان و امام] را جدا کنی، ولی به مرادت نخواهی رسید.

5. ما چند آنکه لمعان سراب در فلات بایر می درخشد، از علی جدا نخواهیم شد.

6. خواهی ما را از پس آن یآوری ها که به پیامبر داده ایم، به ساکنان سنگلاخ جند تبدیل کنی؟

7. ای گوسفندچران [که بر مشتی بی اراده حکومت می رانی] خداوند تکاپوی آنان [اتباع تو] را به گمراهی بینجاماند که جز پیروی از شما چیزی نمی دانند و راه به جایی نبرده اند.

8. بدترین مرد، ذو کلاع، و جمله یحصیبیان که همگی چون تخم مرغ های فاسد رها شده اند، به نابودی حق کوشیدند.

9. آیا ما از دستی که صاحب آن ریشه کفر را بر کند و به مادر و فرزند [کفار] اعتنایی نکرد، دفاع نکنیم؟

نقل شده است چون نوشته ابوایوب انصاری به معاویه رسید، سخت در هم شکست. البته اتهامات معاویه و همدستانش هم بی تأثیر نبود. علاوه بر شامیان، برخی از کسانی را که پیشتر از مادحان و همراهان علی بودند نیز به تردید انداخت؛ مانند حسان بن ثابت. وی درباره کسانی که از عثمان دفاع نکردند، یعنی درباره انصار و دیگران، چنین سروده است:

1. خَذَلْتَهُ الْأَنْصَارُ إِذْ حَضَرَ الْمَوْتَ وَ كَانَتْ وُلَايَتُهُ الْأَنْصَارُ

2. مِنْ عَذِيرِي مِنَ الزُّبَيْرِ وَ مِنْ طَلْحَةَ إِذْ جَاءَ أَمْرٌ لَهُ مِقْدَارُ

ص: 326

3. فَتَوَلَّى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ عِيَانًا وَخَلْفَهُ عَمَارًا

4. وَعَلِيٌّ فِي بَيْتِهِ يَسْأَلُ النَّاسَ ابْتِدَاءً وَعِنْدَهُ الْأَخْبَارُ

5. بِاسِطًا لِلَّذِي يُرِيدُ يَدَيْهِ وَعَلَيْهِ سَكِينَةٌ وَقَارٌ (1)

1. چون مرگ فرارسید انصار به یاری اش بر نخاستند. در حالی که استاندارانش از او حمایت می کردند.

2. زبیر و طلحه چه دلیلی برای تبرئه خویش خواهند آورد، آن گاه که قیامت فرارسد؟

3. محمد بن ابی بکر آشکارا به قتل عثمان برخاست و عمار یاسر به دنبال او بود.

4. و علی در خانه اش، از مردم با اینکه همه چیزها پیش او بود، پیشدستی کرده می پرسید چه خبر؟

5. و به سوی هر که می خواست بیعت کند، دست پیش می آورد. در حالی که آرامش و وقارش را حفظ کرده بود.

همچنین در جای دیگر چنین گفت:

1. صَبْرًا جَمِيلًا بَنَى الْأَحْرَارُ لَا تَهْتُونَا قَدْ يَنْفَعُ الصَّبْرُ فِي الْمَكْرُوهِ أَحْيَانًا

2. يَا لَيْتَ شِعْرِي وَ لَيْتَ الطَّيْرُ تُخْبِرُنِي مَا كَانَ شَأْنُ عَلِيٍّ وَ ابْنِ عَفَّانَا

3. لَتَسْمَعَنَّ وَشَيْكَأً فِي دِيَارِكُمْ اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ثَارَاتِ عُثْمَانَ (2)

1. ای آزاد مردان! سست دل نشوید و به نیکویی صبر و شکیبایی ورزید. گاه در پیشامدهای ناگوار، صبر، مفید می افتد. 8.

ص: 327

1- . الغدير في الكتاب و السنه و الادب، ج 9، ص 229.

2- . أنساب الاشراف، البلاذري، ج 5، ص 104 و ج 6، ص 228.

2. کاش می دانستم و کاش پرنده ای برایم خبر می آورد که موضع گیری علی در مورد عثمان چگونه بود؟

3. به زودی در کشورتان این شعار را خواهید شنید: الله اکبر! برای انتقام خون عثمان به پا خیزید!

ابن عبدربه می نویسد: حَسَّان بن ثابت به علی (علیه السلام) گفت: «تو می گویی که من عثمان را نکشته ام، ولی او را خوار گذاشته ام، و دستور قتلش را ندادم، ولی از آن نهی هم نکردم. بنابراین کسی که او را خوار گذاشته، مثل قاتل اوست و کسی که سکوت نموده، شریک قاتل بوده است».⁽¹⁾

نامه علی (علیه السلام) به معاویه مبنی بر عدم دخالت در قتل عثمان

بعد از آنکه جریر نزد معاویه درنگ بیشتری کرد، امام به وی نامه ای نوشت تا در دعوت معاویه سرعت به خرج دهد و موضوع را روشن کند. جریر نزد معاویه رفت و دوباره از وی برای بیعت با علی (علیه السلام) دعوت کرد. ولی نپذیرفت و نامه ای به حضرت نوشت که ذیل آن اشعار کعب بن جُعَیل بود. وقتی نامه معاویه به دست علی (علیه السلام) رسید، حضرت برای معاویه چنین نوشت:

از علی به معاویه بن صخر نامه کسی به من رسید که بصیرتی ندارد تا از آن هدایت جوید و رهبری اش نیست که رهنمایی اش کند. هوایش او را فرا خواند و وی دعوت نفس را پذیرفت و زمامش را کشید و او به دنبال هوای خود روان شد. پنداشتی که [عنوان کردن] لغزش من درباره عثمان بیعت مرا بر تو تباه و باطل کرده است؟! به جان خودم من جز یکی از مهاجران نبودم؛ همان گونه که

ص: 328

آنان درآمدند، درآمدم و همانسان که ایشان برآمدند، برآمدم. خدا رضا نبود که بر گمراهی گرد آیند و کوردلی ایشان را فرا گیرد. من فرمان [قتل او را] ندادم که گناه فرمان دهنده بر من لازم آید و نیز من [او را] نکشتم که مستوجب قصاص قاتل باشم. ... اما این گفته ات که نوشته ای قاتلان عثمان را به ما سپار، [بس عجیب است]، تو را با عثمان چه نسبتی است؟ چه، تو مردی از بنی امیه هستی و پسران عثمان بدین [دادخواهی و قصاص طلبی] شایسته ترند. و اگر تو می پنداری که برای خونخواهی پدرشان از ایشان سزاوارتر و قوی دست تر هستی، نخست سر به فرمان من نه، آن گاه آن گروه را به محاکمه نزد من آر [و دادخواهی از من کن] تا من، تو و ایشان را به راه حق وادارم. اما دلسوزی تو بر عثمان و گمانت بر من و اینکه مرا در ماجرای عثمان سهیم شمردی، این سخن را بر پایه حقیقت عیان و بر مبنای علم یقین نگفته ای. به خدا قسم جز تو کسی پسرعمویت [عثمان] را نکشت (یعنی سبب قتلش نشد)، و من امیدوارم که تو را به خاطر گناهی همانند گناهِش یا بزرگتر از آن به او ملحق سازم! (1)

وساطت مغیره میان علی (علیه السلام) و معاویه

در آن هنگام که مردم با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیعت کردند، معاویه از بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) امتناع کرد و گفت: «اگر علی حکومت شام را همان طور که عثمان به من سپرده، به من بسپارد و کاری به کار من نداشته باشد، با او بیعت خواهم کرد». مغیره بن شعبه نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: «ای علی! تو معاویه را خوب می شناسی و خلیفه پیش از تو ولایت شام را به او سپرد. تو نیز اکنون که

ص: 329

تازه به خلافت رسیده ای، تا آن هنگام که کارها رونقی گیرد و اوضاع بر وفق مراد گردد، او را در منصب خود باقی گذار. بعدها هر وقت دلت خواست و صلاح دانستی او را از مقامش بر کنار کن».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: «ای مغیره! آیا ضمانت می کنی که من از هم اکنون تا آن وقت که کارها رویه راه شود، زنده بمانم؟» پاسخ داد: «نه». حضرت فرمود: «من نمی خواهم که خداوند مرا مؤاخذه و بازخواست کند که چرا او را در یک شب تاریک بر دو نفر مسلمان مسلط کرده و زمام امور آن دورا به دست او داده ام. من هرگز گمراهان را یار و مددکار خود نخواهم گرفت. لکن من کسی را به او گسیل خواهم داشت و او را به روش حقی که در دست دارم، خواهم خواند. اگر پاسخ مثبت داد، او همچون فردی از جامعه اسلامی است. هر حقی که برای دیگران است او نیز داراست و هر چه را بقیه باید بپردازند، او نیز باید بپردازد. ولی اگر سرپیچی کرد و اطاعت نکرد، کار او را به خدا واگذار کرده و حکم الهی را درباره او جاری خواهم ساخت».

مغیره از نزد آن حضرت مرخص شد، درحالی که با خود می گفت: «ای علی او را به خدا واگذار و حکم خدا را درباره اش اجرا کن» و در بین راه این اشعار را با خود می سرود:

1. نَصَحْتُ عَلِيًّا فِي ابْنِ حَرْبٍ نَصِيحَةً فَرَدَّ فَمَا مَنِي لَهُ الدَّهْرُ ثَانِيَةً

2. وَ لَمْ يَقْبَلِ التُّصْحَ الَّذِي جِئْتُهُ بِهِ وَ كَانَتْ لَهُ تِلْكَ النَّصِيحَةُ كَافِيَةً

3. و قالوا له: ما اخلص التُّصْحَ كُلَّهُ فَقُلْتُ له: انَّ النَّصِيحَةَ غَالِيَةً (1)3.

ص: 330

1. علی را درباره فرزند حرب (معاویه) نصیحت نمودم، او نپذیرفت و دیگر روزگار نخواهد دید که بار دیگر او را نصیحت کنم.

2. نصیحتی که به او نمودم قبول نکرد و نپذیرفت و حال آنکه این نصیحت او را بس بود و کافی.

3. به او گفتند: تمام خیرخواهی ها از روی اخلاص و صفا نیست، ولی من به او گفتم: این نصیحت و خیرخواهی که از روی صفا و پاکی است بسیار گرانبها است.

مکر و حيله توسط مخالفان علی (علیه السلام)

یکی از شگردهای معاویه و عمرو بن عاص و دیگر خلفای اموی که مهمترین عامل بقا و تداوم حکومت ظالمانه آنها نیز محسوب می شود، مکاری و حيله گری آنهاست! علی (علیه السلام) فرمود:

وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَدْهَى مِنِّي، وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ، وَ لَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَدْهَى النَّاسِ... (1)

به خدا معاویه از من زیرک تر نیست. اما او مکر و کار ناروا می کند! اگر نبود که مکر، کار ناروایی است، من زیرک ترین عرب بودم.

نمونه شاخص مکاری آنها در جنگ صفین، قرار دادن قرآن بالای نیزه ها بود که باعث تردید بسیاری از یاران ظاهرین علی (علیه السلام) شد و سرنوشت جنگ را دگرگون کرد. همچنین عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری را در حکمیت تحمیلی فریب داد. در این بخش به برخی از اظهارات موافقان و مخالفان علی (علیه السلام) در این خصوص می پردازیم:

ص: 331

یکی از حيله گری های معاويه و عمرو بن عاص اين بود که با ايجاد رابطه حسنه با ابن عباس و پيشنهاد خلافت برای وی، می خواستند او را مقابل علی (عليه السلام) قرار دهند که با هوشیاری ابن عباس ناکام ماندند. اشعار فضل بن عباس که در این زمینه خطاب به معاويه سروده بود، در بحث بیعت مردم با علی (عليه السلام) گذشت.

عبدالله بن عمر نیز هدف معاويه و عمرو بن عاص را از دعوت وی برای همکاری و عَلم کردن قتل عثمان، مکر و حيله دانست و با ارسال اشعاری به معاويه پاسخ داد که در بحث بیعت مردم با علی (عليه السلام) گذشت.

عیاض ثمالی نیز با حيله های معاويه آشنا بود؛ چنان که شرحییل را درباره مکر معاويه هشدار داد و گفت:

وَيَا شَرِحَ إِنَّ الشَّامَ شَامُكَ مَا بِهَا سِوَاكَ فَدَعَ قَوْلَ الْمُضَلَّلِ مِنْ فَهْرٍ

فَإِنَّ ابْنَ حَرْبٍ نَاصِبٌ لَكَ خُدَعَةٌ تَكُونُ عَلَيْنَا مَثَلِ رَاغِيَةِ الْبَكْرِ (1)

ای شرحییل، شام سرزمین توست و گوش به فرمان تو دارد، جز تو کس را در آن نفوذ کلامی نیست. پس به گفته آن گمراه کننده فهري (زید بن اسد فرستاده فسونگر معاويه) «[اعتماد مکن و آن] را به دور افکن.

به راستی پسر حرب دام مکرری برایت گشاده که تو با افتادن بدان دام، برای ما چون بانگ آن کره شتر ثمود، شومی.

از اعترافات جالب توجه عمرو بن عاص در قصیده جَلَجَلِيه، اقرار به انواع حيله هاست که وی در جنگ صفین و قبل و بعد از آن برای حکومت معاويه و همچنین کسب موقعیت برای خویش انجام داده است: 6.

ص: 332

1. مُعَاوِيَةَ الْحَالِ لَا تَجْهَلِ وَعَنْ سُبُلِ الْحَقِّ لَا تَعْدِلِ
2. نَسِيتَ احْتِيَالِي فِي جَلَّتِي عَلَى اَهْلِهَا يَوْمَ لَبَسِ الْحُلِيِّ؟
3. وَقَدْ اقْبَلُوا زُمْرًا يُهْرَعُونَ مَهَالِيعَ كَالْبَقْرِ الْجَفَلِ
4. وَقَوْلِي لَهُمْ: اِنَّ فَرَضَ الصَّلَاةِ بِغَيْرِ وُجُودِكَ لَمْ تُقْبَلْ
5. فَوَلَّوْا وَلَمْ يَعْأَوْا بِالصَّلَاةِ وَرَمَتِ النَّفَارَ اِلَى الْقَسْطَلِ
6. وَ لَمَّا عَصَيْتَ اِمَامَ الْهُدَى وَفِي جَيْشِهِ كُلُّ مُسْتَفْحَلِ
7. اَبِالْبَقْرِ الْبُكْمِ اَهْلُ الشَّامِ لِاَهْلِ التَّيِّ وَ الْحِجَى اُبْتَلَى؟
8. فَقُلْتُ: نَعَمْ، قُمْ فَاتَى اَرَى قِتَالَ الْمَفْضَلِ بِالْأَفْضَلِ
9. فَبِي حَارِبُوا سَيِّدَ الْاَوْصِيَاءِ بِقَوْلِي: دَمَ طَلٍّ مِنْ نَعَثَلِ
10. وَ كِدْتُ لَهُمْ اِنْ اِقَامُوا الرِّمَاحَ عَلَيَّهَا الْمَصَاحِفَ فِي الْقَسْطَلِ
11. وَ عَلَّمْتُهُمْ كَشَفَ سَوَاتِيهِمْ لِرَدِّ الْعَصَنَفَرَةِ الْمُقْبِلِ
12. فَقَامَ الْبُغَاةَ عَلَى حَيْدَرٍ وَ كَفُّوا عَنِ الْمَشْعَلِ الْمَصْطَلِي
13. نَسِيتَ مُحَاوَرَةَ الْاَشْعَرِي وَ نَحْنُ عَلَى دَوْمَةِ الْجَنْدَلِ
14. الْيُنُّ فَيَطْمَعُ فِي جَانِبِي وَ سَهْمِي قَدْ خَاضَ فِي الْمَقْتَلِ
15. خَلَعْتُ الْخِلَافَةَ مِنْ حَيْدَرٍ كَخَلَعِ النَّعَالِ مِنَ الْاَرْجُلِ
16. وَ الْبَسْتُهَا فِيكَ بَعْدَ الْاِيَّاسِ كَلْبَسِ الْخَوَاتِيمِ بِالْاَنْمَلِ
17. وَ رَقِيَّتِكَ الْمَنْبَرِ الْمُسْمَخَرِّ بِلا حَدِّ سَيْفٍ وَ لَا مَنْصَلِ
18. وَ لَوْ لَمْ تَكُنْ اَنْتَ مِنْ اَهْلِهِ وَ رَبُّ الْمَقَامِ وَ لَمْ تَكْمُلِ

19. وَ سَيَّرْتُ جَيْشَ نِفَاقِ الْعِرَاقِ كَسْبِيرِ الْجُنُوبِ مَعَ الشَّمَالِ

20. وَ سَيَّرْتُ ذِكْرَكَ فِي الْخَافِقِينَ كَسْبِيرِ الْحَمِيرِ مَعَ الْمَحْمِلِ (1)

1. ای معاویه! درباره حال من و چند و چون کارم خود را به نادانی نزن و قدمی از راه حق عدول نکن.
2. آیا فراموش کرده ای آن روز که توزر و زیور حکومت به تن می کردی، چگونه با نیرنگ و حيله اهل دمشق را فریب دادم؟!
3. گروه گروه، شتابان به توروی می کردند و مانند گاوهای رمیده، ناله و جزع آن ها بلند بود.
4. فراموش کرده ای که به آن ها گفتم: نماز واجب بدون وجود تو مورد قبول خداوند نیست؟!
5. پس به دین پشت کرده و به نماز اعتنایی نمی کردند و این گله رمیده را به سوی گرد و غبار جنگ هدایت کردم.
6. و آن زمانکه در برابر پیشوای هدایت عصیان و تمرد کردی، درحالی که در لشکرش مردان دلیری بود.
7. گفتم: آیا با افراد نامبارک و بدی که مثل گاوهای گنگ هستند، به جنگ اهل تقوا و درایت بروم؟!
8. گفتم: آری! برخیز که من جنگ را با این کسی که خدا به او برتری داده است، بهترین کار می دانم.
9. این من بودم که آنها را برانگیختم تا با سید اوصیاء، علی، به بهانه خونخواهی آن مرد نعثل (عثمان) جنگ کنند.

ص: 334

10. این من بودم که به لشکرت این نیرنگ را آموختم که نیزه هایی که بر آن ها قرآن زده بودند میان گرد و غبار برافراشتند.
11. و به افرادت آموختم که برای آنکه شیر بیشه جوانمردی از کشتن شما صرف نظر کند، عورتتان را نمایان کنید.
12. پس گنهکاران ستمگر علیه حیدر قیام کردند و از مشعل فروزان و گرمابخش هدایت دور نگاه داشته شدند.
13. آیا فراموش کرده ای که چگونه با ابوموسی اشعری در دومه الجندل مذاکره کردم؟!
14. به نرمی سخن می گویم و طرف مقابل در خیراندیشی من طمع می کند. درحالی که تیرهای مکر من در مواضع کشنده از بدن او فرو رفته است.
15. به راحتی در آوردن کفش از پا، با مکر و نیرنگ، حیدر را از خلافت خلع کردم (جامه خلافت را از قامت علی(علیه السلام) در آوردم).
16. و جامه خلافت را مانند انگشتی که به انگشت می کنند، بر تو پوشانیدم. درحالی که تو خود از خلافت مأیوس بودی.
17. و تو را بر منبر شامخ و بلند پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)، بدون آنکه شمشیر تیز کنی و به جنگ بر آیی، بالا بردم.
18. هر چند که تو شایسته این بلندی و صاحب مقام و کمال نبودی.
19. و لشکری از منافقان اهل عراق را به حرکت در آوردم که مانند آن بود که جنوب و شمال را با هم همراه کنی.
20. و این من بودم که نام تو را به افق های دوردست رساندم که مانند راه بردن الاغی با بار، سخت بود.

گرچه تبلیغات دستگاه ظالمانه معاویه و نیرنگ های عمرو بن عاص نقش مهمی در ایجاد تزلزل در اردوگاه علی (علیه السلام) داشت، همان طور که در بخش های گذشته به برخی از آنها اشاره شد، افراد زیادی را درباره آن حضرت بدبین کرد و از پیروی علی (علیه السلام) بازداشت. اما کسان بسیاری نیز بودند که با وجود تبلیغات شدید دشمنان، وفاداری خود را به آن امام بزرگوار در عرصه های مختلف اثبات کردند یا حداقل جواب رد به درخواست معاویه دادند که به چند مورد اشاره می شود:

آن گاه که معاویه، در نخستین برخوردهای صفین، برای اشخاصی از قبیله مُضَر، از جمله بُسر بن ارطاه، و عبیدالله بن عمر، عبدالرحمان بن خالد بن ولید و محمد و عتبه، پسران ابوسفیان، پرچم بست و بدین وسیله قصد بزرگداشت و ارتقای درجات ایشان را نمود، پاره ای از رجال یمنی از این اقدام اندوهگین شدند و می خواستند پرچمدار و فرمانده آنان فقط از خودشان باشد. از این رو مردی کندی که او را عبدالله بن حارث سَکونی می نامیدند برخاست و گفت: «ای معاویه، من چیزی گفته ام، گوش دار و آن را همچون اندرزی از من بپذیر». معاویه گفت: «بگو می شنوم». وی این اشعار را گفت:

1. مُعَاوِيَ أَحْيَيْتَ فِينَا الْإِحْنَ وَأَحْدَثْتَ فِي السَّامِ مَا لَمْ يَكُنْ

2. عَقَدْتَ لِبُسْرِ وَأَصْحَابِهِ وَمَا النَّاسُ حَوْلَكَ إِلَّا الْيَمَنُ

3. فَلَا تَخْلِطَنَّ بِنَا غَيْرَنَا كَمَا شِيبَ بِالْمَاءِ مَحْضُ اللَّبَنِ

4. وَإِلَّا فَدَعْنَا عَلِيَّ مَا لَنَا وَإِنَّا وَإِنَّا إِذَا لَمْ نُهْنُ

5. سَتَعْلَمُ إِن جَاشَ بَحْرُ الْعِرَاقِ وَ أَبْدَى نَوَاجِذَهُ فِي الْفِتَنِ

6. وَ نَادَى عَلِيٌّ وَ أَصْحَابُهُ وَ نَفْسَكَ إِذْ ذَاكَ عِنْدَ الدَّقَنِ

7. يَا نَا شِعَارُكَ دُونَ الدِّثَارِ وَ أَنَا الرِّمَاحُ وَ أَنَا الْجُنُنُ

8. وَ أَنَا السُّيُوفُ وَ أَنَا الْحُتُوفُ وَ أَنَا الدُّرُوعُ وَ أَنَا الْمِجَنُّ (1)

1. ای معاویه! تو در میانه ما بذر کین کاشتی و در شام رسم تازه ای نهادی که زین پیش نبوده.
 2. برای بسر و یارانش و دیگر مردمی که پیرامونت بودند، پرچم بستنی، جز برای یمانیان.
 3. ما را با دیگران چنان که آب و شیر ناب (یا دوغ و دوشاب) را به هم آمیزند، در هم میامیز.
 4. ورنه ما را به حال خود گذار که ما در صورتی که از کسی توهینی نبینیم، [در راه او] دلآوری های ویژه خود را بنمایانیم.
 5. به زودی خواهی دانست، وقتی دریای خشم عراق به خروش آید و از هر سو گرد فتنه برانگیزد.
 6. و بانگ هماوردطلبی علی و یارانش برخیزد و در آن دم جانت به لبث رسد.
 7. که ما نه چون لباس ظاهر، بلکه چون لباس زیرینت به تو پیوسته و [در هجوم] چون نیزه و [در دفاع] سپر تو هستیم.
 8. ما تیغ های بران و مرگ های بی امان و زره ها و سینه و گردن پوش، و هوش ربای دشمنان هستیم.
- معاویه وقتی این اشعار را شنید از او روی گرداند و به بزرگان یمن نگریست 6.

ص: 337

وگفت: «آیا شما نیز با سخنانی که او گفت هم آوازید؟» گفتند: «گفته او خوشایند ما نیست، فرمان تو راست؟ هر چه دوست داری بکن.» معاویه گفت: «من بدین وسیله معتمدان خود را با معتمدان شما در آمیختم و هر که از من است، از شماست و آنکه از شماست، از من است.» آنان خرسند شدند و خاموش گشتند.

وقتی این خبر به گوش مردم کوفه رسید، اعور شنی در حضور علی (علیه السلام) به پا خاست و گفت:

1. أَبَا حَسَنِ أَنْتَ شَمْسُ النَّهَارِ وَ هَذَا فِي الْحَادِثَاتِ الْقَمَرِ

2. وَأَنْتَ وَ هَذَا حَتَّى الْمَمَاتِ بِمَنْزِلِهِ السَّمْعُ بَعْدَ الْبَصَرِ

3. وَأَنْتُمْ أَنْاسٌ لَكُمْ سُورَةٌ يُقْصَرُ عَنْهَا أَكْفُ الْبَشَرِ

4. يُخَبِّرُنَا النَّاسُ عَنْ فَضْلِكُمْ وَ فَضْلِكُمْ الْيَوْمَ فَوْقَ الْخَبَرِ

5. عَقَدْتَ لِقَوْمٍ ذَوِي نَجْدَةٍ مِنْ أَهْلِ الْحَيَاءِ وَ أَهْلِ الْخَطَرِ

6. مَسَامِيحَ بِالْمَوْتِ عِنْدَ اللَّقَاءِ مِنَّا وَ إِخْوَانَنَا مِنْ مُضَرَ

7. وَ مِنْ حَيٍّ ذِي يَمَنِ جَلَّهِ يُقِيمُونَ فِي الْحَادِثَاتِ الصَّعْرِ

8. فَكُلُّ سِرُّكَ فِي قَوْمِهِ وَ مَنْ قَالَ: لَا فِينِيهِ الْحَجَرُ

9. وَ نَحْنُ الْفَوَارِسُ يَوْمَ الرَّبِيِّ وَ طَلَحَهُ إِذْ قِيلَ أَوْدَى غُدْرُ

10. ضَرَبْنَاهُمْ قَبْلَ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى اللَّيْلِ حَتَّى قَضَيْنَا الْوَطْرُ

11. وَ لَمْ يَأْخُذِ الضَّرْبُ إِلَّا الرَّؤُوسَ وَ لَمْ يَأْخُذِ الطَّعْنُ إِلَّا التُّعْرُ

12. فَتَحْنُ أَوْلِيكَ فِي أَمْسِنَا وَ نَحْنُ كَذَلِكَ فِيمَا عَبَّرَ (1) ت.

ص: 338

1- . وقعه صفین، ص 427؛ وی شن بن قیس، و از یاران علی (علیه السلام) بود و اشعار زیادی در مناسبت های مختلف خصوصاً جنگ صفین و در دفاع از مقام ولایت علی (علیه السلام) سروده است.

1. ای ابا حسن! تو خورشید فروزان نیمروزی و این دو، (پسرانت) در میان پدیده ها ماه تابانند.
 2. تو و این دو نوباوه، تادم واپسین، همچون گوش و دیده، همراه و از پی یکدیگرید.
 3. شما نیکمردانی هستید با پایگاهی بس والا که دست نوع آدمی از دامان عزت آن کوتاه است.
 4. مردم از فضل و برتری شما به ما خبر می دهند، در حالی که امروز برتری شما بی چون و چرا برتر از هر خبر و سخنی است.
 5. برای گروهی که اهل شرفند و سردارانی با آزر و جانباز هستند، پرچم بستی.
 6. برای کسانی از ما و دیگر برادرانمان از [قبیله] مضر که به گاه پیکار بیمی از مرگ ندارند.
 7. و نیز برای گروهی از یمنیان که در برابر تندباد حوادث صعب، پایداری می کنند.
 7. تمام آن پرچمداران مورد قبول قوم خود و پسند خاطر تو هستند و هرکس نه بگوید، سنگ بر دهانش باد.
 8. ماییم شهبواران روز پیکار با زبیر و طلحه که راه غدر و پیمان شکنی پیمودند.
 9. از پیش از نیمروز تا شب هنگام آنها را در هم کوفتیم تا پیروز و کامیاب شدیم.
 10. ضربه های شمشیر ما جز بر تارک سرها فرود نمی آمد و طعن نیزه هایمان جز دل های سخت را نمی شکافت.
 11. ما دیروز و در گذشته چنان بودیم و در آینده و به فردا نیز چنان هستیم.
- نقل شده است: پس از سرودن این شعر، تمام کسانی که توانگری و گشایش مالی داشتند، هدیه و تحفه ای به شنی تقدیم کردند.»

ایمن بن خَریم بن فاتک که مردی پارسا و سختکوش بود، معاویه از وی خواست در جنگ با علی (علیه السلام) از او دنباله روی کند. در عوض حکومت فلسطین را برای او قرار دهد. ولی ایمن در خواست معاویه را نپذیرفت و در پاسخش این اشعار را سرود و برایش فرستاد:

1. وَ لَسْتُ مُفَاتِلًا رَجُلًا يُصَلِّي عَلَى سُلْطَانٍ آخَرَ مِنْ قُرَيْشٍ

2. لَهُ سُلْطَانُهُ وَعَلَىٰ إِثْمِي مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ سَفَهٍ وَ طَيْشٍ

3. أَ أَقْتُلُ مُسْلِمًا فِي غَيْرِ جُرْمٍ فَلَيْسَ بِنَافِعِي مَا عِشْتُ عَيْشِي (1) 1.

ص: 340

1- . وقعه صفین، ص 504. ایمن بن خریم بن (فاتک) شداد بن عمرو بن مالک بن علی بن عمرو بن اسد بن خزیمه بن مدرکه الاسدی. میرد در الکامل گوید: «از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود». ابن عبدالبرّ گوید: «در روز فتح [مکه] اسلام آورد. پدر و عموی از مسلمانان شرکت کننده در جنگ بدرند و او از آنان روایاتی نقل کرده است. وی را خلیل الخلفاء (دوست خلیفه ها) می خواندند؛ چه آنان سخنوری و دانش او را بسیار می پسندیدند. وی مبتلا به پستی بود و آن لکه ها را با زعفران رنگین می کرد. وی ابتدا از طرفداران سرسخت معاویه بود. وقتی که ابوالطفیل عامر بن واثله که از دوستان با وفای علی (علیه السلام) بود و در حضور معاویه از عشق خود به علی (علیه السلام) گفت، ایمن بن خریم اسدی در پاسخش چنین سرود: الی رجب او غرّه الشهر بعده یصبح حکم حمر المنایا و سودها ... به ماه رجب یا به غرّه ماهی پس از آن، مرگ های سرخ و سیاه بر شما فرود آید. هشتاد هزار سپاهی هستند که آیین عثمان، دین ایشان است و فوج هایی هستند که جبرئیل بر آنها فرماندهی کند. اما سرانجام ایمن بن خریم اسدی از معاویه کناره گرفت و در جنگ با علی (علیه السلام) شرکت نکرد. هنگامی که ایمن بن خریم از آنچه در جنگ صفین بر سر معاویه و یارانش آمده بود، آگاه شد، به سرزنش او پرداخت. وی که پارساترین و بزرگترین شاعر اهل شام بود، در این باره چنین گفت: معاوی انّ الأمر لله وحده و انک لا تستطیع ضرّاً و لا نفعاً ... ای معاویه، کار تنها از آن خدا و به دست اوست و تو را توانایی دفع زیان و جلب سودی نیست. مردانی از قریش را در برابر گروهی از مردان یمنی، که تو را امکان راندن آنها نبود، بسیج کردی. او آرزومند بود جنگ و موضوع حکمیت به سود عراقیان تمام شود. لذا ابیاتی را با این مطلع فرستاد: لو کان للقوم رأی یعصمون به عند الخطوب رموکم باین عباس اگر قوم را رأی خردمندانه ای باشد که از گمراهی محفوظ مانند، باید ابن عباس را گسیل دارند. الاصابه، ص 390؛ الإمامه و السیاسه، ج 1، ص 151؛ اسد الغابه، ج 1، ص 161.

من با مردی که نماز می گزارد بر [مراد دل] چیره دستی دیگر که او نیز قریشی است، نمی جنگم.

تا چیرگی و سلطنتی که این یکی به دست می آورد، از آن خود وی باشد و بر من گناهِش بماند. پناه بر خدا از بی خردی و تندگی و شتابزدگی.

آیا مسلمانی را بی گناه بکشم که تا عمر دارم سودی به خود نرسانده و [در آخرت نیز] بی بهره باشم؟

این ایمن بن خُرَیم جزء یاران علی (علیه السلام) به شمار نمی آمد؛ چراکه وی هم از علی (علیه السلام) و هم از معاویه کناره گرفته بود. اما وی، اگرچه دست به سلاح نشد، در نهایت به شامیان نزدیک شد. با وجود این در خصوص نیروی عظیم جنگی یاران علی (علیه السلام) چنین سرود:

1. أَمَا وَالَّذِي أُرْسَىٰ ثَبِيرًا مَكَانَهُ وَأَنْزَلَ ذَا الْفُرْقَانَ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ

2. لئن عَطَفْتُ خَيْلُ الْعِرَاقِ عَلَيْكُمْ وَ لِلَّهِ لَا لِلنَّاسِ عَاقِبَةُ الْأَمْرِ (1)3.

ص: 341

1- . وقعه صفین، ص 503.

1. هلا، سوگند بدان که زمین را در جای خود استوار بداشت و قرآن را به شب قدر فرو فرستاد.

2. اگر سپاه عراق بر شما تازد، کس نداند که سرانجام کار چه خواهد شد؛ خدا داند و بس.

راوی گوید: چون گروهی که از طول جنگ به ستوه آمده بودند، سروده ایمن بن خریم را شنیدند، از جنگ دست کشیدند.

از جمله کسانی که آشکارا از علی (علیه السلام) دفاع نمود، سلیمان بن صرد خزاعی بود. وی در مقابل رجزخوانی های یمنیان که برای دفاع از معاویه به میدان جنگ آمده بودند، به حوشب بن ظلم حمله کرد و این اشعار را بر زبان جاری ساخت:

1. يَا لَكَ يَوْمًا كَاسِفًا عَصَبُصَبًا يَا لَكَ يَوْمًا لَا يُوَارِي كَوْكَبًا

2. يَا أَيُّهَا الْحَيُّ الَّذِي تَذَبُّدَبًا لِسِنًا نَحَافُ ذَا ظُلْمٍ حَوْشَبَا

3. لِأَنَّ فِينَا بَطْلًا مُجْرَبًا ابْنَ بَدِيلٍ كَالْهَزْبِ مُعْضَبًا

4. أَمْسَى عَلَيَّ عِنْدَنَا مُحَبَّبًا نَفْدِيهِ بِالْأُمَّمِ وَلَا تُبْقِي أَبَا (1)

1. ای که تو را روزی دژم و ترش روی در پیش است، ای که در روزت از فرط تیرگی و گرد و غبار معرکه چون شب، ستاره آشکار است.

2. ای قبیله [یمنی] که به جنبش در آمده اید، بدانید که ما از حوشب ذو ظلم بیمی نداریم.

3. زیرا در میان ما قهرمان آزموده ای، یعنی ابن بدیل، قرار دارد که چون شیری خشمگین است. 1.

ص: 342

4. دوشینه، علی که همه دوستدار اویم، در میانه ما به سر برد و ما پدر و مادر خود را نیز فدای او می کنیم.

همچنین نامه ابویوب انصاری و اشعاری که در اعلام وفاداری به علی (علیه السلام) در ذیل نامه اش نگاشته، در بخش اتهامات قتل عثمان گذشت که با این بیت آغاز می شد:

لَا تُوعِدُنَا ابْنَ حَرْبٍ إِنَّا بَشَرٌ لَا نَبْتَغِي وَدَّ ذِي الْبُغْضَاءِ مِنْ أَحَدٍ (1)

عیاض شمالی نیز مردی پارسا از قبیله ثمله بود که شعری برای شرحبیل فرستاد و علی (علیه السلام) را بهترین انسان روی زمین معرفی کرد. سروده وی به صورت کامل در بخش اتهامات معاویه نسبت به علی (علیه السلام) گذشت.

علی (علیه السلام) نگهبان دین و پاسدار ولایت الهی

بدون شک، تنها عامل تداوم و بقای دین اسلام، ولایت اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است. ابوبصیر می گوید: محضر امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! سخنی برایم بیان نمی کنید؟ امام (علیه السلام) فرمود: «نَحْنُ وُلاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَوَرَثَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَعِتْرَةُ نَبِيِّ اللَّهِ». (2)

از این رو لزوم پیروی از ولی امر در قرآن کریم همانند لزوم اطاعت از خدا و رسول تلقی شده است. (3) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در دوران زندگی خود بارها لزوم پیروی

ص: 343

1- . وقعه صفین، ص 369.

2- . بصائر الدرجات، ج 1، ص 65.

3- . (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید». (نساء: 59)

از اهل بیت خود را به عنوان ولی امر بیان فرموده بود. از میان سخنان آن حضرت که در این زمینه به یادگار مانده است، حدیث شریف ثقلین را تمام منابع شیعه و سنی نقل کرده اند. (1) در این حدیث به جدایی ناپذیری قرآن و عترت (علیهم السلام) و لزوم پیروی از قرآن و عترت به عنوان یگانه راه نجات امت، تصریح شده است. بنابراین علی (علیه السلام) که فرد شاخص اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است حافظ دین خداست. این موضوع در شعر قرن اول نیز به خوبی منعکس شده است.

نقل شده است ابوبکر هنگامی که خلیفه شد، بر منبر رفت و یک پله پایین تر از جایگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «همانا من عهده دار امور شما شده ام و حال آنکه بهتر از شما نیستم؛ اگر به راه راست رفتم، پیروی ام کنید و اگر دچار لغزش و انحراف شدم، مرا به راه راست وا دارید. من نمی گویم که بر شما فضیلتی دارم؛ برتری من از جهت مسئولیتی است که به عهده دارم»؛ سپس از انصار به نیکی یاد کرد. اما انصار از ابوبکر دوری گزیدند. از این رو قریش از دست آنان خشمناک شد و به عمرو بن عاص گفتند بر خیز و انصار را نکوهش کن! برخاست و دهان به نکوهش انصار گشود. فضل بن عباس هم به پا خواست و سخنان آنان را رد کرد. سپس نزد علی (علیه السلام) رفت و حضرت را از قضیه مطلع نمود و شعری که انشاد کرده بود، بازگو کرد. علی (علیه السلام) خشمناک از منزل بیرون آمد و به مسجد رفت و از انصار به نیکی یاد کرد و گفتار عمرو بن عاص را رد نمود. انصار از این جریان خوشحال شدند و گفتند: «با سخنی که علی (علیه السلام) درباره ما فرمود، از هیچ سخنی باک نداریم» و همگی نزد حسان بن ثابت⁴.

ص: 344

رفتند و از او خواستند که از علی (علیه السلام) ستایش کند. لذا حسان این اشعار را سرود:

1. جزى الله خيراً و الجزاء بكفّه أبا حسنٍ عتّا و من كأبى حسنٍ
2. سبقت قريشاً بالذى أنت أهله فصدرك مشروخٌ و قلبك مُمتحنٌ
3. تمت رجالٌ من قريشٍ أعزّة مكانك هيهات الهزال من السمن
4. و أنت من الإسلام فى كلّ منزلٍ بمنزله الطرف البطين من الرسن
5. غَضِبْتَ لنا إذ قال عمروٌ بخصله أُمات بها التقوى و أحيا بها الإحن
6. و كنت المرجى من لوى بن غالبٍ لِمَا كان منه و الذى بعد لم يكن
7. حفظت رسول الله فينا و عهدهُ إليك و من أولى به منك من و من
8. أَلست أخاه فى الهدى و وصيه و أعلمَ فهِرٍ بالكتابِ و بالسُنن
9. فحُتُّك ما دامت بنجدٍ و شيجهُ عظيمٌ علينا ثم بعدُ على اليمين [\(1\)](#)

1. خدا علی را جزای خیر دهد، چه پاداش در کف اوست و چه کسی چون او می تواند باشد؟

2. [ای علی] به جهت فضائلی که دارا هستی، بر همه قریش پیشی گرفتی؛ سینه ات فراخ و قلبت امتحان شده است.

3. بزرگان قریش آرزوی مقام تو را دارند. ولی از نداری، تا دارندگی راهی بس دراز است.

4. نسبت تو به اسلام در هر زمینه، به منزله جانب ضخیم طناب است (کنایه از اینکه نسبت تو به اسلام بسیار محکم و به هم پیوسته است). 8.

ص: 345

1- . تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 107؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 14؛ الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، ج 2، ص 78.

5. و هنگامی که عمرو، به سبب خصلت نکوهیده خود، پرهیزکاری را تحدید و کینه ها را زنده نمود تو به خاطر ما در خشم شدی.

6. تو تنها یادگار لوی بن غالبی و مایه امید ما که دارای صفات نیکوی اوئی و خصلت هایی که هنوز به وجود نیامده اند.

7. تو در بین ما نگهبان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بودی و به عهدی که به تو سپرده بود، وفا کردی و کیست اولی به این عهد از تو؟ کیست؟

8. آیا تو برادر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در طریق هدایت نبودی و وصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟

9. پس حق تو، پیوسته در نجد و سپس در یمن بر ما به هم آمیخته و بزرگ است.

جمله «فصدرک مشروح» که در قصیده آمده، اشاره به آیه: (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ) است.

پیش تر گفتیم که عبدالله بن عمر نیز در جواب معاویه از نقش علی(علیه السلام) در صیانت از دین و ساحت مقدس پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) سخن گفته بود. در همین زمینه از زبان وی اشعار ذیل را سرودند که گفت:

تَرَكْنَا عَلِيًّا فِي صِحَابِ مُحَمَّدٍ وَكَانَ لِمَا يُرْجَى لَهُ غَيْرَ تَارِكٍ

نَصِيرَ رَسُولِ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَفَارِسَهُ الْمَأْمُونِ عِنْدَ الْمَعَارِكِ

وَقَدْ خَفَّتِ الْأَنْصَارُ مَعَهُ وَغُصْبَهُ مُهَاجِرَةٌ مِثْلَ اللَّيْثِ الشَّوَابِكِ (1)

ما علی را میان یاران محمد تنها گذاشتیم، درحالی که او هر جا به او امیدی می رفت [میدان را] ترک نمی کرد.3.

ص: 346

او یاور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به هر جا، و شهسوار امین و شکست ناپذیر او به هنگامه معرکه های دشوار بود. انصار و گروه های انبوه مهاجر آنکه [به نوبه خود] چون شیران غرنده ای بودند، در برابر او سبک و بی مقدار می نمودند.

تجدید بنای دین به دست علی (علیه السلام)

یکی از ویژگی های حضرت علی (علیه السلام) زهد و بی رغبتی به ثروت و مقام دنیا بود؛ به گونه ای که خودش خطاب به دنیا فرمود:

يَا دُنْيَا لَا تَعْرِضِي لِي وَلَا تَشْوَقِي وَلَا تَغْرِبِي فَقَدْ طَلَقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي عَلَيْكَ. (1)

ای دنیا متعرض من نشو و مرا به خودت تشویق نکن و فریبم نده چراکه تو را سه طلاقه کرده ام که بازگشتی در آن نیست.

خطاب به عثمان بن حنیف، والی بصره، فرمود: «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ...» (2)؛ آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است.

طبعاً چنین کسی حکومت را نیز برای ریاست و ثروت نمی خواهد؛ چنان که ابن عباس می گوید: در سرزمین «ذی قار» (3)، خدمت امام علی رفتم که داشت

ص: 347

1- . امالی صدوق، ص 284.

2- . نهج البلاغه، نامه 45.

3- . ذی قار، محلی است نزدیک بصره، میان کوفه و واسط که پیش تر جنگ مسلمانان با ایران نیز آنجا صورت گرفت. ابن عباس می گوید پانزده روز در آنجا ماندیم و امام به ما خبر داد که از کوفه 6560 نفر به کمک ما می آیند. وقتی سپاه کوفه رسید، آنها را شمارش کردم دیدم درست است. بی اختیار گفتم: «الله اکبر صدق الله و رسوله»: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 187.

کفش خود را پینه می زد، تا مرا دید، فرمود: «قیمت این کفش چقدر است؟» گفتم: «بهایی ندارد». فرمود: «به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش، نزد من، از حکومت بر شما محبوب تر است؛ مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع کنم». (1)

بنابراین مهم ترین هدف علی بن ابی طالب (علیه السلام) از حکومت، زنده نگه داشتن دین و اجرای حدود الهی و استیفای حقوق مظلومان و مبارزه با باطل بوده است؛ چنان که تاریخ می گوید: آن گاه که علی (علیه السلام) سستی مردم کوفه در دفاع از آرمان های دین را دید با اندوه تمام دستانش را به سوی یگانه حامی و پشتیبانش، خالق هستی، بلند کرد و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مَدَّ أَيْدِيَهُ فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٌ مِنْ فَضُولِ الْحُطَّامِ وَ لَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرِ
الإصْلاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَ سَجَعَ وَ أَجَابَ لَمْ يَسْ بِقُنِي إِلَّا
رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِالصَّلَاةِ ... (2)

خدایا تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش باز گردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا 1.

ص: 348

1- . نهج البلاغه، خطبه 33.

2- . همان، خطبه 131.

بندگان ستمدیده ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد. خدایا من نخستین کسی هستم که به توری آورد و دعوت تو را شنید و اجابت کرد؛ در نماز، کسی از من جز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیشی نگرفت.

آن گاه به برخی از شرائط رهبر اسلامی اشاره کرد و فرمود: «همانا شما دانستید که سزاوار نیست انسان بخیل، بر ناموس و جان و غنیمت ها و احکام مسلمین ولایت و رهبری یابد و امامت مسلمین را عهده دار شود؛ چراکه در اموال آنها حریص می گردد. نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند و ستمکار نیز نمی تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطاهای آنان را قطع کند و نه کسی که در تقسیم بیت المال عدالت ندارد؛ زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل می کند و گروهی را بر گروهی مقدم می دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمی تواند امام باشد؛ زیرا برای داوری، با رشوه گرفتن، حقوق مردم را پایمال و حق را به صاحبان آن نمی رساند و آن کس که سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ضایع می کند، لیاقت رهبری ندارد؛ زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می کشاند».

موضوع فوق در سروده های شاعران قرن اول نیز به چشم می خورد. ابومحمد، نافع بن اسود تمیمی اسدی (1) درباره شخصیت علی (علیه السلام) چنین گفته است: «.

ص: 349

1- . (به تشدید یاء) از بنی اسید بن عمرو بن تمیم که مرزبانی می گوید: «او شاعری مخضرمی و کنیه اش ابومحمد بود». دارقطنی در «المؤتلف» گوید: «ابومحمد»، نافع بن اسود در فتوحات عراق حضور داشت».

أَلَا أُبَلِّغُكُمْ عَنِّي عَلِيًّا تَحِيَّةً فَقَدْ قَبِلَ الصَّمَاءُ لَمَّا اسْتَقَلَّتْ

بَنِي قُبَّةَ الْإِسْلَامِ بَعْدَ انْهَادِهَا فَقَامَتْ عَلَيْهِ قَصْرَةٌ فَاسْتَقَرَّتْ

كَأَنَّ نَبِيًّا جَاءَنَا بَعْدَ هَدْمِهَا بِمَا سَنَّ فِيهَا بَعْدَ مَا قَدْ أُبْرِتَ (1)

هلا، از من علی را درود و شادباش گوید که تحمل چنین کوه گرانی را به ضرورت پذیرفته است.

وی بارگاه اسلام را پس از ویرانی، از نو بر آورد و جمعی از دونان بر ضدش برخاستند و سپس آرام شدند.

گویا هنگام نابودی آن، و پس از آنکه [بنای اسلام] ویران شد، پیامبر با سنتی که نهاده است، نزد ما باز آمد و به نوسازی آن پرداخت.

این شعر مربوط به هنگامی است که علی (علیه السلام) را مجبور ساختند تا به حکمیت ابوموسی اشعری تن دهد.

علی (علیه السلام) مجاهد راه خدا

جهاد در راه خداوند یکی از فروع دین اسلام است؛ در صورتی که شرایط آن مهیا باشد، رفتن به جهاد برای همگان واجب است. حضور در میدان های جنگ و انجام این وظیفه سنگین الهی فضیلتی بزرگ محسوب می شود؛ چنان که در بحث شجاعت علی (علیه السلام) گذشت آن حضرت بر اساس شواهد و مستندات تاریخی در این عرصه نیز گوی سبقت را از همگان ر بوده بود. سلیم بن قیس هلالی می گوید: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیدم که در روز جمل و روز صفین می فرمود:

إِنِّي نَظَرْتُ فَلَمْ أَجِدْ إِلَّا الْكُفْرَ بِاللَّهِ وَالْجُحُودَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى، أَوَّ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

ص: 350

وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَاخْتَرْتُ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ... إِنِّي لَمْ أَزَلْ مَظْلُومًا مُنْذُ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَلَوْ وَجَدْتُ قَبْلَ الْيَوْمِ أَعْوَانًا عَلَى إِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ كَمَا وَجَدْتُهُمْ الْيَوْمَ لَقَاتَلْتُ وَ لَمْ يَسَّ عَنِي الْجُلُوسُ.

(1)

من نظر کردم، یکی از دوراه را در پیش روی خود دیدم: یا کفر به خداوند و انکار آنچه خدای تعالی نازل کرده است یا جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر. من جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را... ترجیح دادم. و فرمود: من از زمانی که پیامبر (صلى الله عليه و آله) از دنیا رفته همچنان مظلوم بوده ام. اگر قبل از امروز یارانی برای احیای کتاب و سنت می یافتم، همچنان که امروز یافته ام، می جنگیدم و نشستن برایم جایز نبود.

نیز سلیم بن قیس هلالی می گوید: از امام حسن مجتبی (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عَثْمَانَ وَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ جَمِيعَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) لَمْ يَكُونُوا يَشْكُونَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ وَ لَا يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَنْ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) كَانَ أَوْلَاهُمْ إِسْلَامًا [وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا] وَ أَعْظَمُهُمْ عَنَاءً فِي الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مُبَارَزَةِ الْقُرْآنِ وَ وَقَايَتِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) بِنَفْسِهِ [وَ أَنَّهُ لَمْ يَنْزِلْ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) شَدِيدَةً [وَ لَا كُرْبَةً وَ لَا مُبَارَزَةَ قَرْنٍ وَ فَتْحَ حِصْنٍ] إِلَّا قَدَّمَ فِيهَا نَفْسَهُ بِهِ وَ مَعْرِفَةً بِفَضْلِهِ. (2)

همانا ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و همه اصحاب پیامبر (صلى الله عليه و آله) شکی نداشتند و در این باره اختلافی بین آنان نبود که علی بن ابی طالب (علیه السلام) اولین آنان 9.

ص: 351

1- . کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 2، ص 884.

2- . همان، صص 891 - 899.

در اسلام و بیشترین آنان از نظر علم و بالاترین آنان در زحمت برای جهاد در راه خدا و مبارزه با اقران و جانفشانی برای حفظ پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. هیچ مسئله مهمی و ناراحتی و مبارزه با شجاعی و فتح قلعه ای برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش نیامد مگر آنکه علی (علیه السلام) را به خاطر اطمینانی که به او داشت و فضیلتی که از او می دانست، پیش می فرستاد.

یکی از توصیه های مهم علی (علیه السلام) به فرزندان و همه شیعیانش، آمادگی برای جهاد در راه خدا بود. آن حضرت در آخرین وصیت خویش فرمود:

... وَاللَّهُ فِي الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ، فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجُلَانِ: إِمَامٌ هُدًى، وَ مُطِيعٌ لَهُ مُقْتَدٍ بِهِدَاهُ. (1)

خدا را خدا را در نظر بگیرید درباره جهاد در راه او با اموال و جان هایتان. در راه خدا دو نفر جهاد می کنند: امام هدایت، و مطیع او که به هدایت او اقتدا می کند.

فضیلت جهاد در راه خدا یکی از اموری است که در اشعار و شاهکارهای ادبی قرن اول نیز به چشم می خورد که عمده آنها در بحث شجاعت علی (علیه السلام) آمده است. اینک به یکی از آنها، به طور اختصار، اشاره می شود:

وقتی پیک علی (علیه السلام) برای اخذ بیعت نزد اشعث بن قیس رفت، اشعث، ابتدا تصمیم داشت به معاویه بپیوندد. لکن با راهنمایی عده ای دیگر تصمیم گرفت با علی (علیه السلام) بیعت کند. از زبان ایشان اشعاری سروده شده است؛ از آن جمله است:

1. يُجَاهِدُ فِي اللَّهِ لَا يَنْشَى جَمِيعَ الطُّغَاهِ مَعَ الْجَاهِدِينَ

2. وَ كَمْ بَطَلٌ مَا جِدَّ قَدْ أذَاقَ مَنِيَّةَ حَتْفٍ مِنَ الْكَافِرِينَ 7.

ص: 352

3. وَ كَمْ فَارِسٌ كَانَ سَالَ النَّزَالِ فَآبَ إِلَى النَّارِ فِي الْآئِينَا

4. وَ كَانَ إِذَا مَا دَعَا لِلنَّزَالِ كَلَيْثٍ عَرِينِ يَزِينُ الْعَرِينَا (1)

1. [علی کسی است] که... در راه خدا با تمام گردنکشان و طاغوتان و همه منکران می جنگد و از پای نمی نشیند.

2. چه بسا زورآوران نامداری از کافران را که شرنگ مرگ چشانده است.

3. و چه بسا زبده سواری که درخواست هموردی با او را کرد و وی در دم به میان دوزخیان، به درون دوزخش فرستاد.

4. وقتی [دشمن را] به هموردی طلبید، چون شیر بیشه زار بود که عزت و شرف را آبرو فرزد.

جدایی از علی (علیه السلام) انحراف از دین

همراهی با علی (علیه السلام) و یاری آن ولی خدا، تضمین کننده دین و باعث سعادت و نجات انسان و مخالفت و دشمنی با آن حضرت، موجب انحراف از دین است. این موضوعی است که در اشعار مخالفان علی (علیه السلام)، بسیار به چشم می خورد که در این بخش به برخی از اظهارات آنان اشاره می کنیم:

نصر بن مزاحم از عمر بن سعد و محمد بن عبیدالله نقل نمود که گفتند: معاویه، به عمرو بن عاص که در «بیع» از نواحی فلسطین به سر می برد، برای درخواست کمک و همکاری، نامه نوشت؛ چون این نامه را برای عمرو خواندند، وی با پسران خود، عبدالله و محمد، مشورت کرد و گفت: «نظر شما چیست؟» عبدالله از پیوستن پدرش به معاویه نهی کرد. ولی محمد گفت: «به گروه مردم

ص: 353

1- . وقعه صفین، ص 24.

شام بپیوند و با آنان همدستی کن و خون عثمان را بطلب که بدین وسیله بنی امیه را مستقر کنی». آن گاه عمرو [پسرانش را مخاطب ساخت و] گفت: «ای عبدالله، تو مرا به امری رهنمون شدی که خیر دین و آخرتم در آن است و تو ای محمد، مرا به کاری ره نمودی که خیر دنیایم در آن باشد و من در آن می اندیشم».

چون شب فرارسید، درحالی که خانواده اش [پیرامونش بودند و] به او می نگریستند، با صدای بلند اشعاری را که حاکی از دل شوره اش بود، می خواند:

1. تَطَاوَلَ لَيْلِي لِلْهُمُومِ الطَّوَارِقِ وَ حَوْلَ النَّبِيِّ تَجَلُّوْا وَجْهَ الْعَوَاتِقِ

2. وَإِنَّ ابْنَ هِنْدٍ سَأَلَنِي أَنْ أُرْوِرَهُ وَ تِلْكَ الَّتِي فِيهَا بَنَاتُ الْبَوَاتِقِ

3. أَتَاهُ جَرِيرٌ مِنْ عَلِيٍّ بِخَطِّهِ أَمَرَتْ عَلَيْهِ الْعَيْشُ ذَاتَ مَضَائِقِ

4. فَإِنْ نَالَ مِنِّي مَا يُؤْمَلُ رَدَّهُ وَإِنْ لَمْ يَنْلُهُ ذَلَّ ذُلَّ الْمُطَائِقِ

5. فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَ مَا كُنْتُ هَكَذَا أَكُونُ وَ مَهْمَا قَادَنِي فَهُوَ سَابِقِي

6. أُخَادِعُهُ إِنَّ الْخِدَاعَ دَنِيَّةٌ أَمْ أُعْطِيهِ مِنْ نَفْسِي نَصِيحَةً وَامِقِ

7. أَوْ أَفْعُدُ فِي بَيْتِي وَ فِي ذَاكَ رَاحَهُ لِشَيْخٍ يَخَافُ الْمَوْتَ فِي كُلِّ شَارِقِ

8. وَ قَدْ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ قَوْلًا تَعَلَّقْتُ بِهِ النَّفْسُ إِنْ لَمْ يَعْتَلِقْنِي عَوَاتِقِي

9. وَ خَالَفَهُ فِيهِ أَخُوهُ مُحَمَّدًا وَ إِنِّي لَصُلْبُ الْعُودِ عِنْدَ الْحَقَائِقِ

1. شب تیره با هجوم نگرانی ها بر من درایستاد و خوله که رخساره دختران جوان را جلوه گر می کند [پیش من است].

2. پسر هند از من خواسته است که به دیدارش روم، به سرزمینی که در آنجا انبوه شرها و گرفتاری ها باشد.

3. جریر از جانب علی پیشنهادی برایش آورده و چیزی می خواهد که زندگی

آمیخته به دشواری ها را بر او تلخ کرده است.

4. اگر به انتظاری که از من دارد نایل آید، کامیاب است و اگر بدان دست نیابد، چون اسیری پای در زنجیر، خوار و ذلیل می شود.

5. به خدا سوگند نمی دانم چه کنم و هرگز چنین دو دل نبوده ام؛ هر چه زمام مرا بکشد همان تقدیری است که مرا به پیش خواهد برد.

6. آیا با او نیرنگ بازم که نیرنگ پستی است، یا خود را با خیرخواهی مشفقانه ای در اختیارش گذارم؟

7. یا در خانه خود بنشینم که برای [چون من] سالخورده ای که هر پگاه بیم مرگ دارد، موجب آسایش است؟

8. [پسرم] عبدالله سخنی گفت که اگر تعلقات مادی مرا از انجام آن باز نمی داشت، آسایش وجدان وابسته بدان بود.

9. و برادرش محمد با گفته او مخالفت کرد، به راستی من در برابر حقایق، چون چوبی خشک و بی حرکت مانده ام.

فردای آن روز عمرو غلام خود را که «وردان» نامیده می شد و بسیار هوشمند و زیرک بود، نزد خود خواند. وردان به او گفت: «ای اباعبدالله! آشفته گویی می کنی. اگر خواهی به تو می گویم که در ضمیرت چه می گذرد». گفت: «امان از دست تو، بگو». گفت: «دنیا و آخرت را در دل تو کشاکشی است و با خود می گویی: همراه علی (علیه السلام) آخرت است، بی دنیا و در آخرت محرومیت های دنیا را عوض باشد و معاویه را دنیاست، بی آخرت و در دنیا عوضی به جای آخرت نباشد و تو در این میان حیران مانده ای». گفت: «به خدا سوگند که خطا نگفتی. اما ای وردان نظر تو چیست؟» گفت: «من چنان صلاح بینم که در خانه خود

بمانی». اما عمر و قبول نکرد و در حالی که این اشعار را می خواند به راه افتاد:

1. يَا قَاتَلَ اللّٰهَ وَزِدَانًا وَقَدَحْتَهُ اَبْدِي لَعْمَرِكَ مَا فِي النَّفْسِ وَزِدَانٌ
2. لَمَّا تَعَرَّضْتَ الدُّنْيَا عَرَضْتَ لَهَا بِحِرْصِ نَفْسِي وَفِي الْأَطْبَاعِ إِذْهَانٌ
3. نَفْسٌ تَعَفَّ وَأُخْرَى الْحِرْصُ يَغْلِبُهَا وَالْمَرْءُ يَأْكُلُ تَبْنًا وَهُوَ غَرْتَانٌ
4. أَمَّا عَلِيٌّ فَدِينٌ لَيْسَ يَشْرِكُهُ دُنْيَا وَذَاكَ لَهُ دُنْيَا وَ سُلْطَانٌ
5. فَاخْتَرْتُ مِنْ طَمَعِي دُنْيَا عَلَى بَصَرٍ وَمَا مَعِيَ بِالَّذِي اخْتَارَ بُرْهَانٌ
6. إِنِّي لَأَعْرِفُ مَا فِيهَا وَأَبْصُرُهُ وَفِيَّ أَيْضًا لِمَا أَهْوَاهُ أَلْوَانٌ
- . لَكِنَّ نَفْسِي تُحِبُّ الْعَيْشَ فِي شَرَفٍ وَ لَيْسَ يَرْضَى بِذُلِّ الْعَيْشِ إِنْسَانٌ
8. أَمْرٌ لَعَمْرٍ أَيْبِكُمْ غَيْرُ مُشْتَبِهٍ وَالْمَرْءُ يَعْطُسُ وَالْوَسْتَانُ وَسْتَانٌ [\(1\)](#)

1. خدا وردان و چاره گری های او را مرگ دهد؛ به جان خودت که وردان آنچه را در ضمیر من خلیجان دارد، باز گفت.
2. چون دنیا را به من پیشنهاد کردند، مشتاقانه برایش آغوش گشودم که در سرشت هرکس ظاهر سازی و غلّ و غشی باشد.
3. یکی پاکدامنی ورزد و خودداری کند و بر دیگری حرص غالب آید و انسان چون گرسنه باشد، گاه را نیز می خورد.
4. در این ماجرا، علی را دینی است که دنیا را در آن سهمی نیست و آن یک را دنیا و سلطنتی است که دینی همراهش نباشد.
5. من از سر آز با چشم باز دنیا را برگزیدم و در گزینشی که کردم، دلیل و برهانی [با منطق] دینی ندارم. 7.

ص: 356

6. من به خوبی نتایج آن را می دانم و می بینم و نیز گونه گونه مرادهایی را که به سبب آنها [به دنیا] گراییده ام برابر خود می یابم.

7. باری نفس راحت طلب من زندگی در نعمت و بزرگی را دوست می دارد و هیچ انسانی به زندگی حقارت آمیز راضی نمی شود.

8. به جان پدرتان، کاری است درست و راهی خالی از هرگونه اشتباه [که من در پیش گرفته ام]، البته مرگ حق است. اما خواب آلوده در خواب است.

چون عمرو بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: «ای ابا عبدالله، امشب سه خبر ناگهانی به ما رسیده که راه [چاره و] ورود و خروج ندارد». گفت: «آن اخبار چیست؟» گفت: «یکی اینکه محمد بن ابی حذیفه حصار زندان مصر را شکسته و با یاران خود گریخته...؛ دیگر آنکه قیصر با گروهی از رومیان آهنگ من کرده تا بر شام دست یابد و سوم اینکه علی (علیه السلام) به کوفه در آمده و آماده پیشروی به سوی ماست». عمرو نسبت به دو مطلب نخست بی اعتنایی نشان داد و گفت: «اما درباره علی (علیه السلام)! به خدا سوگند ای معاویه، عرب در هیچ چیزی از چیزها میان تو و او برابری نمی نهد و او را در جنگ قوی دستی و کوششی است که هیچ یک از قریشیان را نیست و او شایسته حقی است که به دست دارد؛ مگر آنکه [بی انصافی کنی و] با او جفا ورزی».

معاویه به عمرو گفت: «ای ابا عبدالله، من تو را به پیکار با این مرد می خوانم که از پروردگارش نافرمانی کرده و خلیفه را کشته و فتنه به راه انداخته و جماعت را پراکنده و پیوند خویشی را گسسته است». عمرو گفت: «اینک اگر در پیکار با او از تو پیروی کنم، مرا چه دهی و تو خود دانی که در این امر چه

ناگواری ها و خطرها باشد؟» گفت: «حکومت دهم». گفت: «مصر نیکو طعمه ای است». آن گاه چنین سرود:

1. مُعَاوِيَ لَا أُعْطِيكَ دِينِي وَ لَمْ أَنْلِ بِدَلِكِ دُنْيَا فَأَنْظُرُنْ كَيْفَ تَصْنَعُ

2. فَإِنْ تُعْطِنِي مِصْرًا فَأَرْبِحْ بِصَفْقِهِ أَخَذْتَ بِهَا شَيْخًا يَضُرُّ وَيَنْفَعُ

3. وَ مَا الدِّينُ وَ الدُّنْيَا سَوَاءٌ وَ إِنِّي لَأَخُذُ مَا تُعْطِي وَ رَأْسِي مُتَقَعٌ

4. وَ لَكِنِّي أُعْضِي الْجُفُونَ وَ إِنِّي لَأَخْذَعُ نَفْسِي وَ الْمُخَادِعُ يُخْذَعُ

5. وَ أُعْطِيكَ أَمْرًا فِيهِ لِلْمُلْكِ قُوَّةٌ وَ إِنِّي بِهِ إِنْ زَلَّتِ النَّعْلُ أَصْرَعُ

6. وَ تَمْنَعُنِي مِصْرًا وَ لَيْسَتْ بِرَغْبَةٍ وَ إِنِّي بَدَا الْمَمْنُوعِ قَدَمَا لَمَوْلَعٍ (1)

1. ای معاویه! من در صورتی که در برابر دینم دنیا را به دست نیاورده باشم، دین خود را به تو نمی فروشم. پس بنگر چه باید بکنی!

2. اگر مصر را به من دهی در این سودا سود کرده ای و پیری را در برابر آن جلب کرده ای که [نبودنش] به توزیان می زند و [بودنش با تو] سودت می رساند.

3. البته دین و دنیا همسنگ نیستند و به راستی اگر من، آنچه را تو می دهی، بستانم، هنوز مغبون شده و سر افکنده باشم.

4. ولی با این همه من چشم خود را می بندم و در واقع خود را می فریبم که فریبه کار هم فریفته می شود.

5. من چیزی به تو می دهم که موجب نیرومندی حکومت است و اگر من لغزشی بکنم، سرنگون و خوار خواهم شد.

6. تو حکومت مصر را از من دریغ داری و مرا بر خلاف دلخواهم محروم می سازی، به راستی من بدین حکومت که از من مضایقه شده، اشتیاقی دیرینه دارم. 9.

ص: 358

راوی می گوید: [معاویه] مصر را به وی بخشید و بر این تفویض نامه ای نگاشت.

عمرو پسرعموی جوان و جوانمرد همراه داشت که هشیار و خردمند بود. چون عمرو با نامه معاویه که حکم استانداری مصر بود، نزد وی آمد، آن جوان در شگفت شد و گفت: «ای عمرو به من نمی گویی که با کدام رأی و عقلی در میانه قریش زندگی می کنی؟ دین خود را دادی و دنیای کسی دیگر را آباد ساختی!» آن گاه در این باره اشعاری سرود که از آن جمله است ابیات ذیل:

1. أَلَا يَا هِنْدُ أُخْتِ بَنِي زَيْيَادٍ دُهَى عَمْرٍو بِدَاهِيَةِ الْبِلَادِ
2. رُمِي عَمْرٍو بِأَعْوَرَ عَبْشَمِي بَعِيدِ الْقَعْرِ مَخْشِي الْكِيَادِ
3. لَهُ خُدَعٌ يَحَارُ الْعَقْلُ فِيهَا مَرْخَرَفَةٌ صَوَائِدُ لِلْفُؤَادِ
4. فَشَرَطَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْهِ حَرْفًا يُتَادِيهِ بِخُدَعَتِهِ الْمُنَادِي
5. وَ أَثَبَّتْ مِثْلَهُ عَمْرٍو عَلَيْهِ كِلَا الْمَرَأَيْنِ حَيَّةُ بَطْنِ وَادٍ
6. أَلَا يَا عَمْرٍو مَا أَحْرَزْتَ مِصْرًا وَ مَا مِلْتَ الْغَدَاةَ إِلَى الرَّشَادِ
7. وَ بَعْتَ الدِّينَ بِالْذُّنُوبِ خَسَارًا فَأَنْتَ بِذَاكَ مِنْ شَرِّ الْعِبَادِ
8. فَلَوْ كُنْتَ الْغَدَاةَ أَخَذْتَ مِصْرًا وَ لَكِنْ دُونَهَا خَرَطَ الْقِتَادِ
9. وَفَدْتَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ حَرْبٍ فَكُنْتَ بِهَا كَوَافِدِ قَوْمِ عَادِ
10. وَ أُعْطِيتَ الَّذِي أُعْطِيتَ مِنْهُ بِطَرْسٍ فِيهِ نَضْحٌ مِنْ مِدَادِ
11. أَلَمْ تَعْرِفْ أَبَا حَسَنِ عَلِيًّا وَ مَا نَالَتْ يَدَاهُ مِنَ الْأَعَادِي
12. عَدَلْتَ بِهِ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ فَيَا بُعْدَ الْبَيَاضِ مِنَ السَّوَادِ
13. وَ يَا بُعْدَ الْأَصَابِعِ مِنْ سُهَيْلٍ وَ يَا بُعْدَ الصَّلَاحِ مِنَ الْفَسَادِ

14. أَتَأْمَنُ أَنْ تَرَاهُ عَلَى خِدْبٍ يَحْتُ الْخَيْلَ بِالْأَسَلِ الْجِدَادِ

15. يُنَادِي بِالنِّزَالِ وَأَنْتَ مِنْهُ بَعِيدٌ فَانظُرْنَا مَنْ ذَا تُعَادِي (1)

الا ای هند خواهر بنی زیاد، عمرو به دام نیرنگ آن مگار هوشمند مملکت افتاد.

1. عمرو گرفتار خدعه آن یک چشم زاده عبشمی شد که حيله هایش ژرف است و از نیرنگ هایش باید ترسید.

2. او را نیرنگ هایی است که عقل در آنها حیران می ماند، به ظاهری نگارین و فریبا که شکارگر دل هاست.

3. کلمه ای در پیمان نامه درج کرد و شرطی نهاد که آشکارا و به بانگ رسا از نیرنگ بازی او خبر می دهد.

4. عمرو نیز همانند آن خدعه را در کار او کرد. این هر دو مرد، افعی ناف صحرايند.

4. الا ای عمرو، مصر را هنوز فرا چنگ نیاورده ای، ولی پیداست که از فردا علاقه ای به رهيایی و خردورزی نشان نخواهی داد.

5. این دین گرامی را، زیانمندان، به دنیا فروختی و با این بدکرداری، از بدترین بندگان شدی.

6. گر چه بامداد فردا مصر را هم به دست آوری، ولی در تحصیل آن، درختی خارناک را به دست تراشیده و جان خود را خراشیده ای.

7. به نمایندگی نزد معاویه بن حرب رفتی، و بدین گونه همچون فرستاده قوم عاد [شومی افزا] بودی.

9. عطایی از او دریافتی و چیزی به او واگذار کردی، در نامه ای که فقط 1.

ص: 360

1- . وقعه صفین، ص 41.

رشحه ای از سیاهی مرکب [وقابل ابطال] است.

10. آیا ابا حسن (علی) را نشناخته ای و نمی دانی که از دست او چه به روزگار دشمنان رسیده است؟

11. تو معاویه بن حرب را با او همسنگ شمردی، وه که چه تفاوت زیادی بین سپیدی و سیاهی است!

12. و چقدر فاصله دست های ما از ستاره سهیل زیاد است و چه اندازه صلاح و فساد از هم دورند.

13. آیا از اینکه او را سوار بر مرکبی تیزگام بینی که هیون (1) خود را با شمشیری آخته می تازاند، ایمن هستی؟

14. درحالی که خود را از میدان او دور می داری تو را به جنگ تن به تن می خوانند. پس نیک بنگر که با چه کسی در افتاده ای و دشمن شده ای!

عمرو وقتی سخنان عموزاده خود را شنید، گفت: «اگر با علی (علیه السلام) می بودم، سرای آخرتم را فراخ و آباد می کردم. ولی اینک با معاویه هستم». جوان به او گفت: «اگر تو معاویه را نخواهی او هم تو را نخواهد. اما تو دنیای او را می خواهی و [او] دین تو را می خواهد». چون گفته های این جوان را به گوش معاویه رساندند، کسی به تعقیبش فرستاد. ولی وی گریخت و به علی (علیه السلام) پیوست و ماجرای عمرو و معاویه را به او باز گفت. راوی گوید: علی (علیه السلام) از این سخن شادمان شد و او را به فیض تقرب خویش گرامی داشت.

نمونه دیگر از اشعار درباره مطلب فوق مربوط به جریر بن عبدالله است. بعد از آنکه جریر بن عبدالله بجلی (والی عثمان بر حدود همدان) نامه علی (علیه السلام) را داد

ص: 361

1- . شتر و یا هر مرکب بزرگی را گویند. لغت نامه دهخدا

دریافت کرد و با توصیه های دوستان و نزدیکانش تصمیم گرفت با علی (علیه السلام) بیعت کند، مردی با هدف تشویق جریر چنین گفت:

1. فَأَنْتَ بِمَا سَعِدْتَ بِهِ وَلِيِّيَ وَأَنْتَ لِمَا تُعَدُّ لَهُ نَصِيرٌ

2. وَنِعْمَ الْمَرْءُ أَنْتَ لَهُ وَزِيرٌ وَنِعْمَ الْمَرْءُ أَنْتَ لَهُ أَمِيرٌ

3. فَأَحْرَزْتَ الثَّوَابَ وَرُبَّ حَادٍ حَدَا بِالرَّكْبِ لَيْسَ لَهُ بَعِيرٌ

4. لِيَهْنِكَ مَا سَبَقَتْ بِهِ رِجَالًا مِنَ الْعُلَيَاءِ وَالْفَضْلِ الْكَبِيرِ (1)

1. پس تو به دوستی او نیکبخت هستی و در امری که او به عهده گرفته وی را یاری می دهی.

1. چه بزرگوار مردی است آنکه تو او را وزیر، و چه خوشبخت مردی آنکه تو اش امیری.

2. پس کسب ثواب کردی و چه بسا صاحب ندایی خوش که اشتران را به آواز حدا براند و خود شتری نداشته باشد.

4. سبقتی که بر دیگر بزرگمردان گرفتی مبارکت باد که این فخر و مزیتی بس بزرگ است.

در جنگ جمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به زبیر فرمود: «ای ابا عبدالله تو را فرا خواندم تا سخنی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من و تو فرمود، به تو یاد آوری کنم. آیا روزی را به یاد داری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را دید که میان بنی عوف بر گردن من می زدی و از تو پرسید: آیا علی را دوست داری زبیر؟ و تو گفتی: آری به خدا سوگند او را دوست دارم! چه چیزی مرا از دوستی او باز دارد؛ درحالی که او برادر و 9.

ص: 362

پسردایی من است. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: اما تو به زودی ظالمانه علیه او خروج خواهی کرد». زبیر گفت: «بله به یاد دارم؛ همین طور بود». امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: «بار دیگر به خدا سوگندت می دهم روزی را به یاد داری که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از نزد بنی عوف باز می گشت و تو با او بودی و دست مرا به دست گرفته بود. به پیشواز او رفتی و بر او سلام کردی. پیامبر(صلی الله علیه و آله) به روی تو خندید و تو نیز به او خندیدی و گفتی: ای رسول خدا پسر ابوطالب از نخوت خود دست برنمی دارد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: زبیر! علی نخوت ندارد. اما تو علیه او خروج می کنی و ظالمانه با او می جنگی». زبیر گفت: «به خدا همین طور است. ولی من فراموش کرده بودم و اینک آنچه را روزگار از یاد من برده بود، تو به یادم آوردی. اگر پیش تر به من یادآوری کرده بودی، علیه تو خروج نمی کردم. اما حالا که حلقه های کمر بند به هم رسیده اند (کنایه از جمع شدن دو سپاه و آغاز جنگ است) چگونه باز گردم؛ به خدا این ننگی است که مانند ندارد». امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: «برگرد زبیر! پیش از آنکه ننگ و آتش دوزخ برای تو جمع شوند». زبیر گفت: «اینک می روم و از خدای تعالی طلب آمرزش می کنم» و درحالی که ایات زیر را می خواند بازگشت:

إِخْتَرْتُ عَارًا عَلَى نَارٍ مُّوجَّجَةً أَلَى خَلْقٍ بِهَا قَوْمٌ مِنَ الطَّيِّبِينَ

نَادَى عَلِيٌّ بِأَمْرِ لَسْتُ أَجْهَلُهُ عَارًا لِعَمْرِكَ فِي الدُّنْيَا وَفِي الدِّينِ

فَقُلْتُ: حَسْبُكَ مِنْ عَدْلِ أبا حَسَنِ فَبَعْضُ هَذَا الَّذِي قَدْ قُلْتُ يَكْفِينِي

نگ را بر آتشی که برای مردم بر افروخته شده و میانشان مردمی از خاک هستند، ترجیح دادم.

علی نکته ای را گفت که خود می دانستم و قسم به جانم که ننگ دنیا و دین بود.

گفتم ابوالحسن همین سرزنش تو کافی است و اندکی از آنچه گفتمی مرا بسنده است.

وقتی زیبر به سپاه بازگشت، عایشه از او پرسید: «ای اباعبدالله پشت سرت چه باقی گذاشتی؟»

او گفت: «به خدا سوگند، در ایام شرک و به روزگار اسلام، میان جنگی نایستادم و در معرکه ای حاضر نشدم، جز آنکه در آن بصیرت و آگاهی داشتم. اما امروز در کار خودم شک دارم تا حدی که ممکن است جای پایم را نبینم». او وقتی نزد یاران خود بازگشت پسرش، عبدالله، به او گفت: «پدر جان با حالتی نزد ما برگشتی که وقتی رفتی این چنین نبودی؟»

زیبر جواب داد: «بله به خدا قسم، علی حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را به یادم آورد که روزگار از یادم برده بود و اینک به جنگ با او تا ابد نیازی ندارم. برگشتم که از خدا طلب آمرزش کنم و از امروز شما را ترک می کنم تا خدا آنچه بخواهد انجام دهد». عبدالله گفت: «می بینم که از سپاهیان بنی هاشم می گریزی؛ چون آنها را زیر جوشن ها دیدی که به دست هایشان شمشیرهای بران است و جوانمردانی بزرگوار آنها را حمل می کنند؛ زیبر در جواب گفت: «وای بر تو! مرا به جنگ با او تحریک می کنی، ولی من سوگند خورده ام که هرگز با او جنگ نکنم». (1)

چنان که گذشت (2) عیاض شمالی از شرحبیل خواست با علی(علیه السلام) بیعت کند. ایشان در این چند بیت مخالفت با علی(علیه السلام) را کفر و بیعت با او را عمل به پیمان الهی می دانند: ن.

ص: 364

1- . احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج32، ص479.

2- . در بحث اتهامات دشمنان به علی(علیه السلام) در خصوص قتل عثمان.

فَبَايِعْ وَلَا تَرْجِعْ عَلَى الْعَقَبِ كَافِرًا أَعِيدَكَ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ مِنَ الْكُفْرِ

وَلَا تَسْمَعَنَّ قَوْلَ الطَّغَامِ فَإِنَّمَا يُرِيدُونَ أَنْ يَلْقَوْكَ فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ (1)

پس با او بیعت کن و از نوبه عالم کفر باز مگرد و من تو را از رجوع به کفر، به خدای مقتدر پناه دهم.

هرگز به سخن ناکسان گوش مده، چه آنها می خواهند تو را به گرداب دریای بلا در افکنند.

ابن کَوَّاء در صفین به کسانی که در اردوگاه معاویه مقابل علی (علیه السلام) قرار گرفته بودند، گفت:

1. أَلَا مِنْ مُبَلِّغٍ كَلْبًا وَ لَحْمًا نَصِيحَةً نَاصِحٍ فَوْقَ الشَّقِيقِ

2. فَإِنَّكُمْ وَإِخْوَتَكُمْ جَمِيعًا كَبَّازٍ حَادٍ عَنْ وَضَحِ الطَّرِيقِ

3. وَبِعْتُمْ دِينَكُمْ بِرِضَاءِ عَبْدِ أَضَلَّ بِهَا مُصَافِحَهُ الرَّقِيقِ

4. وَقُمْتُمْ دُونَنَا بِالْبَيْضِ صَلْتًا بِكُلِّ مُصَانِعٍ مِثْلِ الْفَنِيْقِ

5. وَ سَاوُوا بِالْكَتَائِبِ حَوْلَ بَدْرِ يُضِيءُ لَدَى الْعُبَّارِ مِنَ الْبَرِيقِ (2)

1. الا، پیام رسانی این اندرز را از خیرخواهی که برتر از برادر است، به قبایل کلب و لخم برساند.

2. همانا شما و یارانانتان جملگی چون شاهینی گم کرده راهید که از راه راست و روشن منحرف شدید.

3. و دین خود را برای خرسندی بنده ای حقیر که گمراهتان کرده است، فروختید.

4. و در برابر ما سوار بر اسبان سرکش، شمشیر به کف در ایستادید.

ص: 365

1- . وقعه صفین، ص 46.

2- . همان، ص 295.

5. و با فوج های خود به سوی ماه تمامی تاختید که پرتو وجودش در میان گرد و ظلمت آوردگاه می درخشد.

(مراد از بدر، علی (علیه السلام) است).

جنگ با علی (علیه السلام) عامل تباهی

در بحبوحه جنگ صفین، مالک اشتر با اذن علی (علیه السلام) نامه ای به معاویه نوشت که خود را برای جنگ آماده کن. معاویه از دیدن آن بسیار نگران شد. آن گاه نامه ای به دست مردی از قبیله سکاسک که عبدالله بن عتبه نام داشت و از پیک های عراقیان بود، برای علی (علیه السلام) روانه کرد. وی در آن نامه چنین نوشت:

«اما بعد، من یقین دارم اگر می دانستی که این جنگ چنین مصائبی را، که برای ما و تو به بار آورده و هر دو از آن آگاهیم، در بر خواهد داشت، درگیر پیکار با یکدیگر نمی شدیم. به راستی اگر ما تسلیم عقل خود شویم، می بینیم که دستاورد گذشته ما از این جنگ فقط همان است که بر آن پشیمانی خوریم. ولی می توانیم پس از این، بدان چه باقی مانده سازش کنیم. من بدین شرط که ملزم به فرمانبرداری و بیعت با تو نباشم [حکومت] شام را درخواست کرده بودم، و تو از واگذاری آن به من سر باز زدی. اما خداوند آنچه را تو از من دریغ داشتی، خود به من عطا کرد. امروز همان چیزی را که دیروز از تو خواسته بودم، دیگر بار درخواست می کنم. مرا از زندگی جز همان مرادی که تو از آن داری، نباشد و از مرگ هراسی جز همانکه تو داری، ندارم. به خدا سوگند، سپاهیان کاسته شده اند و مردان نامور از میان رفته اند و ما فرزندان عبد مناف هستیم و ما را بر یکدیگر فضلی نباشد، مگر این فضیلت که [بر اثر اقدام ما به صلح] دیگر عزیزی خوار و آزاده ای بنده نشود. والسلام.»

ص: 366

چون نامه معاویه به علی (علیه السلام) رسید، آن را خواند و گفت: «شگفتا از معاویه و نامه اش». سپس عبیدالله بن ابی رافع، دبیر خود را خواند و گفت: به معاویه بنویس: «اما بعد، نامه ات به من رسید. نوشته بودی اگر تو و ما می دانستیم این جنگ چه بر سرمان خواهد آورد، درگیر بیکار با یکدیگر نمی شدیم و از این مصائب که بر ما و تو وارد آمده، دور می ماندیم. بدان که اگر من به خاطر ذات الهی هفتاد بار کشته شوم و باز زنده گردم، از سخت کوشی برای پروردگار و بیکار با دشمنان خدا دست بر ندارم. اما اینکه گفتی: ما را چندان خرد مانده که بر گذشته پشیمان شویم، مرا در خرد کاستی نبوده است و بر کرده خود نیز پشیمان نیستم. اما اینکه دیگر بار شام را درخواست کردی، من چیزی را که دیروز از تو منع داشتم، امروز نیز به تو نخواهم داد. اما یکسان بودن ما در بیم و امید، تو در عالم شک خود از من در عالم یقین خویش استوارتر نیستی و دل بستگی شامیان به دنیا مشتاقانه تر از علاقه عراقیان به آخرت نیست. اما اینکه گفتی: ما فرزندان عبدمناف هستیم و بر یکدیگر فضلی نداریم، به جان خودم، درست است که ما پسران یک پدریم، ولی امیه چون هاشم، و حرب چون عبدالمطلب، و ابوسفیان چون ابوطالب نباشند و مهاجر، به اسیر آزاد شده جنگی نماند و حقدار را به بی حق شباهتی نباشد. و افزون بر این، فضل نبوت به دست ما و از آن ماست که بدان وسیله چیره دست را خوار و خوار را ارجدار می کنیم. والسلام.»

چون نامه علی (علیه السلام) به معاویه رسید، چند روز آن را از عمرو بن عاص پوشیده نگاه داشت. سپس وی را خواست و آن نامه را برایش خواند. عمرو او را سرزنش کرد. سپس در شعری اشاره به معاویه چنین سرود:

1. أَلَا لِلَّهِ دَرْكَا يَا ابْنَ هِنْدٍ وَدَرْ الْأَمْرِينَ لَكَ الشُّهُودُ
2. أَتَطْمَعُ لَا أَبَا لَكَ فِي عَلِيٍّ وَقَدْ قُرِعَ الْحَدِيدُ عَلَى الْحَدِيدِ
3. وَتَرْجُو أَنْ تُحَيِّرَهُ بِشِكِّكَ وَتَرْجُو أَنْ يَهَابَكَ بِالْوَعِيدِ
4. وَقَدْ كَشَفَ الْقِنَاعَ وَجَرَّ حَرْبًا يَشِيبُ لِهَوْلِهَا رَأْسَ الْوَلِيدِ
5. لَهُ جَاوَاءُ مَظْلَمَةٍ طَحُونُ فَوَارِسِهَا تَلَهَّبُ كَالْأَسُودِ
6. يُقُولُ لَهَا إِذَا دَلَفْتُ إِلَيْهِ وَقَدْ مَلَّتْ طِعَانُ الْقَوْمِ عُودِي
7. فَإِنْ وَرَدَتْ فَأَوْلُهَا وُزُودًا وَإِنْ صَدَّتْ فَلَيْسَ بِذِي صُدُودِ
8. وَمَا هِيَ مِنْ أَبِي حَسَنِ بِنُكْرٍ وَمَا هِيَ مِنْ مَسَائِكَ بِالْبَعِيدِ
9. وَقُلْتُ لَهُ مَقَالَهُ مُسْتَكِينٍ ضَعِيفِ الرُّكْنِ مُنْقَطِعِ الْوَرِيدِ
10. دَعَنَّ الشَّامَ حَسْبُكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ مِنَ السَّوَاءَاتِ وَالرَّأْيِ الرَّهِيدِ
11. وَلَوْ أَعْطَاكَهَا مَا أَزْدَدَتْ عِزًّا وَلَا لَكَ لَوْ أَجَابَكَ مِنْ مَزِيدِ
12. وَلَمْ تَكْسِرْ بِذَاكَ الرَّأْيِ عُودًا لِرِكَّتِهِ وَلَا مَا دُونَ عُودِ (1)

1. خدا را، شگفتا از تو ای پسر هند و شگفتا از آنان که تو را چنین دستورها دهند!
2. ای پدر ناشناخته، آیا به فریفتن علی طمع بسته ای که این به آهن سرد کوفتن ماند.
3. و امیدواری او را به شک و حیرت درافکنی و انتظار داری [چون اویی] از تهدید تو بهراسد.
4. پرده ها کنار رفته و جنگ دامان گسترده، چنان که از بیمش موی کودک نوزاد سپید شده است.
5. او را سپاهی زره پوش است که از انبوهی، دشت را تیره کرده و شهبوارانش 2.

ص: 368

6. اینک که جنگ گام به گام به سود او شده و سپاهیان تو از رزم خسته و فرسوده شده اند، [به عفریت جنگ] گویی باز گرد؟

6. چون جنگ در آمد از همان آغاز به نیرو در رسید و چون به درازا کشید و در ایستاد، دیگر هیچ پایداری در برابرش نشاید.

7. بزرگواری های ویژه ابوالحسن (علی) ناشناخته نیست و بدی های تو نیز از خاطره ها زدوده نشده.

8. سخنی بی مایه و سست پایه و [کلامی بی معنا و] برگ و ریشه گسیخته به او گفتی.

9. که شام را به خودمختاری تو، پسر هند، با این تبهکاری ها و کج اندیشی ها، واگذارد!

10. اگر آن را به تو وانهد، چیرگی و عزتی در نیفزایی و اگر پاسخت گوید، طرفی فزون تر بر نبندی.

11. تو بدین رأی سست و ناهنجار، نه شاخی و نه حتی کمتر از شاخی را نشکسته ای.

چون گفته های عمرو به گوش معاویه رسید، وی را فرا خواند و گفت: «ای عمرو! من می دانم که مراد تو از این سخنان چه باشد؟» گفت: «مرادم چیست؟» گفت: «خواسته ای مرا سست رأی وانمود کنی و علی را با آنکه تو را رسوا و مفتضح کرده است، بزرگ داری.» گفت: «اما سست رأی بودن تو، واقعیتی است که نیازی به وانمود کردن آن از جانب من نیست. اما اینکه من علی را بزرگ می دارم، تو خود بیش از من بزرگی و بزرگواری او را می شناسی. ولی این حقیقت را پوشیده می داری و من آشکارا می گویم. اما رسوایی من، مردی که [در میدان نبرد] با ابوالحسن دیدار کند، رسوا نمی شود.

معاویه پس از آنکه عمرو چنان ضرب شستی از علی (علیه السلام) دید، همواره او را سرزنش می کرد و عمرو متقابلاً در سرزنش معاویه سرود:

1. مُعَاوِيَّ لَا تُشْمِتُ بِفَارِسٍ بُهْمَهُ لَقِيَ فَارِسًا لَا تَعْتَرِيهِ الْفَوَارِسُ
2. مُعَاوِيَّ إِنْ أَبْصَرْتَ فِي الْخَيْلِ مُقْبِلًا أَبَا حَسَنِ يَهْوِي دَهْتِكَ الْوَسَاوِسُ
3. وَ أَيْقَنْتَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّهُ لِنَفْسِكَ إِنْ لَمْ تَمْضِ فِي الرَّكْضِ حَابِسُ
4. فَإِنَّكَ لَوْ لَا قَيْتَهُ كُنْتَ بَوْمَهُ أُتِيحَ لَهَا صَقْرٌ مِنَ الْجَوِّ أَنْسُ
5. وَ مَا ذَا بَقَاءِ الْقَوْمِ بَعْدَ اخْتِبَاطِهِ وَ إِنْ أَمْرًا يَلْقَى عَلِيًّا لَا يَسُ
6. دَعَاكَ فَصَمَّتْ دُونَهُ الْأُذُنُ هَارِبًا بِنَفْسِكَ قَدْ ضَاقَتْ عَلَيْكَ الْأَمَالِسُ
7. وَ أَيْقَنْتَ أَنَّ الْمَوْتَ أَقْرَبُ مَوْعِدٍ وَ أَنَّ الَّتِي نَادَاكَ فِيهَا الدَّهَارِسُ
8. وَ تُشْمِتُ بِي إِنْ نَالَنِي حَدُّ رُمُوحِهِ وَ عَضَّضَنِي نَابٌ مِنَ الْحَرْبِ نَاهِسُ
9. أَيْ اللَّهُ إِلَّا أَنَّهُ لَيْتُ غَابَهُ أَبُو أَشْبِلٍ تُهْدَى إِلَيْهِ الْفَرَايسُ
10. وَ إِنِّي أَمْرٌ بَاقٍ فَلَمْ يُلْفَ شَلْوُهُ بِمُعْتَرِكٍ تَسْفَى عَلَيْهِ الرِّوَامِسُ
11. فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكِّ فَازْهَيْجْ عَجَاجَهُ وَ إِلَّا فَتِلْكَ التَّرَهَاتُ الْبَسَابِسُ (1)

1. ای معاویه! زبده سواری را که با شهبواری که یگه سواران به گردش نرسند، در میدان برخورد کرده سرزنش مکن.
2. معاویه اگر ابوالحسن را ببینی که با سپاهش پیش می تازد، چنان هوش از سرت ببرد که تمام نیرنگ ها و وسوسه هایت را از یاد ببری.
3. و یقین کنی که مرگ حق است و گرچه از برابرش دوان دوان بگریزی، 3.

ص: 370

گريانت را [به دست او] مي گيرد.

4. به راستي اگر تو او را به ميدان بيني، چون جغد مفلوكي باشي كه شاهين تيز چنگالي از آسمان بر او پر گشاده.

5. فايده زندگي اين قوم پس از شكست از او چيست؟ به راستي هر آن دلير مردى كه على [عليه السلام] را به ميدان بيند، از جان خود نوميد شود.

6. او تو را به هماوردى خواند، ولي تو نشنیده گرفتي و گريختي و خود را به تنگناى رسوايي و فضاخت در افكندی.

7. يقين كردى كه مرگ به تو بسيار نزديك شده و آن دعوت به هماوردى كه مى شنوى هراس انگيز ترين نهيب هاست.

8. با اين همه، مرا كه سر نيزه او به پيكرم خليده و نيش چنگش كالبدم را به دندان گزيده، سرزنش مى كنى؟

9. نه، به خدا سوگند كه او جز شير بيسته زار و پدر شير بچگان نيست كه شكارهايش به كامش گسيل مى شوند.

10. با وجود آن برخورد مرگبار، من اينك زنده و باقى مانده ام و خونم در آن رزمگاه پر مخافت بر زمين نريخت.

11. اگر در حقيقت عظمت او شك دارى، خود گردى برانگيز و به ميدانش برو، ورنه گفته هايت جز ياوه سرايي هاى پوچ نباشد.

عياض شمالى نيز خطاب به شرحبيل، درباره بى نتيجه بودن جنگ با على (عليه السلام)، اشعارى فرستاد كه در بحث اتهامات دشمنان به على (عليه السلام)، در خصوص قتل عثمان، گذشت.

ص: 371

دسیسه های معاویه و عمرو بن عاص، در جنگ صفین و عرصه های دیگر، تأثیر خود را بر جای گذاشت و اردوگاه یک پارچه عراقیان را شقه شقه کرد.

یکی از عوامل راه یابی اختلاف در لشکر علی (علیه السلام)، قرار دادن قرآن ها بالای نیزه بود. نصر بن مزاحم، از عمرو بن شمر، از اسماعیل سدی روایت کرد که وی گفت: نُویره بن خالد حارثی مرا حدیث کرد که پسر عمویش نجاشی درباره پیکار صفین چنین سرود:

1. وَمَا دُفِنَتْ قَتْلَى قُرَيْشٍ وَعَامِرٍ بِصَفِّينَ حَتَّىٰ حُكِّمَ الْحَكَمَانِ

2. غَشِينَاهُمْ يَوْمَ الْهَرِيرِ بِعُصْبِهِ يَمَانِيَّةٍ كَالسَّيْلِ سَيْلِ عِرَانَ

3. فَأَصْبَحَ أَهْلُ الشَّامِ قَدْ رَفَعُوا الْقَنَا عَلَيْهَا كِتَابُ اللَّهِ خَيْرُ قُرْآنِ

4. وَنَادَوْا عَلِيًّا يَا ابْنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ أَمَا تَتَّقِي أَنْ يَهْلِكَ الثَّقَلَانِ

5. فَمَنْ لِلذَّرَارِيِّ بَعْدَهَا وَنِسَائِنَا وَمَنْ لِلْحَرِيمِ أَيُّهَا الْفَتِيَانِ (1)

1. کشتگان قریش و بنی عامر در صفین [از فرط زیادی]، تا آن گاه که قرار داوری داوران گذاشته شد، دفن نشده بودند.

2. روز هریر با گروه پیوسته ای یمانی، چون سیلی که از عران فروریزد، بر آنان تاختیم و ایشان را فرا گرفتیم.

3. شامیان صبحگاهان کتاب خدا را که بهترین خواندنی هاست، بر سر نیزه ها برافراشتند.

4. و به علی ندا در دادند. ای پسر عم محمد! آیا پروای آن نداری که جهانیان نابود شوند؟

ص: 372

5. آیا پس از قتل آنان، چه کس عهده دار فرزندان و زنانشان خواهد شد؟ ای جوانمردان چه کسی حریم و ناموس ایشان را نگاهبان شود؟

با این ترفند گروهی از یاران حضرت دست از جنگ کشیدند و امام را متهم کردند که تو با قرآن می جنگی! پس از این نیرنگ، سستی و اختلاف به اردوگاه امام (علیه السلام) حاکم شد و ورق پیروزی به سوی شکست برگشت خورد! بد نیست در اینجا به چند نمونه از اظهارات یاران علی (علیه السلام) که حاکی از وجود اختلاف در لشکر علی (علیه السلام) است، اشاره شود:

نضر بن عجلان انصاری در این زمینه گفت:

1. قَدْ كُنْتُ عَنْ صِفِّينَ فِيمَا قَدْ خَلَا وَ جُنُودِ صِفِّينَ لَعَمْرِي غَافِلًا

2. قَدْ كُنْتُ حَقًّا لَا أَحَازِرُ فِتْنَتَهُ وَ لَقَدْ أَكُونُ بَذَاكَ حَقًّا جَاهِلًا

3. فَرَأَيْتُ فِي جُمُهورِ ذَلِكَ مُعْظَمًا وَ لَقِيْتُ مِنْ لَهَوَاتِ ذَاكَ عَيَاطِلًا

4. كَيْفَ التَّمَرُّقُ وَ الوَصِيُّ إِمَامَنَا لَا كَيْفَ إِلَّا حَيْرَةً وَ تَخَاذُلًا

5. لَا تَعْتَبِنَّ عُقُولُكُمْ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الْبَلَابِلِ عَاقِلًا

6. وَ ذَرُّوا مُعَاوِيَةَ الْعَوِيَّ وَ تَابِعُوا دِينَ الوَصِيِّ تُصَادِفُوهُ عَاجِلًا (1)

1. به جان خودم، من از ماجرای صفین و پیشامدها و لشکریان صفین بی خبر بودم.

2. به راستی، من کسی نبودم که از فتنه ای بهراسم و بپرهیزم. ولی در این مورد به واقع ناآگاه بودم.

3. امری گرانبار را میان توده دیدم و رویدادهای شگفتی را ملاحظه کردم.

4. چرا در حالی که وصی پیامبر، امام و پیشوای ماست، در میان ما پراکندگی 6.

ص: 373

حکمفرما باشد؟ سزاوار نیست که این جز سرگردانی و خواری نباشد.

5. خردهای خود را هرگز به کار نمی اندازید، به راستی از کسی که به گاه آزمون ها و دشواری ها خردمند نباشد، خیری بر نیاید.

6. معاویه گمراه را فرو گذارید و هر چه زودتر از راه وصی پیامبر پیروی کنید.

نصر بن مزاحم می گوید: هنگامی که مردم به مشاجره و مداخله در تصمیمات و رأی علی (علیه السلام) پرداختند، نجاشی، گلایه مندانه از این اختلاف و برای دعوت اصحاب به پیروی از علی (علیه السلام)، اشعاری سرود که در بحث عظمت و بزرگی حق علی (علیه السلام) گذشت.

همچنین وی در سخن دیگر در دفاع از علی (علیه السلام) و لزوم پرهیز از اختلاف چنین گفت:

1. *إِنَّ الْأَرَاقِمَ لَا يَغْشَاهُمْ بُؤْسٌ مَا دَافَعَ اللَّهُ عَنْ حَوْبَاءِ كُرْدُوسٍ*

2. *نَمْتُهُ مِنْ تَغْلِبِ الْعُلَبَا فَوَارِسُهَا تِلْكَ الرَّءُوسُ وَ أَبْنَاءُ الْمَرَائِسِ*

3. *مَا بَالُ كُلِّ أَمِيرٍ يُسْتَرَابُ بِهِ دِينَ صَحِيحٍ وَ رَأَى غَيْرَ مَلْبُوسٍ*

4. *وَالِي عَلِيًّا بَعْدَ بَدِّ مِنْهُ إِذَا مَا صَرَخَ الْغَدْرُ عَنْ رَدِّ الضَّغَائِسِ*

5. *نِعْمَ النَّصِيرُ لِأَهْلِ الْحَقِّ قَدْ عَلِمْتُ عَلِيًّا مَعَدُّ عَلِيٍّ أَنْصَارِ إِبْلِيسَ*

6. *قُلْ لِلَّذِينَ تَرَقَّوْا فِي تَعْتَبِهِ إِنَّ الْبَكَارَةَ لَيْسَتْ كَالْقَنَاعِيسِ*

7. *لَنْ تُدْرِكُوا الدَّهْرَ كُرْدُوساً وَ أُسْرَتَهُ أَبْنَاءُ تُعْلَبَةَ الْحَادِي وَ ذُو الْعِيسِ (1)*

1. بزرگمردان بنی بکر مادام که خداوند از شخص کردوس حمایت می کند، به تنگنا نمی افتند.7.

ص: 374

1- . وقعه صفین، ص 487.

2. این زبده سواران، تبار از تغلب غلبا دارند که همگی سردار و سرور و فرزندان سروران و سالارانند.

3. فرماندهی را که دینی راستین و نظری دور از خطا و اشتباه است، چه پروایی باشد.

4. [دیگران] نخست مگارانہ دم از دوستی با علی (علیه السلام) زدند و چون مکرشان فاش شد، به لجاجت در ایستادند.

5. بهترین یاوران اهل حق [بر ضد یاران ابلیس] چنان که پیداست، بزرگان معد هستند.

6. به آنان که زبان بدگویی بر او دراز کرده اند، بگو: شتر بچگان به سان اشتران هیون کهن نیستند.

7. به روزگاران، کسی چون کردوس و خاندان او و دودمان ثعلبه الحادی و بنوعیس نخواهید یافت.

خالد بن معمر نیز چنین گفت:

1. وَفَتْ لِعَلِيٍّ مِنْ رَبِيعَةَ عَضْبَةَ بِصَمِّ الْعَوَالِي وَالصَّفِيحِ الْمُدَكَّرِ

2. شَقِيْقٌ وَكَرْدُوْسٌ ابْنُ سَيِّدٍ تَغْلِبٍ وَقَدْ قَامَ فِيهَا خَالِدُ بْنُ الْمُعَمَّرِ

3. وَقَارِعَ بِالشُّوْرَى حُرَيْثُ بْنُ جَابِرٍ وَفَازَ بِهَا لَوْ لَا حُضَيْنُ بْنُ مُنْدِرٍ

4. لِأَنَّ حُضَيْنًا قَامَ فِينَا بِحُطْبِهِ مِنَ الْحَقِّ فِيهَا مَيْتَةُ الْمُتَجَبَّرِ

5. أَمْرِنَا بِمِرِّ الْحَقِّ حَتَّى كَانْنَا خِشَاشَ تَفَادَى مِنْ قَطَامٍ بِقَرْقَرٍ

6. وَكَانَ أَبُوهُ خَيْرَ بَكْرٍ بْنِ وَاثِلٍ إِذَا خِيفَ مِنْ يَوْمٍ أَغْرَّ مُشَهَّرٍ

7. نَمَاهُ إِلَى عَلِيَا عُكَّابَةَ عَضْبَةَ وَآبِ أَبِي لِلدَّيْتِهِ أَزْهَرَ (1).

ص: 375

1. گروهی از بنی ربیعہ به علی (علیه السلام) وفادار ماندند و با نیزه های بلند و تیغ های شہرہ خود، از او دفاع کردند.

2. شقیق و کردوس، پسر خواجه تغلب، و در آن میان خالد بن معمر نیز برخاست و سخن گفت.

3. و سخنان حریث بن جابر، شورای جنگ را تحت تأثیر قرار داد که اگر حنین بن منذر نمی بود، وی به [اولویت و] مرادش می رسید.

4. زیرا حنین در میان ما خطبه ای راند که مشوق جانبازی و مرگ در راه خدای با جبروت بود.

5. ما مأمور و مجبوریم که تلخی حقیقت را بچشیم؛ چنان که گویی ما پرنده ای کوچک در برابر شاهین صحرایم.

6. پدر او بهترین فرد نامدار و برجسته تیره بکر بن وائل، و در روزهای هراس انگیز، مددکار دیگران بود.

7. پیوند تباری والا او را بر آورده و برومند کرده و خود نیز مردی است که تن به ذلت و خواری نمی سپرد.

به دنبال این اختلاف که پایه های لشکریان علی (علیه السلام) را به لرزه در آورد، موضوع حکمیت تحمیلی مطرح شد.

حکمیت تحمیلی

اشاره

شواهد تاریخی نشان می دهد که بسیاری از اصحاب علی (علیه السلام) که افرادی ظاہرین بودند، با دیدن صحنه مکر عمرو بن عاص، از ادامه جنگ منصرف شدند و هرکس را که بر ادامه جنگ تأکید می کرد، متهم می کردند که شما با قرآن می جنگید. نظر امام و یاران با بصیرتی چون مالک اشتر، بر ادامه جنگ تا پیروزی

نهایی بود. مالک فریاد می کشید که تا سقوط خیمه فرماندهی شامیان یک قدم بیشتر باقی نمانده است! اما در نهایت علی (علیه السلام) مجبور به صدور دستور عقب نشینی شد و سپس موضوع حکمیت مطرح گردید.

شامیان، فرد مکار و سیاست پیشه ای چون عمرو بن عاص را برای حکمیت به نمایندگی فرستادند. نظر علی (علیه السلام) و دوستانش این بود که عبدالله بن عباس به نمایندگی از عراق در موضوع حکمیت نقش ایفا کند. اما بخشی از یاران دیروز علی (علیه السلام) که امروز شدیداً دچار تزلزل ایمانی و سیاسی شده بودند، عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) را به نمایندگی از سوی عراقیان پیشنهاد کردند. از آنجا که آنان جمعیت کثیری از سپاه امام را تشکیل می دادند، بر دیدگاه خویش در نمایندگی ابوموسی پای فشردند و موضوع را پیش بردند.

ایمن بن حریم اسدی که از معاویه و علی (علیه السلام) کناره گرفته بود، ولی آرزومند بود موضوع حکمیت به سود عراقیان تمام شود، ابیات زیر را سرود و فرستاد:

1. لَوْ كَانَ لِلْقَوْمِ رَأْيٌ يُعْصَمُونَ بِهِ مِنَ الضَّلَالِ رَمَوْكُم بِابْنِ عَبَّاسٍ
2. لِلَّهِ دَرُّ أَبِيهِ أَيَّمَا رَجُلٍ مَا مِثْلُهُ لِفِصَالِ الْخَطْبِ فِي النَّاسِ
3. لَكِنْ رَمَوْكُم بِشَيْخٍ مِنْ ذَوِي يَمَنٍ لَمْ يَدْرِ مَا ضَرَبُ أَحْمَاسٍ لِأَسْدَاسٍ
4. إِنْ يَحُلْ عَمْرُو بِهِ يَقْدِفُهُ فِي لَجَجٍ يَهْوِي بِهِ النَّجْمُ تَيْسَاءَ بَيْنَ أُنْيَاسِ
5. أَلْبَغْ لَدَيْكَ عَلِيًّا غَيْرَ عَاتِيهِ قَوْلَ امْرِئٍ لَا يَرَى بِالْحَقِّ مِنْ بَأْسِ
6. مَا الْأَشْعَرِيُّ بِمَأْمُونٍ أَبَا حَسَنِ فَاَعْلَمْ هُدَيْتَ وَ لَيْسَ الْعَجْزُ كَالرَّأْسِ
7. فَاصْدِمْ بِصَاحِبِكَ الْأَذْنَى زَعِيمَهُمْ إِنَّ ابْنَ عَمِّكَ عَبَّاسٍ هُوَ الْأَسَى (1)3.

ص: 377

1. اگر قوم را رأی خردمندانه ای شاید که از گمراهی محفوظ مانند، باید ابن عباس را گسیل دارند.
 2. خدا پدرش را رحمت کند، چه بزرگمردی است که در میانه مردم برای حل مشکلات بی همتاست.
 3. ولی اینک کار شما را به سالخورده مردی یمنی وانهادند که خود حاصل ضرب پنج در شش را نمی داند.
 4. اگر عمرو با او به خلوت نشیند، وی را به گرداب های نیرنگ خود در افکند و آن قوچ گم کرده راه را به امید دستیابی بر ستاره نگونسار کند.
 5. [ای پیک] بدون شماتت [و علامت]، از پیش خود، سخن [و اندرز] مردی را که از گفتن حق پروایی ندارد.
 6. به علی بازگو: ای ابوالحسن، این اشعری مورد اطمینان نیست. بدان که [خیرخواهانه] رهنمایی شدی و آگاه باش که پای چون سر، و دون چون والا نباشد.
 7. به یار نزدیک تر خود که پیشوای آن قوم است، یعنی به پسرعمویت ابن عباس توجه کن و او را برگزین که شایسته تر است.
- نصر بن مزاحم گوید: در حدیث محمد بن عبیدالله، از جرجانی آمده است که گفت: چون ابوموسی آهنگ حرکت کرد، شریح برخاست و دست ابوموسی را گرفت و گفت: «ای ابوموسی! تو را به کاری گران گماشته اند که [اگر کاهلی کنی] در دسرش نخواست و شکافش به هم برنیاید». شریح همچنین در این باره این اشعار را سرود:

1. أبا موسى رُميت بِشَرِّ حَصَمٍ فَلَا تَضَعِ الْعِرَاقَ فَدَتَكَ نَفْسِي
2. وَأَعْطِ الْحَقَّ شَامَهُمْ وَخُذْهُ فَإِنَّ الْيَوْمَ فِي مَهَلٍ كَأَمْسٍ
3. وَإِنَّ غَدًا يَجِيءُ بِمَا عَلَيْهِ يَدُورُ الْأَمْرُ مِنْ سَعْدٍ وَنَحْسٍ
4. وَلَا يَخْذَعَكَ عَمْرٌو إِنَّ عَمْرًا عَدُوُّ اللَّهِ مَطْلَعُ كُلِّ شَمْسٍ
5. لَهُ خُدَعٌ يَحَارُ الْعَقْلُ فِيهَا مُمَوَّهَةٌ مُزْخَرَفَةٌ بِلَبْسٍ
6. فَلَا تَجْعَلْ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ كَشَيْخٍ فِي الْحَوَادِثِ غَيْرِ نَكْسٍ
7. هَدَاهُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ فَرَدًّا سَوَى بِنْتِ النَّبِيِّ وَ أَى عُرْسٍ (1)

1. ای ابوموسی تو را برابر بدترین حریف افکنده اند، جانم به قربانت، عراق را خوار و تباه مکن.
2. مبادا حق را به شام دهی و جانب آنها را بگیری که مهلت امروز به دیروز ماند.
3. و چون فردا با تمام دستاوردها و پیامدهای خود در رسد، کار به بخت یاری یاد.

ص: 379

1- . وقعه صفین، ص 535. چون علی (علیه السلام) آهنگ عزیمت به نخیله کرد، زیاد بن نضر را به سرداری پیشتازان و شریح بن هانی را به فرماندهی گروهی دیگر برگزید که اینان قبلاً از سرداران مذحج و اشعریان بودند. سپس در خصوص هماهنگی بیشتر سفارش کرد. آن دو هم به جان پذیرفتند. آن دو فرماندهی دوازده هزار سپاه را عهده دار شدند. در قضیه حکمیت علی (علیه السلام) چهارصد تن را فرستاد و شریح بن هانی، حارثی را به نگهبانی آنها گماشت و عبدالله بن عباس را برای نمازگزاری بر آنان و تصدی کارهایشان گسیل فرمود که ابوموسی اشعری نیز با ایشان بود. معاویه نیز عمرو بن عاص را همراه چهارصد تن گسیل داشت؛ چون ابوموسی آهنگ حرکت کرد، شریح برخاست و به او سفارش های لازم را کرد. اما وقتی عمرو بن عاص خدعه کرد. شریح بن هانی به عمرو حمله کرد و تازیانه بر سر و رویش کوفت و پسر عمرو به شریح حمله نمود و با تازیانه او را زد.

4. مبادا عمرو و تورا بفریید که عمرو به هر بامداد [چون از جا خیزد از صبح تا شام] دشمن خدا باشد.

5. او را گونه گون نیرنگ هاست که عقل در آن حیران ماند و آن همه را زرانود کرده است و به صورت نگاری آراسته کند.

6. پس معاویه بن حرب را در این ماجرا چون شیخ و پیشوایی بی رقیب و بی عیب قرار مده.

7. خداوند او را به رهبری فردی رهنمون شود که همسر دختر پیامبر است و چه نیک و خجسته دامادی است.

وقتی ابوموسی اشعری، برای حکمیت، به سمت دومه الجندل به راه افتاد، دوستان علی (علیه السلام) ناراحت شدند و اظهار تاسف کردند. احنف نزد امام (علیه السلام) آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند که ابوموسی نخستین گره خویش را از اولین مشک خود بر آورد [و ماهیت خود را آشکار کرد]. به نظر من، ما کسی را گسیل داشته ایم که با عزل تو مخالفتی ندارد. علی (علیه السلام) گفت: «ای احنف! خداوند بر کار خود چیره است». گفت: «ای امیر مؤمنان، ما نیز از همین نگرانیم [که این امر مهم به دست بی خردی چون ابوموسی سپرده شده است]. احنف گفت و گویی با ابوموسی نیز در خصوص خطیر بودن وظیفه وی انجام داد. وقتی این گفت و گو میان مردم پراکنده شد، شنی پا در رکاب کرد و این ابیات را برای ابوموسی سرود و فرستاد:

1. أبا مُوسَى جَزَاكَ اللهُ خَيْرًا عِرَاقَكَ إِنَّ حَطَّكَ فِي الْعِرَاقِ
2. وَإِنَّ الشَّامَ قَدْ نَصَبُوا إِمَامًا مِنَ الْأَحْزَابِ مَعْرُوفَ النَّفَاقِ
3. وَإِنَّا لَا نَزَالُ لَهُمْ عَدُوًّا أَبَا مُوسَى إِلَى يَوْمِ التَّلَاقِ
4. فَلَا تَجْعَلْ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ إِمَامًا مَا مَشَتْ قَدَمٌ بِسَاقِ
5. وَلَا يَحْدَعَكَ عَمْرُو إِنَّ عَمْرًا أَبَا مُوسَى تَحَامَاهُ الرَّوَاقِ
6. فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ وَأَنْهَجْ طَرِيقَكَ لَا تَزَلْ بِكَ الْمَرَاقِ
7. سَتَلْقَاهُ أَبَا مُوسَى مَلِيًّا بِمَرِّ الْقَوْلِ مِنْ حَقِّ الْخِنَاقِ
8. وَلَا تَحْكُمُ بَأَنَّ سِوَى عَلِيٍّ إِمَامًا إِنَّ هَذَا الشَّرُّ بَاقٍ (1)

1. ای ابوموسی، خدایت جزای خیر دهاد، مواظب عراق خود باش که بهره تو در [حفظ مصلحت] عراق است.
2. به راستی شامیان پیشوایی از میان احزاب مخالف بر خود گماشته اند که به نفاق معروف است.
3. ای ابوموسی ما همواره تا به روز رستاخیز با آنان دشمنیم.
4. چندان که گام از گام بر توانی داشت [و جان در بدن داری]، معاویه بن حرب را به پیشوایی مگیر.
5. ابوموسی، مبادا عمرو تو را بفریید که عمرو به راستی ماری گزنده است که افسونگرانش فسون نتوانند کرد.
6. از او بر حذر باش و راه راست خود را پیش گیر که دچار لغزش نشوی.
7. ای ابوموسی [انبان دروغ] او را انباشته از سخنانی تلخ و ناهنجار خواهی دید.

ص: 381

که از حَقگوی بسی دور است.

8. داوری بر آن مکن که جز علی، دیگری پیشوای ما گردد؛ چه آن داوری شری پایدار خواهد بود.

صَلْتَانِ عَبْدِ نَبِيِّكَ كَمَا بِالْحَقِّ تَقْبَلُهُ مِنْهُمَا وَإِلَّا أَنْزَلْنَاهَا كَرَاهِيَةِ الْبُكَرِ

1. لَعَمْرُكَ لَا أَلْفَى مَدَى الدَّهْرِ خَالِعًا عَلِيًّا بِقَوْلِ الْأَشْعَرِيِّ وَلَا عَمْرٍو

2. فَإِنْ يَحْكُمَا بِالْحَقِّ تَقْبَلُهُ مِنْهُمَا وَإِلَّا أَنْزَلْنَاهَا كَرَاهِيَةِ الْبُكَرِ

3. وَ لَسْنَا نَقُولُ الدَّهْرَ ذَاكَ إِلَيْهِمَا وَفِي ذَاكَ لَوْ قُلْنَا قَاصِمَهُ الظَّهْرَ

4. وَ لَكِنْ نَقُولُ الْأَمْرَ وَ النَّهْيَ كُلَّهُ إِلَيْهِ وَفِي كَفَّيْنِهِ عَاقِبَةُ الْأَمْرِ

5. وَمَا الْيَوْمُ إِلَّا مِثْلُ أَمْسٍ وَ إِنَّا لَعَفَى وَشَلِ الضَّخْضَاحِ أَوْ لُجَّةِ الْبَحْرِ (1)

1. به جان تو که تا زمانه به جاست، به گفته اشعری یا عمرو به خلع علی رضا ندهم.

2. اگر به حق داوری کردند، از آن دو می پذیریم. وگرنه آن را چون آوای شتربچه نمود، شوم شماریم.

3. ما سرنوشت روزگار خود را به کف آنان و نمی نهیم که اگر چنین کنیم و تن سپاریم، پشت خود را شکسته ایم.

4. ولی شرط امر به معروف و نهی از منکر را به تمامی به جای آریم و بگوییم و البته سرانجام کار به دست خداست.

5. امروز نیز بسان دیروز است و ما یا در تنگ آبی سراب گونه یا گرفتار گردابی ژرف به دریا هستیم.

چون مردم شعر صلطان را شنیدند، ضد ابو موسی انگیزته شدند و او را کاهل 8.

ص: 382

1- . وقعه صفین، ص 538.

دانستند و گمان های بد بر او بردند. [از آن سوی] دو داور در دومه الجندل به یکدیگر رسیدند، اما هیچ گفت وگویی با یکدیگر نمی کردند.

همچنین ابومحمد نافع بن أسود تمیمی، خطاب به علی (علیه السلام) اشعاری را بیان کرد که با بیت ذیل آغاز می شود:

أَلَا أُلْبِغَا عَنِّي عَلِيًّا تَحِيَّةً فَقَدْ قَبِلَ الصَّمَاءَ لَمَّا اسْتَقَلَّتْ (1)

این اشعار در بحث تجدید بنای دین به دست علی (علیه السلام) ذکر شد.

یکی از کسانی که نام وی، در دوران خلافت علی (علیه السلام) سر زبان ها افتاده بود، سعد بن ابی وقاص است. وی از علی و معاویه کناره گرفته بود و در آگیری متعلق به قبیله بنی سلیم، در سرزمین بادیه، منزل گزیده و اخبار را پیگیری می کرد. وی مردی رزم آور و صاحب نظر بود و میان قریش شأن و مقامی داشت و از علی (علیه السلام) و معاویه، هیچ کدام، طرفداری نمی کرد. روزی پسرش، عمر بن سعد بود، پدر صدا کرد و پسر گفت: «مردم به صفین با یکدیگر درگیر شدند و خبر ماجرابی که بر آنها گذشت به تو رسیده است. می دانی که تا پای نابودی جنگیده اند و سپس عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص را برای داوری گماشته اند. تو از اصحاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و از اعضای شورایی و کسی هستی که پیامبر خدا درباره ات گفت: «از نفرین های وی پرهیزید» و هرگز در کاری که این امت را ناخوشایند باشد، وارد نشده ای. پس به دومه الجندل برو که بی گمان فردا تو صاحب آنی (ابتکار را به دست داری)». گفت: «ای عمر! دست بردار؛ چراکه من از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می گفت: «پس از من فتنه ای پدید آید که بهترین مردم3.

ص: 383

در آن هنگامه کسی باشد که از آن پرهیزد و بر کنار ماند». این کاری است که من آغازش را ندیده ام و بنابراین نمی خواهم پایش را ببینم. ولی اگر می خواستم دستی در این کار داشته باشم، البته همدست علی (علیه السلام) می شدم. دیدم این قوم مرا با تهدید شمشیر، به کاری ناخواه می کشند و من مردن را بر آتش دوزخ ترجیح دادم. اینک امشب نزد پدرت بمان... چون شب نیک تیره شد، پدر به صدای بلند، چنان که پسرش بشنود، این اشعار را خواند:

1. دَعَوْتَ أَبَاكَ الْيَوْمَ وَاللَّهِ لِلذِّي

دَعَانِي إِلَيْهِ الْقَوْمُ وَالْأَمْرُ مُقْبِلٌ 2. قُلْتُ لَهُمْ: لَلْمَوْتُ أَهْوَنُ جَزَعَهُ

مِنَ النَّارِ فَاسْتَبِقُوا أَحَاكُمُ أَوْ اقْتُلُوا 3. فَكَفُّوا وَقَالُوا: إِنَّ سَعْدَ بْنَ مَالِكٍ

مُزْخَرَفٌ جَهْلٍ وَالْمُجَهَّلُ أَجْهَلُ 4. فَلَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ قَدْ جَدَّ جِدَّهُ

وَكَاشَفْنَا يَوْمَ آخَرٍ مُّحَجَّلٌ 5. هَرَبْتُ بِدِينِي وَالْحَوَادِثُ جَمَّةٌ

وَفِي الْأَرْضِ أَمْنٌ وَاسِعٌ وَمُعَوَّلٌ 6. قُلْتُ: مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ شَرِّ فِتْنَتِهِ

لَهَا آخِرٌ لَا يُسْتَقَالُ وَأَوَّلٌ 7. وَ لَوْ كُنْتُ يَوْمًا لَا مَحَالَهَ وَافِدًا

تَبِعْتُ عَلِيًّا وَالْهُوَى حَيْثُ يُجْعَلُ 8. وَ لَكِنِّي زَاوَلْتُ نَفْسًا شَحِيحَةً

عَلَى دِينِهَا تَأْتِي عَلَيَّ وَ تَبْخَلُ 9. فَأَمَّا ابْنُ هِنْدٍ فَالْتَّرَابُ بِوَجْهِهِ

وَ إِنَّ هَوَايَ عَن هَوَاهُ لَا مَبِيلُ 10. فَيَا عُمَرَ اذْجِعْ بِالنَّصِيحَةِ إِنِّي

سَأَصْبِرُ هَذَا الْعَامَ وَالصَّبْرُ أَجْمَلُ (1)

1. امروز پدرت را به کاری خواندی، به خدا سوگند، آن قوم نیز پیش تر مرا به همان کار خواندند. 0.

ص: 384

1- . وقعه صفین، ص 540.

2. بدیشان گفتم: بی گمان مرگ از آتش دوزخ گواراتر است، خواهید برادر خود را زنده گذارید یا او را بکشید.
3. پس دست برداشتند و گفتند سعد بن مالک، پوچ گرای نادان و خرف شده ای بی خرد است.
4. چون دیدم کار به منتهای شدت خود رسیده و روزی سخت دشوار رخ نموده است.
5. در برابر انبوه حوادث ناگوار، دین خود را پیشه کردم و به گوشه ای گریختم که در زمین، جای های امن و آرامشی گسترده است.
6. گفتم، پناه بر خدا، از شرّ فتنه ای که آن را آغازی دردناک و پایانی بی انتهاست.
7. اگر روزی ناچار به نمایندگی می رفتم، بی گمان از علی (علیه السلام) پیروی می کردم و دلم در قرارگاه او قرار می گرفت.
8. ولی من نفس خویشتن دار خود را به آیینی که دارد، به کار گرفتم و نفس، بخیلی کرد و بر من خودداری روا داشت.
9. اما درباره پسر هند، خاک بر رخسار او باد که به راستی آرمان من با آرزوی او بسی تفاوت دارد.
10. ای عمر! با این اندرز خیراندیشانه بازگرد، من امسال صبر خواهم کرد که صبر زیباترین خصال است.

نظائر عمرو بن عاص در احترام نهادن به ابوموسی

هنگامی که عمرو و ابوموسی در دومه الجندل ملاقات کردند، عمرو می کوشید ابوموسی را در سخن گفتن مقدم دارد و می گفت: تو پیش از من با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مصاحبت داشته ای و به سن از من بزرگ تری. پس نخست تو سخن گوی و من پس از تو سخن گویم. عمرو رفته رفته ابوموسی را عادت می داد که در هر چیزی

مقدم باشد و بدین ترتیب فریض داد تا در خلع علی (علیه السلام) نیز پیش افتد.

راوی گوید: آن دو به بررسی پرداختند، ولی بر کسی توافق نکردند. عمرو خلافت را برای معاویه می خواست و ابوموسی مخالف می کرد. سپس برای پسر خود می خواست و ابوموسی مخالف بود. از این سو ابوموسی خلافت را برای عبدالله بن عمر می خواست و عمرو مخالف بود. آن گاه عمرو گفت: «ای ابوموسی، به من بگو رأی [نهایی] تو چیست؟» گفت: «رأی من آن است که این هر دو مرد، (علی و معاویه) را خلع کنیم و سپس کار تعیین خلیفه را به شورایی از مسلمانان واگذاریم که هرکس را خواهند و خوش دارند، برای خود برگزینند». عمرو به او گفت: «رأی درست همین است که نظر توست». سپس گفت: «ای ابوموسی، عراقیان بیش از شامیان به تو اعتماد ندارند؛ زیرا تو در قتل عثمان متأثر و خشمگین شده و با دو دستگی و پراکندگی نیز مخالف و دشمنی. تو حال معاویه را در قریش و شرف او را در دودمان عبد مناف می دانی. وی پسر هند و پسر ابی سفیان است. اینک نظرت چیست؟» ابوموسی گفت: «خیر است. اما اعتماد شامیان به من چگونه باشد، در حالی که من همراه علی (علیه السلام) بر آنان در آمدم؟ اما خشم من بر قتل عثمان، اگر من در آنجا حضور می داشتم، بی گمان به وی یاری می دادم. اما اینکه فتنه ها را خوش ندارم، از آن روست که خدا فتنه ها را زشت شمرده است. اما [درباره] معاویه [باید بگوییم] او شریف تر از علی (علیه السلام) نیست».

ابوموسی با این سخنان، عمرو را از خود دور کرد و عمرو اندوهگین بازگشت. عمرو بن عاص، پسر عموی نوجوانی داشت که با او همراه بود. آن نوجوان در خصوص چگونگی موفقیت عمرو عاص در حکمیت، اشعاری این

چنین سرود که در تصمیم گیری وی بسیار مؤثر بود:

1. يَا عَمْرُو إِنَّكَ لِلْأُمُورِ مُجَرَّبٌ فَارْزُقْ وَلَا تَقْذِفْ بِرَأْيِكَ أَجْمَعَ

2. وَاسْتَبَقِي مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتَ فَإِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي رَأْيٍ إِذَا لَمْ يَنْفَعِ

3. وَاخْلَعْ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ خُدَعَهُ يَخْلَعُ عَلَيَّأ سَاعَةً وَتَصَنَّعَ

3. وَاجْعَلْهُ قَبْلَكَ ثُمَّ قُلْ مِنْ بَعْدِهِ أَذْهَبَ فَمَا لَكَ فِي ابْنِ هِنْدٍ مَطْمَعُ

4. تِلْكَ الْحَدِيثُ إِنَّ أَرَدْتَ خِدَاعَهُ وَالرَّاقِصَاتِ إِلَى مَنِّي خُذْ أَوْ دَعْ (1)

1. ای عمرو تو در کارها بس آزموده شده ای، نرمش به کار بر و تمام اندیشه و آرائت را یکجا بیرون مریز.

2. آن مقدار از نظرت را که توانی پوشیده و مکتوم نگه دار؛ زیرا در اعلام نظری که سودی ندهد، خیری نباشد.

3. معاویه بن حرب را [در خلوت پیش ابوموسی] به دروغ خلع کن تا در همان حال علی (علیه السلام) نیز خلع شود.

4. ولی کار را به گونه ای بساز که او را [در جمع] پیش از خود به گفتار واداری و خود پس از وی سخن گویی. آن گاه کار تمام است. برو که آنچه از پسر هند طمع داری، از آن توست.

5. اگر قصد نیرنگ زدن داری، سوگند به اشتران پوینده راه منا که این نیرنگی کارآمدست؛ خواهی بپذیر و خواهی رها کن.

عمرو این تدبیر را درست دید و همین طریق را پیموده اند: نخست ابوموسی به سخن درآمد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «رأی من و عمرو بر یک 5».

ص: 387

امر قرار گرفته است که امیدواریم با اجرای آن، خداوند کار این امت را به صلاح کشاند». عمرو گفت:

«راست می گوید!» سپس گفت: «ای ابوموسی! پس تو سخن گوی». ابوموسی بر فراز منبر رفت تا سخن گوید. ابن عباس وی را خواند و گفت: «وای بر تو [مواظب باش]، من یقین دارم که او قصد فریب تو را دارد. اگر شما هر دو بر امر واحدی توافق کرده اید، بگذار او پیش از تو درباره آن سخن گوید و آن گاه تو پس از وی سخن گوی؛ زیرا عمرو مرد حيله گری است و من ایمن نیستم که او بدان چه شما [در خلوت] میان خود توافق کرده و هر دو بدان رضا داده اید، وفا کند و می دانم چون تو میان مردم به پا خیزی و سخن گویی، با تو مخالفت خواهد کرد».

ابوموسی که مردی کودن بود، گفت: «[این سخن ها را کنار بگذار] ما توافق کرده ایم». از این رو پیش افتاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «ای مردم! ما در کار این امت نگرستیم و دیدیم هیچ چیز کارسازتر و التیام بخش تر از آن نیست که کارهای امت به اختلاف نکشد. بنابراین رأی من و همتایم، عمرو، بر این قرار گرفت که علی و معاویه را خلع کنیم و تعیین آینده این امر را به شورایی از مسلمانان بسپاریم که هرکس را خوش دارند، به ولایت امور خویش گمارند. اینک من، علی [علیه السلام] و معاویه را خلع کردم. شما خود کار خویش را به دست گیرید و هرکس را شایسته می دانید، به ولایت بر خود گمارید». سپس به کناری رفت و نشست.

آن گاه عمرو بن عاص در جای او ایستاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و

سپس گفت: «این مرد آنچه شنیدید، گفت و مولای خود را خلع کرد. من نیز مولای او را، همچنان که او وی را خلع کرد، خلع کردم و مولای خود معاویه را [بر خلافت] استوار می دارم. وی دست نشانده و دوست دار عثمان و خواستار انتقام خون او، و شایسته ترین مردم بدین مقام است».

ابوموسی به او گفت: «خدایت کامروا نکند که به غدر ناپیمانی کردی و فجور ورزیدی؛ به راستی در مثل به سگ مانی که: (إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ...) اگر او را تعقیب کنی یا به حال خود گذاری، پارس کند». (1)

پس عمرو به او گفت: «راستی که تو در مثل به درازگوش مانی؛ (الْحِمَارُ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) (2)؛ درازگوشی که کتابی چند بر پشت کشد.

شریح بن هانی به عمرو حمله کرد و تازیانه بر سر و رویش کوفت و پسر عمرو به شریح حمله نمود و با تازیانه او را زد و مردم برخاستند و میانه را گرفتند. شریح چندی بعد می گفت: «از هیچ چیز بدین اندازه پشیمان نیستم که کاش به جای تازیانه او را به شمشیر می زدم». یاران علی (علیه السلام) از ابوموسی خواستند که از آنجا برود و او بر ناقه خود نشست و رهسپار مکه شد. ابن عباس می گفت: خدا ابوموسی را روسیاه کند. من [پیشاپیش] او را بر حذر داشتم و به رأی خردمندانه رهنمون شدم. ولی او خرد نوزید. ابوموسی نیز خود می گفت: «این عباس مرا از نیرنگ آن تبهکار بر حذر داشته بود، ولی من به او اطمینان کردم و می پنداشتم که وی چیزی را بر خیرخواهی برای امت ترجیح نمی دهد». 5.

ص: 389

1- . اعراف: 176.

2- . جمعه: 5.

عمرو بن عاص بعد از حيله گری های خود که جریان امر حکمیت را به نفع معاویه رقم زد، گزارش ماجرای حکمیت را به معاویه ارسال کرد.

عمرو بن عاص هنگامی که به ابوموسی نیرنگ نمود، اشعاری این چنین سرود:

1. خَدَعْتُ أَبَا مُوسَى خَدِيعَةَ شَيْطَانٍ يُخَادِعُ سَقْبًا فِي فَلَاهِ مِنَ الْأَرْضِ

2. فَقُلْتُ لَهُ إِنَّا كَرِهْنَا كَلِيهِمَا فَخَلَعَهُمَا قَبْلَ الثَّلَاثِ وَالذَّحْضِ

3. فَإِنَّهَا لَا يُغْضِيَانِ عَلَيَّ قَدَى مِنَ الدَّهْرِ حَتَّى يَفْصِلَانِ عَلَيَّ أَمْضِ

4. فَطَاوَعَنِي حَتَّى خَلَعْتُ أَخَاهُمْ وَصَارَ أَخُونَا مُسْتَقِيمًا لَدَى الْقَبْضِ

5. وَإِنَّ ابْنَ حَرْبٍ غَيْرَ مُعْطِيهِمُ الْوَلَا وَ لَا الْهَاشِمِيَّ الدَّهْرَ أَوْ يَرْبَعَ الْحَمَضِ (1)

1. به ابوموسی نیرنگی کلان زدم؛ چنان که شتر بچه ای نادان در زمینی بر آمده فریب داده شود.

2. به او گفتم: ما هیچ یک از آن دو [پیشوا] را خوش نداریم. پس پیش از آنکه دشواری ها و لغزش ها بیشتر شود، هر دو را خلع می کنیم.

3. چه آن دو هرگز ذره ای با هم توافقی ندارند و هر یک بر باطل، راهی جدا از آن دیگری در پیش گرفته اند.

4. وی سخن مرا پذیرفت تا آنکه رفیق [و مولای] ایشان را خلع کردم و رفیق ما مستقیماً زمامدار شد.

5. در حالی که پسر حرب تن به ولایت آنها نمی سپرد و هاشمی نیز هرگز حاضر به قبول وی نمی شد.0.

ص: 390

ابن عباس وقتی آن را شنید در پاسخش اشعار ذیل را سرود:

1. كَذَبْتَ وَ لَكِنَّ مِثْلَكَ الْيَوْمَ فَاسِقٌ عَلَى أَمْرِكُمْ يَبْغِي لَنَا الشَّرَّ وَالْعِزْلَا
2. وَ تَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مِنْكَ خَدِيعَةٌ إِلَيْهِ وَ كُلُّ الْقَوْلِ فِي شَأْنِكُمْ فَضْلًا
3. فَأَنْتُمْ وَ رَبُّ الْبَيْتِ قَدْ صَارَ دِينُكُمْ خِلَافًا لِدِينِ الْمُصْطَفَى الطَّيِّبِ الْعَدْلَا
4. أَعَادَيْتُمْ حُبَّ النَّبِيِّ وَ نَفْسَهُ فَمَا لَكُمْ مِنْ سَابِقَاتٍ وَ لَا فَضْلًا
5. وَ أَنْتُمْ وَ رَبُّ الْبَيْتِ أَحْبَبْتُ مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ ذَا نَعْلَيْنِ أَوْ حَافِيًا رَجُلًا
6. عَدَرْتُمْ وَ كَانَ الْعَدْرُ مِنْكُمْ سَجِيَّةً كَانَ لَمْ يَكُنْ حَزَنًا وَ أَنْ لَمْ يَكُنْ نَسْلًا (1)

1. دروغ گفתי، اما امروز داوری بی ارزشش چون تو تبهکاری، برای ما شرّ و معزولی [مولایمان] را به بار آورده است.
2. ادعا می کنی که این کار نیرنگی بوده است که توبه او زده ای [و کارگر افتاده] و هر سخن دیگری درباره شما زیاد است.
3. سوگند به پروردگار کعبه که آیین شما به راهی بر خلاف دین پاک و عادلانه مصطفی در افتاد.
4. با دوستداران پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آن کس که چون خود اوست، دشمنی ورزیدید. شما را چه شد که سوابق و برتری او را در اسلام نادیده گرفتید؟
5. سوگند به پروردگار کعبه، شما پلیدترین کسانی که روی زمین، پوشیده پا یا برهنه پا، [از توانگر و درویش] گام می زنند.
6. حيله کردید، و حيله گری خوی و خصلت شماست؛ چنان [رذیلانه] که گویی شما را دودمان و تبار و نسل والایی نبوده است. 1.

ص: 391

1- . وقعه صفین، ص 551.

سعید بن قیس همدانی در جلسه داوری برخاست و خطاب به داوران گفت: «به خدا سوگند اگر بر راه هدایت نیز اتفاق می کردید، بر ما چیزی بیش از آنکه اینک بر آیم، نمی افزودید. از این رو گمراهی شما برای ما الزام آور نیست. شما در پایان کارتان به همان (اختلافی) رسیدید که در آغاز داشتید و من امروز در هواداری علی (علیه السلام) چنانم که همگی دیروز چنان بودیم».

دیگر مردم نیز، جز اشعث بن قیس، سخن گفتند. کردوس بن هانی (1) خطاب به سعید بن قیس گفت: «ای برادر ربیعی، به خدا سوگند، من یقین دارم که تو اولین کسی باشی که بدین امر [ناهنجار] رضایت دارد و آن گاه به خشم درآمد و چنین سرود:

1. أَيَا لَيْتَ مَنْ يَرْضَى مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ بِعَمْرٍو وَ عَبْدِ اللَّهِ فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ

2. رَضِينَا بِحُكْمِ اللَّهِ لَا حُكْمَ غَيْرِهِ وَ بِاللَّهِ رَبًّا وَ النَّبِيَّ وَ بِالذِّكْرِ

3. وَ بِالْأَصْلَحِ الْهَادِي عَلِيٍّ إِمَامِنَا رَضِينَا بِذَاكَ الشَّيْخِ فِي الْعُسْرِ وَ الْبُسْرِ

4. رَضِينَا بِهِ حَيًّا وَ مَيِّتًا وَ إِنَّهُ إِمَامٌ هُدَى فِي الْحُكْمِ وَ النَّهْيِ وَ الْأَمْرِ

5. فَمَنْ قَالَ: لَا قُلْنَا: بَلَى إِنْ أَمْرُهُ لَأَفْضَلُ مَا تُعْطَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

6. وَ مَا لِابْنِ هِنْدٍ يَبْعُهُ فِي رِقَابِنَا وَ مَا بَيْنَنَا غَيْرُ الْمُتَّقَفَةِ السُّمْرِ

7. وَ يَبِيضُ تَزِيلُ الْأَهَامِ عَنْ مُسْتَفْرَّهِ وَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ الْوَلَاءِ آخِرَ الدَّهْرِ

8. أَبَتْ لِي أَشْيَاخُ الْأَرَاقِمِ سُبَّةً أُسَبُّ بِهَا حَتَّى أُغَيَّبَ فِي الْقَبْرِ (2) 8.

ص: 392

1- . کردوس بن هانی بکری، از قبیله ربیعه و از یاران علی (علیه السلام) بود.

2- . وقعه صفین، ص 548.

1. ای کاش تمام مردمی که به داوری عمرو و عبدالله رضایت داده اند، به ژرف گردابی در دریا فرو روند.
 2. ما فقط به حکم خدا رضا داده ایم و جز او را حکمی نباشد و به خداوند، پروردگار خویش و پیامبر و به نام خدا رضا دادیم.
 3. و بدان رهنمای بلندپیشانی، علی [علیه السلام]، پیشوای خود، بدان پیر راستین، در سختی و آسایش رضا دادیم.
 4. به او رضایت دادیم؛ چه بمیریم و چه بمانیم و به راستی او در امر و نهی و حکمرانی، ما را امام و پیشوای رهنماست.
 5. هرکس گوید: نه، ما گوئیم: آری؛ زیرا حکم فرمانروایی او بهترین ره آوردی است که به شب قدر نازل شده است.
 6. پسر هند را برگردن ما بیعتی نیست و میان ما جز نیزه و سنان به کار نیاید.
 7. و تیغ آبداری که چون به جولان در آید، سرها را بگیرد. تا پایان روزگار دوستداری و سرسپردگی به او از ما دور باد.
 8. پیران نامدار و نژاد عرب، مرا از چنین ننگی باز می دارند و من تا آن دم که به گور روم نیز امتناع خواهم کرد.
- یزید بن اسد که از سرداران معاویه بود، به سخن در آمد و گفت: «ای مردم عراق، از خدای پرهیزید که کمترین ره آورد آنچه ما و شما دیروز بدان گرفتار بودیم، (جنگ)، نیستی و نابودی همگانی است. اینک دیدگان همه به سوی صلح و سازش دوخته شده است». یکی از یاران علی (علیه السلام) پاسخ داد و سرود:

عَدَرْتُمْ وَكَانَ الْعَدْرُ مِنْكُمْ سَجِيَّةً فَمَا صَرَرْنَا عَدْرَ اللَّيْمِ وَصَاحِبِهِ

وَسَمَّيْتُمْ شَرَّ الْبَرِيَّةِ مُؤْمِنًا كَذَبْتُمْ فَشَرُّ النَّاسِ لِلنَّاسِ كَاذِبُهُ

وَلَكُمْ بَإِنَّ حَرْبٍ بَصِيرَةٌ بَلَعَنَ رَسُولَ اللَّهِ إِذْ كَانَ كَاتِبَهُ (1)

با ما غدر کردید و مکر و ناپیمانی خصلت شما بود. ما را از ترفند آن فرومایه مرد و مولایش چه زیان باشد؟

شما بدترین مردم زمانه را مؤمن خواندید، دروغ گفتید و بدترین کس آن است که با مردم دروغ گوید.

شما خود خوب می دانید که پسر حرب، با آنکه کاتب پیامبر خدا بود، مورد لعن آن حضرت قرار گرفت.

بعد از قضیه حکمیت، ابوموسی راهی مکه شد و به طواف کعبه پرداخت. نصر بن مزاحم می گوید: عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از طاوس برایم روایت کرد که گفت: هنگامی که ابوموسی گرد کعبه می گشت، به او گفتم: «آیا این همان فتنه ای است که خبرش را شنیده بودم؟» گفت: «ای برادرزاده من! این فقط یک چشمه از چشمه های فتنه است؛ چه بر سرتان آید آن گاه که گران گردونه آن به تمامی به گردش در آید؟ هرکس را که بر سر راهش قرار گیرد، نابود کند و در هم درنوردد و چون امواج فتنه به هم بر آید، هرکس را که در دریای بلایش بجنبد، به کام هلاک کشد».

آمدن گروهی از صحابه نزد علی (علیه السلام)

نصر گفت که در حدیث عمر بن سعد آمده است: عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و مغیره بن شعبه، با گروهی از مردم که با علی (علیه السلام) همراهی نکرده بودند،

ص: 394

بر او وارد شدند و سهم خود را [از بیت المال] مطالبه کردند. اینان، هم در جنگ جمل و هم در پیکار صفین، در یاری به علی (علیه السلام) دست نگاه داشته و خود را عقب کشیده بودند. علی (علیه السلام) به ایشان گفت: «چه چیز شما را بر آن داشت که از یاری به من خودداری کنید و عقب بمانید؟» گفتند: «عثمان کشته شد و ما نمی دانستیم آیا [ریختن] خون او حلال بود یا نه؟ البته وی بدعت هایی در دین پدید آورده بود. سپس شما از او خواستید که توبه کند و او نیز توبه کرد، آن گاه بدان زمان که [گروهی] وی را می کشتند شما در قتلش دست داشتید. ای امیر مؤمنان، با آنکه ما به برتری و سابقه تو در اسلام و هجرت آگاهییم، نمی دانستیم آیا شما راه درستی رفتید یا خطا کردید». علی (علیه السلام) گفت: آیا نمی دانستید که خدای عزّ و جلّ به شما فرموده است که امر به معروف و نهی از منکر کنید و فرموده است:

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَتَّقِيَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ قَاتِلُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (حجرات : 9)

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند، میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند، با آن گروهی که تجاوز می کند، بجنگید تا به حکم خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میانشان به عدالت و انصاف، صلح و آشتی برقرار کنید و همواره دادگری را پیشه سازید که خدا دادگران را دوست دارد.

سعد گفت: «ای علی شمشیری به من ده که خود، کافر را از مؤمن باز شناسد [و بر کافر تیز، و بر مؤمن کند باشد]. چه من می ترسم که مؤمنی را

بکشم و به دوزخ روم». علی (علیه السلام) به ایشان گفت: «آیا نمی دانستید که عثمان پیشوایی بود که شما به شرط سخن شنوایی و فرمان پذیری با او بیعت کردید؟! اگر نکوکار بود، چرا از یاری به او خودداری کردید و اگر تبهکار بود چرا با او نجنگیدید؟! اگر آنچه عثمان کرد درست بود، شما که به پیشوای [درستکار] خود یاری ندادید، ستم کردید و اگر بدکردار بود، شما ستم کرده اید که به آنان که او را به معروف امر و از منکر نهی می کردند، کمک نکردید. همچنین به سبب آنکه میان ما و دشمنان، چنان که خدا فرموده است، به وظیفه خود عمل نمودید، ستم کرده اید. زیرا خداوند می فرماید: (... فَقاتِلُوا الَّتِي تَبغِي حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أمرِ اللَّهِ)؛ «با آن گروه که تجاوز کرده است بجنگید چندان که به فرمان خدا باز آید [و دست از تجاوز بردارد]». (حجرات: 9)

علی (علیه السلام) پس از این مذاکره و محکوم ساختنشان، آنان را باز گرداند و چیزی به آنان نداد.

راسبی نیز که از مردم حرورا بود، در خصوص قضیه حکمیت، این اشعار را سرود:

1. نَدِمْنَا عَلَيَّ مَا كَانَ مِنَّا وَمَنْ يَرِدُ سِوَى الْحَقِّ لَا يُدْرِكُ هَوَاهُ وَيَنْدَمُ

2. خَرَجْنَا عَلَيَّ أَمْرٍ فَلَمْ يَكُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَلِيٍّ غَيْرِ غَابٍ مُقَوِّمٍ

3. وَضَرْبٍ يُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مُسْتَفْرِّهِ كِفَاحًا كِفَاحًا بِالصَّفِيحِ الْمُصَمِّمِ

4. فَجَاءَ عَلِيٌّ بِالَّتِي لَيْسَ بَعْدَهَا مَقَالٌ لِذِي حِلْمٍ وَلَا مُتَحَلِّمٍ

5. رَمَانَا بِمُرِّ الْحَقِّ إِذْ قَالَ: جِئْتُمْ إِلَيَّ بِشَيْخٍ لِلْأَشَاعِرِ قَشَعَمٍ

6. فَقُلْتُمْ رَضِينَا بِابْنِ قَيْسٍ وَمَا لَنَا رِضًا غَيْرُ شَيْخٍ نَاصِحِ الْجَيْبِ مُسْلِمِ

7. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَكُونُ مَكَانَهُ فَقَالُوا لَهُ: لَا لَا أَلَا بِالتَّهْجُمِ

8. فَمَا ذَنْبُهُ فِيهِ وَأَنْتُمْ دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ عَلِيًّا بِالْهَوَى وَالْتَّمَحُّمِ

9. فَأَصْبَحَ عَبْدُ اللَّهِ بِالْبَيْتِ عَائِذًا يُرِيدُ الْمُنَى بَيْنَ الْحَطِيمِ وَرَمَزِمِ (1)

1. بر آنچه کردیم پشیمان شدیم، و هرکس چیزی جز حق خواهد به آرمانش نرسد و پشیمان گردد.
2. به کاری بیرون شدیم و میان ما و علی (علیه السلام) جز نیزه های استوار.
3. و ضربات شمشیر که سرها را از شانه ها برگیرد و جنگی بی امان، با تیغ های آبدار قراری نبود.
4. علی (علیه السلام) حجّتی آورد که پس از آن هیچ مرد بردبار و خودداری را حجّت و گفتاری نماند.
5. چون به ما فرمود: پیری فرتوت [و کودن] از اشعریان را نزد من آوردید، ما را با حقیقتی تلخ آشنا کرد.
6. و مگر ما نگفتیم: ما به ابن قیس رضا داریم و به دیگری جز او، پیری خیرخواه و پاکدامن، رضا نیستیم؟ 1.

ص: 397

1- . وقعه صفین، ص 553؛ در لسان العرب، و القاموس و وفیات الاعیان، گفته شده است: «حروریه» به فتح اول و ضم دوم آمده است. مراد خوارجی هستند که در قریه حرورا، نزدیک کوفه، گرد آمدند و به مخالفت با علی (علیه السلام) پرداخته و به عنوان خلافت با عبدالله راسبی، بیعت کردند. وی رئیس خوارج بود و بسیار در عبادت می کوشید. ولی در اثر نادانی، با علی (علیه السلام) در جنگ نهروان جنگید و همان جا کشته شد. منظور این راسبی که اظهار ندامت از قضیه حکمیت کرده، همان راسب بن میدعان بن مالک بن نصر بن الأزد است که مربوط به قبیله اُزد بود. عبدالله بن وهب راسبی، رئیس خوارج، در روز نهروان نیز از آن قبیله بود: الغارات، ج 1، ص 361.

7. او گفت: ابن عباس به جای آن پیر باشد، ولی به وی گفتند: نه! نه! و او را تهدید کردند.

8. گناه او در این میان چیست؟ چون شما خود از سر هوا و به اصرار و پافشاری از علی (علیه السلام) چنین خواستید.

9. اینک عبدالله به خانه کعبه پناه جسته و قصد زیارت منا بین حطیم و زمزم نموده است.

طَلْبَةُ بْنُ قَيْسِ بْنِ عَاصِمٍ مَنَقَرِي نِيزِ اشعار ذیل را سرود:

1. إِذَا فَازَ دُونِي بِالْمَوَدَّةِ مَالِكٌ وَصَاحِبُهُ الْأَدْنَى عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ

2. وَفَازَ بِهَا دُونِي شُرَيْحُ بْنُ هَانِيٍّ فَنَيْمٌ نُنَادِي لِلْأُمُورِ الْعِظَامِ

3. وَ لَوْ قِيلَ مَنْ يَقْدِي عَلِيًّا فَدَيْتُهُ بِنَفْسِكَ يَا طَلْبُ بْنُ قَيْسِ بْنِ عَاصِمٍ

4. لَقُلْتُ نَعَمْ تَقْدِيهِ نَفْسُ شَحِيحَةٍ وَ تَقْدِي بِسَعْدٍ كُلِّهَا حَيَّ هَاشِمٍ (1)

1. چون مالک و یار نزدیک او، عدی بن حاتم، پیش از من به عالم مودت ره یافتند.

2. و شریح بن هانی نیز پیش تر از من بدان پایگاه نائل شده است، چگونه در کارهای گران ندایی از ما برخیزد و ادعایی توانیم کرد؟

3. و اگر مرا گویند: ای طلب بن قیس عاصم، آیا تو در راه فداییان علی (علیه السلام) جانبازی می کنی؟

4. گویم: آری! وجود خویشتن را فدای او خواهم و نیز رواست که تمامی بنی سعد را فدای بنی هاشم کنیم.

ص: 398

عدالت علی (علیه السلام) از موضوعاتی است که دوستان و دشمنان آن حضرت بدان اعتراف دارند! ابوموسی عیسی بن مهران، از محمد بن عبیدالله خزاعی، از شعبی و همچنین عباس بن بگّار، از محمد بن عبیدالله نقل نموده اند که سَوْدَةَ بِنْتُ عُمَارَةَ الْهَمْدَانِيَّةُ، بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نزد معاویه رفت. وقتی معاویه وی را دید، سرزنشش کرد که چرا در ایام صفین، علیه معاویه، افراد را تحریک می کرده است. بعد از آن پرسید: «خواسته تو چیست؟» گفت: «خدای تعالی از تو درباره حقوق ما پرسش خواهد کرد». معاویه پرسید: «حقوق شما چیست؟» سوده گفت: «دائماً از قِبَلِ تو ظالمی بر سر ما می آید و با تکیه بر تسلط تو، بر ما انواع ظلم ها را روا می دارد. غَلَاتِ ما را پیش از درو می دروند و پیش از کوفتن، می کوبند و می برند و داغ خواری بر جبین ما می کشند و به ما کتک می زنند. اینک بَسْرِ بن اَرطاه از پیش تو آمده، مردان ما را کشته و اموال ما را برده است. پس اگر او را عزل می کنی، ما شکر تو می گوئیم و الا تیر آه مظلومی به جانب آسمان می فرستیم». معاویه بر آشفت و گفت: «تو با قوم خود مرا تهدید می کنی و می ترسانی ای سوده؟! من این زمان حکم می کنم که تو را بر شتری سوار کنند و بازگردانند و ببرند پیش بسر بن اَرطاه تا آنچه من گفته باشم، او با تو به جای آرد». سوده که این را شنید، سر در زیر انداخت و این دو بیتی را بر زبان جاری ساخت:

صَلَّى الْإِلَٰهَ عَلَى رُوحٍ (1) تَضَمَّنَهَا

قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَا يَبْغِي بِهِ بَدَلًا

فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

حق سبحانه و تعالی صلوات و رحمت پیایی می فرستد بر روح بزرگوار کسی که اکنون انیس قبر است.

و شیمه عدل را بر اهل عالم گسترده و هرگز مخالفت حق ننموده بود و سزاوار نیست که او را در عالم بدلی یا مثلی باشد که دایم با حق و ایمان قرین بود و با عدل و احسان، همنشین.

معاویه گفت: «ای سوده آن کیست؟» سوده گفت: «والله که او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود. وقتی که آن حضرت مردی را میان ما فرستاده بود تا زکات و صدقات ما را جمع کند و او بر ما ظلمی روا داشته بود، من به خدمت آن حضرت آمدم، در آن محل که او در نماز بود. فی الفور نماز تمام کرده روی مبارک به من آورد و تعطف و ترحم بسیار به من فرمود و پرسید که چه حاجت داری؟ من احوال را گفتم که فلان بر ما جور کرده. آن حضرت گریه کرد و گفت: بار خدایا تو گواه حال منی از ایشان که من امر نکرده ام که بر بندگان تو ظلم کنند و حق تو را بگذارند. بعد از آن ورقی بیرون آورد و به دست مبارک بر آنجا نوشت:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (اعراف: 85) ت.

ص: 400

1- . در برخی از نسخه ها «علی جسم» آمده است.

یقیناً برهانی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمد، پس پیمانه و ترازو را تمام و کامل بدهید و از اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهد و در زمین، پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید این [امور] برای شما بهتر است، اگر مؤمنید.

پس چون کتاب ما را خواندی، دست از عمل بازکش و آنچه نزد تو است از عملی که کرده، نگاهدار تا آمدن کسی که آن را از تو قبض کند، والسلام).

بعد از آن سوده گفت: «امام زُقعَه را به من داد و به حق خدای سوگند که آن را مهر نفرمود به هیچ چیز. من آمدم و زُقعَه را آوردم و به وی دادم. فی الحال دست از عمل کشید و معزول شد». معاویه که این را شنید، گفت: «علی بن ابی طالب (علیه السلام) به شماها جرئت و جسارت در مقابل سلطان داده است». سپس گفت: «بنویسید مال او را به وی برگردانند و عدالت را درباره وی رعایت کنند». سوده گفت: «آیا فقط مال مرا پرداخت کنند؟ اینکه عین ظلم است؛ چون من چه فرقی با قوم خود دارم؟» معاویه این بار دستور داد اموال او و قومش را به وی باز گردانند. (1)

آری! علی (علیه السلام) تندیس عدالت و فرزangi است! هنگامی که مردم با وی بیعت نمودند، آن حضرت سیاست های ریز و درشت حکومت خود را در امور مختلف اعلام نمود؛ از جمله با صراحت فرمود: «در حکومت علی (علیه السلام) همگان از حقوق مساوی و عادلانه برخوردار خواهند شد و نظام تبعیض و بی عدالتی باید از میان برداشته شود. بردگان از همان حقوق انسانی برخوردار خواهند بود که مردمان آزاده!3.

ص: 401

حتی مالکان با مملوک های خویش در حقوق انسانی و مالی یکسان خواهند بود». آن گاه فرمود: هرکس در حکومت های قبلی اموال بیت المال را چپاول کرده باشد، من به بیت المال برمی گردانم؛ هر چند کابین زنان خویش ساخته باشند.

وَاللَّهُ لَوَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النَّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْإِمَاءَ لَرَدَّذُنَّهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ. (1)

به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم، گر چه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم برای او سخت تر است.

برخی از دنیاطلبان که در حکومت های قبلی ثروت فراوانی فراهم آورده و به اصطلاح به آلف و الوف رسیده بودند، به خاطر محبت مال و منال، حق را زیر پا نهاده و بیعت خود را شکستند و با علی (علیه السلام) به ستیزه برخاستند. برخی از دوستان، از سر دلسوزی، به آن حضرت پیشنهاد نمودند که برای ساکت نمودن مخالفان، با آنان سخت گیری نکند و با مال و ثروت آنان کاری نداشته باشد. اما علی (علیه السلام) در پاسخشان چنین خروشید:

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أُطُورُ بِهِنَّ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا. [وَ لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ. [ثُمَّ قَالَ (عَلِيهِ السَّلَامُ) أَلَا وَ إِنِّي إِعْطَاءُ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَ يُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَ يُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَمْ يَضَعْ امْرُؤًا مَالَهُ فِي 5.

ص: 402

غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شَكْرَهُمْ وَكَانَ لِعَيْبِهِمْ وَدُهُمْ فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْمًا فَاحْتِاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَدُّ خَلِيلٍ وَالْأُمُّ حَدِيدٍ.

(1)

آیا به من دستور می دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند، تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از خودم بود، به گونه ای مساوی در میان مردم تقسیم می کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست. آگاه باشید! بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است. ممکن است در دنیا مقام بخشنده آن را بالا برد، اما در آخرت پست خواهد کرد. ممکن است میان مردم گرامی اش بدانند، اما در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است. کسی مالش را در راهی که خدا اجازه نفرمود، مصرف نکرد و به غیر اهل آن پرداخت، جز آنکه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود و دوستی آنها را متوجه دیگری ساخت. پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد، بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.

عدالت خواهی علی (علیه السلام) آن چنان جدی بود که در اجرای آن، عزیزترین فرد از اعضای خانواده، با دورترین فرد مملکت، در نظرش یکسان می نمود؛ چنان که در منابع شیعه و سنی موضوع عقیل بن ابی طالب نقل شده است.

آن حضرت در شهر کوفه، در دوران زمامداری خود، یک روز در حضور مردم سخنان عجیبی را بر زبان جاری ساخت که آن خطبه با این جمله ها آغاز می شد: 6.

ص: 403

وَ اللَّهُ لَأَنَّ أُبَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِدًا بِالشَّيْءِ مِنَ الْحُطَامِ وَ كَيْفَ أَظْلِمَ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى فُقُولَهَا وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولَهَا وَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلاً وَ قَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكَمٍ صَاعًا...

سوگند به خدا، اگر تمام شب را روی خارهای سعدان به سر ببرم یا با غُل و زنجیر به این سویا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم، و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود و در خاک، زمانی طولانی اقامت می کند؟

به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا یک صاع (1) از گندم های بیت المال را به او ببخشم. کودکش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده، و رنگشان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد؛ چون به گفته های او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست بر می دارم. روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم. پس چونان بیمار از درد، فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم ای عقیل! گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؟ اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبارش با خشم خودت.

ص: 404

1- . صاع: پیمانه ای به وزن سه کیلوگرم است.

آن را گذاخته است؟ تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ و از این حادثه شگفت آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد (1) و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود. چنان از آن متنفر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن مخلوط کردند! به او گفتم: هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرام است. گفت: نه! نه زکات است نه صدقه. بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگیرند! آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی یا هذیان می گویی؟.

به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد! همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده ملخ پست تر است! علی را با نعمت های فناپذیر و لذت های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزش ها، و از او یاری می جوئیم. (2)

آورده اند: وقتی زره علی (علیه السلام) گم شد، آن را نزد یهودی یافتند و برای گرفتن از وی به دادگاه مراجعه کردند. شریح خطاب به حضرت علی (علیه السلام)، گفت: «با توجه به اینکه می دانم زره از آن شماست، ولی لازم است دو نفر گواه عادل به حقانیت شما گواهی دهند». حضرت علی (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) و قنبر، را به حضور طلبید و 4.

ص: 405

-
- 1- . نوشتند که اشعث بن قیس بود. چون قرار بود فردای آن روز دادگاه اسلامی به پرونده او رسیدگی شود، شبانه حلوا را خدمت امام (علیه السلام) برد تا به خیال شیطانی خود، قلب آن حضرت را نسبت به خود تغییر دهد.
 - 2- . نهج البلاغه، خطبه 224.

هر دو گواهی دادند که زره از آن ایشان است. شریح گفت: «گواهی قنبر را می پذیرم، لیکن گواهی فرزندت را نمی پذیرم؛ به دلیل آنکه ممکن است رعایت حق پدر و فرزند او را به گواهی وادار کرده باشد؟!» حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «ای شریح! مگر از عمر نشنیده ای که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل نمود که می فرمود: حسن و حسین (علیهما السلام)، سرور جوانان بهشت اند؟!» شریح گفت: «آری! خدا گواه است که این حدیث را از وی شنیده ام!» فرمود: «پس به چه دلیل گواهی سید شباب اهل بهشت را نمی پذیری؟» حضرت علی (علیه السلام) بدین وسیله مرافعه را پایان داد و به یهودی، فرمود: «زره مال تو باشد». یهودی گفت: «امیرالمؤمنین همراه من نزد قاضی مسلمانان آمد و قاضی مطابق با قانون داوری علیه او قضاوت کرد و آن حضرت هم درباره آن قضاوت، اظهار رضایت نمود. به خدا سوگند یا امیرالمؤمنین! آنچه را ادعا کردی درست و بجا بود و زره از آن شماست و من آن هنگامی این زره را به اختیار خود درآوردم که زره از پشت مرکب شما به زیر افتاد و من بلا-درنگ آن را ربودم. اینک با روشن شدن حقیقت، گواهی می دهم به حقانیت اسلام: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله». حضرت علی (علیه السلام) آن زره را همراه مبلغ هفتصد درهم به وی بخشید. آن زره همواره در اختیار او بود تا اینکه در جنگ صفین، زیر پرچم علی (علیه السلام) جنگید و به شهادت رسید. حاکم این حدیث را در بخش «الکنی» آورده و ابن جوزی هم روایت کرده است. ابن عساکر نیز با اندک اختلاف لفظی متذکر شده است. (1)

هدف علی (علیه السلام) اجرای حق و عدالت بود هر چند جامعه آن روز تحمل 6.

ص: 406

حق طلبی علی (علیه السلام) را نداشتند، از این جهت در مقابل حق طلبی ایشان ایستادند. نصر بن مزاحم از عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم نقل کرد که وی گفت: هنگامی که علقمه بن زهیر انصاری نزد علی (علیه السلام) آمد من در کنار آن حضرت بودم. [وی به امام] گفت: ای امیر مؤمنان، عمرو بن عاص چنین بانگ می زند:

1. أَنَا الْعَلَامُ الْقُرَشِيُّ الْمُؤْتَمَنُ الْمَاجِدُ الْأَبْلَجُ لَيْتَ كَالسَّطَنِ
2. يَرْضَى بِهِ الشَّامُ إِلَى أَرْضِ عَدْنٍ يَا قَادَةَ الْكُوفَةِ مِنْ أَهْلِ الْفِتَنِ
3. يَا أَيُّهَا الْأَشْرَافُ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى أَبَا حَسَنٍ
4. أَعْنِي عَلِيًّا وَابْنَ عَمِّ الْمُؤْتَمَنِ كَفَى بِهِذَا حَزَنًا مِنَ الْحَزَنِ (1)

1. منم آن قرشی زاده امین بزرگوار درخشان آثار، شرزه شیر میدان پیکار.

2. که از ملک شام تا سرزمین عدن همه از او خرسندند. ای رهبران کوفه که از اهل فتنه هستید!

3. ای اشراف یمن! اینک من به پیکارتان آمده شما را در هم می کوبم. ولی ابوالحسن را نمی بینم.

4. مرادم علی و پسرعم امین است که او را میانه شما نمی بینم و این [روی نهفتن او از پیکار با من] بس اندوهبار است.

علی (علیه السلام) خندید و گفت: «به خدا سوگند که این دشمنِ حقیرِ خدا در مورد جای من در جبهه تجاهل می کند. جای مرا به او نشان دهید که دیگر ملامت و عتابی [از او] بر شما نرود!».

نجاشی در جواب عمرو و در ستایش علی (علیه السلام) اشعار ذیل را گفت: 2.

ص: 407

1. إِنْى إِخَالَ عَلِيًّا غَيْرَ مُرْتَدِعٍ حَتَّى يُؤَدَّى كِتَابَ اللّهِ وَ الدَّمَمَ

2. حَتَّى تَرَى النَّقْعَ مَعْصُوبًا بِلَمَّتِهِ نَقَعَ الْقَبَائِلِ فِي عِرْزِنِهِ شَمَمٌ

3. غَضْبَانَ يُحْرِقُ نَائِيَهُ بِحَرَّتِهِ كَمَا يُغَطُّ الْفَنِيقُ الْمُصْعَبُ الْقَطْمُ

4. حَتَّى يُزِيلَ ابْنَ حَرْبٍ عَنْ إِمَارَتِهِ كَمَا تَنْكَبُ تَيْسَ الْحُبْلَةَ الْحُلْمُ

5. أَوْ أَنْ تَرَوْهُ كَمِثْلِ الصَّفْرِ مُرْتَبًا يَخْفِضَنَّ مِنْ حَوْلِهِ الْعُقْبَانَ وَ الرَّحْمَ (1)

1. من علی (علیه السلام) را مد نظر آرم که [با گام های استوار و] بی لغزش و لرزش می کوشد حق کتاب خدا و حقوق مردم گزارده آید (عدالت اجرا شود).

2. تا جایی که می بینی از گردش در میان قبائل موهای سرش را غبارآلود کرده است.

3. تا بدانجا که از خشم همچون شترِ فحلِ مست، چنان دندان به هم می ساید که صدای دندان ساییدنش را می شنوی.

4. تا پسر حرب را چنان درختچه سلم آفت زده ای از اریکه فرمانروایی بر اندازد.

5. یا او را چون شاهین بال گشوده ای بینی که عقاب ها و لاشخورها از پیرامونش می گریزند.

مظلومیت و شهادت علی (علیه السلام)

اشاره

یکی از ظلم هایی که بنی امیه در حق علی (علیه السلام) روا داشتند، بدگویی و تبلیغات زهراگین علیه ایشان بود. معاویه با بسیج تمام امکانات و نیروی انسانی کوشید چهره ملکوتی علی (علیه السلام) را مخدوش کند. او با دادن پول و اجیر کردن انسان های فرومایه، قریب یکصد سال سب و لعن ایشان را در منابر و مساجد و مکتوبات

ص: 408

گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند: «ای امیرالمؤمنین! تو به آنچه آرزو داشتی (سلطنت) رسیدی؛ چه بهتر که دیگر دست از این مرد برداری و از لعن او خودداری کنی!».

معاویه در جواب گفت: «نه به خدا قسم! چندان به این عمل ادامه می دهم تا کودکان با این روش بزرگ شوند و بزرگسالان با این خوی و منش به پیری برسند و تا دیگر کسی فضیلتی درباره علی [علیه السلام] ذکر نکند».⁽¹⁾

معاویه با همین هدف، کیسه های پر از طلا و نقره را، به روسیاهان مزدور می بخشید تا آنها روایاتی به دروغ در مدح او بسازند و به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت دهند. نقل شده است وی به سَمُرَه بن جُنْدَب یکصد هزار درهم بخشید تا روایتی جعل کند، مبنی بر اینکه آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) ⁽²⁾ درباره ابن ملجم شقی نازل شده و آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ) ⁽³⁾ درباره علی (علیه السلام) نازل شده است. ولی ⁽⁴⁾

ص: 409

-
- 1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 356.
 - 2- . و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد. (بقره: 207) این آیه در جریان ليله المييت درباره علی (علیه السلام) نازل شده است؛ زمانی که حضرت علی (علیه السلام) برای صیانت از جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در رختخواب ایشان خوابید و خود را پیش مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار داد.
 - 3- . و از مردم کسی است که گفتارش در زندگی دنیا تو را خوش آید، و [برای اینکه چنین وانمود کند که زبانش با دلش یکی است] خدا را بر آنچه در دل دارد، شاهد می گیرد، درحالی که سرسخت ترین دشمنان است. (بقره: 204)

سمره قبول نکرد. دوباره دویست هزار درهم بخشید. باز هم قبول نکرد. در مرتبه سوم، چهارصد هزار درهم به او بخشید و او قبول کرد که روایتی جعل کند مبنی بر اینکه ابن ملجم، برای رضای خدا، علی (علیه السلام) را کشت. (1)

نقل شده است که عبور عبدالله بن عباس و سعید بن جبیر، کنار زمزم افتاد. در آن هنگام گروهی از اهل شام علی (علیه السلام) را سب می کردند. ابن عباس به سعید گفت: «مرا پیش آنها بازگردان». هنگامی که نزد آنها ایستاد، گفت: «کدام یک از شما خدا را سب می کرد؟» گفتند: «منزه است خدا. میان ما کسی خدا را سب نمی کرد؟» گفت: «کدام یک از شما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را سب می کرد؟» گفتند: «منزه است رسول خدا (صلی الله علیه و آله)؛ میان ما کسی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را سب نمی کرد». گفت: «کدام یک از شما علی بن ابی طالب (علیه السلام) را سب می کرد؟» گفتند: «اما این بود (یعنی علی (علیه السلام) را سب می کردیم!)». ابن عباس گفت: «گواهی می دهم که با این دو گوشم شنیدم و قلبم آن را حفظ کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرمود: ای علی! هر که تو را سب کند، مرا سب کرده و هر که مرا سب کند، خدا را سب کرده و هر که خدا را سب کند، خدا او را به روی به آتش می اندازد». سپس از آنها روی برگردانید. (2)

ابوعبدالله جدلی روایت می کند که به حضور ام سلمه رسیدم. گفت: «آیا میان شما کسی هست که به حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ناسزا بگوید و آن حضرت را سب کند؟!» گفتم: «معاذالله! سبحان الله!» ام سلمه گفت: «چگونه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) 3.

ص: 410

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 361.

2- ذخائر العقبی، ص 66؛ الرياض النضره، ج 2، ص 661؛ نور الابصار، ص 99؛ مناقب الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص 313.

را ناسزا نمی گویند، حال آنکه از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم، فرمود: کسی که به علی ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته است».

(1)

پس از درگذشت حسن بن علی(علیه السلام)، معاویه در راه حج به مدینه وارد شد. خواست از فراز منبر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) علی(علیه السلام) را لعنت کند، به او تذکر دادند که سعد ابن ابی وقاص در اینجا حضور دارد و به این کار راضی نمی شود. بنابراین کسی را نزد او فرستاد تا نظرش را بخواهد. سعد گفت: «اگر چنین کنی از مسجد بیرون رفته و دیگر به آن باز نخواهم گشت». در نتیجه، معاویه از لعنت کردن دست کشید تا سعد بن ابی وقاص از دنیا رفت. آن گاه معاویه بر سر منبر، علی(علیه السلام) را لعنت کرد و به استناداران و مأمورانش دستور داد او را از فراز منبر لعنت فرستند.

ام سلمه به معاویه نوشت: «شما از بالای منبر، خدا و پیامبرش را لعنت می کنید؛ زیرا علی بن ابی طالب(علیه السلام) و دوستانش را لعنت می کنید و من شهادت می دهم به اینکه خدا و پیامبرش او را دوست داشته اند». اما معاویه به سخن او اعتنایی نکرد. (2)

این در حالی است که مَصْقَلَهُ بن عبدالله از عمر بن خطاب نقل می کند که وی از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل کرد که فرمود: «لَوْ وُزِنَ إِيمَانُ عَلِيٍّ بِإِيمَانِ (وَإِيمَانِ) أُمَّتِي لَرَجَحَ إِيمَانُ عَلِيٍّ عَلَيَّ إِيمَانِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ اگر ایمان علی با ایمان امتم سنجیده شود، ایمان علی بر ایمان امتم برتری می یابد تا روز قیامت.

ابو رجاء عطاردی شنید که گروهی علی(علیه السلام) را سب می کنند، گفت: وای بر شما! آیا به برادر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و پسرعمویش و اولین کسی که او را تصدیق کرد و 1.

ص: 411

1- .المستدرک، حاکم نیشابوری، ج 1، ص 121.

2- .عقد الفرید، ج 2، ص 301.

به وی ایمان آورد، بد می گویند؟! همانا جایگاه علی (علیه السلام) نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یک ساعت از روزش از تمام عمرتان ارزشمندتر است!

عبدی این موضوع را این گونه به نظم در آورده است:

1. أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ قَالَ لَنَا مُحَمَّدٌ وَالْقَوْلُ مِنْهُ مَا خَفَى

2. لَوْ أَنَّ إِيمَانَ جَمِيعِ الْخَلْقِ مِمَّنْ سَكَنَ الْأَرْضَ وَمَنْ حَلَّ السَّمَاءَ

3. يُجْعَلُ فِي كَفِّهِ مِيزَانٌ لِكَيْ يُوفَى بِإِيمَانِ عَلِيٍّ مَا وَفَى (1)

1. خدا را گواه می گیرم که محمد (صلی الله علیه و آله) آشکارا به ما گفت:

2. اگر ایمان تمام مردم روی زمین و ساکنان آسمان در یک کفه ترازو قرار داده شود.

3. و ایمان علی در کفه دیگر، هرگز با ایمان علی برابری نمی کند!

شهادت مظلومانه علی (علیه السلام)

چنان که تاریخ ثبت کرده است، تنی چند از خوارج در مکه جمع شدند و درباره فرمانروایان سخن گفتند و بر آنان خرده گرفتند و کارهای آنان را درباره خود زشت شمردند. همچنین کشته شدگان نهروان را یاد کردند و بر آنان رحمت فرستادند. برخی از آنان به دیگران گفتند: «اگر ما جان خود را به خدا بفروشیم و این پیشوایان گمراه را غافلگیر کنیم و بکشیم، بندگان خدا و سرزمین ها را از ایشان آسوده خواهیم کرد و انتقام خون برادران خود را که در نهروان شهید شده اند، خواهیم گرفت.

پس از تمام شدن مراسم حج با یکدیگر در این مورد پیمان بستند. عبدالرحمان ابن ملجم (لعنه الله علیه) گفت: «من از عهده کار علی (علیه السلام) بر می آیم». برک بن عبدالله تمیمی گفت: «من معاویه را خواهم کشت». عمرو بن بکر

ص: 412

تمیمی گفت: «من عمرو عاص را خواهم کشت» و با یکدیگر پیمان بستند و سوگند وفاداری خوردند و قرار گذاشتند آن کار را شب نوزدهم رمضان انجام دهند و از یکدیگر جدا شدند. ابن ملجم نخست میان قبیله کِنده آمد و سپس به کوفه آمد. یاران خود را ملاقات کرد و تصمیم خود را از ایشان پوشیده داشت که مبادا آشکار شود. در همان حال به دیدار مردی از یاران خود که از قبیله تیم الرباب بود، رفت و پیش او با قطام که او نیز از قبیله تیم الرباب بود، آشنا شد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پدر و برادر قطام را در جنگ نهران کشته بود. قطام از زنان بسیار زیبای روزگار خود بود و چون ابن ملجم او را دید، شیفته اش شد و سخت پای بند به عشق او گردید و از او خواستگاری و تقاضای ازدواج کرد. قطام گفت: «چه چیزی کابین من می کنی؟» ابن ملجم گفت: «هر چه می خواهی بگو». گفت: «سه هزار درهم و کنیزی و غلامی، و کشتن علی بن ابی طالب (علیه السلام)». ابن ملجم گفت: «چیزهایی که می خواهی برای تو آماده خواهد بود. جز کشتن علی بن ابی طالب (علیه السلام) و این کار چگونه برای من ممکن است؟» (1) شاعری به نام ابن عیاش مرادی در این مورد چنین سروده است:

1. فَلَمْ أَرْ مَهْرًا سَاقَهُ ذُو سَمَاحِهِ كَمَهْرِ قَطَامٍ مِنْ فَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ

2. ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَ عَبْدٍ وَ قَيْنَةٍ وَ ضَرْبٍ عَلَيَّ بِالْحُسَامِ الْمُصَمَّمِ

3. وَ لَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ غَلَا وَ لَا فَتَكَ إِلَّا دُونَ فَتَكِ ابْنِ مُلْجَمٍ (2)

ص: 413

1- . احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 30، ص 169.

2- . عقد الفرید، ج 21، ص 112.

1. من ندیدم مهری را که صاحب بخششی، اعم از عرب و عجم، آن را عهده دار شود؛ مثل مهر قظام.

2. و آن عبارت است از سه هزار درهم، یک غلام، یک کنیز و کشتن علی (علیه السلام) [به تیغ تیز برنده.

3. هیچ مهری گران تر از علی (علیه السلام) نیست؛ هر چند گرانمایه باشد و هیچ جنایتی بدتر از جنایت ابن ملجم نخواهد بود.

آری علی (علیه السلام) توسط ابن ملجم مرادی در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجری، در محراب عبادت مسجد کوفه، هنگام خواندن نماز صبح مورد سوء قصد قرار گرفت و از ناحیه سر به شدت آسیب دید.

یکی از نشانه های مظلومیت علی (علیه السلام) این است که خوارج، قاتل او را فردی با معنویت جلوه داده و گفته اند: «ابن ملجم، برای رضای خدا، علی (علیه السلام) را به قتل رسانید». عمران بن حطان، شاعری از طائفه صُفْرِيَه (1)، می گوید:

يَا ضَرْبَةً مِنْ تَقِيٍّ مَا ارَادَ بِهَا إِلَّا لِيَبْلُغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانًا

أَتَى لَذِكْرَهُ حِينًا فَأَحْسِبُهُ أَوْفَى الْبَرِيَّةِ عِنْدَ اللَّهِ مِيزَانًا

شگفتا از ضربتی که از پرهیزکاری [چون ابن ملجم!] صادر شد که اراده نداشت به آن ضربت، مگر اینکه به خشنودی خداوند نایل آید.

همانا من یاد می کنم او را هنگامی، و می پندارم او را کامل ترین خلق نزد خداوند از حیث میزان عمل!د.

ص: 414

1- . عمران بن حطان سدوسی بصری متوفای 84 ه. ق، از رؤسای خوارج و از طائفه صُفْرِيَه بود. صُفْرِيَه به ضم صاد و سکون فاء، نام طایفه ای است از خوارج که زیادیه هم نامیده می شوند و آنان اصحاب زیاد بن اصفزند.

ابن حزم اندلسی نیز شاید از شعر این خارجی تأثیر پذیرفته است که می گوید: «بین احدی از امت اسلامی خلافی نیست در اینکه عبدالرحمان بن ملجم، علی (علیه السلام) را نکشت مگر در حال تأویل و اجتهاد و در نظر گرفتن اینکه این کار درست و مقرون به صواب است» (!) (1) ابن حزم این فتوی را از کجا به دست آورد و با چه مبنایی صادر کرد؟ مگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) نفرمود: «قَاتِلْكَ أَشَقَى الْآخِرِينَ» و در لفظ دیگر: «أَشَقَى النَّاسِ» و در لفظ دیگر: «أَشَقَى هَذِهِ الْأُمَّةَ كَمَا أَنَّ عَاقِرَ النَّاقَةِ أَشَقَى ثَمُودَ» (2)؛ «کشنده تو پست ترین و نابه کارترین آخرین است» و در لفظ حدیث دیگر فرمود: «پست ترین و نابه کارترین مردم است» و در حدیث سوم فرمود: «پست ترین و نابه کارترین این امت است؛ چنان که پی کننده ناقه [صالح] پست ترین و پلیدترین قوم ثمود بود!».

همچنین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود:

أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: أَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَإِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَاقِرُ نَاقَةٍ ثَمُودَ، وَ خَاضِبٌ لِحْيَتِكَ بِدَمِ رَأْسِكَ. (3)

آیا تو را خبر دهم از کسی که عذاب و شکنجه او روز قیامت از همه مردم سخت تر است؟ علی (علیه السلام) عرض کرده: «خبر ده مرا یا رسول الله». فرمود: «همانا معذب ترین مردم در روز قیامت پی کننده ناقه ثمود است. و آن کس که ریش تو را به خون سرت خضاب می کند» 8.

ص: 415

-
- 1- . الْمُحَلِّي، ج 10، ص 482.
 - 2- . مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 263؛ الخصائص نسائی، ص 39؛ الامامه و السياسه، ص 135؛ المستدرک، حاکم، ج 3، ص 140.
 - 3- . العقد الفرید، ج 2، ص 298.

و فرمود: «قَاتِلْكَ شِبْهُ الْيَهُودِ، وَ هُوَ يَهُودٌ» (1)؛ «کشنده تو شبیه یهود است، بلکه خود یهود است». نیز علی (علیه السلام) بسیار می فرمود: «ما يحبس أشقاه» (2)؛ «چه چیز باز می دارد شقی ترین امت را».

در سخن دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابن ملجم فرمود: «لا أراك إلا من شرّ خلق الله» (3)؛ «نمی بینم تو را، جز از بدترین خلق خدا». قاضی ابوالطیب، طاهر بن عبدالله شافعی (4) درباره عمران بن حطان و اشعارش چنین می سراید:

1. انّی لأبرءٌ ممّا انت قائله عن ابن ملجم الملعون بهتانا

2. يا ضربه من شقى ما اراد بها الا ليهدم للإسلام اركانا

3. انّی لأذكره يوماً فالعنه ديناً و العن عمراناً و حطانا

4. عليه ثم عليه الدهر متصلاً لعائني الله اسراراً و اعلانا

5. فانتما من كلاب النار جاء به نصّ الشريعة برهانا و تبياناً (5)

1. همانا من از آنچه درباره ابن ملجم ملعون، بر خلاف واقع گفته ای، بیزارم.

2. شگفت از ضربت یک شقی که اراده نداشت از آن جز اینکه پایه های اسلام 3.

ص: 416

1- . ترتیب جمع الجوامع، ج 6، ص 412.

2- . همان، ج 6، ص 411.

3- . تاریخ طبری، ج 6، ص 85؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 169.

4- . «وی از فقهای شافعی است. ابن خلکان در جلد 1 تاریخش، ص 253 گوید: «نامبرده ثقه و راستگو و متدین و با ورع بود و به اصول فقه و فروع آن عارف و در دانش خود مردی بوده اهل تحقیق. سلیم الصدر (عاری از عصبیت و کینه) نیکومنش و دارای روش صحیح؛ شعر بر طریقه فقها می سراید. در سال 348 در آمل متولد شد و در سال 450 در بغداد وفات یافت».

5- . مروج الذهب، ج 2، ص 43.

را منهدم و ویران سازد.

3. همانا من روزی او را یاد می کنم، و عمران، و حطّان (پدر عمران) را لعن می فرستم.

4. به طور مداوم در نهان و آشکار لعنت های خدا بر او و آن دیگری باد.

5. شما دو تن (منظور ابن ملجم و عمرآنکه سراینده اشعار ستایش آمیز برای اوست یا منظور عمران و پدرش حطّان است) ازسگان جهنم هستید که نص شریعت دلیل و برهان آن است.

بکر بن حسان باهلی نیز در این زمینه چنین سروده است:

1. قُلْ لِبَنِ مَلْجَمٍ وَ الْأَقْدَارُ غَالِبَةٌ هَدَمْتَ وَيْلَكَ لِلْإِسْلَامِ أَرْكَانًا

2. قَتَلْتَ أَفْضَلَ مَنْ يَمْشِي عَلَى قَدَمٍ وَ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا وَ إِيْمَانًا

3. وَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ بِمَا سَنَّ الرَّسُولُ لَنَا شَرْعًا وَ تَبْيَانًا

4. صِهْرَ النَّبِيِّ وَ مَوْلَانَا وَ نَاصِرَهُ أَضَحَّتْ مَنَاقِبُهُ نُورًا وَ بُرْهَانًا

5. وَ كَانَ مِنْهُ عَلَى رَعْمِ الْحَسُودِ لَهُ مَكَانَ هَارُونَ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ

6. وَ كَانَ فِي الْحَرْبِ سَيْفًا صَارَ مَا ذَكَرْنَا لَيْثًا إِذَا مَا لَقِيَ الْأَقْرَانُ أَقْرَانًا

7. ذَكَرْتُ قَاتَلَهُ وَ الدَّمْعُ مِنْ حِدْرٍ فَقُلْتُ: سُبْحَانَ رَبِّ النَّاسِ سُبْحَانًا

8. إِنِّي لِأَحْسَبُهُ مَا كَانَ مِنْ بَشَرٍ يَخْشَى الْمَعَادَ وَ لَكِنْ كَانَ شَيْطَانًا

9. أَشَقَى مُرَادٍ إِذَا عُدَّتْ قِبَالُهَا وَ أَخْسَرُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مِيزَانًا

10. كَعَاقِرِ النَّاقَةِ الْأُولَى الَّتِي جَلَبَتْ عَلَى ثَمُودَ بِأَرْضِ الْحِجْرِ خُسْرَانًا

11. قَدْ كَانَ يُخْبِرُهُمْ أَنْ سَوْفَ يَخْضِبُهَا قَبْلَ الْمَنِيَّةِ أَرْمَانًا فَارْمَانًا

12. فلا عفا الله عنه ما تحمّله ولا سقى قبرَ عمرانَ بنِ حَظّانا

13. لقوله في شقيّ ظلّ مجتراً و نال ما ناله ظلماً و عدواناً

14. (يا ضربه من تقى ما أراد بها إلا ليبلغ من ذى العرشِ رضواناً)

15. بل ضربه من غوى أورثته لظى و سوف يلقى به الرحمن غضبانا

16. كأنه لم يرد قصداً بضربته إلا ليصلى عذاب الخلد نيراناً (1)

1. بگو این ملجم را، در حالی که مقدرات غلبه کننده است، وای بر تو که ارکان اسلام را خراب نمودی.

2. برترین آنان را که با پای خود راه می روند (بشر) و نخستین کسی را که ایمان آورده و اسلام را کیش خود قرار داد، کشتی.

3. و آنکه داناترین مردم بوده به قرآن و به آنچه پیغمبر آئین و شریعت قرار داد.

4. داماد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و سرور ما، و یاور پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، آنکه مناقبش به عالمیان مورد برهان است.

5. آنکه مقام و منزلت او نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به رغم حسودش، همانند جایگاه هارون از موسی بن عمران است.

6. آنکه در نبرد شمشیری برنده و حساس و در برابر اقران (شجاعان) به مانند شیری بود.

7. من به یاد آوردم کشنده او را در حالی که اشک چشمانم جاری است، گفتم: منزّه است پروردگار خلق به منتهای منزّهی.

8. من گمان ندارم کشنده او از بشر بوده که از روز بازگشت ترسان باشد. بلکه شیطانی بوده است. 2.

ص: 418

1- . مروج الذهب، ج 2، ص 43؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 171؛ تمام المتون صفدی، ص 152.

9. آنکه میان شقی ترین قبیله مراد است، هنگامی که قبایل به شمار آیند و نزد خداوند و در میزان عدل او زیانکارترین مردم است.

10 به مانند پی کننده ناقه نخستین، که بر قوم ثمود در سرزمین حجر خسران و زیان، بار آورد.

11. آن جناب (علی (علیه السلام) به مردم زمان خبر می داد قبل از مرگ خود، که به زودی محاسن او را [کشنده اش با خون مقدسش] رنگ خواهد کرد.

12. پس خدا از او نگذرد جنایتی را که متحمل شد و قبر عمران بن حطان را سیراب نگرداند.

13. به علت سخن او درباره پلیدی که مرتکب جنایت شد و رسید به او (علی (علیه السلام) آنچه رسید از راه ظلم و دشمنی.

14. که شگفت از ضربتی که از پرهیزکاری [چون ابن ملجم!] صادر شد که اراده نکرد به آن ضربت، مگر اینکه به خشنودی خداوند نائل آید [نه چنین است].

15. بلکه ضربتی بود از گمراهی که او را در شراره آتش دوزخ افکند و به زودی بدان سبب، گرفتار خشم الهی خواهد شد.

16. گویی او با این ضربت اراده نکرد، مگر اینکه در آتش عذاب دائمی بسوزد.

در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری، دست نفاق و انحراف و توطئه از آستین ابن ملجم مرادی بیرون آمد و برق شمشیری، تاریکی صبحدم را شکافت و فرق عدالت، به خون نشست. ندایی در مسجد کوفه پیچید: «فزت وربّ الکعبه»؛ «به خدای کعبه رستگار شدم» و جبرئیل میان آسمان و زمین ندا کرد: «تهدمت و الله ارکان السماء قتل ابن عم المصطفی قتل علی المرتضی»؛ «به خدا قسم ستون های آسمان در هم شکست. پسر عمّ پیامبر، علی مرتضی، به قتل رسید».

پس از وقوع این جنایت، امام را به خانه برده و ابن ملجم را دستگیر کردند. امام (علیه السلام) فرمود: «اگر من مُردم، او را قصاص کنید: با همین شمشیر و با یک ضربت. ولی اگر زنده ماندم، خودم درباره او تصمیم می گیرم».

امام علی (علیه السلام) تا سه روز بعد از آن ضربت زنده ماند. اما حال آن حضرت هر روز بیشتر رو به وخامت می نهاد، تا اینکه شب بیست و یکم فرا رسید. آن حضرت آخرین وصایای خود را با فرزندان خویش (علیهم السلام) در میان نهاد. آن گاه با آنان وداع کرد و در کمال آرامش و اطمینان، به سوی لقاء الله شتافت و عالمی را تا ابد داغدار کرد.

فرزندان آن حضرت، حسنین (علیهما السلام) و محمد بن حنفیه، دست به دست هم داده و پدر را با باقیمانده حنوط رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غسل و تکفین کردند. سپس امام حسن (علیه السلام) بر جنازه پدر بزرگوار خود نماز گزارد و آن گاه از بیم جسارت یا اهانت خوارج و بنی امیه، جسد مطهر آن حضرت را مخفیانه پشت کوفه دفن کردند و محل آرامگاه ایشان تا دوران امام رضا (علیه السلام) مخفی بود. (1)

ابومخنف گفته است: ام الهیثم، دختر اسود نخعی، برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چنین مرثیه گفت:

أَلَا يَا عَيْنُ وَيَحَاكَ فَاسْعِدِينَا أَلَا تَبْكِي امِيرًا مُمُونِينَا

وای بر تو ای چشم! مرا یاری کن، آیا بر امیرالمؤمنین اشک نمی افشانی؟

و کنا قبل مقتله بخیر نری مولا رسول الله فینا

ما در عهد او روزگار خوشی داشتیم؛ زیرا دوست رسول الله را میان خود می دیدیم.

یقیم الدین لا یرتاب فیهِ و یقضی بالفرائض مستبینا

احکام دین را مؤمنانه بر پا می داشت و در مسائل شرع قاطعانه حکومت می کرد.

و یدعو للجماعه من عصاه و ینهک قطع ایدی السارقینا

گردنکشان را به سوی مقررات اجتماع فرا می خواند و دست دزدان را از مال مردم می برید. 3.

ص: 420

و من بعد النبی فخیر نفس ابو حسن و خیر الصالحینا

آن کس که پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بهتر از همه است. او ابوالحسن، پیشوای صلحای روزگار است.

فلا تشمت معاویه بن حرب فان بقیه الخلفاء فینا

از شماتت لب فرو بند ای معاویه بن حرب؛ زیرا وارث خلافت در کنار ماست.

و اجمعنا الاماره عن تراض الی ابن نبینا و الی اخینا

ما بر اساس رضای دل عهد اتفاق بسته ایم که خلافت را به پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) واگذاریم.

لا نعطى زمام الامر منا سواه الدهر آخر ما بقینا (1)

هرگز زمام امور خود را جز به دست او، به دست کس ندهیم.

تحلیل و بیان نتیجه

در این قسمت از تحقیق، بخش دیگری از واقعیت های زندگی و شخصیت

ص: 421

1- . الأغانی، ج 11، ص 122؛ تاریخ طبری، ج 6، ص 87؛ کامل، ج 3، ص 171.

آسمانی علی (علیه السلام) مورد اشاره واقع شد؛ شخصیتی که حتی دشمنان و مخالفان سرسختش نیز او را مساوی با دین می دانستند و مخالفت با او را مخالفت با خدا و رسول عنوان می کردند!

چنان که ذکر شد، عمرو بن عاص، وقتی فرزندش عبدالله به وی می گوید نزد معاویه برو، گفت: ای عبدالله تو مرا به امری رهنمون شدی که خیر دین و آخرتم در آن است و وقتی سخنان عموزاده خود را شنید، گفت: اگر با علی می بودم سرای آخرتم را فراخ و آباد می کردم. علی را دینی است که دنیا را در آن سهمی نیست، و معاویه را دنیا و سلطنتی است که دینی همراهش نمی باشد. با وجود این وقتی عمرو تصمیم می گیرد نزد معاویه برو می گوید: من از سر آرزو با چشم باز دنیا را برگزیدم. و در گزینشی که کردم دلیل و برهانی (با منطق) دینی ندارم. من به خوبی نتایج آن را می دانم و می بینم و نیز گونه مرادهایی را که به سبب آنها (به دنهیا) گراییده ام برابر خود می یابم. او خود اعتراف می کند که جدایی از علی (علیه السلام) و پیوستن به معاویه به منزله فروختن دین به دنیا است آنجا که گفت: ای معاویه! من در صورتی که در برابر دینم دنیا را به دست نیاورده باشم دین خود را به تو نمی فروشم، پس بنگر چه باید بکنی! اگر مصر را به من بدهی در این سودا سود کرده ای و پیری را در برابر آن جلب کرده ای که (نبودنش) به تو زیان می زند و (بودنش با تو) سودت می رساند. البته دین و دنیا همسنگ نیستند و به راستی اگر من آنچه را تو می دهی بستانم هنوز مغبون شده و سرافکنده باشم.

علی (علیه السلام) در بحبوحه جنگ جمل، زبیر را صدا زد و چند تا از پیش گویی های رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را به وی یادآور شد. در آن پیش گویی ها رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به زبیر

هشدار داده بود که روزی علیه علی (علیه السلام) از روی ستم شمشیر خواهی کشید و از راه حق و عدل خارج خواهی شد. زبیر وقتی آن سخنان را شنید نزد یاران خود بازگشت. پسرش عبدالله به او گفت: پدر جان با حالتی نزد ما برگشتی که وقتی رفتی این چنین نبود؟ زبیر جواب داد: بله به خدا قسم، علی (علیه السلام) [حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به یادم آورد که روزگار از یادم برده بود و اینک به جنگ با او تا ابد نیازی ندارم. برگشتم که از خدا طلب آمرزش کنم. بدین وسیله زبیر اعتراف می کند که مخالفت با علی مخالفت با حقیقت است مخالفت با خدا و رسول است و باید از آن توبه کند.

اشعث بن قیس که از یاران عثمان بود نیز علی (علیه السلام) را امام بر حق شمرد و گفت: این است علی، پیشوا و امام راهنما و ابر نعمت بار احسان و سیراب کننده تشنگان. وقتی (دشمن را) به هماوردی طلبید چون شیر بیشه زار بود که عزت و شرف را آبرو فرود. دعوت حق را به خیر خواهی و یآوری و دوستی بی ریا نسبت به جهاندار و جهانیان اجابت کرد.

در این بخش دانستیم که علی (علیه السلام) خود شأن نزول آیه (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...) و آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) است. اگر این آیات، به اخبار بسیار دیگر ضمیمه شود، اصل اصیل منصب «امامت» را که «اساس اسلام» و «نظام مسلمین» است، به نمایش می گذارد؛ همان چیزی که به گفته امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) درکش از حوزه عقل و علم و دانش و بینش بشر بیرون است:

انَّ الإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَعَظْمٌ شَأْنًا وَعَالِي مَكَانًا وَامْنَعُ جَانِبًا وَابْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْئِهِمْ. (1)4.

ص: 423

همانا امامت والاعترا و برتر و بالاتر و فراتر و دیرباب تر از آن است که مردم به خردهای خود آن را دریابند و با اندیشه های خویش به آن رسند.

این جملات، جزئی از حدیث شریفی است که شخصی به نام «عبد العزیز بن مسلم» حضور امام (علیه السلام) آمد و گزارش «اجتماع» دانشمندان مرو در «جامع» شهر را در روز «جمعه» و بحث آنان در باب «امامت» را به عرض حضرت رساند. امام (علیه السلام) لبخندی زد و سخن را به این مضامین آغاز فرمود:

خداوند پیغمبرش را از دنیا نبرد مگر آن گاه که آئینش را کمال بخشید و قرآنی فرو فرستاد که همه چیز در آن هست که (ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (1) تا اینکه سال آخر عمر پیغمبر و «حجّه الوداع» فرا رسید و ولایت ابلاغ گردید و آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) (2)، فرود آمد و امامت متمم دین و علی (علیه السلام) امام امت شد.

حضرت رضا (علیه السلام) از همین جا وارد اصل مطلب می شوند و امامت را با عبارات مذکور می ستایند و برای نشان دادن رفعت این رتبت از امام صادق روایت می کند که فرمود:

خداوند تبارک و تعالی ابراهیم را به بندگی برگزید، پیش از آنکه پیغمبرش کند و به پیغمبری سرافرازش کرد، پیش از آنکه رسولش سازد و رسالتش داد، پیش از آنکه خلیلش خواند و خلیلش فرمود، پیش از آنکه او را امام کند. امام، یکتای بی همتای زمان و انسان بی مثل و مانند دوران و شخصیت غیر قابل سنجش با دیگران است.»

ص: 424

1- انعام: 38، «ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم».

2- مائده: 3، «امروز دین شما را برایتان کامل کردم».

کیست که امام را بشناسد و بتواند او را برگزیند؟ هیئات! هیئات! عقل ها حیران و اندیشه ها سرگردان و اندیشمندان بیچاره و دانشمندان در مانده دریافت شأنی از شأن ها و فضیلتی از فضیلت های امام اند: «فاین الاختیار من هذا و این العقول عن هذا و این یوجد مثل هذا؟».

(1)

پس شناخت و برگزیدن امام، در انحصار خدا و از حدود عقول و افکار مردم چنان بیرون و افزون است که خود صاحب منصبان امامت هم، حق گزینش جانشین ندارند و از تعیین امام پس از خود، از پیش خویش معاف می شوند. حضرت صادق (علیه السلام) به «عمر و بن اشعث» که با بیست نفر شرفیاب محضر امام بود، فرمود:

لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي الْإِمَامَةِ إِلَى الرَّجُلِ مِمَّا يَصَدِّعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَاللَّهُ أَنَّهُ لَعَهْدٌ مِنَ اللَّهِ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ إِلَى رِجَالٍ مُسَمَّيْنَ رَجُلٌ
فَرَجُلٌ حَتَّى يَنْتَهَى إِلَى صَاحِبِهَا!

شما می پندارید که این امر امامت و اگذار به یکی از ماست که به هر کس بخواهیم بدهیم؟ به خدا سوگند که آن پیمانی خدایی است که بر رسول فرود آمد و به مردانی که نام یک یک آنان برده شده، و اگذار است تا به صاحبش برسد.

همچنین وقتی از همین امام عزیز می پرسند چرا امامت در صلب حسین (علیه السلام) است نه حسن (علیه السلام)؟ می فرماید:

أَنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لِمَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي صُلْبِ الْحُسَيْنِ، دُونَ صُلْبِ الْحَسَنِ. (2)6.

ص: 425

1- . بحار الانوار، ج 25، ص 124.

2- . همان، ص 36.

امامت نمایندگی خدای عز و جل است و کس را نرسد که بگوید چرا خداوند آن را در پشت حسین قرار داد نه حسن.

عجبا که دایره تعیین امام از این نیز تنگ تر می شود و از مرز اختیارات پیغمبر هم می گذرد و «رسول» فقط «مأمور تبلیغ» می گردد نه «مسئول تعیین». در آیه شریفه «تبلیغ ولایت»، خطاب (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ) و امر (بَلِّغْ) و تعبیر از ولایت به (مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) به خوبی نشان می دهد که «پیغمبر (صلی الله علیه و آله)»، رساننده «فرمانی» فرود آمده از سوی خداست و این فرمان مُکَمَّل دین و تبلیغش، به پایان بردن رسالت است. به همین جهت وقتی آن آیه نازل می گردد، می فرماید:

اِنِّخْوَا نَاقَتِي فَوَاللَّهِ مَا اَبْرَحُ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ حَتَّى اَبْلُغَ رِسَالَةَ رَبِّي.

شترم را بخوابانید که به خدا قسم از این سرزمین بیرون نمی روم، مگر آن گاه که رسالت پروردگارم را به مردم برسانم. (1)

همه این تعبیرات، حکایت از این دارد که امامت، امری الهی و واگذار به حق و در اختیار خداست. و با «بیعت» و «اجماع» و «مشورت» و «شوری»، «قهر» و «استیلاء» فراهم نمی شود و از اختیار پیغمبر و امام هم بیرون است؛ چه خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آن گاه که رویداد غدیر پایان پذیرفت و ولایت ابلاغ گردید، در پاسخ گروهی که به خدمتش آمده بودند، فرمود: «مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ رَأْيِي فَاتَّخِیرَ فِيهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ اَمَرَنِي بِهِ»؛ «من از پیش خود چنین نکردم که مختار باشم، بلکه خدا مرا به آن فرمان داد». (2)

با نظر به خصیصه ذاتی اسلام و قرآن نیز مسلم می شود که سازگارترین نوع 0.

ص: 426

1- . بحار الانوار، ج 37، ص 166.

2- . همان، ص 160.

عقائد با اسلام، عقیده «الهی بودن» امامت است. چه اسلام، آئین بت شکنی و یکتاپرستی است، شعارش «لا اله الا الله» و پیغمبرش «رسول الله» و کتابش «کلام الله» است. آیا «الهی» بودن «امامت» با همچو آئینی سازگارتر است یا اجماعی و استیلائی بودن آن؟ آیا رهبری که برگزیده خدا و مختار حق است و امامی که همانند پیغمبر است، عزیزتر و عظیم تر خواهد بود یا خلیفه و جانشینی که با اجماع و استیلاء یا بیعت و شورا تکیه بر مسند می زند؟

از همین جا متوجه این نکته می شویم که لزوم نص از جهت «تعریف» است نه از جهت «تعیین» و اگر فرضاً پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم امام را معرفی نمی کرد، امامت او مسلم بود؛ زیرا جانشینی امام و امامت او که ریاست عامه در امور دین و دنیا است، بستگی به جهت ولایت وی دارد؛ یعنی چون دارای ولایت مطلقه و در همه عالم، نافذالاراده است، باید بر مردم حکومت کند و ولایتش قائم به نفس او و انفکاک ناپذیر از اوست.

باری اعتقاد ما این است که «امامت» مقامی مثل «نبوت» و امام شخصیتی نظیر پیغمبر است و اثبات این منصب و احراز این مقام همان ضوابط و شرائطی دارد که نبوت و رسالت داشت؛ یعنی برای اثباتش پای «قاعدۀ لطف و عون» و «لزوم وجود فرد اکمل» و «مظهر اتم» و «مجری و واسطه فیض» و «علت مبقیه دین» و «رحمت عامه» و ده ها دلیل دیگر به میان می آید و در احرازش از «عصمت» و «اعلمیت» و «جامعیت» و صدها صفت دیگر گفت و گو می شود تا معلوم گردد که امام، قائم مقام و نایب مناب و متّصف به صفات رسول و همراز و هم آواز اوست.

کار یکتائی «پیغمبر» و «پیشوا» از این هم فراتر می رود و به آنجا می انجامد که امام «نفس نفیس» رسول می شود. مگر آیه شریفه مباحله
(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَ

أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبَّهَهُ لُ (1) صراحت در این ندارد که «علی (علیه السلام)» نفس نفیس حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است و مگر نه این است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) می فرماید: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ» و «أَنْتَ مِنِّي كَالضَّوِّ مِنَ الضَّوِّ» و نیز می فرماید: «علی مِنِّي مِثْلَ رَأْسِي مِنْ بَدَنِي». (2) مگر به ام سلمه نفرمودند: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ لِحْمِهِ مِنْ لِحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». (3) مگر در فتح خیبر نیز به خود علی (علیه السلام) نفرمودند:

لَوْلَا- أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَالٍ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ وَ مِنْ فَضْلِ طَهْرِكَ فَاسْتَشْفُوا بِهِ وَ لَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ تَرِثُنِي وَ ارِثُكَ وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ... وَ أَنَّ سِلْمَكُ سِلْمِي وَ سَرِيرَتُكَ سَرِيرَتِي وَ عَلَانِيَتُكَ عَلَانِيَتِي وَ أَنَّ وُلْدَكَ وُلْدِي ... وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْأُمَّةِ يَعْدِلُكَ عِنْدِي. (4)

اگر نه این بود که گروهی از امت، درباره تو همان می گفتند که نصارا درباره مسیح گفته اند، امروز چنان در فضیلت سخن می گفتیم که به هیچ انجمنی نگذری، مگر آنکه خاک پایت را بگیرند و از فزونی آب وضویت شفا جویند. لیکن تو را همین بس که تواز منی و من از توام. تواز من ارث می بری و من نیز از تو. نسبت تو به 2.

ص: 428

1- . آل عمران: 61، «بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم؛ شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را؛ ما از نفوس خود (و کسی که همچون ماست) دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آنگاه مباحله (و نفرین) کنیم...».

2- . بحار الانوار، ج 38، ص 496.

3- . همان، ج 37، ص 254.

4- . همان، ص 272.

من نسبت هارون به موسی است. سازش تو سازش من، سرشت تو سرشت من، و فرزندان تو فرزندان منند و میان امتم کسی در پیشگاه من چون تو نیست.

علی (علیه السلام) صاحب سرّ و کاتب وحی پیامبر بود:

كَانَ الْوَحْيُ يَنْزِلُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ لَيْلًا فَلَا يُصْبِحُ حَتَّى يُعَلِّمَهُ عَلِيًّا وَيَنْزِلُ الْوَحْيَ نَهَارًا فَلَا يُمَسِّي حَتَّى يُعَلِّمَهُ عَلِيًّا.

اگر وحی در شب بر پیغمبر نازل می شد، آن شب را به روز نمی آورد، مگر آنکه وحی را به علی (علیه السلام) می آموخت و اگر به روز فرود می آمد، آن روز را شام نمی کرد، مگر آنکه علی (علیه السلام) را از آن آگاه می فرمود.

اینها نمونه ها و جلوه های کوتاهی از گفتار و رفتار پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که خود این اقوال و افعال، «نصوص قولیه و فعلیه» دیگری برای جانشینی آن حضرت است.

علی (علیه السلام) به قدری در قلّه و اوج است که بی اختیار باید با شاعر هماهنگ شد که «لَعَمْرِي تِلْكَ أَحَدَى الْمُعْجَزَاتِ» و همراه با «صفی حلّی» به حضرتش معروض داشت که:

1. جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْإِضْدَادُ فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ

2. زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شَجَاعٌ فَاتِكٌ نَاسِكٌ فَاقِيْرٌ جَوَادٌ

3. شَيْمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطُّ وَلَا حَارٌّ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ

4. خُلِقَ يَنْجِلُ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطْفِ وَبَأْسٌ يذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ (1)

1. در تو صفات متضاد فراهم آمد بدین جهت تو بی مانند هستی!2.

ص: 429

1- . تجلی ولایت، ص 222.

2. تو زاهدی حاکم، بردباری بی باک، قهرمانی پرستشگر و ناداری بخشنده ای.

3. در تو منش هایی جمع گردیده که در هیچ بشری فراهم نیامده و هیچ کس را به نظائر آن دسترسی نیست.

4. خوئی به نرمی نسیم صبحگاهی و خشونتی سخت تر از سنگ داری.

سخن پایانی

به مصداق جمله «الفضل ما شهدت به الاعداء» سروده ها و نظم و نثرهای بدیع و دل نشینی، مخالفان و حتی دشمنان علی (علیه السلام)، خواسته یا ناخواسته، بر بیان و بنان جاری ساخته اند که پرداختن به همه آنها مثنوی هفتاد من کاغذ شود. امید است آن ولی الله الاعظم، با قدرت یداللهی و نگاه عین اللهی، نظر مرحمتی فرماید تا بتوانم در این زمینه با نگارش آثاری وظیفه غلامی خویش را به ساحت مقدس آن مولای مهربان به انجام برسانم انشاء الله. گرچه آن مولای پرهیزگاران، بی نیاز از هر تعریف و توصیف است و نور وجود علی (علیه السلام) در طول تاریخ اسلام بسان خورشید بر جامعه بشری تابیده است! به گفته چند تن از فرهیختگان سنی، در فضایل علی (علیه السلام) چه بگوئیم که دشمنانش از عناد و کینه، دوستانش از ترس و واهمه، فضایل علی (علیه السلام) را کتمان کردند. مع الوصف فضایل علی (علیه السلام) دنیا را پر کرده است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهیرین.

حافظ نجفی 93/10/1

ص: 430

1. الإتحاف بحبّ الأشراف، شيخ عبدالله بن محمّد بن عامر الشيراوى، مصر، المطبعة الأديبّه.
2. الاحتجاج على أهل اللجاج، ابى منصور أحمد بن على بن ابى طالب طبرسى، إعداد السيّد محمّد باقر الخرسان، النجف الأشرف، مطبعة النعمان، 1386 هـ. ق/1966 م.
3. إحقاق الحق، قاضى سيّد نور الله حسينى مرعشى شوشترى، قم، نشر مكتبه آيه الله العظمى المرعشى (رحمه الله).
4. الأحكام السلطانيه و الولايات الدينيه، ابى الحسن على بن محمّد بن حبيب البصرى الماوردى، قم، مكتبه الإعلام الإسلامى، 1406 هـ. ق. [بالأوفست عن طبعه مصر].
5. إحياء العلوم، أبو حامد محمّد بن محمّد الغزالى، چاپ اول، المطبعة الأميريه ببولاق، 1324 هـ. ق.
6. إحياء الميت، جلال الدين عبدالرحمان بن أبى بكر السيوطى، چاپ اول، بيروت، مؤسسّه الوفاء، 1402 هـ. ق.

7. أخبار الدول، ابي عباس أحمد بن يوسف بن أحمد دمشقى قرمانى، بيروت، عالم الكتب.
8. الأخبار الطوال، ابي حنيفه أحمد بن داود الدينورى، تحقيق عبد المنعم عامر، مراجعه جمال الدين الشيال، قم، منشورات الرضى، 1409هـ. ق/1368هـ. ش. [بالأوفست عن طبعته الأولى، القاهرة، دار إحياء الكتب العربيه، 1960م].
9. الاذكار، شيخ محيى الدين يحيى بن شرف شافعى، چاپ القاهرة.
10. أرجح المطالب، شيخ عبيدالله الحنفى الأمر تسرى، چاپ لاهور.
11. ارشاد السارى فى شرح صحيح البخارى، شهاب الدين القسطلانى، طبع بولاق، الميمنيّه: 1307هـ. ق.
12. الإرشاد، ابي عبدالله محمّد بن محمّد بن نعمان عكبرى بغدادى (شيخ مفيد)، چاپ اول، نشر المؤتمر العالمى لألفيّه الشيخ المفيد، 1413هـ. ق.
13. أساس البلاغه، ابي القاسم جار الله محمود بن عمر الزمخشري تحقيق عبدالرحيم محمود، بيروت، دارالمعرفه، 1399هـ. ق/1979م.
14. أسباب النزول، ابي الحسن على بن أحمد الواحدى النيسابورى، قم، منشورات الرضى، 1362هـ. ش. [بالأوفست عن طبعه بيروت، دار الكتب العلميه].
15. الإستيعاب، ابي عمر يوسف بن عبدالله بن محمّد بن عبدالبر بن عاصم النمرى، بهامش الإصابه، چاپ اول، بيروت، نشر دار إحياء التراث العربى، 1328هـ. ق.
16. اسد الغابه، ابي الحسن على بن محمّد بن عبدالكريم ابن عبدالواحد شيبانى، (ابن اثير) بيروت، دار إحياء التراث العربى.
17. إسعاف الراغبين، لمحمّد بن على الصبّان، المطبوع بهامش نور الأبصار، بيروت،

18. الإصابه فى تمييز الصحابه، ابى الفضل شهاب الدين أحمد بن على (ابن حجر العسقلانى)، چاپ اول، بيروت، دار صادر. [بالأوفست عن مصر، مطبعه السعاده، 1328هـ.ق].
19. الاضداد، العلامه الشهير بالانبارى، چاپ كويت.
20. اعجب ما رأيت، حمّد سليمان محفوظ.
21. إعلام الورى باعلام الهدى، امين الإسلام أبى على الفضل بن حسن طبرسى، چاپ سوم، طهران، نشر دار الكتب الإسلاميه.
22. الأعلام، خير الدين الزركلى، چاپ ششم، بيروت، دار العلم للملايين، 1984م.
23. أعيان الشيعه، سيّد محسن بن عبدالكريم الأمين الحسينى العاملى الشقرايى، إعداد السيّد حسن الأمين، چاپ پنجم، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، 1403هـ.ق/1983م.
24. الأغانى، ابى الفرج على بن الحسين الأصبهاني، تحقيق عده من الفضلاء، بيروت، دار إحياء التراث العربى. [بالأوفست عن طبعه مصر].
25. ألف باء، ابوالحجاج يوسف بن محمد البلوى.
26. أمالى المفيد، ابى عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى البغدادي (شيخ مفيد) تحقيق حسين استاد ولى و على أكبر الغفارى. قم، مؤسسه النشر الإسلامى، 1403هـ.ق.
27. الإمامه و السياسه، ابى محمّد عبدالله بن مسلم بن قتيبه الدينورى، چاپ اول، قم، منشورات الشريف الرضى، 1413هـ.ق.
28. إنباه الرواه على أنباء النجاه، للوزير جمال الدين أبى الحسن على بن يوسف القفطى،

تحقيق محمّد ابوالفضل إبراهيم، چاپ اول، القاهرة، دار الكتب المصريه، 1365هـ.ق.

29. أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري، تحقيق إحسان عبّاس، چاپ اول، بيروت، النشرات الإسلاميه، 1400هـ.ق/ 1979م.

30. انسان العيون الشهير بالسيره الحلييه، شيخ على بن برهان الدين حلي شافعي، مصر.

31. الإنصاف فيما يجب اعتقاده ولا يجوز الجهل به، ابي بكر بن الطيّب القاضي الباقلاني، تحقيق محمّد زاهد بن الحسن الكوثري، چاپ دوم، مصر، مؤسسّه الخانجي، 1382هـ.ق/ 1963م.

32. بحار الأنوار، محمّدباقر مجلسي، چاپ دوم، بيروت، مؤسسّه الوفاء، 1403هـ.ق.

33. بحرالمناقب، جمال الدين (ابن حسنيه)، (مخطوط)

34. البدايه و النهايه، ابي الفداء إسماعيل بن عمر (ابن كثير دمشقي) بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1413هـ.ق.

35. بلاغات النساء، ابي الفضل أحمد بن أبي طاهر (ابن طيفور). إعداد أحمد الألفي، چاپ اول، بيروت، دار الحدائث، 1987م.

36. بهجه النفوس، حافظ ابومحمد بن ابي حمزه ازدي اندلسي، متوفى 699هـ.ق.

37. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمّد ابن خلدون، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه، 1413هـ.ق.

38. تاريخ الإسلام، شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبي، چاپ دوم، بيروت، دارالكتاب العربي، 1410هـ.ق.

39. تاريخ الأمم و الملوك، الطبري، طبع الاستقامه بمصر.

40. تاريخ الخلفاء، جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، چاپ اول، قم،

41. التاريخ الصغير، ابى عبدالله محمّد بن إسماعيل البخارى، تحقيق محمود إبراهيم زائد، چاپ اول، بيروت، دار المعرفه، 1406هـ.ق/ 1986م.
42. تاريخ الطبرى، ابى جعفر محمّد بن جرير بن يزيد طبرى، بيروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، 1409هـ.ق.
43. التاريخ الكبير، محمّد بن اسماعيل البخارى، طبعه حيدرآباد الدکن، 1362هـ.ق.
44. تاريخ بغداد، ابى بكر أحمد بن على خطيب بغدادى، بيروت، دار الكتب العلميه.
45. تاريخ مدينه دمشق، ابى القاسم على بن الحسن بن هبه الله (ابن عساكر الدمشقى) تحقيق سكينه الشهابى، چاپ اول، دمشق، دار الفكر، 1404هـ.ق/ 1984م.
46. تاريخ يعقوبى، لأحمد بن ابى يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (يعقوبى) قم، نشر فرهنگ اهل البيت. [بالأوفست عن طبعه بيروت، دار صادر].
47. تحقيق ابوهاجر محمّد سعيد بن بسيونى زغلول، بيروت، دار الكتب العلميه.
48. تذكره الخواص، يوسف بن قزغلى بن عبدالله (سبط ابن جوزى) تقديم السيّد محمّد صادق بحرالعلوم، طهران، مكتبه نينوى الحديثه.
49. تفسير ابن كثير، ابى الفداء اسماعيل بن كثير قرشى دمشقى، چاپ اول، بيروت، دار المعرفه، 1406هـ.ق.
50. تفسير ابوسعود عمادى محمّد بن حنفى.
51. تفسير البسيط و اسباب النزول، ابوالحسن واحدى نيشابورى.
52. تفسير البيضاوى، قاضى ناصرالدين أبى سعيد عبدالله بن عمر بن محمّد شيرازى بيضاوى، چاپ اول، بيروت، دارالكتب العلميه، 1408هـ.ق.

53. التفسير الخازن، علاء الدين علي بن محمد خازن بغدادى.

54. تفسير القرطبي، ابي عبدالله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي بيروت، دار الكتب العلميه، 1413ه.ق.

55. التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، محمد بن عمر الخطيب فخرالدين الرازى، چاپ سوم، بيروت، دار إحياء التراث العربى. [بالأوفست عن المطبعه البهيه المصريه].

56. تفسير الكشاف، ابي القاسم جارالله محمود بن عمر زمخشري، نشر أدب الحوزه. [بالأوفست عن طبعته السابقه].

57. تفسير حافظ ابن مردويه ابوبكر اصفهاني.

58. تفسير حافظ الدين نسفى.

59. تفسير روح البيان، شيخ اسماعيل بروسى.

60. تفسير روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، شهاب الدين السيّد محمود آلوسى بغدادى، بيروت، نشر دار إحياء التراث العربى.

61. تفسير طبرى (جامع البيان)، لأبى جعفر محمد بن جرير طبرى، بيروت، دارالمعرفه، 1403 ه.ق/ 1983 م. [بالأوفست عن طبعته الأولى، بولاق، المطبعه الأميريه، 1330 ه.ق].

62. تفسير فتح القدير، شوكانى.

63. تفسير كشف البيان، ابواسحاق ثعلبى.

64. تفسير نظام الدين قمى نيشابورى.

65. تلخيص المستدرک، ابي عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى، بيروت، دارالفكر، 1398 ه.ق.

66. تهذيب التهذيب، ابي الفضل أحمد بن علي بن حجر عسقلانى، چاپ اول، بيروت،

67. تهذيب الكمال، ابي الحجاج جمال الدين يوسف مزي چاپ پنجم، بيروت، مؤسسه الرساله، 1413 هـ. ق.
68. جوهره الكلام، سيد محمود قراغولى بغدادى حنفى.
69. حليه الأولياء، ابي نعيم أحمد بن عبدالله الأصفهاني، بيروت، دارالكتاب العربى.
70. حليه البشر، عبدالرزاق بن حسن بن ابراهيم بيطار حنبلى، طبع مجمع اللغه العربيه.
71. الخصائص، ابي عبدالرحمان أحمد بن على بن شعيب النسائي، مطبعه التقدم العلميه، القاهره.
72. الدرّ المنثور فى التفسير المأثور، جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطى، دارالفكر، 1403 هـ. ق/ 1983 م.
73. دلائل الإمامه، ابي جعفر محمد بن جرير بن رستم طبرى، قم، چاپ اول، مؤسسه البعثه، 1413 هـ. ق.
74. دلائل النبوه، ابي بكر أحمد بن الحسين بن على بيهقى، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه، 1405 هـ. ق.
75. ذخائرالعقبى فى مناقب ذوى القربى، ابي جعفر محبّ الدين احمد بن عبدالله الطبرى، بيروت، دارالمعرفه. و طبع مكتبه القدسى بمصر.
76. الذيل، حافظ ابو موسى مدنى.
77. رشفه الصادى، سيد ابوبكر بن شهاب الدين علوى حسيني حضر مى، طبع القاهره بمصر.
78. الروض الأزهر، سيد شاه تقى على كاظمى علوى (قلندر هندى حنفى) چاپ

79. الروض الأنف، ابوالقاسم عبدالرحمان خثعمي سهيلي مراكشي.

80. روضه الأحباب، اصيل الدين عطاء الله الدشتكي.

81. الرياض النضره في مناقب العشره المبشرين بالجنه، ابي جعفر محب الدين أحمد بن عبدالله طبري، بيروت، دارالندوه الجديده، 1408هـ. ق/1988م.

82. سنن ابن ماجه، ابي عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار الكتب العلميه.

83. سنن أبي داود، ابي داود سليمان بن اشعث سجستاني، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، دار إحياء السنه النبويه.

84. سنن الترمذي، ابي عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذي، تحقيق أحمد محمد شاكر، بيروت، دارالفكر، تاريخ مقدمه التحقيق 1357هـ. ق/1938م.

85. سنن الدارقطني، ابي الحسن علي بن عمر بن أحمد الدارقطني، بيروت، نشر دار المعرفه.

86. السنن الكبرى، ابي بكر أحمد بن حسين بن علي بيهقي، بيروت، دار المعرفه. [بالأوفست عن طبعه الهند].

87. سنن النسائي، (بشرح الحافظ جلال الدين السيوطي و حاشيه الإمام السندی)، ابي عبدالرحمان أحمد بن شعيب نسائي، بيروت، دار إحياء التراث العربی.

88. السيره الحلبيه، ابي الفرج نورالدين علي بن إبراهيم بن أحمد الحلبي، بيروت، المكتبه الإسلاميه.

89. السيره النبويه، احمد زيني دحلان، بهامش السيره الحلبيه، بيروت، دار إحياء التراث

90. السيره النبويه، سيره ابن هشام، ابي محمد عبدالملك بن هشام بن ايوب الحميري، تحقيق عده من الفضلاء، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

91. السيره النبويه، ظهيرالدين كازروني (مطبوع در هامش سيره حلييه، ج2، ص 201 ط قاهره).

92. شرح المواهب اللدنيه، الزرقاني، طبع الازهرية بمصر.

93. شرح ديوان اميرالمؤمنين (عليه السلام)، حسين معين الدين ميدي، من مخطوطات مكتبه آيه الله العظمى المرعشي (رحمه الله)، الرقم 3997.

94. شرح نهج البلاغه، عزالدين عبدالحميد بن محمد بن ابي الحديد معتزلي، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، قم، إسماعيليان، [بالأوفست عن طبعته الأولى، القاهرة، دار إحياء الكتب العربيه، 1378 هـ. ق/ 1959 م].

95. الشعر و الشعراء، ابي محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينوري، چاپ سوم، بيروت، عالم الكتب، 1404 هـ. ق/ 1984 م.

96. شواهد التنزيل، عبيدالله بن عبدالله بن احمد (حاكم حسكاني) وزارت ارشاد الاسلامي، تهران، چاپ اول، 1411 هـ. ق.

97. صحيح البخاري، ابي عبدالله محمد بن إسماعيل البخاري، بيروت، دارالفكر، 1401 هـ. ق/ 1981 م. [بالأوفست عن طبعته دار الطباعة العامره باستانبول].

98. صحيح مسلم بشرح النووي، ابي الحسين مسلم بن حجاج قشيري نيسابوري، بيروت، دارالفكر، 1401 هـ. ق/ 1981 م.

99. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر هيثمي مكّي، چاپ دوم، مصر، مكتبه القاهره،

1385هـ.ق. و تحقيق عبد الرحمان بن عبدالله التركي، و كامل محمد خراط، نشر مؤسسه الرساله، بيروت 1417هـ.ق.

100. الطبقات الشافعيه الكبرى، ابي نصر عبدالوهاب بن علي بن عبدالكافي تاج الدين السبكي، تحقيق محمود محمد الطناحي و عبدالفتاح محمد الحلو، چاپ اول، مصر، مطبعه عيسى الباي الحلبي و شركاه، 1974م.

101. الطبقات الكبرى، المسماه بلواقح الأنوار في طبقات الأخيار لمحمد بن سعد بن منيع الزهري (ابن سعد)، بيروت، دار الفكر.

102. الطرائف في معرفه مذاهب الطوائف، ابي القاسم رضی الدين علي بن موسى بن طاوس الحسنی، قم، مطبعه خيام، 1400هـ.ق.

103. العبر في خبر من غبر، ابي عبدالله شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي.

104. العقد الفريد، ابي عمر أحمد بن محمد بن ربه الأندلسي، تحقيق عده من الفضلاء، بيروت، دارالكتاب العربي، 1403هـ.ق/ 1983م.

105. عمدہ القاری، فی شرح صحیح البخاری، بدرالدین ابومحمد محمود بن أحمد العینی، طبع المنیریه بمصر.

106. عيون الأثر، شيخ فتح الدين ابو الفتح محمد اليعمرى الأندلسي الإشبيلي (ابن سيد الناس)، طبع القدس بالقاهره.

107. الغارات أو الاستنفار و الغارات، ابي إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد (ابن هلال الثقفي) تحقيق السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب، چاپ اول، بيروت، دار الأضواء، 1407هـ.ق/ 1987م.

108. الغدير، ميرزا عبدالحسين بن أحمد اميني النجفي، تهران، چاپ دوم، دار الكتب

109. الفائق فى غريب الحديث، ابي القاسم جارالله محمود بن عمر زمخشرى، تحقيق محمد البجاوى و محمد أبو الفضل إبراهيم، چاپ دوم، القايره، عيسى البابى و شركاه.

110. فتح البارى، احمد بن على بن حجر عسقلانى، چاپ اول، دار الريان للتراث، القايره، 1407 هـ.ق.

111. الفتوح، ابي محمد أحمد بن أعثم كوفى، چاپ اول، بيروت، دارالكتب العلميه، 1406 هـ.ق/1986 م.

112. فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الأئمه من ذريتهم (عليهم السلام)، ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبدالله بن على بن محمد جوينى خراسانى، چاپ اول، بيروت، مؤسسه المحمودى، 1398 هـ.ق.

113. فرائد السمطين، شيخ الاسلام ابواسحاق حموى.

114. الفصول المختاره، ابي عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (شيخ مفيد) چاپ اول، قم، المؤتمر العالمى لألفيه الشيخ المفيد، 1413 هـ.ق.

115. الفصول المهمه فى معرفه أحوال الأئمه (عليهم السلام)، على بن محمد بن احمد مالكى مكى (ابن صبّاغ)، طهران، مؤسسه الأعلمى. [بالأوفست عن طبعه النجف الأشرف، مكتبه دار الكتب التجاربه].

116. فضائل الخمسه من الصحاح الستة، سيد مرتضى حسيني فيروزآبادى، چاپ دوم، تهران، دار الكتب الإسلاميه، 1413 هـ.ق.

117. فضائل الصحابه، ابي عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل تحقيق وصى الله بن محمد

عباس، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الرساله، 1403 هـ. ق/ 1983 م.

118. فضائل امیرالمؤمنین، محمد بن علی قفال شافعی. (مخطوط)

119. فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر، عبدالنوف المناوی، مصر، چاپ مصطفی محمد، 1938.

120. قصص الأنبياء، عبدالوهاب بن الشيخ سيد أحمد النجار، چاپ اول، قم، مؤسسه دين و دانش و دارالهجره، 1405 هـ. ق. [بالأوفست عن طبعه مصر].

121. الكافي، ابی جعفر ثقه الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق كليني رازی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، بیروت، دار صعب و دارالتعارف، 1401 هـ. ق. [بالأوفست عن طبعه دار الكتب الإسلاميه بطهران].

122. الكامل فی التاريخ، ابی الحسن عزالدین علی بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی (ابن الأثیر جزری) 13 مجلد، بیروت، دار صادر و دار بیروت، 1385 هـ. ق/ 1965 م (کَلَّمَا جَاءَ فِي التَّعَالِيْقِ «الکامل» مطلقاً فهو هذا الكتاب).

123. الكامل، ابی العباس محمد بن یزید المبرّد، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم و السید شحانه، مصر، دار نهضة مصر للطبع و النشر.

124. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی عامری، تحقیق علاءالدین موسوی. چاپ اول، تهران، مؤسسه البعثه، 1407 هـ. ق.

125. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ابی عبدالله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی، تحقیق محمد هادی امینی. چاپ دوم، تهران، دار إحياء تراث أهل البيت، 1404 هـ. ق/ 1362 هـ. ش.

126. کنز الفوائد، ابی الفتح شیخ محمد بن علی بن عثمان کراچکی طرابلسی، إعداد

عبدالله نعمه، چاپ اول، بیروت، دار الأضواء، 1405 هـ. ق/ 1985 م.

127. كنزالعمّال فی سنن الأقوال و الأفعال، علاءالدين على متقى بن حسام الدين هندی، إعداد الشيخ بكرى حيانى و الشيخ صفوه السقا، چاپ پنجم، بیروت، مؤسسه الرساله، 1405 هـ. ق/ 1985 م.

128. لسان الميزان، ابى الفضل شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی، 1406 هـ. ق/ 1986 م.

129. لمع الأدله فی اصول النحو، أبوالبركات الانبارى.

130. مجمع البيان فی تفسير القرآن، ابى على فضل بن حسن طبرسى، تحقيق الميرزا ابى الحسن شعرانى، چاپ پنجم، تهران، المكتبه الإسلاميه، 1395 هـ. ق.

131. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدين على بن أبى بكر هيثمى، بتحرير العراقى و ابن حجر، چاپ دوم، بیروت، دارالكتاب عربى، 1402 هـ. ق/ 1982 م.

132. المحاسن و المساوى، ابراهيم بن محمد البيهقى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، القايره، مطبعه نهضه مصر.

133. محاضره الأوائل، علاءالدين على دده السكتوارى البسنوى، چاپ دوم، بیروت، افسيت دارالكتاب العربى، 1398 هـ. ق.

134. مرآه المؤمنین، مولوى الشيخ ولى الله لکنهوى، چاپ هند.

135. المرقاه فی شرح المشکات، هروى قارى.

136. مروج الذهب و معادن الجواهر، ابى الحسن على بن حسين مسعودى، تحقيق محمد محبى الدين عبدالحميد، چاپ چهارم، مصر، مطبعه السعاده، 1384 هـ. ق/ 1964 م.

137. مسائل الإمامه و مقتطفات من الكتاب الأوسط فی المقالات، ابى العباس عبدالله بن

محمد بن عبدالله (الناشي الأكبر) تحقيق يوسف فان إس. بيروت، دارالنشر فرانز شتاينز شتوتغارت، 1971م.

138. المستدرک علی الصحیحین، ابی عبدالله محمد بن عبدالله (الحاکم نیشابوری) إشراف یوسف عبدالرحمان المرعشلی، بیروت، دار المعرفه.

139. مسند أحمد، احمد بن محمد بن حنبل، بیروت، دارالفکر. [بالأوفست عن طبعه مصر، المطبعه المیمنه، 1313هـ.ق.].

140. مسند البزار البحر الزخار، ابی بکر أحمد بن عمرو بن عبدالخالق عتکی بزار، چاپ اول، مدینه المنوره، مکتبه العلوم والحکم، 1414هـ.ق.

141. مشکل الآثار، الطحاوی.

142. مطالب السؤل، لکمال الدین محمد بن طلحه شافعی نصیبی، نشر دارالکتب التجاریه فی النجف الأشرف، 1371هـ.ق.

143. المعارف، ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1407هـ.ق/1987م.

144. المعجم الأوسط، ابی القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، چاپ اول، ریاض، مکتبه المعارف، 1405هـ.ق.

145. المعجم الصغیر، ابی القاسم سلیمان بن أحمد طبرانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

146. المعجم الكبير، ابی القاسم سلیمان بن أحمد طبرانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

147. معجم مفردات ألفاظ القرآن الکریم، ابی القاسم حسین بن محمد الراغب

148. المغازى، محمد بن عمر الواقدي، تحقيق مارسدن جونس، قم، نشر دانش إسلامى، 1405 هـ. ق. [بالأوفست عن طبعه بيروت].
149. مفتاح النجافى مناقب آل العبا، ميرزا محمد بن معتمد خان البدخشى (مخطوط).
150. مقاتل الطالبين، ابى الفرج على بن حسين بن محمد اصبهانى، إعداد كاظم المظفر. قم، منشورات الرضى، 1405 هـ. ق. [بالأوفست عن طبعته الثانيه، النجف الأشرف، المطبعه الحيدريه، 1385 هـ. ق/1965م].
151. مقاصد الطالب، سيد احمد البرزنجى (ط گلزار حسنى بمبئى)
152. مقتل الحسين (عليه السلام)، ابى المؤيد موفق بن احمد مكى (أخطب خوارزم)، قم، مكتبه المفيد.
153. مقدمه فى تاريخ صدر الاسلام، الدورى.
154. مناقب ابن مغازلى، ابى الحسن على بن محمد بن محمد واسطى شافعى (ابن مغازلى)، إعداد محمد باقر البهبودى، چاپ دوم، تهران، المطبعه الإسلاميه، 1402 هـ. ق.
155. مناقب آل أبى طالب، ابى جعفر رشيدالدين محمد بن على بن شهر آشوب مازندرانى، إعداد محمد حسين دانش آشتيانى و سيّد هاشم رسولى محلاتى، چاپ اول، قم، انتشارات علامه.
156. مناقب خوارزمى، موفق بن احمد بن محمد مكى خوارزمى، إعداد مالك المحمودى، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، 1411 هـ. ق.
157. منتخب كنز العمال، شيخ على متقى هندى.

158. المواقيت قاضى، عضد ايجى.
159. المواهب اللدنيّه، ابوالعباس قسطلانى.
160. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، ابى عبدالله شمس الدين محمّد بن أحمد بن عثمان الذهبى، تحقيق على محمّد البجاوى، بيروت، دارالفكر [بالأوفست عن طبعه مصر].
161. نزهه الالباء، طبع القايره.
162. نزهه المجالس و منتخب النفائس، شيخ عبدالرحمان صفورى بغدادى، طبع الازهرىه بمصر.
163. نظم درر السمطين، جمال الدين محمّد بن يوسف زرندى، تهران، مكتبه نينوى الحديثه.
164. نفحات اللاهوت، شيخ على بن عبدالعال محقق كركى، طبع الغرى.
165. نفحات اللاهوت، على بن عبدالعال محقق كركى (ط الغرى)
166. النهايه فى غريب الحديث و الأثر، ابى السعادات مجدالدين مبارك بن محمّد بن محمّد (ابن اثير جزرى) تحقيق طاهر أحمد الزاوى و محمود محمّد الطناحى، چاپ چهارم قم، إسماعيليان، 1364هـ. ش. [بالأوفست عن طبعه بيروت]. ط مصر.
167. نهج البلاغه، تحقيق صبحى صالح، بيروت، دارالكتاب اللبنانى، 1980م.
168. نوار الاصول، حكيم ابوعبدالله محمّد بن على ترمذى.
169. نور الأبصار فى مناقب آل بيت النبى المختار (صلى الله عليه و آله)، شيخ مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجى، بيروت، دار الجيل، 1409هـ. ق/ 1989م.
170. وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى، نورالدين على بن احمد سمهودى، تحقيق محمّد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، دار الكتب العلميه.

171. وقعه الجمل، محمّد بن زكريا بن دينار غلابي بصرى، تحقيق محمّد حسن آل ياسين، چاپ اول، بغداد، مطبعه المعارف، 1390هـ ق/1970م.

172. وقعه صفين، نصر بن مزاحم منقرى، تحقيق عبدالسلام محمّد هارون، قم، مكتبه آيه الله المرعشى، 1404هـ ق. [بالأوفست عن طبعته الثانيه، القاهره، المؤسسه العربيه الحديثه، 1382هـ ق.].

173. يناييع المودّه، لسليمان بن إبراهيم قندوزى حنفى، تقديم السيّد محمّد مهدي السيّد حسن الخرسان، قم، مكتبه بصيرتى. [بالأوفست عن طبعته الثامنه فى العراق]. ط اسلامبول و طبع مطبعه العرفان بيروت.

ص: 447

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

